

معارف قرآن در المیزان

جلد پانزدهم

شناخت ابدیت

(از بهشت تا لقاء الله)

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر ۱۳۹۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارک و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالک و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاک و بطلان در او راه ندارد^(۱) ... و

« من به نام خدا آغاز می‌کنم! »

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۶.

فهرست عناوین انتخاب شده

جلد اول - معارف قرآن در شناخت خدا

- ۱- شناخت خدا - امر و خلق
- ۲- تدبیر و تقدیر - مقدرات
- ۳- قضا و قدر - سنت های الهی

جلد دوم - معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش

- ۴- شروع و پایان جهان
- ۵- نظام آفرینش

جلد سوم - معارف قرآن در شناخت ملائکه و جن و شیطان

- ۶- ملائکه
- ۷- جن و شیطان

جلد چهارم - معارف قرآن در شناخت انسان

- ۸- آغاز خلقت اولیه انسان
- ۹- روح و زندگی
- ۱۰- سیستم ادراکی، احساسی و فکری انسان
- ۱۱- نفس و روان و عواطف
- ۱۲- قلب، عقل، علم و کلام
- ۱۳- تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
- ۱۴- راز بندگی
- ۱۵- دعاها و آرزوهای انسان

جلد پنجم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۱- انسان های اولیه و پیامبران آنها)

- ۱۶- کلیات تاریخ ادیان

- ۱۷- انسان های اولیه و پیامبران آن ها

جلد ششم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۲- ابراهیم بنیانگذار دین حنیف)

- ۱۸- بنیانگذاری ملت حنیف، رسالت و مبارزات ابراهیم (ع)
- ۱۹- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۱- بنی اسماعیل
- ۲۰- لوط، ع. پیامبر معاصر ابراهیم

جلد هفتم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۳- موسی و بنی اسرائیل)

- ۲۱- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۲- بنی اسرائیل
 ۲۲- زندگانی یعقوب و یوسف (ع)
 ۲۳- زندگانی موسی علیه السلام
 ۲۴- موسی و بنی اسرائیل
 ۲۵- زندگانی داود و سلیمان و پیامبران بنی اسرائیل

جلد هشتم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۴- عیسی و پیروانش)

- ۲۶- آغاز دین مسیح - زندگانی زکریا، یحیی، مریم و عیسی «ع»
 ۲۷- تعلیمات عیسی و تحریفات کلیسا
 ۲۸- اصحاب کهف، لقمان حکیم و حوادث تاریخی بعد از مسیح

جلد نهم - محمد رسول الله «ص» (شخصیت، تاریخ و شریعت او)

- ۲۹- شخصیت و رسالت محمد رسول الله (ص)
 ۳۰- جانشین رسول الله «ص» و اهل بیت
 ۳۱- مشخصات قرآن و تاریخ وحی و تنظیم و تفسیر
 ۳۲- تاریخ تشریح دین اسلام

جلد دهم - تاریخ صدر اسلام و جنگ های رسول الله «ص»

- ۳۳- تاریخ صدر اسلام- از جاهلیت تا مدینه فاضله
 ۳۴- مدینه النبی - جامعه صالح اسلامی - تاریخ تشریح اسلام
 ۳۵- تشریح جهاد - از بدر تا مکه - جنگ های اسلام با مشرکین قریش
 ۳۶- از حنین تا تبوک - جنگ های اسلام با یهود و اقوام دیگر
 ۳۷- نهادینه شدن دین - پایان سلطه کفر و آغاز نفاق

جلد یازدهم - مبانی زندگی اسلامی در قرآن

- ۳۸- خانواده اسلامی
 ۳۹- غذا و تغذیه انسان
 ۴۰- نماز و روزه و حج

جلد دوازدهم - مبانی جامعه اسلامی در قرآن

- ۴۱- جامعه اسلامی
 ۴۲- اخلاق اسلامی
 ۴۳- بایدها و نبایدها ی قرآن - اوامر و نواهی - حلال و حرام
 ۴۴- انفاق - نظام مالی اسلام - (خمس و زکات)

جلد سیزدهم - مبانی حکومت اسلامی در قرآن

- ۴۵- حکومت اسلامی
 ۴۶- قانون در قرآن - مجازات اسلامی
 ۴۷- مبانی احکام نظامی و جهادی اسلام (جنگ و صلح)
 ۴۸- اداره کشور اسلامی - روش های مدیریت

جلد چهاردهم - معارف قرآن در شناخت آخرت

- ۴۹- مرگ و برزخ
 ۵۰- رستاخیز
 ۵۱- اوضاع طبیعی و انسانی قیامت
 ۵۲- انسان و اعمالش
 ۵۳- گناه و ثواب - حسنات و سیئات

جلد پانزدهم - معارف قرآن در شناخت ابدیت و لقاء الله

- ۵۴- بهشت
 ۵۵- جهنم
 ۵۶- ابدیت، شفاعت، لقاء الله

جلد شانزدهم - گفتمان های قرآن - تفسیر و تحلیل

- ۵۷- گفتمان های راهبردی قرآن
 ۵۸- گفتمان های آموزشی قرآن
 ۵۹- گفتمان های تبلیغی قرآن

جلد هفدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در دین و فلسفه احکام

- ۶۰- گفتارهای علامه طباطبائی در توحید
 ۶۱- گفتارهای علامه طباطبائی درباره قرآن و کتاب
 ۶۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره دین و فلسفه تشریح احکام
جلد هیجدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و مفاهیم علمی

- ۶۳- گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و تفسیر
 ۶۴- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم و اصطلاحات قرآنی
 ۶۵- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم علمی و فلسفی قرآن

جلد نوزدهم – گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش، کمال، مقدرات و قیامت

- ۶۶- گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش جهان و انسان
 ۶۷- گفتارهای علامه طباطبائی در خودسازی و کمال انسانی
 ۶۸- گفتارهای علامه طباطبائی در مقدرات و اعمال
 ۶۹- گفتارهای علامه طباطبائی در مواقف و مسائل زندگی بعد از مرگ

جلد بیستم – گفتارهای علامه طباطبائی در اداره جامعه و کشور

- ۷۰- گفتارهای علامه طباطبائی در روش اسلام در اداره جامعه
 ۷۱- گفتارهای علامه طباطبائی درباره حکومت و روش اداره کشور
 ۷۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره احکام حقوقی، جزائی و خانوادگی اسلام
 ۷۳- گفتارهای علامه طباطبائی درباره روش مالی اسلام
 ۷۴- گفتارهای علامه طباطبائی در مباحث تاریخی

جلد بیست و یکم – هدف آیات و سوره های قرآن

- ۷۵- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش ۱
 ۷۶- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش ۲

جلد بیست و دوم – منتخب معارف قرآن در المیزان

- ۷۷- منتخب معارف قرآن در المیزان

فهرست مطالب

موضوع: صفحه:

- ۲۱ مقدمه مؤلف
۲۴ اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

بخش اول: شناخت بهشت ها

- ۲۸ فصل اول: مقدماتی درباره بهشت های خدا
۲۸ قسمت اول: تنوع بهشت ها

بهشت های سه گانه
بهشت دنیا و بهشت آخرت، و مسئله جاودانه بودن
بهشت آدم کجا بوده است؟
بهشت برزخی مؤمنین
دو بهشت مخصوص پرستندگان خالص خدا
نشانه های دو بهشت مخصوص خائفان، در قرآن
دو بهشت دیگر مخصوص اصحاب یمین
بهشت های اختصاصی هر یک از مقربان (سابقون)
زندگی اختصاصی مُخلصین درجنات نعیم
مثالی از بهشت موعود متقین
وصف دیگری از بهشت موعود متقین
همسر فرعون و خانه آرزوی او در بهشت و نزد خدا

قسمت دوم: دانستی هائی درباره بهشت

خوردنهای و نوشیدنهای و لذت های جنسی در بهشت!
برآورده شدن همه خواست ها در بهشت
سرمایه در بهشت تنها خواستن است!
دعوت کنندگان به بهشت
وارد شوندگان به بهشت
شرایط ورود به بهشت
از شرایط ورود به جنت: ثبات در فتنه ها
برای ورود به بهشت حقیقت ایمان لازم است!
برای چه کسانی درهای آسمان و بهشت باز نمی شود؟

۴۲

حرام بودن جنت برای معتقدین به شریک برای خدا
محرومیت از بهشت بخاطر علوخواهی و فساد

فصل دوم: محیط طبیعی، و نعمت های بهشتی ۵۴

اشاره ای به محل بهشت موعود
بهشت و وسعت آن
وسعت بهشت، مانند وسعت آسمان و زمین
غرفه های بهشت
غرفه های بلند بهشت و مناظرش
ایمی در قصرها و غرفات بهشت
نهرهای جاری در قصرهای رفیع بهشتی
انواع رودهای جاری در بهشت موعود
درهای هشتگانه بهشت
چشمه ای که در بهشت می جوشد!
چشمه سلسبیل، و اوصافی از بهشت خوبان
رحیق مختوم، و شراب بی غش آمیخته با آب چشمه تسنیم!
بساط عالی، در کنار چشمه های جاری
لباسهای حریر و دستبندهای طلا و مروارید
لباس حریر و دستبندهای طلا و مروارید در جنات عدن
سایه درختان بهشت، و میوه های بهشتی
قسمتهائی از بهشت (در مشاهدات رسول الله در شب معراج)

فصل سوم: رضوان، قرب حضور، بهشت عدن، و پادشاهی بهشتی ۶۹

رضوان، مشیت مطلقه انسان در بهشت
اهل بهشت در بهشت چه می خواهند؟
قصرهای بهشت عدن، و رضوان
مغفرت و رضوان خدا در قیامت
درجه اعظم، رحمت، رضوان، جنت و اجر عظیم
در جنات نعیم
اهل بهشت دارالسلام و قرب حضور
طوبی، زندگی پاکیزه تر
جنات عدن، خانه آخرت متقین
شرحی از جنات عدن پاداش ایمان و عمل صالح
جنت فردوس، و آمادگی برای پذیرائی از مؤمنان
تعریف جنت فردوس در روایات اسلامی
وارثان جاودان فردوس
شرحی از جنات عدن و وارثان آن

روزي که پرهيزکاران به مقام قرب وارد مي شوند!
 بهشت عدن پاداش اعتقاد حق و عمل صالح
 مقامات قرب، درجات ولايت، بهشت
 جنت مأوي، عطيه اي براي مؤمنين با اعمال صالح
 سدره المنتهي، و جنت المأوي
 مساكن طيب در باغهاي عدن پاداش جهادگران با مال و جان
 جنت نعيم پاداش متقين
 جنات عدن. پاداش بهترين هاي خلق خدا !

۸۷

فصل چهارم: اعراف، وساکنان آن

اعراف، و رجال اعراف
 اعراف در قرآن به چه معنا است؟
 ندای رجال اعراف به دوزخیان و بهشتیان
 گفتگوی بهشتیان با دوزخیان
 درخواست جهنمیان از بهشتیان

۹۴

فصل پنجم: بهشتیان و زندگی در بهشت

۹۴

قسمت اول: ابرار در بهشت

ابرار، و اعمالی که آنها را بهشتی کرد!
 پذیرائی بهشتی از ابرار
 خوبان برای رسیدن به بهشت خوبان چه کارها کردند!
 اشاره زیبای قرآن به حرمت فاطمه «س» نزد پروردگار
 احوال ابرار در نعيم

۱۰۲

قسمت دوم: متقين در بهشت

متقين : و جایگاه آنها در جنات و عیون
 اجازه استفاده متقين از نعم بهشتي
 پذیرائی از متقين در بهشت
 متقين، و شرحی از جنات و عیون و امنیت ساکنین آن
 مثالی از بهشت موعود متقين
 متقين در بازگشتی نیکو

۱۱۰

قسمت سوم: اصحاب یمین در بهشت

اصحاب یمین و جایگاه آنها در بهشت؟

۱۱۲

قسمت چهارم: مقربان و مخلصین در بهشت

بهشت های اختصاصی هر یک از مقربان (سابقون)
 رضي الله عنهم و رضوا عنه
 مسابقه در مغفرت و بهشت الهي

زندگی اختصاصی مُخْلِصین در جنات نعیم

۱۱۹

قسمت پنجم: نفس مطمئنه و دیگر ساکنان جنت

اذن ورود نفس مطمئنه به بهشت خدا
 نفس مطمئنه در لحظات شنیدن ندای ارجعی!
 بهشتیانی که بهشت برایشان آشناست!
 بهشتیان، و آنچه از دنیا با خود برده‌اند!
 وارثان بهشت: صاحبان ایمان و عمل صالح
 انتقال سهم بهشت محروم شدگان به صاحبان ایمان و عمل صالح
 وعده تدارک بهشت جاوید برای جهادگران با مال و جان
 وعده قطعی بهشت، پاداش جهادگران
 بهشت جاوید پاداش استقامت در راه خدا
 نشانه بهشتیان: اطمینان و آرامش به یاد خدا
 جانب اهل جنت را نگه دارید!
 ایمان و عمل صالح، رزق و توفیق الهی بسوی بهشت
 تنعم بهشتیان در روز غاشیه
 شرحی از زندگانی بهشتیان (مشاهدات رسول الله در شب معراج)
 گردش در باغهای بهشت، مجالس ذکر خدا
 سلام گفتن بهشتیان به هم در ورود به جنت
 شرحی از قیامت مؤمنین: استقبال ملائکه بهشت
 شرحی از نعیم بهشتیان
 ساکنان بهشت عدن با لباس حریر و دستبندهای طلا و مروارید
 اشراف اهل بهشت به دوستان خود در جهنم
 دخول در زندگی بهشتی، رستگاری عظیم
 فوز کبیر، پاداش مؤمنان با اعمال صالح
 پاداش صاحبان دین حق
 نور مؤمنین و مؤمنات در روز قیامت و بشارت بهشت
 استقبال ملائکه و بشارت به مؤمنین با استقامت

فصل ششم: زندگی خانوادگی، خوراک و پوشاک بهشتیان ۱۳۸

جمع شدن افراد خانواده های صالح در بهشت
 ملحق شدن فرزندان بهشتیان به پدران خود در بهشت
 با همسران تن با هم داخل بهشت شوید!
 قرین بودن با حوریان بهشتی نه ازدواج و زناشوئی!
 شرحی از زندگی و عیش گوارای بهشتیان
 گفتگوی بهشتیان در مورد نجات خانواده هایشان
 آیا لذایذ و شهوات دنیا در بهشت ادامه دارد؟

لذايذ مشترك دنوي و لذايذ اختصاصي بهشت
 وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ- هرچه به خواهند آماده است!
 تأمین بلا انقطاع غذا و رزق بهشتیان
 لباس و آرایش ساکنان بهشت عدن
 مشخصات حوریان بهشتی مخصوص مخلصین
 وصف همسران بهشتی
 همسران پاکیزه بهشتی
 همسران پاک بهشتی و نعمتهای بهتر
 شرحی از بهشت، نعمتها و حوریان بهشتی
 مشخصات شراب بهشتی

بخش دوم: شناخت اهالی جهنم و عذاب

فصل اول : چرا و چگونه جهنمی شدند؟

۱۶۱

۱۶۲

جهنم، نتیجه و غایت آفرینش بسیاری از جن و انس
 جهنم برای مخالفت با رسول خدا و انشقاق در جامعه اسلامی
 جهنم، کیفر تمایل به ظالمین در امر دین و مجتمع اسلامی
 اختلاف افکنان در دین در جهنم ابدی
 دلایل جهنمی شدن اهل کتاب
 جهنم، سزای خیانت به خدا و خلق
 عذاب جاودانی برای شکستن حدود خدا
 کفر و ظلم یهود و ضلالت دنیوی و جهنم ابدی آنها
 پیشوایانی که مردم را به آتش دعوت می کردند!
 آیا همه وارد آتش می شوند؟
 عامل باطنی برای جهنمی شدن انسان
 وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأُمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
 منافقین در درك اسفل آتش
 محیط بودن جهنم به کفار در دنیا
 دائمی بودن عذاب جهنم
 خلود و ابدی بودن در دوزخ
 مشمولین عذاب ابدی
 جهنم جایگاه شیطان ها و پیروان انسانی او
 خواری جهنم، سرانجام خودداری از دعا
 همسر نوح و لوط، و جهنمی شدن آنها
 اصحاب دائمی دوزخ، و گروهی که امید نجات دارند!
 جهنم دائم جزای قتل عمد مومن
 وعده های شیطان و جهنم فریب خوردگان

جهنم ابدی برای مخالفت با خدا و رسول
عجلة کفار به عذاب، و احاطة جهنم بر آنان
جهنم را ملامت از جن و انس خواهم کرد!
حتمی شدن عذاب جهنم بر اکثریت بی ایمان
آن ها که خود راه جهنم را دنبال می کنند!

۱۸۷

فصل دوم: عوامل جهنمی شدن در دنیا

عوامل دنیوی که انسان را به سوی جهنم سوق می دهد!
شما را چه عملی به دوزخ افکند؟
کفار سرگرم تمتع دنیا جایگاهشان در آتش است!
جهنم، بازگشتگاه منافقین و مشرکین
مشمولین آتش ابدی جهنم
خبر دادن خدا از گناهان، و عذاب دوزخی آنها
جهنم کیفر محرومین از اعمال صالح
بدترین خلق خدا، و جهنم جزای آنها
واردین جحیم
شیاطین و اولیای شیاطین در جهنم
ساکنین عمده جهنم
جهنم ابدی، کیفر منافقین و کفار
جهنم مأوای کفار و منافقین
جهنم مأوای قاعدین از جهاد
جهنم، کیفر الحاد در اسماء خدای تعالی
انسانهای شوم و نحس در احاطه آتش
متاع قلیل دنیای کفار و سرانجام جهنمی آن
پذیرائی از کافران در جهنم
اهل آتش بودن: عاقبت تمتع در کفر
مشمولین جهنم و عذاب عظیم

۱۹۹

فصل سوم: عذاب

عذاب چیست؟
شدیدترین عذاب کدام است؟
تفاوت عذاب و رحمت خدا در چیست؟
سریع نبودن برخی عقابهای الهی
عذاب دومرحله ای منافقین
مستضعفین، و مشخص نبودن مغفرت یا عذاب آنها
عذاب قیامت نه تخفیف می پذیرد و نه تاخیر!
عذاب چه کسانی زیادتر می شود؟

عذاب روز عقیم و بی فردا
 شدید و دائمی بودن عذاب آخرت
 عذاب یوم عظیم
 کلمه فصل جلوگیری عذاب دنیا، قطعیت عذاب آخرت
 چرا کیفر مجرمین در قیامت آتش و ضلالت شده؟
 عذاب آخرت بزرگتر است.
 آیا عذاب قیامت جاودان است یا تمام شدنی است؟
 تصور عذاب قیامت در دنیا
 ترس از عذاب نادیده خداوند
 خدا برای عذاب کردن شتاب ندارد!
 کیفر کسانی که از رحمت خدا مأیوسند؟
 عذاب وارونه شدن فهم انسان کافر
 فراموشی روز حساب و تبعات آن
 چه کسانی را خدا در آخرت فراموش خواهد کرد؟
 عذاب دردناک و نفی نظر و تکلم و تزکیه خدا از یهود
 شدیدترین عذاب آخرت، جزای کفر به آیات خدا
 مشمولین عذاب حتمی دوزخ
 مضاعف شدن عذاب
 عذاب نزدیکتر دنیا، و عذاب اکبر قیامت
 تحقق کلمه عذاب، و آتش رهایی ناپذیر
 عذاب خزی در دنیا و عذاب اکبر در آخرت
 عذاب خوارکننده دنیا و عذاب مقیم آخرت
 ندامت وقت دیدن عذاب و آرزوی برگشت به دنیا
 عذاب شدید تهیه شده برای دوستاران یهود
 اعراض از یاد خدا سبب اصلی دخول در عذاب
 عذاب اکبر
 شدت اخذ الهی
 عذاب آتش در آخرت برای مخالفت با خدا و رسولش
 لعن دنیا و آخرت و عذاب عظیم
 تصور باطل مشرکین از کرامت آخرت
 عذاب دردناک علمای مشرک مسیحی

۲۲۵

فصل چهارم: شریکان عذاب

شریکان عذاب و دعوای آنها
 تخاصم تابعان و متبوعان دوزخی
 تخاصم جهنمیان درباره رستگاری مؤمنان
 محاجه ضعفاء آل فرعون با مستکبرین در آتش
 آیا امکانی برای خروج از جهنم نیست؟

حسرت مجرمین و گمراهان در جحیم
 درخواست تخفیف عذاب از طریق خازنان جهنم
 نومیدی مجرمین از رهائی و تخفیف عذاب دائمی جهنم
 درخواست ماکثون از مالک یا دربان جهنم
 دارالبوار، کیفر جهنمی طاغوتها و پیروانشان
 اصحاب شمال در جهنم

۲۳۳

بخش سوم: محیط طبیعی جهنم و آتش دوزخ

۲۳۴

فصل اول: محیط طبیعی جهنم

ابواب یا طبقات هفتگانه جهنم
 توضیحی بر ابواب هفتگانه دوزخ در روایات
 نوع ابواب جهنم مناسب با نوع اعمال
 درکات تقسیم شده برای هر گروه
 طبقه زیرین جهنم، محل انباشت منافقین و کافرین
 سقر، درکه ای هراس آور با نوزده مأمور
 حصار جهنم
 بستر جهنم!
 خانه های داخل آتش
 پل صراط، پلی که بر روی جهنم زده شده!
 عمق دوزخ و شکنجه ها در جهنم

۲۴۰

فصل دوم: خازنان و مأموران جهنم

مالک یا دربان جهنم
 خازن و مالک جهنم
 خازنان جهنم
 خازنان: ملانکه تدبیرکننده انواع عذایهای جهنم
 خشونت ملانکه مأمور شکنجه دوزخیان
 نوزده مأمور سقر، هراس آورترین درکه جهنم
 ماهیت خازنان جهنم و فتنه در تعداد آنها

۲۴۵

فصل سوم: ماهیت آتش جهنم

ماهیت آتش جهنم چیست؟
 هیژم های جهنم: انسانها و سنگها
 انسان و سنگ به عنوان آتشگیرانه جهنم
 جنیان هیژم دوزخ
 هیژم های جهنم، و صدای ناله های دوزخیان
 گدازه اموال و اندوخته ها در جهنم

آتشخواری پول یتیم خواران

۲۵۱

فصل چهارم: آتش دوزخ

آتش دوزخ در اولین دیدار دوزخیان

هر شراری چون کاخی از آتش

عذاب جهنم و عذاب حریق

سعیر

آتش سعیر تدارک شده برای کفار

آتش نافذ، آب جوشان، سایه دود

غل و زنجیر و آتش سوزان

آتشی که در آن مرگ و حیات نیست!

حطمه، آتشی که دلها را می گدازد!

آتش شعله ور، و خردکنندهٔ اعضاء بدن

دامن هاویه، آتش سوزنده

لباسهائی از آتش برای جهنمیان!

گرزهای آهنین

آتش بی خروج

احاطه آتش جهنم

آتش رسیده به چهره ها و پیشانی جهنمیان

قرین های شیطانی، عذابی بدتر از آتش دوزخ

نه از آتش خارج می شوند، نه عذرشان قبول است.

به رو سوي آتش کشیده می شوند؟

شهیق: صدای نفسهای آتش

آتشی که زبانه می کشد!

لهیب و شعله های جهنم

عرضه فرعونیان به آتش

۲۶۴

فصل پنجم: غذا و آب در جهنم

غذائی از قعر جهنم- شجرة الزقوم!

شجرة زقوم، طعام گناه دوستان

شکم از زقوم پر می کنید!

طعامی گلوگیر و عذابی دردناک

غذائی از چرک و خون دوزخیان

حدیث غاشیه: نوشیدن از چشمه سوزان و طعام ضریع

آب حمیم، شرابی از آب جوشان

چشانندن انواع حمیم و غساق: نوعی چرک با تعفن و داغ

غل و زنجیر در گردنهای، در آب داغ، و آتش جهنم

آبی چون مس گداخته
ریختن آب جوشان به سر جهنمیان!
جهنم، و آب صدید
غذای حرام خواران
آتشخواری پول یتیم خواران
رباخواران در احاطه شیطان

۲۷۲

فصل ششم: اثر جهنم در بدن انسانها

زشت چهره های سوخته
تجدید پوست برای سوخت و عذاب دائمی
بریان شدن چهره ستمکاران با آبی چون مس گداخته
جابجا شدن و کباب شدن صورتها در آتش

۲۷۴

فصل هفتم: برخورد اولیه در جهنم

وقتی جهنم به هر صاحب چشمی ظاهر می شود!
آرزوهای لب آتش
پرده برداری از دوزخ، و حال نفس خطاکار
شرحی از لحظات ریخته شدن کفار به جهنم
وقتی جهنم به گمراهان نمودار شود!
حال خاسرین هنگام عرضه به آتش
روز عرضه کفار بر آتش
اعتراضات هر تازه وارد به دوزخ
جهنم را برای چه کسی حاضر می کنند؟
بازداشت و بازخواست در راه جهنم
یوم الفصل - و آنها که به جهنم رانده می شوند!
به دوزخ اندازید هر کافر معاند، مناع للخیر، معتد مربیب را!
آنها که کتابشان را به دست چپ می دهند!
حشرو حضور جهنمیان و شیاطین آنها در اطراف جهنم

۲۸۶

فصل هشتم: تنوع رفتار با مجرمان در جهنم

منافقین و کفار در جهنم
منافقین و منافقات در ظلمت و تاریکی
ناپاکها به صورت انباشته به جهنم ریخته می شوند!
آنها که به صورت به سوی جهنم محشور می شوند!
سه طایفه ای که به رو در جهنم انداخته شوند.
چگونه مجرمین به رو در آتش کشیده می شوند؟
محشور شدگان واژگونه، کرو کور و گنگ
حال جهنمیان در روز غاشیه

ورود به آتش با شکل و هیئت دنیوی
 پر نشدن جهنم، احاطه عذاب الهی بر کل مجرمین
 رانده شدن مجرمین تشنه به جهنم
 مجرمین در جهنم نه زندگی دارند و نه مرگ
 شرحی از شکنجه های جهنمیان!
 هرکه بخواهد از جهنم برون شود، بازش گردانند!
 جهنمیان، که نه مرگشان دهند، نه عذابشان سبک شود!
 جزای تکذیب کنندگان دین الهی و عذاب قیامت
 وضع لهای سخن چینان (از مشاهدات رسول الله در معراج)
 شکنجه تاریکین نماز عشاء
 زنان آویزان با پستانها

بخش چهارم: ابدیت و زندگی آخرت ۲۹۷

فصل اول: زندگی آخرت ۲۹۸

زندگی بهتر در تعالیم قرآن
 آخرت: تحقق هدف خلقت
 زندگی آخرت در دنیا
 آخرت تابع حکم زندگی دنیا
 زندگی دنیا نشانه زندگی آخرت
 خلق جدید یا عالم آخرت
 رابطه نظام آخرتی با حکیم و خبیر بودن خدا
 جاودانگی در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی
 بحثی در بدن آخرتی
 زندگی حقیقی، و حقیقت زندگی در آخرت!
 حیاط حقیقی
 زندگی آخرت، حیات محض
 خیر بودن خانه آخرت
 دنیا متاع است و آخرت دار قرار
 پستی زندگی دنیا و ارزش زندگی آخرت
 زندگی آخرت مختص متقین است!

فصل دوم: ابدیت، و تدارک برای زندگی ابدی ۳۰۸

تأسی به رسول الله
 آخرت طلبی و نتایج آن
 اعراض از آخرت و نتایج آن
 بحثی در مقدمات رستگاری ابدی
 آنها که یاد خانه آخرت بودند!

خرید زندگی آخرت، در ازای فروش زندگی دنیا
 طالبین حسنه دنیا و حسنه آخرت
 زیانکاران در آخرت: جویندگان دینی غیر از اسلام
 نصیبی از دنیا و بی نصیب از آخرت
 ایمان و استقامت عامل تثبیت در دنیا و آخرت
 دارندگان یقین به آخرت
 جویندگان ثواب دنیا و آخرت
 ایمان به آخرت مستلزم ایمان به قرآن
 ایمان به آخرت انگیزه پرستش خدا
 محرومین از علم به آخرت
 مشخصات منکرین آخرت
 مشخصات کافرین به آخرت

بخش پنجم: شفاعت

۳۲۳

۳۲۴

فصل اول: شفاعت و واقعیت آن در قرآن

موضوع شفاعت در قرآن کریم

شفاعت چیست؟

انواع شفاعت:

شفاعت کنندگان کیستند؟

شفاعت شدگان (اصحاب یمین)

مجرمین در قیامت چه کسانی اند؟

زمان و مکان شفاعت

شفاعت به چه چیز تعلق می‌گیرد؟

شفاعت چه وقت فائده می بخشد؟

مقام و رضایت رسول الله در آخرت

شفاعت در روایات اسلامی

۳۵۲

فصل دوم: یک بحث فلسفی درباره شفاعت

۳۵۵

فصل سوم: بحث اجتماعی درباره شفاعت

۳۶۰

فصل چهارم: عوامل اصلی موثر در شفاعت

صلاحیت طرفین شفاعت

مقام محمود شفاعت کبری رسول الله در قیامت

حج، از عوامل شفاعت، و موجب بخشش گناهان

کسی بدون اذن او حق شفاعت ندارد!

علل و اسباب، و اذن خدا در حوادث

معنی شفاعت و زبان شفاعت

شفاعت منوط به اذن و رضایت خدا

۳۶۶

فصل پنجم : شفاعت های دروغین

مخالفت قرآن با اعتقادات دروغین درباره شفاعت

نفی شفیعیان دروغین - قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً

نفی فدیة و رشوه در قیامت

نفی شفاعت بدون عهد الهی

نفی شفاعت ملائکه از مشرکین

نا امیدی از شفاعت ملائکه و جن در روز حشر

۳۷۲

بخش ششم: لقاء الله

۳۷۳

فصل اول : بازگشت به خدا

روز طولانی عروج

از خلقت تا بازگشت

بازگشت به سوی خدا، به خاطر حساب و جزا

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ!

تمام انسانها می میرند و به خدا بازمی گردند!

علم ساعت نزد خداست و بازگشت به اوست!

برگردانده شدن به سوی خدا

عرضه شدن انسانها به پروردگارشان- حضور اضطراری

انا لله و انا اليه راجعون

نزدیکی خدا به انسان، و حشر و بازگشت انسان به او

سپس به سوی پروردگارتان برمی گردید!

۳۸۱

فصل دوم: راه های بازگشت و وصول به لقاء الله

همه راه ها به خدا منتهی می شود!

نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا

راه بازگشت همه موجودات به سوی خدا

یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا

جهاد در راه خدا به خدا منتهی می شود!

دو راه بازگشت به خدا: طریق سعادت، طریق شقاوت

تلاش انسان برای ملاقات پروردگار خود

سیر انسان تا توحید، و قرب درگاه الهی !

بازگشت به خدا، آخرین منزل در سیر آدمی

۳۹۱

فصل سوم: امید دیدار خدا و نتایج آن

پیش بینی ملاقات خدا، و اثرات آن
شرط امید به دیدار خدا
اعتقاد به معاد و امید به ملاقات پروردگار
ملاقات خدا با ایمان کامل و ایمان ناقص

۳۹۴

فصل چهارم: مفهوم دیدار خدا و لقاء الله

مفهوم لقاء و لقاء الله
مفهوم مشاهده و تجلی و رفع حجابها در روز قیامت
علم رؤیت و دیدار خدا
حضور بدون حاجب انسان در برابر خدا
مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی

۴۰۱

فصل پنجم: محرومین از دیدار خدا

مفهوم محجوب بودن از خدا در روز قیامت
کیفر انکار لقاء الله و جزای روز حساب
کفر ناشی از انکار لقاء الله
خسارت ناشی از انکار لقاء الله
محرومیت ناشی از تردید درباره ملاقات پروردگار
نتیجه فراموشی روز ملاقات خدا
اعراض خدا از کفار در قیامت

۴۰۵

فصل ششم: در روز ملاقات خدا

آغاز روز ملاقات، با سلام و تحیت خدا و ملائکه
و عرش خدا برای مردم هویدا می شود!
جایگاه متقین نزد خدای ملّیک مقتدر
دارندگان مقام صدق نزد پروردگار
آثار مراتب قرب به خدای سبحان
آنچه نزد خداست پایدارتر است!
دارالسلام نزد خدا
دارالکرامت مؤمنین در اعلیٰ علیین
آنها که داخل در رحمت خدا شده اند!
نعمت های ذخیره شده نزد خدا برای مؤمنین
ترس از خدا و روز ملاقات او
وَ اِنَّ اِلٰی رَبِّكَ الْمُنْتَهٰی !

مقدمه مؤلف

أَنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه‌بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی هر

عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان » شامل عناوین: **معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان** (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی،) و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: **قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنک و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان** (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی،) چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تالیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تالیف این کتاب

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌الله سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود،

بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکر این نکته لازم است که ترجمه تفسیر المیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه بر شماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه

انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست!

و صلوات خدا بر محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و خاندان جلیلش باد که نخستین

حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند!...

فَاطَّرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي

بِالصَّالِحِينَ!

ليلة القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جایی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱- « در سایت روزنامه جمهوری اسلامی www.magiran.com/npview... » در صفحه عقیدتی در

تاریخ ۱۳۸۵/۰۷/۰۳ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع » برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: (... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۲- « در سایت گودریدز www.goodreads.com/book/show/8553126 » که در آن از همه

جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهائی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » را همراه با کتابهای مورد علاقه اش معرفی کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...! »

۳- « روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه » در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان » اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عنوان چنان جذیب می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام! »

۴- « سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان » مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی » را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵- « سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲. معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶- « سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی » با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷- « سایت Islamquest » در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان » استفاده کرده است.

۸- « سایت حوزه www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید » بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی^{۱۵} و شناخت نامه المیزان،» انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان » می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه » همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان » نام برده است.

۹- « سایت اسلام پدیا - اصطلاحات قرآنی islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و « الحی القیوم در آیات قرآن » همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان » را نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در المیزان » استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی

کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم -

مؤلف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان « معارف قرآن در المیزان » در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده که با جستجو در «گوگل» این سایت قابل مشاهده است.

در سال های اخیر موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان « تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان » تهیه شده در سایت www.Tafsirejavan.com خود قرار داده تا همگان سریعاً به آن دسترسی داشته باشند. اخیراً نیز موسسه قرآنی قائمیه « www.Ghaemiyeh.com » در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است!

برخی افراد یا هیئت های علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان » مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مؤلف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « **برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!** » معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مؤلف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمایی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تألیف این مجموعه را به محضر مبارک ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

***** بخش اول *****

شناخت بهشت ها

فصل اول

مقدماتی درباره بهشت های خدا

قسمت اول: تنوع بهشت ها

بهشت های سه گانه

در بحث از بهشتی که در داستان آدم ابوالبشر «ع» آمده این نکته روشن می شود که سه نوع بهشت وجود دارد:

۱- بهشت دنیائی برزخی که در آسمان بوده و آدم و همسرش را داخل آن کردند و از آنجا خارجش کردند.

۲- بهشت برزخی که مؤمنین بعد از مرگ تا قیامت در آن به سر می برند و از آن خارج می شوند.

۳- بهشت خلد آخرت که بعد از قیام قیامت، مؤمنین در آن به طور جاودانه وارد می شوند و بسر می برند، و از آن خارج نمی شوند.

وقتی در مورد گناه آدم در بهشت صحبت می شود، بهشت دنیائی است که آدم و همسرش داخل آن شدند، و هنوز در دار تکلیف و مورد توجه امر و نهی قرار نگرفته بودند. قرآن کریم در باره آن بهشت هیچ مطلبی بیان نکرده است.

آنچه از لغو و تاثیر در قرآن کریم از بهشت نفی شده، از بهشت خلد نفی شده، یعنی آن بهشتی که مؤمنین در آخرت داخل آن میشوند، و همچنین از بهشت برزخی که بعد از مرگ و رحلت از دار تکلیف در آنجا بسر می برند.

المیزان ج: ۱ ص: ۱۹۴ تا ۲۱۷

بهشت دنیا و بهشت آخرت، و مسئله جاودانه بودن

- " وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ،

– اما کسانی که نیکبختند در بهشتند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای تو بخواهد که این بخششی قطع نشدنی است.“

این آیه مدت اقامت اهل بهشت را در بهشت معلوم می‌سازد، و می‌فرماید که مکث بهشتیان در بهشت دائمی و ابدی است.

خلود در جنت به معنای بقای اشیاء است بر حالت خود، بدون اینکه در معرض فساد قرار گیرند، همچنانکه فرموده: **”اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون،“** و نیز فرموده: **”اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون.“**

و جمله: **”ما دامت السموات و الارض،“** یک نوع تقییدی است که تاکید خلود را می‌رساند، و معنایش این است که ایشان در آن جاویدند تا زمانی که آسمانها و زمین وجود دارد.

لیکن در اینجا اشکالی پیش می‌آید و آن اینست که آیات قرآنی تصریح دارد بر اینکه آسمان و زمین تا ابد باقی نیستند و این با خلود در آتش و بهشت که آن نیز مورد نص و تصریح آیات قرآنی است سازگاری ندارد.

از جمله آیات دسته اول که تصریح می‌کند بر اینکه آسمان و زمین از بین رفتنی‌اند، آیه: **”ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمى،“** و آیه: **”یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده و عدا علینا انا کنا فاعلین.“** و آیات دیگر از این قبیل.

و از جمله آیات دسته دوم که تصریح می‌کند بر اینکه بهشت و دوزخ جاودانه است آیات زیر است: **”جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداء،“** و آیه: **”اعد لهم سعیرا خالدین فیها ابداء لا یجدون ولیا و لا نصیرا.“**

و بنا بر این، از دو جهت در آیه مورد بحث اشکال می‌شود:

یکی اینکه خلود دائمی در بهشت و دوزخ را محدود کرده به دوام آسمانها و زمین با اینکه آسمانها و زمین دائمی نیستند.

دوم اینکه خالد را که ابتدای خلودش از روز قیامت شروع می‌شود، و از آن روز دوزخی بطور دائم در دوزخ و بهشتی بطور دائم در بهشت به سر می‌برند به چیزی تحدید کرده که ابتدای قیامت آخرین امد وجود آن است و آن آسمان و زمین است که ابتدای قیامت آخرین امد وجود آنها است.

پاسخی که ماده اشکال را از بین ببرد این است که خدای تعالی در کلام خود آسمانها و زمینی برای قیامت معرفی می‌کند که غیر آسمانها و زمین دنیا است، و می‌فرماید: ”یوم تبدل الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،“ و از اهل بهشت حکایت می‌کند که می‌گویند: **”الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض ننبوء من الجنة حیث**

نشاء،“ و در مقام وعده به مؤمنین و توصیف ایشان می‌فرماید: **”لهم عقبی الدار.“**

پس معلوم می‌شود برای آخرت نیز آسمانها و زمینی است، همچنانکه در آن بهشت و دوزخی و برای هر یک سکنه و اهلی است، که خدا همه آنها را به این وصف توصیف کرده که نزد اویند، و فرموده: **”ما عندکم یفند و ما عند الله باق،“** و به حکم این آیه آسمان و زمین آخرت از بین نمی‌رود.

و اگر در آیه مورد بحث بقای بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقای آسمان و زمین محدود کرده از این جهت است که معنای این دو اسم از حیث آسمان و زمین بودن هیچ وقت از بین نمی‌رود، آنکه از بین می‌رود یک نوع آسمان و زمین است و آن آسمان و زمین دنیایی است که این نظام مشهود را دارد، و اما آسمانها و زمینی که مثلا بهشت در آنها است، و به نور پروردگار روشن می‌شود به هیچ وجه از بین نمی‌رود، و خلاصه جهان همواره آسمانها و زمینی دارد. چیزی که هست در آخرت نظام دنیائیش را از دست می‌دهد.

آیه ۱۰۳ تا ۱۰۸ سوره هود المیزان ج: ۱۱ ص: ۷

بهشت آدم کجا بوده است؟

خدای تعالی در سوره اعراف فرموده:

- ” قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو، و لکم فی الارض مستقر، و متاع الی حین. قال فیها تحیون، و فیها تموتون، و منها تخرجون!
- فرمود: از بهشت پائین بروید، که بعضی بر بعضی دیگر دشمنید، و زمین تا مدتی معین (یعنی تا هنگام مرگ) جایگاه شما است و نیز فرمود: در همانجا زندگی کنید، و در آنجا بمیرید، و از همانجا دوباره بیرون شوید!“
- و سیاق آیه‌ای که می‌فرماید:
- **« انی جاعل فی الارض خلیفة »**

این معنا را دست می‌دهد که آدم در اصل و در آغاز برای این خلق شده بود، که در زمین زندگی کند، و نیز در زمین بمیرد، و اگر خدای تعالی آنها را چند روزی در بهشت منزل داد، برای این بود که امتحان خود را بدهند، و در نتیجه آن نافرمانی عورتشان هویدا بگردد، تا بعد از آن به زمین هبوط کنند.

منظور اصلی از خلقت آدم این بوده که در زمین سکونت کند، چیزی که هست راه زمینی شدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد، و برتریش بر ملائکه، و لیاقتش برای خلافت اثبات شود، و سپس ملائکه مامور به سجده برای او شوند، و آنگاه در بهشت از نزدیکی به آن درخت نهیش کنند، و او به تحریک شیطان از آن بخورد، و در

نتیجه عورتش و نیز از همسرش ظاهر گردد، و در آخر به زمین هبوط کنند .

و از این ریخت و سیاق بخوبی بر می آید:

که آخرین عامل و علتی که باعث زمینی شدن آن دو شد، همان مسئله ظاهر شدن عیب آن دو بود، و عیب نامبرده هم به قرینه‌ایکه فرموده:

– ” بر آن شدند که از برگهای بهشت بر خود بپوشانند...“

همان عورت آن دو بوده، و معلوم است که این دو عضو، مظهر همه تمایلات حیوانی است چون مستلزم غذا خوردن، و نمو نیز هستند.

پس ابلیس هم جز این همی و هدفی نداشته، که به هر وسیله شده عیب آن دو را ظاهر سازد، گو اینکه خلقت بشری و زمینی آدم و همسرش، تمام شده بود، و بعد از آن خدا آن دو را داخل بهشت کرد، ولی مدت زیادی در این بین فاصله نشد، و خلاصه آنقدر به آن دو مهلت ندادند، که در همین زمین متوجه عیب خود شوند، و نیز به سائر لوازم حیات دنیوی و احتیاجات آن پی ببرند، بلکه بلا فاصله آن دو را داخل بهشت کردند، و وقتی داخل کردند که هنوز روح ملکوتی و ادراکی که از عالم ارواح و فرشتگان داشتند، به زندگی دنیا آلوده نشده بود.

دلیل مطلب بالا این است که فرمود :

– ” لیبیدی لهما ما وری عنهما – تا ظاهر شود از آن دو آنچه پوشانده شده بود از

آنان...“ و فرمود: ” تا ظاهر شود از آن دو آنچه بر آن دو پوشیده بود. “

پس معلوم می شود، پوشیدگی عیبهای آن دو موقتی بوده، و یکدفعه صورت گرفته است، چون در زندگی زمینی ممکن نیست برای مدتی طولانی این عیب پوشیده بماند.

و جان کلام و آنچه از آیات نامبرده بر می آید این است که وقتی خلقت آدم و

حوا در زمین تمام شد، بلا فاصله، و قبل از اینکه متوجه شوند، عیب‌هاشان پوشیده شده، داخل بهشت شده‌اند.

پس ظهور عیب در زندگی زمینی، و بوسیله خوردن از آن درخت، یکی از قضایای حتمی خدا بوده، که باید می شد، و لذا فرمود: ” زنه‌ار که ابلیس شما را از بهشت بیرون نکند، که بدبخت می شوید...“ و نیز فرمود: ” آدم و همسرش را از آن وضعی که داشتند بیرون کرد...“ و نیز خدای تعالی خطیئه آنان را بعد از آنکه توبه کردند بیامرزید، و در عین حال به بهشتشان بر نگردانید، بلکه به سوی دنیا هبوطشان داد، تا در آنجا زندگی کنند.

و اگر محکومیت زندگی کردن در زمین، با خوردن از درخت و هویدا گشتن

عیب، قضائی حتمی نبود، و نیز برگشتن به بهشت محال نبود، باید بعد از توبه و نادیده گرفتن خطیئه به بهشت بر گردند، برای اینکه توبه آثار خطیئه را از بین می‌برد. پس معلوم می‌شود علت بیرون شدن از بهشت، و زمینی شدن آدم آن خطیئه نبوده، بلکه علت این بوده که بوسیله آن خطیئه عیب آن دو ظاهر گشته است، و این بوسیله وسوسه شیطان لعین صورت گرفته است.

آیه ۳۵ تا ۳۹ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۱۹۵

بهشت برزخی مؤمنین

این نکته را هم باید دانست: که از ظاهر آیه:

– ” و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین... فیها تحیون ، و فیها تموتون ، و منها تخرجون.... “

برمی‌آید که نحوه حیات آدم بعد از هبوط، با نحوه آن در قبل از هبوط، فرق می‌کند، حیات دنیا حقیقتش آمیخته با حقیقت زمین است، یعنی دارای گرفتاری و مستلزم سختی و بدبختی است!

و لازمه این نیز این است که انسان در آن تکون یابد، و دو باره با مردن جزو زمین شود، و آنگاه برای بار دیگر از زمین مبعوث گردد. حالیکه حیات بهشتی حیاتی است آسمانی، و از زمینی که محل تحول و دگرگونی است منشا نگرفته است.

از اینجا ممکن است به طور جزم گفت که بهشت آدم در آسمان بوده، هر چند که بهشت آخرت و جنت خلد، (که هر کس داخلش شد دیگر بیرون نمی‌شود،) نبوده باشد.

بهشت آدم از بهشت‌های دنیا بوده و در آسمان قرار داشته و نیز جنت خلد و بهشت آخرت نبوده است.

این بهشت از بهشت‌های برزخی بوده، که در مقابل بهشت خلد است و این تعبیر که در آیه فرمود: ” متاع الی حین “ تا روز قیامت است، در نتیجه مکثی که مردگان در برزخ، و رسیدن روز قیامت دارند، مکث زمینی است و در همین زمین زندگی می‌کنند، همچنانکه آیه:

– ” گفت: در زمین چقدر از نظر عدد سال مکث کردید؟ گفتند: يك روز، و یا پاره‌ای از يك روز، باید از شمارگران بپرسی، گفت: شما جز اندکی مکث نکردید اگر دانا می‌بودید.“

و نیز آیه:

– ” و روزیکه قیامت بپا می‌شود، مجرمان سوگند می‌خورند: که غیر از ساعتی

مکث نکرده‌اند آنروز نیز مانند دنیا کارشان بی دلیل حرف زدن است، و کسانی که علم و ایمانشان داده بودیم، در پاسخ گفتند: شما در کتاب خدا تا روز قیامت مکث کردید، و این همان قیامت است، و لکن شما نمی دانید.

نیز این معنا را افاده می‌کند، چون در هر دو آیه وقتی سؤال از زندگی برزخ می‌کنند، می‌پرسند: چقدر در زمین مکث کردید؟ پس معلوم می‌شود زندگی برزخی در همین زمین است.

علاوه بر اینکه عده‌ای از روایات از اهل بیت علیهم‌السلام دلالت دارد بر اینکه بهشت آدم در آسمان بوده، و او با همسرش از آسمان نازل شدند، از این هم که بگذریم کسانی که انس ذهنی به روایات دارند، از اینکه بهشت نامبرده در آسمان باشد، و آدم از آنجا به زمین هبوط کرده باشد، با اینکه در زمین خلق شده و در آن زندگی کرده باشند، هیچ تعجب نمی‌کند، همچنانکه در روایات در عین اینکه آمده: که بهشت در آسمان است، در عین حال آمده: که سؤال قبر در قبر است، و همین قبر یا روضه‌ایست از ریاض بهشت، و یا حفره‌ایست از حفره‌های دوزخ، و از این قبیل تعبیرات.

آیه ۳۵ تا ۳۹ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۲۱۱

دو بهشت مخصوص پرستندگان خالص خدا

- " وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ،
- و آن کسی که از مقام پروردگارش خوف دارد دو بهشت دارد."

اینکه خوف از مقام پروردگار چیست؟ باید بگوییم: خوف هم مانند عبادت مراحلی دارد، بعضی‌ها از عقاب خدا می‌ترسند، و از ترس عذاب او کفر نمی‌ورزند و گناه نمی‌کنند، قهرا لازمه چنین خوفی این است که عبادت صاحبش عبادت کسی باشد که از عذاب خدا می‌ترسد، عبادت می‌کند تا گرفتار عذاب او نگردد، در نتیجه عبادتش محضاً برای خدا نباشد، و این قسم عبادت برندگان است که موالی خود را از ترس سیاست و شکنجه اطاعت می‌کنند، همچنان که بعضی دیگر او را به طمع ثواب و پاداشش بندگی می‌کنند، عبادت می‌کنند تا به رسیدن به آنچه دلخواهشان است رستگار گردند، اینان هم عبادت خدا را محضاً لله انجام نمی‌دهند، عبادتشان یک قسم تجارت است.

و خوف در جمله " و لمن خاف مقام ربه،" ظهور در هیچ یک از این دو قسم خوف، یعنی خوف از عذاب و خوف از فوت لذتهای نفسانی در بهشت ندارد، چون این دو نوع خوف غیر از خوف از قیام و آگاهی خدا نسبت به اعمال بندگان است، و نیز غیر از خوف از مقامی است که خدای تعالی نسبت به بنده‌اش دارد، چون خوف از آگاهی خدا و

نیز خوف مقام پروردگارِ تائثر خاصی است که برای بنده بدان جهت که بنده است، در برابر ساحت عظمت و کبریائی مولایش حقیر و ذلیل است دست می‌دهد، و باعث می‌شود آثاری از مذلت و خواری و اندکاک در قبال عزت و جبروت مطلقه خدای تعالی از او ظهور کند.

و عبادت خدای تعالی از ترس او - البته ترس به این معنا - عبارت است از خضوع در برابر او بدین جهت که او الله است، ذو الجلال و الاکرام است، نه بدین جهت که جهنم دارد، و نه بدین جهت که بهشت دارد، وقتی عبادت به این انگیزه انجام شود خالصاً لوجه الله صورت می‌گیرد.

و این معنای از خوف، همان خوفی است که خدای تعالی ملائکه مکرمین خود را بدان ستوده، و گرنه اگر خوف منحصر در خوف از عذاب و ترک ثواب می‌بود، با در نظر داشتن اینکه ملائکه معصوم و ایمن از عذاب مخالفت و تبعات معصیتند نباید آنان را به داشتن خوف بستاید، ولی می‌بینیم ستوده و فرموده: "یخافون ربهم من فوقهم".

پس از آنچه گذشت روشن گردید آن کسانی از جن و انس که جمله "و لمن خاف،" اشاره به ایشان است، عبارتند از اهل اخلاص، آنهایی که خاضع در برابر جلال خدای تعالی هستند، و او را بدین جهت عبادت می‌کنند که او **الله** (عزّ اسمه) است، نه بدین جهت که جهنم دارد، و نه به طمع بهشت و ثوابی که می‌دهد، و بعید نیست این طایفه همان کسانی باشند که در سوره بعدی بعد از آنکه مردم را سه دسته می‌کند، در باره دسته سوم می‌فرماید: "والمسابقون السابقون اولئك المقربون."

در کافی به سند خود از داوود رقی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر آیه "و لمن خاف مقام ربه جنتان،" فرمود: کسی که بداند خدا او را می‌بیند و آنچه می‌گوید می‌شنود، و آنچه می‌کند چه خیر و چه شر اطلاع دارد، همین علم او را از اعمال زشت باز می‌دارد، و همین است آن کسی که از مقام پروردگارش خائف است، و نفس خود را از پیروی هوی نهی می‌کند: "و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی !"

نشانه های دو بهشت مخصوص خائفان، در قرآن

و اما اینکه فرموده: این خائفان دو بهشت دارند، مفسرین در معنایش حرفها زده‌اند، که از میان آنها قول آنهایی که گفته اند: یک بهشت را به خاطر استحقاقی که دارد به او می‌دهند، و یک بهشت دیگر را فقط به عنوان تفضل ارزانیش می‌دارند، بهتر است، چون آیه شریفه "لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید،" هم اشعاری بدان دارد.

” نواتا افنان،“ یعنی آن دو بهشت دارای انواعی از میوه‌ها و سایر لذاتند.
 ” فیهما عینان تجریان،“ یعنی در آن دو بهشت دو چشمه جاری است. در این جمله کلمه عینان بدون الف و لام و بدون توضیح آمده، تا دلالت کند بر عظمت امر آن دو چشمه که در آن دو بهشت است.
 ” فیهما من کل فاکهة زوجان،“ یعنی در آن دو بهشت از هر میوه‌ای دو زوج هست، و منظور از دو زوج دو صنف است.

” متکئین علی فرش بطاننها من استبرق ...،
 در حالی که بر فرشهایی تکیه کرده‌اند که آسترش از ابریشم است...،“
 ” و جنی الجنین دان،
 میوه‌های چیدنی درختان بهشتی نزدیک و در دسترس است.“
 ” فیهن قاصرات الطرف ...،
 در آنها همسرانی هست که چشم به غیر از شوهران نیفکنده نه انسی قبلا با آنان تماس گرفته و نه جنی،“
 کلمه طرف به معنای کاسه چشم است، و مراد از کوتاهی طرف این است که: همسران بهشتی به شوهران خود اکتفاء می‌کنند، و چشم داشتی به دیگران ندارند .
 ” لم یطمئنن انس قبلهم و لا جان،“ یعنی حوریان بهشتی دست نخورده‌اند، و قبل از همسران هیچ جن و انسی ازاله بکارت از ایشان نکرده است.
 ” کانهن الیاقوت و المرجان،“ همسران نامبرده در صفای رنگ و بهاء و تلالؤ چون یاقوت و مرجانند، لبها چون یاقوت و چهره چون مرجان.

” هل جزاء الاحسان الا الاحسان،“ این استفهام می‌خواهد احسانی را که خدا با دادن دو بهشت به اولیای خود کرده بود و نعمت‌های گوناگونی که در آن بهشت‌ها قرار داده بود تعلیل کند، و بفرماید علت این احسانها آن بود که ایشان نیز اهل احسان بودند، یعنی با ترس از مقام پروردگارشان هر چه می‌کردند احسان بود .
 البته از این آیه شریفه تنها این مقدار استفاده می‌شود که احسان بنده بدون تلافی و جبران نیست، خداوند پاداش آن را به احسانی نظیر آن می‌دهد.
 و اما نکته دیگری که از آیات دیگر استفاده می‌شود که احسان خدا بیش از احسان بنده است، و اضافه بر جزای اعمال او است، در این آیات متعرضش نشده، مگر اینکه بگوییم: احسان از ناحیه خدای تعالی وقتی تمام می‌شود که بیشتر از احسانی باشد که محسنین و نیکوکاران در راه او می‌کنند، پس جمله الا الاحسان دلالت بر این زیادتی هم دارد.

دو بهشت دیگر مخصوص اصحاب یمین

” وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ،

قبل از آن دو بهشت، دو بهشت دیگر دارند.“

منظور دو جنتی است که در آیات گذشته توصیف شد، و معنای جمله من دونهما این است که: دو بهشت دیگر نیز هست که هر چند محتوی و نعمتهایی که در آنها است شبیه دو بهشت اول است، ولی از نظر درجه فضل و شرف پایین تر از آن دو است، در سابق هم گفتیم که: آن دو بهشت مخصوص اهل اخلاص است، که ترسشان از عذاب خدا و از فوت ثوابهای او نیست، بلکه از مقام او است، پس این دو بهشت مخصوص مؤمنینی است که درجه ایمانشان پایین تر از درجه ایمان اهل اخلاص است، مؤمنینی که خدای سبحان را به این جهت عبادت می کنند که از آتش او می ترسند، و یا به ثواب و بهشت او طمع دارند، و این دسته از مؤمنین همان اصحاب یمین در سوره واقعه اند. آیات سوره واقعه، اهل بهشت را دو صنف می کند، یکی مقربین که اهل اخلاصند، و یکی هم اصحاب یمین.

” **مدهامتان**،“ در این جمله در وصف دو بهشت مذکور می فرماید: آن قدر سبز

است که سبزیش و غرور و ابتهاج درختانش به نهایت رسیده، و برگها متمایل به سیاهی شده است .

” **فیهما عینان نضاختان**،“ یعنی در آن دو بهشت دو چشمه هست که چون

فواره با شدت می جوشند.

” **فیهما فاکهة و نخل و رمان**،“ مراد از فاکهه و رمان (میوه و انار) درخت آن دو

است، چون بین فاکهه و رمان نخل را آورده، که به معنای درخت خرماست نه خود خرما.

” **فیهن خیرات حسان**،“ معنای خیرات حسان این است که: همسران بهشتی هم

اخلاق خوبی دارند، و هم صورتهای زیبا، و به عبارتی دیگر سیرت و صورتشان هر دو خوب است.

” **حور مقصورات فی الخیام**،“ اینکه فرموده: حوریان مقصور در خیمه هایند،

معنایش این است که: از دستبرد اجانب محفوظند، زنانی مبتذل نیستند، که غیر شوهران نیز ایشان را تماشا کنند .

” **لم یطمئنن انس قبلهم و لا جان**،“ زنانی که قبلا نه انسانی با آنها تماس گرفته

و نه جنی !

” **مکنین علی رفر ف خضر و عبقری حسان**،

در حالی که بر بالش‌های سبز رنگ ابریشمین تکیه کرده‌اند که بهترین بافت را دارد و بسیار زیبا است.“

”تبارک اسم ربك ذی الجلال و الاکرام،

چه پر برکت است نام رحمان خدا که پروردگار تو و دارای صفات جلال و جمال است!“

این آیه ثنایی است جمیل برای خدای تعالی، که چگونه دو نشأه دنیا و آخرت مالمال از نعمت‌ها و آلاء و برکات نازل از ناحیه او شده و رحمتش سراسر دو جهان را فرا گرفته، با همین بیان روشن می‌شود که مراد از اسم متبارک خدای تعالی همان رحمان است، که سوره با آن آغاز شده، و کلمه تبارک کثرت خیرات و برکات صادره را معنا می‌دهد.

پس اینکه فرمود: ”تبارک اسم ربك“ معنایش این می‌شود که: متبارک است الله که به رحمان نامیده شد، بدان جهت متبارک است که این همه آلاء و نعمت‌ها ارزانی داشته، و افاضه فرموده است.

و ”ذی الجلال و الاکرام“ اشاره به این است که: خدای سبحان خود را به اسمایی حسنی نام‌گذاری کرده، و به مدلول آن اسمای حسنی متصف هم هست، و معانی وصفی و نعوت جلال و جمال را واقعا دارا و واجد است، و معلوم است که صفات فاعل در افعالش ظهور و اثری دارد، و از این دریچه خود را نشان می‌دهد.

پس اگر کلمه رب را که در آیه ”و لمن خاف مقام ربه“ به سعه رحمت ستایش شده بود در اینجا به صفت ذی الجلال و الاکرام ستوده، برای این بود که بفهماند اسمای حسنی خدا و صفات علیایش در نزول برکات و خیرات از ناحیه او دخالت دارند، و اشاره کند به اینکه نعمت‌ها و آلاء او همه به مهر اسمای حسنی و صفات علیای او مارک خورده است.

آیه ۶۲ تا ۷۸ سوره الرحمن المیزان ج ۱۹ ص ۱۸۷

بهشت‌های اختصاصی هر یک از مقربان (سابقون)

- ”أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ،
- فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ،
- سابقین همان مقربین درگاه خدایند،
- در باغهای پر نعمت بهشت جای دارند.“

مقربون بلند مرتبه‌ترین طبقات اهل سعادتند، همچنان که آیه شریفه ”السابقون السابقون اولئك المقربون“ نیز به این معنا اشاره دارد، و معلوم است که چنین

مرتبه‌ای برای کسی حاصل نمی‌شود مگر از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن، همچنان که فرمود: "لَنْ يَسْتَنْكفَ الْمَسِيحُ اِنْ يَكُونُ عَبْدًا لِلّٰهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ"، و عبودیت تکمیل نمی‌شود مگر وقتی که عبد تابع محض باشد، و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند، هیچ چیزی نخواهد، و هیچ عملی نکند، مگر بر وفق اراده مولایش، و این همان داخل شدن در تحت ولایت خدا است، پس چنین کسانی اولیاء الله نیز هستند، و اولیاء الله تنها همین طایفه‌اند.

"فِي جَنَاتِ النَّعِيمِ،"

یعنی هر یک نفر از این مقربین در یک جنت نعیم خواهد بود، در نتیجه

همه آنان در جنت‌النعیم هستند، در آخر سوره صریحا می‌فرماید: مقربین هر یک در یک جنتند: "فَمَا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ فَرُوحَ وَ رِيحَانَ وَ جَنَّةٍ نَّعِيمٍ."

نعیم عبارت است از ولایت و جنت نعیم عبارت است از جنت ولایت، و این نکته با مطلب چند سطر قبل ما هم تناسب دارد که گفتیم: و این همان داخل شدن به ولایت خداست.

"ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ،"

مقربین از امت‌های گذشته جمعیت بسیاری بودند، و از این امت جمعیت کمتری.

آیه ۱۱ تا ۲۶ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۰۶

زندگی اختصاصی مخلصین در جنت نعیم

- "وَ مَا تَجْرَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،"
- اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ، اُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ،
- فَوْكُهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ، فِي جَنَّتِ النَّعِيمِ، عَلٰى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ،
- يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكُأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ، بَيِّضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّرْبِ بَيْنَ،
- لَا فِيهَا غَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ،
- وَ عِنْدَهُمْ قَصْرَاتُ الطَّرْفِ عِيْنٌ، كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ،

- مگر بندگان مخلص خدا، که ایشان رزقی معلوم دارند،
- میوه‌هایی و ایشان گرامی هستند، در بهشت‌های پر نعمت
- بر تخت‌هایی رو به روی هم،
- قدحها از آب بهشتی از هر سو برایشان حاضر می‌شود،
- آبی زلال و لذت بخش برای نوشندگان،
- نه در آن ضرر و فساد است و نه از آن مست می‌شوند،
- و پیش ایشان حوریان درشت چشم پرکرشمه و نازند،
- گویی از سفیدی، سفیده تخم مرغند قبل از آنکه دست خورده شود. "

قرآن کریم این عده را بندگان مخلص خدا نامیده، و عبودیت خدای را برای

آنان اثبات کرده و معلوم است که: عبد، نه مالک اراده خودش است، و نه مالک کاری از کارهای خودش، پس این طایفه اراده نمی‌کنند، مگر آنچه را که خدا اراده کرده باشد، و هیچ عملی نمی‌کنند مگر برای خدا.

آنگاه این معنا را برای آنان اثبات کرده که مخلص هستند، و معنایش این است که: خدا آنان را خالص برای خود کرده، غیر از خدا کسی در آنان سهیم نیست، و ایشان جز به خدای تعالی به هیچ چیز دیگری علقه و بستگی ندارند، نه به زینت زندگی دنیا و نه نعیم آخرت، و در دل ایشان غیر از خدا چیز دیگری وجود ندارد.

و معلوم است کسی که این صفت را دارد، التذادش به چیز دیگری است غیر از آن چیزهایی که سایرین از آن لذت می‌برند و ارتزاقش نیز به غیر آن چیزهایی است که سایرین بدان ارتزاق می‌کنند، هر چند که در ضروریات زندگی از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها با سایرین شرکت دارد.

با این بیان این نظریه تایید می‌شود که: جمله ” اولئك لهم رزق معلوم، “ اشاره دارد به اینکه در بهشت رزق ایشان که بندگان مخلص خداوند غیر از رزق دیگران است و هیچ شباهتی بر رزق دیگران ندارد، اگر چه نام رزق ایشان و رزق دیگران یکی است، و لیکن رزق ایشان هیچ خلطی با رزق دیگران ندارد. پس معنای جمله ” اولئك لهم رزق معلوم، “ این است که: ایشان رزقی خاص و معین و ممتاز از رزق دیگران دارند.

آیه ۳۹ تا ۴۹ سوره صافات المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۰۵

مثالی از بهشت موعود متقین

– ” مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرِ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَعْفُورَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ... ”

– مثل و صفت آن بهشتی که به مردم با تقوی وعده‌اش را داده‌اند این است که در آن نهرهایی از آب تازه و نمانده و نهرهایی از شیر هست، شیری که طعمش تغییر نمی‌کند. و نهرهایی از شراب است که برای نوشندگان لذت بخش است و نهرهایی از عسل خالص است و ایشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند و مغفرتی از پروردگارشان دارند “

” مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، “ یعنی صفت بهشتی که خدا به متقین وعده

داده که در آن داخلشان کند دارای خصوصیات بالا است.

آیه ۱۵ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۵۱

وصف دیگری از بهشت موعود متقین

- " مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ نَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ،
- مَثَلُ بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده‌اند، این است که در آن جویهای روانست، میوه و سایه آنها دائمی است، این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری کرده‌اند، و سرانجام کافران جهنم است."

در آیه شریفه وعده جمیلی را که به مردم پرهیزگار اختصاص داده بیان می‌کند، و نتیجه سعی کفار و مؤمنین در مسیر بسوی پروردگار و بازگشتشان بسوی او را در دو عبارت زیر خلاصه می‌کند:

- " تلك عقبي الذين اتقوا و عقبي الكافرين النار!"

و اگر در قبال کفار متقین را قرار داد، با اینکه می‌بایست مؤمنین را قرار داده باشد، بدین منظور است که اشاره کند بر اینکه کسانی به این عاقبت حسنی نائل می‌آیند که علاوه بر ایمان، عمل صالح هم داشته باشند، چون اگر ایمان به خدا داشته باشند و عمل صالح نکنند مؤمن به خدا و کافر به آیات او خواهند بود.

آیه ۳۵ سوره رعد المیزان ج: ۱۱ ص: ۵۰۰

همسر فرعون و خانه آرزوی او در بهشت و نزد خدا

- " وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ،
- و نیز خدای تعالی برای کسانی که ایمان آوردند مثلی می‌زند و آن داستان همسر فرعون است که گفت: پروردگارا نزد خودت برایم خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و عمل او نجات بده و از مردم ستمکار رهائی ام بخش!"

خدای سبحان در جمله " اذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة،" تمامی

آرزوهایی را که یک بنده شایسته در مسیر عبودیتش دارد خلاصه نموده است.

خدای تعالی در خلال تمثیل حال این بانو، و اشاره به منزلت خاصه‌ای که در عبودیت داشت، دعایی را نقل می‌کند که او به زبان رانده، همین خود دلالت می‌کند بر اینکه دعای او عنوان جامعی برای عبودیت او است، و در طول زندگی هم همان آرزو را دنبال می‌کرده، و درخواستش این بوده که خدای تعالی برایش در بهشت خانه‌ای بنا کند، و از فرعون و عمل او و از همه ستمکاران نجاتش دهد، و جز این آرزویی نداشته که با خدا نزدیک باشد، و در دار کرامت او منزل گزیند.

” اذ قالت رب ابن لی عندك بیتا فی الجنة،“ در این دعا خانه‌ای درخواست کرده که هم نزد خدا باشد و هم در بهشت، و این بدان جهت است که بهشت دار قرب خدا و جوار رب العالمین است، همچنان که خود خدای تعالی فرموده: ” احياء عند ربهم يرزقون.“

علاوه بر این، حضور در نزد خدای تعالی و نزدیکی او کرامتی است معنوی، و استقرار در بهشت کرامتی است صوری، پس جا دارد که بنده خدا هر دو را از خدا بخواهد.

” و نجنى من القوم الظالمين،“ منظورش از قوم ظالمین همان قوم فرعون است و این دعا در حقیقت بیزاری دیگری است از فرعونیان، و از خدای تعالی درخواست می‌کند، او را از جامعه‌ای ستمکار نجات دهد، همچنان که جمله قبلی درخواست نجات از مجتمع خاص خانوادگی بود.

آیه ۱۱ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۷۷

قسمت دوم: دانستنی‌های درباره بهشت

خوردنیها و نوشیدنیها و لذتهای جنسی در بهشت!

- «... وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ،
- نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ،
- ... و شما در بهشت هر چه دلتان بخواهد و بلکه هر چه طلب کنید در اختیار خواهید داشت،
- اینها همه مراسمی است که قبلا برای پذیرایی شما از ناحیه خدای آمرزنده رحیم فراهم شده است.»

آیه شریفه به آرزومندان بهشت بشارت می‌دهد به اینکه در آخرت هر خیر و لذتی را که تصور بشود، و برای شهوتشان ممکن باشد که اشتهای آن کند، دارا هستند، چه از خوردنیها و چه نوشیدنیها، و چه لذتهای جنسی، و چه غیر آن، بلکه از این هم وسیع‌تر و بالاتر دارند، و آن این است که هر چه را بخواهند بیش از آن را دارند، همچنان که فرمود: **” لهم ما يشاؤون فيها و لدينا مزيد!“**

آیه ۳۱ و ۳۲ سوره فصلت المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۹۳

برآورده شدن همه خواست‌ها در بهشت

- ”... وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ،
- ... و کسانی که ایمان آورده اعمال صالح کردند در باغهای بهشت قرار گرفته، نزد پروردگار خود هر چه بخواهند دارند، و فضل بزرگ همین است.“

” لهم فيها ما يشاؤون عند ربهم.“ یعنی نظام دنیایی که هر چیزی به وسیله سببش پدید می‌آید، در آنجا جاری نیست و در آنجا این نظام برچیده شده و تنها سببی که در آنجا کارگر است اراده و خواست آدمی است.

هر چه را بخواهد در همان آن خدا برایش خلق می‌کند، و این خود فضل بزرگی است از خدای سبحان.

” ذلك الذى يبشر الله عباده الذين آمنوا و عملوا الصالحات!“ این جمله بشارتی است به مؤمنین صالح، بندگان صالحی که با عبارت **” يبشر الله عباده “** آنها را به عنوان **” بندگان ”**

خود“ تکریم و احترام فرموده است.

آیه ۲۲ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۹

سرمایه در بهشت تنها خواستن است!

- ” لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ،
- که نزد پروردگارشان هر چه بخواهند دارند و این است جزای نیکوکاران!“

این آیات پاداشی را که متقین نزد پروردگارشان دارند، بیان می‌کند، و آن عبارت است از اینکه ایشان هر چه که خواستشان بدان تعلق گیرد در اختیار دارند، پس سرمایه در بهشت تنها خواستن است که سبب تامی است برای به دست آمدن آنچه مورد خواست واقع شود، حال هر چه می‌خواهد باشد، به خلاف دنیا که به دست آوردن چیزی از مقاصد دنیا، علاوه بر خواستن، احتیاج به عوامل و اسباب بسیار دارد که یکی از آنها سعی و عمل با استمداد از تعاون اجتماعی است.

این آیه شریفه با توجه به آیه قبلی اولا دلالت دارد بر اینکه متقین در دار قرب و جوار رب العالمین هستند، و ثانیا هر چه بخواهند در اختیار دارند، پس این دو پاداش متقین است که عبارتند از: نیکوکاران.

پس علت تامه این اجرشان همان احسانشان است: ذلك جزاء المحسنين!

آیه ۳۴ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۹۵

دعوت کنندگان به بهشت

- ” . . . وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يَبِينُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.
- . . . و خدا به سوی جنت و مغفرتی به اذن خود می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا شاید متذکر شوند!“

مؤمنین با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می‌خوانند، و به اذن خدا هم می‌خوانند، چون خدا اجازه‌شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند.

آیه ۲۲۱ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۳۰۲

وارد شوندگان به بهشت

- ” وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ فِيهَا شَيْئًا،
- و هر کس از زن و مرد کارهای شایسته کند، به شرطی که ایمان داشته باشد، به بهشت داخل می‌شود و حتی به قدر پوسته هسته خرما ستم نمی‌بیند.“

این آیه شریفه پاداش کسانی را خاطر نشان می‌سازد که اعمال صالح می‌کنند و آن پاداش عبارت است از بهشت، چیزی که هست خدای تعالی در این آیه از یک جهت رسیدن به بهشت را توسعه و تعمیم داده و از سوی دیگر فعلیت آن را مقید کرده به قیدی که آن فعلیت را تضییق می‌کند.

از یک سو شرط کرده که صاحب عمل صالح اگر بخواهد به پاداش خود یعنی بهشت برسد، باید که دارای ایمان باشد، چون هر چند پاداش در برابر عمل است و لیکن آنکه کافر است کفرش برای او عملی باقی نمی‌گذارد و هر عمل صالحی بکند آن را حبط و بی‌اجر می‌نماید.

و از سوی دیگر نفرمود: "و من يعمل الصالحات"، تا در نتیجه پاداش اخروی و بهشت را منحصر کرده باشد به کسانی که همه اعمال صالحه را انجام دهند، بلکه فرمود: "و من يعمل من الصالحات"، و این خود توسعه‌ای است در وعده به بهشت.

بله، از آنجا که مقام، مقام بیان جزاء است، رعایت این دقت لازم بود، فضل الهی نیز همین را اقتضاء می‌کرد که جزای خیر آخرت را منحصر در افرادی انگشت شمار نکند بلکه آن را عمومیت دهد تا شامل حال هر کسی که ایمان آورد و مقداری اعمال صالحه انجام دهد بگردد و آنگاه از راه توبه بنده و یا شفاعت شفیعان، بقیه اعمال صالح را که او انجام نداده و گناهی را که مرتکب شده، تدارک و جبران نماید.

و از سوی سوم با آوردن جمله: "من ذکر او انثی"، حکم را عمومیت داده تا شامل مردان و زنان هر دو بشود و اختصاص به مردان نداشته باشد.

آری از نظر اسلام هیچ فرقی بین مرد و زن نیست.

آیه ۱۲۳ و ۱۲۴ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۱۴۰

شرایط ورود به بهشت

- "أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ،
- چنین کسانی که در باغهای بهشت مورد احترامند!"

خدای تعالی در قسمتی از آیات سوره معارج صفات و افعالی از انسانها را شمرده که منجر به بهشتی شدن آنها، و مکرم بودنشان در جنات، می‌شود و اینک جزئیاتی از آن اعمال و صفات را شرح می‌دهد:

اول از همه از میان همه امتیازات مؤمنینی که در آیات ذکر می‌شود نماز را اختصاص به ذکر می‌دهد، چون می‌خواهد شرافت نماز را رسانیده، و بفهماند نماز بهترین اعمال است. علاوه بر این، نماز اثر روشنی در دفع رذیله هلع مذموم دارد، چون در

آیه " ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر، " نماز را بازدارنده از هر فحشاء و منکر دانسته است.

" الذین هم علی صلاتهم دانون، " اینکه کلمه صلاة را به ضمیر هُم اضافه کرده دلالت دارد بر اینکه این مؤمنین بر خواندن نمازشان مداومت داشته‌اند، نه اینکه دائما در نماز بوده‌اند، و ستودن آنان به مداومت در نماز اشاره است به اینکه اثر هر عملی با مداومت در آن کامل می‌شود .

" و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم، " سپس آن مؤمنین را به رعایت و پرداخت حقی معلوم از اموال خود به سائل و محروم می‌ستاید.

" و الذین یصدقون بیوم الدین، " آنچه از سیاق شمردن اعمال صالحه بر می‌آید این است که مراد از تصدیق یوم الدین این است که مصلین علاوه بر تصدیق قلبی روز جزا عملا هم آن را تصدیق می‌کنند، به این معنا که سیره زندگیشان سیره کسی است که معتقد است هر عملی که انجام دهد به زودی در مورد آن بازخواست، و بر طبق آن جزا داده می‌شود، حال چه اینکه عملی خیر باشد و چه شر، اگر خیر باشد جزای خیرش می‌دهند، و اگر شر باشد جزای شرش می‌دهند .

و تعبیر به " یصدقون " دلالت دارد بر اینکه تصدیقشان استمرار هم دارد، پس دائما مراقبند در هر عملی که می‌خواهند انجام دهند خدا را فراموش نکنند، اگر او آن عمل را خواسته انجامش دهند، و اگر نخواستہ ترکش کنند.

" و الذین هم من عذاب ربهم مشفقون، " و کسانی که از عذاب پروردگارش ترسانند، که آنچه در باره تصدیق به یوم الدین گفتیم، در اینجا نیز می‌آید، پس هم ترس درونی دارند، و هم عملشان عملی است که از این ترس خبر می‌دهد .

و لازمه اشفاقشان از عذاب پروردگار، علاوه بر مداومتشان به اعمال صالحه و مجاهدتشان در راه خدا، این است که به اعمال صالحه خود اعتماد ندارند، و از عذاب خدا ایمن نیستند، چون ایمنی از عذاب با خوف و اشفاق نمی‌سازد.

و سبب و علت اشفاق از عذاب این است که عذاب در مقابل مخالفت است، پس بجز اطاعت درونی چیزی نیست که آدمی را از عذاب نجات دهد.

از سوی دیگر اطمینانی هم به نفس و درون آدمی نیست، چون ما زورمان به هوای نفسمان نمی‌رسد، مگر به آن مقدار توانایی که خدای سبحان به ما داده، خدایی که مالک هر چیز است، و مملوک چیزی نیست همچنان که خودش فرمود: " قل فمن یملک من الله شیئا. "

" ان عذاب ربهم غیر مامون، " چون هیچ کس از عذاب پروردگارش ایمن نیست.

این جمله علت ترس مؤمنین از عذاب پروردگارشان را بیان نموده، روشن می‌سازد که مؤمنین در ترسیدن از عذاب مصابند، و وجه آن را در بالا بیان کردیم.

” و الذین هم لفروجهم حافظون ... هم العادون، “ و کسانی که شهوت خود را حفظ می‌کنند، مگر در مورد همسران و کنیزان خود که به خاطر به کار بردن نیروی شهوت در آن موارد ملامت نمی‌شوند، پس اگر کسی برای اطفای شهوت به دنبال غیر آنچه یاد شد باشد چنین کسانی تجاوزگرند.

” و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون، “ و کسانی که امانت‌ها و پیمان خود را محترم می‌شمارند.

آنچه از کلمه امانات زودتر از هر معنایی به ذهن می‌رسد، انواع امانت‌هایی است که مردم به یکدیگر اعتماد نموده، و هر یک به دیگری می‌سپارد، از قبیل مال و جان و عرض، و شخص امین رعایت آن را نموده در حفظش می‌کوشد و به آن خیانت نمی‌کند. و ظاهراً مراد از کلمه عهد در آیه مورد بحث قراردادهای زبانی و عملی است که انسان با غیر می‌بندد، که فلان عمل را انجام و یا فلان امر را رعایت و حفظ کند، و بدون مجوز آن قرارداد را نقض ننماید.

” و الذین هم بشهاداتهم قانمون، “ و کسانی که پای شهادت‌های خود می‌ایستند. معنای شهادت معلوم و معروف است و قائم بودن به شهادت به معنای این است که از تحمل و ادای آنچه تحمل کرده استنکاف نرزد، اولاً وقتی او را شاهد می‌گیرند شهادت را تحمل کند، و ثانیاً وقتی برای ادای شهادت دعوت می‌شود استنکاف نرزد، و بدون هیچ کم و زیادی آنچه دیده بگویند، و آیات قرآن در این باره بسیار است.

” و الذین هم علی صلاتهم یحافظون، “ و کسانی که بر نماز خود محافظت دارند. منظور از محافظت بر صلاة این است که صفات کمال نماز را رعایت کند، و آنطور که شرع دستور داده نماز بخواند.

” اولئك فی جنات مكرمون، “ ایشان در بهشت‌ها محترمند!

آیه ۲۲ تا ۳۵ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۲۲

از شرایط ورود به جنت: ثبات در فتنه‌ها

– ” اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِ الْبِاسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيْبٌ،

– ” آیا می‌پندارید بدون اینکه آنچه بر سر اقوام و ملل گذشته از مصائب درونی و

برونی پیامد بر سر شما آید داخل بهشت شوید؟ نه ممکن نیست شما نیز مانند آنها امتحان خواهید شد آنها آنچنان آزمایش سختی شدند که دچار تزلزل گشته حتی رسول و مؤمنین گفتند: پس نصرت خدا چه وقت است آنگاه به ایشان گفته شد: آگاه باشید که نصرت خدا نزدیک است!

این سنت دائمی خدا است که فتنه‌ها پیش آورد، و احدی از مردم به سعادت دین و قرب رب العالمین نمی‌رسد مگر با ثبات و تسلیم.

آیه ۲۱۴ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۲۳۵

برای ورود به بهشت حقیقت ایمان لازم است!

- ” إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّبِيْنَ مِنْ ءَمَانِ يَٰلَٰهُ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمَلٍ صَٰلِحًا قَلْبُهُمْ ءَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ
- بدرستی کسانی که مؤمنند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی هستند هر کدام به خدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است نه بیمی دارند و نه غمگین شوند“

مراد از الذین آمنوا، در ابتدای آیه کسانی هستند که ایمان ظاهری دارند، و به این نام و به این سمت شناخته شده‌اند، بنا بر این معنای آیه این می‌شود: این نامها و نامگذاریها که دارید، از قبیل مؤمنین، یهودیان، مسیحیان، صابئیان، اینها نزد خدا هیچ ارزشی ندارد، نه شما را مستحق پاداشی می‌کند، و نه از عذاب او ایمن می‌سازد!

همچنانکه یهود و نصاری بنا به حکایت قرآن می‌گفته‌اند:

” داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که یهودی باشد، و یا کسی که نصاری باشد، نه بلکه تنها ملاک کار و سبب احترام و سعادت، حقیقت ایمان به خدا و روز جزاء است، و نیز عمل صالح است.“

و این مطلب در آیات قرآن کریم مکرر آمده، که سعادت و کرامت هر کسی دائر مدار و وابسته به عبودیت است، نه به نام‌گذاری، پس هیچ یک از این نامها سودی برای صاحبش ندارد، و هیچ وصفی از اوصاف کمال، برای صاحبش باقی نمی‌ماند، و او را سود نمی‌بخشد، مگر با لزوم عبودیت.

و حتی این نامگذاریها، انبیاء را هم سود نمی‌دهد، تا چه رسد به پائین‌تر از آنان همچنانکه می‌بینیم خدای تعالی در عین اینکه انبیاء خود را با بهترین اوصاف می‌ستاید مع ذلک در باره آنان می‌فرماید: ” انبیاء هم اگر شرك بوززند، اعمالی که کرده‌اند بی اجر میشود.“

و در خصوص اصحاب پیامبر اسلام، و کسانی که به وی ایمان آوردند، با آنکه در جای دیگر از عظمت شان و علو قدرشان سخن گفته، می‌فرماید:

” خدا به بعضی از کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح کرده‌اند، وعده مغفرت و اجر

عظیم داده است.”

آیه ۶۲ سوره بقره ترجمه المیزان ج: ۱ ص: ۲۹۲

برای چه کسانی درهای آسمان و بهشت باز نمی شود؟

- ” إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ.

- کسانی که آیه‌های ما را تکذیب کرده و نسبت به آنها تکبر ورزیدند درهای آسمان را به رویشان نگشایند و به بهشت وارد نشوند تا طناب کشتی به سوراخ سوزن داخل شود، آری، بدکاران را این چنین سزا می‌دهیم!“

نفیی که خداوند از فتح درهای آسمان کرده هم شامل فتح آن برای ورود و صعود ادعیه و اعمال آنان می‌شود، و هم شامل فتح آن برای صعود ارواح‌شان، الا اینکه جمله مزبور قرینه است بر اینکه مقصود از نگشودن درهای آسمان تنها برای ورودشان به بهشت است، چون از ظاهر این آیه و همچنین آیه: ”و فی السماء رزقکم و ما توعدون“ بر می‌آید که بهشت در آسمان است.

- ” حتى يلج الجمال في سم الخياط،“

در این جمله ورودشان به بهشت تعلیق بر محال شده، و این تعلیق بر محال کنایه است از اینکه چنین چیزی محقق نخواهد شد، و باید کسانی که آیه‌های ما را تکذیب کرده و نسبت به آنها تکبر ورزیدند برای همیشه از آن مایوس باشند.

آیه ۴۰ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۴۴

حرام بودن جنت برای معتقدین به شریک برای خدا

- ” إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ،
- بدرستی حقیقت این است که کسی که شرک به خدا می‌ورزد محققاً خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جاییش در آتش خواهد بود. هیچ یابوری از یاوران برای ستمکاران نیست .“

این آیه دلالت دارد بر اینکه این گناه یعنی در الوهیت برای خداوند انباز گرفتن، شرک است، و مرتکب آن کافر، و نیز دلالت دارد بر اینکه بهشت بر کفار حرام است. در اینکه بطور حکایت از حضرت مسیح فرمود: ” فقد حرم الله عليه الجنة و ماويه النار و ما للظالمين من انصار،“ عنایتی است به اینکه در ضمن بیان مطلب اشاره‌ای هم به بطلان نسبت ناروایشان به مسیح کرده باشد، و آن نسبت داستان تغدیه است که

مسیحی‌ها نسبت می‌دهند به حضرت مسیح که وی با پای خود به طرف چوبه دار رفته، بلکه خودش می‌خواسته که خود را بدار آویزد، چون می‌خواست جانش را فدای پیروان خود کند، بلکه خداوند از گناهان آنان در گذرد، و تکالیف الهی خود را از آنها بردارد، و در روز قیامت بدون اینکه بدن‌هایشان با آتش دوزخ تماسی پیدا کند یکسره به بهشت‌شان برسد.

مسیحی‌ها داستان بدار آویختن و نیز داستان تفدیه را برای خاطر همین درست کرده‌اند که تنها از دینداری به اسمش قناعت کرده، و جمیع محرمات الهی را به خیال اینکه خدا از آنان نهی ننموده مرتکب شوند، و در عین حال روز قیامت هم به پاداش اینکه برای خدا پسر درست کردند و ... یکسره به بهشت درمی‌آیند!!!

آیه ۷۲ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۱۰۱

محرومیت از بهشت بخاطر علوخواهی و فساد

- " تَلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ،
- این خانه آخرت را به کسانی اختصاص می‌دهیم که نمی‌خواهند در زمین برتری نمایند و فساد انگیزی کنند، و سرانجام خاص متقین است! "

کلمه " تَلْكَ " شرافت و ارجمندی و علو مکان آخرت را می‌رساند، و همین خود شاهد است بر اینکه مراد از دار آخرت، دار آخرت سعیده است، نه هر آخرتی، و نیز به همین جهت مفسرین دار آخرت را در آیه مورد بحث به بهشت تفسیر کرده‌اند.

علوخواهی یکی از مصادیق فسادخواهی است، و اگر از میان فسادها خصوص علوخواهی و برتری جویی را نام برده، برای این است که نسبت به خصوص آن عنایت داشته است.

این آیه شریفه عمومیت دارد، و می‌رساند که تنها کسانی به بهشت می‌روند، که در زمین، هیچ یک از مصادیق فساد و یا به عبارتی دیگر هیچ یک از گناهان را مرتکب نشوند، به طوری که حتی اگر در همه عمر یک گناه کرده باشند، از بهشت محروم می‌شوند، و لیکن آیه دیگری از قرآن کریم این عموم را تخصیص زده و فرموده: " ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه، نكفر عنكم سيئاتكم، و ندخلكم مدخلا كريما. "

آیه ۸۳ سوره قصص المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۱۹

طمع بیهوده منافقین برای دخول در جنت نعیم

- " فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكُمْ مُهْطِعِينَ،
- عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عِزِينَ،
- أَيْطَمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ . . ؟
- با اینکه خدای تعالی مقدر فرمود که کفار را با بهشت خود گرامی ندارد، این کفار را که در پیرامون تواند چه می‌شود که چشم از تو بر نمی‌دارند؟
- و در عین اینکه با همدن از چپ و راست متفرق می‌شوند،
- آیا هر يك از آنها طمع آن دارند که تقدیر الهی را بر هم زده داخل بهشت نعیم شوند؟"

آیه مورد بحث مربوط به طایفه‌ای از مسلمانان است که ایمان آورده و داخل مؤمنین بودند، و بیشتر از مؤمنین واقعی چپ و راست رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را احاطه می‌کردند، ولی در باطن به بعضی از احکام که بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده کفر ورزیدند و اعتنایی به آن نکردند.

خدای سبحان در این آیات توبیخشان کرده که از احاطه کردن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و همواره با آن جناب بودن سودی نخواهند برد، و نباید طمع بهشت کنند، چون از آنانی که داخل بهشت شوند نیستند، و نه می‌توانند قضا و قدر خدا را لغو کنند، و نه خدا را به ستوه آورند.

آیه ۳۶ تا ۴۱ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۲۸

شرابی که در بهشت می‌نوشند!

- " يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْمُومٍ،
- خَتْمُهُ مَسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ،
- وَ مِرْأَجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ،
- عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ،
- از شراب صافی مهرخورده به ایشان می‌نوشانند،
- شرابی که مهر و مومش مشک است و شایسته است که مردم نسبت به چنین زندگی مسابقه بگذارند.
- شرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است،
- منظور چشمه‌ای است خاص مقربین که جز از آن نمی‌نوشند."

در آیه قبل در مورد ابرار فرمود:

- محققا ابرار غرق در نعمتند،
- بر اریکه‌ها تکیه زده تماشا می‌کنند،
- در سیمایشان طراوت تنعم مشاهده می‌شود.

در این آیات انواع نعمت هائی را می‌شمارد که خداوند سبحان در بهشت برای

آنان انعام فرموده است:

همچنان که همین معنا را در آیه زیر به صراحت، خاطر نشان کرده و می‌فرماید: "سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة"، پس در آیه بشر را ترغیب می‌کند تا بشتابد به سوی آن نعمتی که با عبارت رحیق مختوم توصیفش کرده است.

بعد از ترغیب به همه نعمت‌های بهشتی، می‌فرماید: مسابقه‌گران و زورآزمایان باید بر سر همه نعمت‌های بهشتی، و مخصوصا بر سر رحیق مختوم مسابقه بگذارند، که نوشیدنی خاص آنان است.

"و مزاجه من تسنیم- شرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است"، کلمه مزاج به معنای وسیله مخلوط کردن است، و کلمه تسنیم به معنای چشمه‌ای است در بهشت، که خدای تعالی نامش را تسنیم نهاده است.

"عینا یشرب بها المقربون- چشمه‌ای است خاص مقربین که جز از آن نمی‌نوشند."

آیه ۲۵ تا ۲۸ سوره مطفین المیزان ج ۲۰ ص ۳۹۴

در بهشت خواب نیست

- "أصحب الجنة یومئذ خیر مستقرًا و أحسن مَقِيلًا،
 - اهل بهشت آن روز فرارگاه بهتر و استراحتگاه نیکوتر دارند."
 کلمه مستقر و مقیل دو اسم مکان از استقرار و قیلوله هستند، اما استقرار که روشن است، و اما قیلوله به معنای استراحت در نصف روز است، چه اینکه همراه با خواب باشد و چه نباشد، و باید هم همینطور باشد، چون در بهشت خواب نیست.

آیه ۲۴ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۷۹

بحثی در نزول اشیاء از بهشت

روایاتی هست که می‌گوید: پایه‌های کعبه و نیز حجر الاسود و سنگ مقام از بهشت نازل شده - و اینکه سنگ مقام در زیر مقام فعلی دفن شده - و نظائر این.

نظیر این گونه روایات در معارف دینی بسیار است، حتی در باره بعضی از نباتات و میوه‌ها و امثال آن آمده، که مثلاً فلان میوه یا فلان گیاه، بهشتی است، و نیز روایاتی که می‌گوید: فلان چیز از جهنم و یا از فوران جهنم است.

از همین دسته است روایاتی که در باب طینت وارد شده، و می‌گوید طینت مردم با سعادت از بهشت، و طینت اشقیاء از آتش بوده، یا از دسته اول از علیین، و از دسته دوم از سجین بوده است.

و نیز از همین دسته است آن روایاتی که می‌گوید: بهشت برزخ در فلان قطعه از

زمین، و آتش برزخ در آن قطعه دیگر از زمین است.

و روایاتی که می‌گوید: قبر یا باغی از باغ‌های بهشت است، و یا حفره‌ای از حفره‌های جهنم،

و امثال این روایات که هر کس اهل تتبع و جستجو، و نیز بینای در مطاوی اخبار باشد به آنها دست می‌یابد.

این گونه روایات از معارف الهیه است که فتح بابش به وسیله قرآن شریف شده، و ائمه علیهم‌السلام مسیر آنرا دنبال کرده‌اند، آری از کلام خدای تعالی برمی‌آید: که تنها حجر الاسود و چه و چه از ناحیه خدا نیامده، بلکه تمامی موجودات از ناحیه او نازل شده است، و آنچه در این نشئه که نشئه طبیعی و مشهود است دیده می‌شود، همه از ناحیه خدای سبحان نازل شده، چیزیکه هست آنچه از موجودات و حوادث که خیر و جمیل است، و یا وسیله خیر، و یا ظرف برای خیر است، از بهشت آمده، و باز هم به بهشت برمی‌گردد، و آنچه از شرور است یا وسیله برای شر و یا ظرف برای شر است، از آتش دوزخ آمده، و دوباره به همانجا بر می‌گردد.

اینک نمونه‌هایی از کلام خدا:

- " و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم،
- هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما از آن خزینه‌ها هست، و ما نازل نمی‌کنیم، مگر به اندازه‌ای معلوم. "

که می‌رساند تمامی اشیاء عالم نزد خدا موجودند، و به وجودی نامحدود، و غیر مقدر با هیچ تقدیر موجودند، و تنها در هنگام نزول، تقدیر و اندازه‌گیری میشوند.

پس آیه شریفه، مسئله خدائی بودن هر چیز را، عمومیت داده، همه چیز را از ناحیه خدا می‌داند، و آیاتی دیگر این معنا را در باره بعضی از چیزها بخصوص اثبات می‌کند، مانند آیه:

- " و أنزل لكم من الأنعام ثمانية أزواج،
- برای شما از جنس چهار پایان هشت جفت نازل کرده است. "
- " و أنزلنا الحديد فيه باس شديد،
- آهن را نازل کردیم، که در آن قدرتی بسیار است. "
- " و فی السماء رزقکم و ما توعدون،
- رزق شما و آنچه که وعده‌اش را به شما داده‌اند در آسمان است. "

به حکم این آیات آنچه در دنیا هست همه از ناحیه خدای سبحان نازل شده، و خدا در کلامش مکرر فرموده که بار دیگر همه آنها به سوی پروردگار بر می‌گردند، از آن جمله آیات زیر است:

- " و ان الی ربك المنتهی،
- بدرستی که منتهی به سوی پروردگار تو است. "
- " الی ربك الرجعی،

- بازگشت به سوی پروردگار تو است.
 - ” اليه المصير،
 - بازگشت بسوی او است.“
 - ” الا الي الله تصير الامور !“
 - آگاه باشید که همه امور به سوی خدا باز می‌گردد!“.
- و نیز آیه سوره حجر این معنا را هم افاده می‌کند: که اشیاء - در فاصله میانه پیدایش و بازگشت - بر طبق مقتضائی سیر می‌کنند، که کیفیت آغازشان آنرا اقتضاء کرده، و بر آن سرنوشتی از سعادت و شقاوت و خیر و شر جریان می‌یابند، که ابتداء وجودش اقتضای آنرا دارد.

و این معنا از آیات زیر نیز استفاده می‌شود:

- ” كل يعمل على شاكلته،
 - هر کسی بر طینت خود می‌تند.“
 - ” و لكل وجهة هو مولیها،
 - هر کسی برای خود هدفی معین دارد که خواه ناخواه به همان سو رو می‌کند.“
- قرآن کریم در باره این سنگ حجرالاسود و سنگهای دیگر، و هر موجود دیگر فرموده: همه از ناحیه قرارگاهی که نزد خدا داشته‌اند نازل شده‌اند، و دوباره به سوی او برمی‌گردند، بعضی به سوی بهشت او، و بعضی به سوی دوزخش!

فصل دوم

محیط طبیعی، و نعمت های بهشتی

اشاره ای به محل بهشت موعود

- ” وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ،
- وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ،
- وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ،
- فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ،
- هم در زمین آیاتی هست برای اهل یقین،
- و هم در درون وجود خودتان چرا آن آیات را نمی بینید،
- و در آسمان، هم رزق شما هست و هم آنچه که وعده داده شده‌اید،
- پس به رب آسمانها و زمین سوگند که آنچه وعده داده شده‌اید عینا مثل اینکه شما سخن می‌گویید حق است!“

وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ!

بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از کلمه سَمَاء جهت بالا است، چون هر چیزی که بالای سر ما باشد و ما را در زیر پوشش خود قرار داده چنین چیزی را در لغت عرب سماء می‌گویند.

ممکن هم هست بگوییم اصلا منظور از آسمان معنای لغوی کلمه - که جهت بالا باشد- نیست، بلکه منظور از آن، عالم غیب باشد، چون همه اشیاء از عالم غیب به عالم شهود می‌آیند، که یکی از آنها رزق است که از ناحیه خدای سبحان نازل می‌شود.

وَ مَا تُوعَدُونَ!

یعنی: آنچه که وعده داده شده‌اید نیز در آسمان است.

حال ببینیم منظور از آن چیست؟ ظاهرا مراد از آن، بهشتی است که به انسانها وعده‌اش را داده، و فرموده ” عندها جنة الماوی.“

و اینکه بعضی گفته‌اند که مراد از آن، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب هر دو است، با آیه شریفه ” ان الذين كذبوا بآياتنا و استكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا يدخلون

الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط،” نمی‌سازد، چون می‌فرماید: چنین کسانی درهای آسمانی برویشان گشوده نمی‌شود، پس معلوم می‌شود جهنم در آسمانها نیست.
 بله، در قرآن کریم مکرر نازل شدن عذاب دنیوی را، به آسمان نسبت داده و مثلاً فرموده: ” فانزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء،” و آیاتی دیگر نیز این معنا را می‌رساند.

” فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مَثَلٍ مَا أَنْكُم تَنْطَفُونَ،” پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که آنچه ما گفتیم که رزقتان است و آنچه که وعده داده شده‌اید که همان بهشت باشد- که خود رزقی دیگر است- در آسمان است. و این مطلبی است ثابت، و قضائی است حتمی، مثل حق بودن سخن گفتن خودتان، همان طور که در سخن گفتن خود شکی ندارید، در این گفته ما هم شک نداشته باشید.

و اما اینکه گفتیم بهشت هم رزقی است، دلیلش قرآن کریم است که در آیه شریفه ” لهم مغفرة و رزق کریم،” بهشت را رزقی کریم خوانده است.

آیه ۲۰ تا ۲۳ سوره ذاریات المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۶۰

بهشت و وسعت آن

- ” ... وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ،
 - ... و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزکاران است.“

اینکه فرمود: ”جنة عرضها السموات و الارض...“ منظور از عرض بهشت، چیزی در مقابل طول آن نیست، بلکه منظور وسعت آن است، و این خود استعمالی است شایع، و کانه تعبیر به عرض، کنایه است از اینکه وسعت آن به نهایت درجه است، و یا به قدری است که وهم و خیال بشری نمی‌تواند آن را بسنجد و برایش حدی تصور کند، البته این تعبیر معنای دیگری نیز دارد، که در روایت زیر آمده است:

” در مجمع البیان در ذیل آیه: ”جنة عرضها السموات و الارض،“ از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده که شخصی از آن جناب پرسید: وقتی عرض بهشت همه آسمانها و زمین باشد پس دوزخ کجا است؟ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: سبحان الله وقتی روز می‌آید شب کجا است؟“

بعضی‌ها این کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را این گونه تفسیر کرده‌اند: که مراد آن جناب این بوده که آتش در علم خدای تعالی است، همان طور که شب در هنگام فرا رسیدن روز در علم خدای تعالی است، اگر منظور این اشخاص این است که آتش از علم خدای تعالی غایب نیست پر واضح است که این جواب قانع کننده نیست، و

اشکال را از بین نمی‌برد، چون سؤال از مکان آتش است نه از علم خدای تعالی به آتش، و اگر منظورشان این است که ممکن است مکان دیگری بیرون از سماوات و ارض باشد که دوزخ در آن قرار داشته باشد، گو اینکه این احتمال فی نفسه بعید نیست، لیکن روی این فرض مقایسه جنت و نار با لیل و نهار، مقایسه‌ای صحیح نیست، برای اینکه شب در هنگام آمدن نهار از حیطة آسمانها و زمین خارج نیست، و بنابر این حق مطلب این است که این تفسیر درست نیست .

و من گمان می‌کنم روایت به یک معنائی دیگر نظر دارد، و توضیح آن این است که آخرت با همه نعمتها و عذابهایش هر چند که شباهتی با دنیا و لذائذ و آلامش دارد، و همچنین انسانی که در آخرت وارد شده هر چند که همان انسانی است که به عینه در دنیا بود - همچنان که مقتضای ظواهر کتاب و سنت همین است، الا اینکه نظامی که حاکم در آخرت است غیر از نظامی است که در دنیا حاکم است، چون آخرت دار ابدیت و بقا است، و دنیا دار زوال و فنا است، و به همین جهت انسان در بهشت می‌خورد، و می‌نوشد و نکاح می‌کند و لذت شهوانی می‌برد، ولی در آنجا دچار عوارضی که در دنیا بر او وارد می‌شد نمی‌گردد و همچنین انسان دوزخی در آخرت بین آتش می‌سوزد، و سوزش آتش را می‌چشد و از خوردنیها و نوشیدنیها و مسکن و هم‌نشین دوزخیش شکنجه می‌بیند، ولی آثار سوختن دنیائی را ندارد، نه ذغال می‌شود و نه خاکستر و نه می‌میرد.

و همچنین در آخرت عمری ابدی و بی پایان دارد، ولی آثار طول عمر دنیائی از قبیل کهولت و پیری و سال خوردگی را ندارد، و همچنین سایر شؤون حیاتی دنیائی را دارد ولی آثار دنیائی آن را ندارد، و این نیست مگر به خاطر اینکه عوارض و لوازم نامبرده از لوازم نظام دنیوی است، نه از لوازم مطلق نظام (چه دنیائی و چه آخرتی)، پس دنیا دار تزامم و تمانع است، ولی آخرت چنین نیست. (پس می‌شود پهنای آسمانها و زمین را بهشت اشغال کرده باشد، و در عین حال جهنم نیز آن را اشغال کند).

از جمله دلائل این معنا این است که: ما آنچه را که در طرف مشاهده خود از حوادث و اتفاقات واقعه حوادث دیگری را برای بار دوم می‌بینیم حوادث بار اول از نظرمان غایب می‌شود، مثلا حوادث امروز را وقتی می‌بینیم که حوادث دیروز از نظر ما غایب شده باشد، حوادث شب را وقتی می‌بینیم که حوادث روز گذشته باشد، و همچنین مثالهای دیگر و اما نسبت به خدای سبحان چنین نیست، از نظر او حوادث شب و روز یک جا مشاهده است، و حوادث آینده حوادث گذشته را از محضر او غایب نمی‌سازد، و این قسم حوادث مزاحمتی با یکدیگر ندارند، پس شب و روز و حوادث مقارن آن دو، به حسب نظام

ماده و حرکت متزاحم و متمانند، در یک جا و در یک لحظه جمع نمی‌شوند، ولی در نظام آخرت هیچ تزاحم و تمناعی با هم ندارند، و با این بیان معنای آیه زیر نیز بهتر فهمیده می‌شود: ”الم تر الى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا ثم قبضناه الينا قبضا يسيرا.“

و وقتی جمع بین لیل و نهار متزاحم، ممکن باشد، این نیز ممکن می‌شود که آسمان و زمین گنجایش بهشتی را داشته باشد که به وسعت آن دو است، و هم گنجایش دوزخی را داشته باشد که آن نیز به وسعت آن دو است به عبارت ساده‌تر اینکه: این نیز ممکن است که آسمان و زمین محل بهشتی و جهنمی باشد که وسعت هر دو بقدر آسمان و زمین است، ولی نه به حسب نظام دنیا، بلکه به حسب نظام آخرت.

در اخبار برای این جریان نظایری هست، از آنجمله در اخبار آمده که قبر یا روضه‌ای است از باغهای بهشت و یا حفره‌ای است از حفره‌های جهنم، و یا آمده است که قبر مؤمن تا چشمش کار می‌کند وسیع است.

پس بنابراین جا دارد کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را که فرمود: ”سبحان الله وقتی روز می‌آید شب کجا می‌رود؟“ را حمل کنیم بر چنان معنائی، نه بر حضور و غیاب آن دو از علم خدا، چون این خیلی روشن است که عالم بودن خدای تعالی به شب و روز ارتباطی با سؤال سائل ندارد، و همچنین اگر کسی از آن سؤال پاسخ دهد به اینکه وقتی روز می‌رسد شب همچنان در عالم خارج باقی می‌ماند، (و شب و روز نظیر چرخ فلکی است که نیمی از آن سفید و نیمی سیاه باشد، وقتی نیمه سفید جلوی شیشه می‌آید نیمه سیاه عقب می‌رود ولی در چرخ فلک هست)، چون در این صورت سائل اعتراض می‌کند و می‌گوید مطلب اینطور نیست، بلکه با آمدن روز در محل سکونت ما، شب آن محل معدوم می‌شود، و اگر محل را در نظر نگیریم و خود شب و روز را در نظر بگیریم، حقیقت شب عبارت است از یک سایه مخروطی که از تابش خورشید به یک طرف زمین در طرف دیگر آن پدید می‌آید، و این سایه مخروطی بطور دائم دور کره زمین می‌گردد و دائما یک طرف زمین روز و روشن و طرف دیگرش شب و تاریک است، پس با آمدن روز، شب باطل نمی‌شود، و در عین حال آنجا که روز هست، شب نیست.

آیه ۱۳۳ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص: ۲۷

وسعت بهشت، مانند وسعت آسمان و زمین

”سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ“

- به سوی مغفرتی از پروردگارتان و بهشتی که عرض آن چون عرض آسمان و زمین است بشتابید، که برای کسانی آماده شده که به خدا و رسولان او ایمان آوردند، و این فضلی است از خدا که به هر کس بخواد می‌دهد، و خدا دارای فضلی عظیم است.“

بطوری که در تفسیر آیه قبلی گفته شد مراد از کلمه عرض گشادی و وسعت بهشت است، نه عرض در مقابل طول و این استعمال استعمالی شایع است، و گویا خواسته است نهایت درجه وسعت را بفهماند.

کلمه سَمَاء در این آیه به معنای یک آسمان نیست، تا بگویی پس بهشت مشمولین آیه آل عمران در آیه شریفه ” و سارِعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الأرض اعدت للمتقین“ پهناورتر از بهشت مشمولین این آیه است، بلکه به معنای تمامی آسمانها است، (چون الف و لام آن الف و لام جنس است)، پس سَمَاء در این آیه با سماوات در آن آیه منطبق است.

آیه ۲۱ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۹۰

غرفه های بهشت

- ” وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ،

- و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند ما در غرفه‌های بهشتی منزلشان می‌دهیم غرفه‌هایی که از پایین آن نهرها جاری است و ایشان همیشه در آن خواهند بود و چقدر خوب است پاداش اهل عمل !“

” غرفه“ به معنای خانه بسیار زیبایی است که در بلندی قرار داشته باشد.

” لنبؤئهم“ به معنای جای دادن و منزل دادن کسی است برای همیشه در آن غرفه های بهشتی.

آیات ۵۶ تا ۶۰ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۲۱۵

غرفه های بلند بهشت و مناظرش

- ” لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّخَفُوا رِيبَهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا عُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ عَدَّ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ،

- لیکن کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند غرفه‌هایی دارند که مافوق آن نیز غرفه‌هایی است بنا شده که از دامنه و چشم اندازش نهرها جاری است این وعده خداست و خدا خَلْف وعده نمی‌کند.“

وعده خدا برای کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند غرفه‌های بهشتی است که از بالای

آنها غرفه‌هایی بنا شده که از دامنه و چشم اندازش نهرها جاری است.
 ” لا یخلف الله المیعاد.“ این جمله از سنت خدای تعالی در وعده‌هایش خبر می‌دهد و در عین حال دل‌های بندگان خود را خرسند می‌سازد.

آیه ۲۰ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۸۲

ایمنی در قصرها و غرفات بهشت

- ” ... وَ هُمْ فِي الْغُرْفَاتِ ءَامِنُونَ،

- ... و در غرفه‌ها ایمنند.“

یعنی در غرفه‌های بلند، از عذاب ایمنند، پس چنین افرادی عذاب نمی‌شوند.

آیه ۳۷ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۷۹

نهرهای جاری در قصرهای رفیع بهشتی

- ... تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ ...،

- و اینک در جایگاهشان جویها روان است.“

جمله: ” تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ، “ کنایه است از اینکه صاحبان ایمان و عمل صالح

در آخرت در قصرهای رفیع و عالی بسر می‌برند که در دامنه و چشم اندازش نهرها جاری است.

آیه ۴۳ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۴۴

انواع رودهای جاری در بهشت موعود

- ” مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ... ،

- مثل و صفت آن بهشتی که به مردم با تقوی وعده‌اش را داده‌اند این است که در آن نهرهایی از آب تازه و نمانده و نهرهایی از شیر هست، شیری که طعمش تغییر نمی‌کند. و نهرهایی از شراب است که برای نوشندگان لذت بخش است و نهرهایی از عسل خالص است و ایشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند....“

” فیها انهار من ماء غیر آسن، “ یعنی آبی که با زیاد ماندنش بو و طعم خود را از

دست نمی‌دهد.

” و انهار من لبن لم یتغیر طعمه، “ و نهرهایی از شیر که مانند شیر دنیا طعمش

تغییر نمی‌کند.

” و أنهار من خمر لذة للشاربين، “ یعنی نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت

بخش است.

” و انهار من عسل مصفی،“ یعنی نهرهایی از عسل خالص و بدون چیزهایی که در عسل دنیا هست و آن را فاسد و معیوب می‌کند.
 ” ولهم فیها من کل الثمرات،“ در این جمله مطلب را عمومیت می‌دهد و می‌فرماید: و ایشان در بهشت از هر گونه ثمرات برخوردارند.

آیه ۱۵ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۵۱

درهای هشتگانه بهشت

در روایات اسلامی، در خصال از امام صادق علیه‌السلام، از پدرش، از جدش، از علی علیه‌السلام روایت آورده که فرمود:
 برای بهشت هشت در است، دری که از آن، انبیاء و صدیقین داخل می‌شوند، و دری که از آن، شهداء و صالحین وارد می‌شوند، و از پنج در دیگرش شیعیان و محبین ما وارد می‌شوند.

و من همچنان بر صراط می‌ایستم و دعا می‌کنم، می‌گویم: پروردگارا شیعیان من، دوستانم، یاورانم، و هر کس را که در دار دنیا به من محبت می‌ورزیده، سلامت بدار!
 از دل عرش ندا می‌رسد: دعایت مستجاب شد، و شفاعتت در باره شیعیانت پذیرفته گشت، حتی در آن روز هر یک نفر از شیعیان و دوستان و یاوران و آنها که با دشمنان من جنگیدند، چه با زبان و چه با عمل، شفاعتشان در هفتاد هزار نفر از همسایگان و اقربایشان پذیرفته می‌شود.

و دری دیگر است که سایر مسلمانان یعنی کسانی که شهادت به لا اله الا الله می‌داده‌اند و در دلشان ذره‌ای بغض ما اهل بیت نبوده از آن در وارد می‌شوند.

المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۵۶

چشمه ای که در بهشت می‌جوشد!

- ” إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا،
- عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا،
- و نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبعش در لطف و رنگ و بوی کافور است،
- از سرچشمه گوارایی آن بندگان خاص خدا می‌نوشند که به اختیارشان هر کجا خواهند جاری می‌شود.“

” تفجیر عین“ عبارت است از شکافتن زمین برای جاری ساختن آب‌های زیر زمینی، و ما ناگزیریم در اینجا تفجیر عین را حمل کنیم بر صرف خواستن آن، چون این معنا مسلم است که جاری ساختن چشمه‌های بهشتی نیازمند بیل و کلنگ نیست. آری نعمت‌های بهشتی به جز خواست و اراده اهل بهشت هیچ هزینه دیگری لازم ندارد، همچنان که فرمود: ” لهم ما یشاؤون فیها.“

” عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا،“ یعنی نوشیدن از کاس را که گفتیم از هر کاسی نیست، بلکه آن کاس را اختصاص می‌دهد به چشمه‌ای که چنین و چنان است. و اگر از نوشندگان آن کاس تعبیر به عباد الله کرد، برای این بود که اشاره کند به اینکه اگر از آن کاس می‌نوشند به خاطر این است که به زیور عبودیت آراسته شدند، و به لوازم آن عمل کردند.

بعید نیست که این دو آیه در مقام بیان حقیقت عمل صالح آنان بر اساس تجسم اعمال باشد، و بفهماند وفای به نذر و اطعام طعام برای رضای خدا ظاهرش وفا و اطعام طعام است اما باطنش نوشیدن از کاسی است که مزاجش کافوری است، آن هم از چشمه‌ای که به طور مستمر خودشان با اعمال صالح خود می‌شکافند، و به زودی حقیقت عملشان در جنة الخلد برایشان ظاهر می‌شود، هر چند که در دنیا به صورت وفا و اطعام طعام است.

ظاهر جمله یشربون و جمله یشرب بها می‌فهماند همین حالا مشغول نوشیدنند، نه اینکه در قیامت می‌نوشند، و گر نه می‌فرمود سیشربون، و یشربوا بها، علاوه بر این، نوشیدن، وفا کردن، اطعام نمودن و ترسیدن، همه را در یک سیاق آورده و فرموده یشربون، یوفون، یخافون، یطعمون و نیز ذکر تفجیر در جمله یفجرونها تفجیرا مؤید دیگری است، برای اینکه ظهور دارد در اینکه شکافتن چشمه و جاری ساختن آب آن را با اسباب این کار انجام می‌دهند، که همان وفا و اطعام و خوف است، پس حقیقت این اعمال همان تفجیر عین است .

آیه ۵ تا ۱۱ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۱۹۹

چشمه سلسبیل، و اوصافی از بهشت خوبان

- ” وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا،
- و خداوند پاداش آن صبر کامل بر این‌ها را باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرمود.“
- ” متکین فیها علی الارائك لا یرون فیها شمساً و لا زمهریرا،
- که در آن بهشت بر تختها ی عزت تکیه زنند و آنجا نه آفتابی سوزان بینند و نه

سرماي زمهرير.

خوبان در آن بهشت بر تکیه‌گاهها تکیه داشتند، و در بهشت نه آفتابی می‌بینند تا از گرمای آن متادی شوند، و نه زمهریری تا از سرمای آن ناراحت گردند.

- " و دانیه علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا،
- و سایه درختان بهشتی بر سر آنها و میوه‌هایش در دسترس و به اختیار آنهاست."

منظور از نزدیکی سایه بر سر آنان این است که سایه بر سر آنان گسترده است، و تذلیل قطوف برای آنان به این معناست که خدای تعالی میوه‌های بهشتی را برای ایشان مسخر کرده، و تحت فرمان و اراده آنان قرار داده، به هر نحو که بخواهند بدون هیچ مانع و زحمتی بچینند.

- " و یطاف علیهم بانیه من فضة و اکواب کانت قواریرا،
- و ساقیان زیبای حور و غلمان با جامهای سیمین و کوزه‌های بلورین بر آنها دور زنند."

مراد از اینکه فرمود با چنین ظرفهای نقره‌فام دور آنان طواف می‌کنند، طواف کردن خدام بهشتی است که برای اهل بهشت طعام و آب می‌آورند، و توضیح بیشترش در ذیل آیه " و یطوف علیهم ولدان..." می‌آید.

- " قواریر من فضة قدروها تقدیرا،"
 - که آن کوزه‌های بلورین نقره‌ای به اندازه و تناسب اهلیش اندازه‌گیری شده‌اند."
- می‌خواهد بفهماند ظرفهای غذا و شراب را خود ابرار بر طبق میل خود اندازه‌گیری می‌کنند، از غذا و شراب هر مقداری که بخواهند استفاده کنند ظرف آن غذا و شراب را هم به اندازه همان مقدار طعام و شراب اندازه‌گیری می‌کنند، و خلاصه چیزی از غذا و شرابشان در ظرف زیاد و کم نمی‌آید، آیه شریفه " لهم ما یشاؤون فیها،" و آیه " یفجرونها تفجیرا،" نیز اشاره‌ای به این معنا دارد.

احتمال هم دارد منظور خدمتگزاران طوافگر باشد که در باره آنان فرموده: " یطاف علیهم،" و مراد این باشد که خدمتگزاران ظرفهای غذا و شراب را به آن مقدار غذا و شرابی که ابرار احتیاج دارند اندازه‌گیری می‌کنند، در نتیجه چیزی از غذا و شرابشان در ظرفها نمی‌ماند، و کم هم نمی‌آید.

- " و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیل،
- و آنجا شرابی که طبعش مانند زنجبیل گرم و عطرآگین است به آنها بنوشانند."

بعضی از مفسرین گفته‌اند: در عرب مرسوم بوده که از زنجبیل استفاده عطر و بوی خوش می‌کرده‌اند، و آن را در جام نوشیدنیها می‌ریختند، در این آیه هم به ابرار وعده داده که زنجبیل بهشتی را که پاکیزه‌تر و خوشبوتر است در جام شرابشان می‌ریزند.

- " عینا فیها تسمی سلسبیل،"

- در آنجا چشمه‌ای است که سلسبیلش نامند و شرابش از خوبی از حد وصف بیرون است.

سلسبیل به معنای آبی سبک و لذیذ و برنده است.

- " و يطوف عليهم ولدان مخلدون اذا رأيتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا،
و دور آن بهشتیان، پسرانی زیبا که تا ابد نوجوانند و خوش سیما به خدمت می‌گروند که وقتی در آنها بنگری از فرط صفا گمان بری که لؤلؤ پراکنده‌اند."

یعنی فرزندان بهشتی پیرامون ابرار طواف می‌کنند، که همیشه طراوت و خرمی جوانی و زیبایی منظر را دارند.

و منظور از اینکه فرمود: تو گمان می‌کنی که لؤلؤ منثورند، این است که آن خدمتگزاران آنقدر صفای لون دارند، و آنقدر چهره‌هایشان نورانی است که نور رویشان به روی یکدیگر می‌تابد، تو گویی در مجالسی که ایشان خدمت می‌کنند لؤلؤ نثار کرده‌اند.

- " و اذا رأيت ثم رأيت نعيما و ملکا کبیرا،
و چون آن جایگاه نیکو را مشاهده کنی عالمی پر نعمت و کشوری بی‌نهایت بزرگ خواهی دید."

بعضی گفته‌اند: معنای مشاهده کردن اول این است که اگر چشم خود را بدانجا یعنی به بهشت بیفکنی، در آنجا نعیمی می‌بینی که با زبان قابل وصف نیست، و ملک کبیری می‌بینی که با هیچ مقیاسی نمی‌توان تقدیرش کرد.

- " عَلَيْهِمْ تِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ خُلُوا اَسْوَارَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا،

- بر اندام بهشتیان لباسهایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دیبای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشاند."

" و سقیهم ربهم شرابا طهورا،" خدایشان شرابی به ایشان نوشانید که طهور بود، یعنی در پاکی به حد نهایت بود، شرابی بود که هیچ قذارت و پلیدی را باقی نمی‌گذاشت، و یکی از قذارتهای درونی آدمی غفلت از خدای سبحان، و بی‌توجهی به اوست، پس ابرار که این شراب طهور را نوشیدند محجوب از پروردگارشان نیستند، و لذا آنان می‌توانستند خدا را حمد بگویند، همچنان که قرآن فرموده: " و اخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین." حمد وصفی است که جز بندگان خالص خدا صلاحیت آن را ندارند، چون خود خدای تعالی فرموده: " سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین."

خدای تعالی در جمله " و سقیهم ربهم،" همه واسطه‌ها را حذف کرده، و نوشاندن به ایشان را مستقیما به خودش نسبت داده، و این از همه نعمتهایی که در بهشت به ایشان داده افضل است، و چه بسا یکی از نعمتهایی باشد که به حکم آیه " لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید،" خواست خود بشر بدان نمی‌رسد.

” ان هذا كان لكم جزاء و كان سعیکم مشکورا،“ حکایت خطابی است که از ناحیه خدای تعالی به هنگام پرداخت اجرشان به ایشان می‌شود و جمله ” و كان سعیکم مشکورا،“ خود، انشای شکر در برابر مساعی مرضیه و اعمال مقبوله ایشان است، و خوشا به حالشان که با چه کلام پاکیزه‌ای خطاب می‌شوند!

آیه ۱۲ تا ۲۲ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۲۰۷

رحیق مختوم، و شراب بی غش آمیخته با آب چشمه تسنیم!

- ” يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ،
- خَتْمُهُ مَسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ،
- وَ مَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ،
- عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ،
- از شراب صافی مهرخورده به ایشان می‌نوشانند،
- شرابی که مهر و مومش مشک است و شایسته است که مردم نسبت به چنین زندگی مسابقه بگذارند.
- شرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است،
- منظور چشمه‌ای است خاص مقربین که جز از آن نمی‌نوشند.“

” یسقون من رحیق مختوم،“ کلمه رحیق به معنای شراب صاف و خالص از غش است، و به همین مناسبت آن را به وصف مختوم توصیف کرده، چون همواره چیزی را مهر و موم می‌کنند که نفیس و خالص از غش و خلط باشد، تا چیزی در آن نریزند و دچار ناخالصی نشوند.

” ختامه مسك و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون،“ کلمه ختام به معنای وسیله مهر زدن است، می‌فرماید وسیله مهر زدن بر آن رحیق بجای گل و لاک و امثال آن - که در دنیا بوسیله آنها مهر و موم می‌کنند - مشک است .

بعضی گفته‌اند : منظور از ختام، آخرین طعمی است که از آن شراب در دهان می‌ماند، می‌فرماید آخرین طعم آن بوی مشک است.

” و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون،“ کلمه تنافس به معنای زورآزمایی افراد در ربودن چیزی از دست یکدیگر است، ولی در مورد آیه و مقامی که دارد به معنای مسابقه است. ” و مزاجه من تسنیم- شرابی که ممزوج با چشمه تسنیم است،“ کلمه مزاج به معنای وسیله مخلوط کردن است، و کلمه تسنیم به معنای چشمه‌ای است در بهشت، که خدای تعالی نامش را تسنیم نهاده است.

” عینا یشرب بها المقربون- چشمه‌ای است خاص مقربین که جز از آن نمی‌نوشند.“

مفاد آیه این است که مقربین صرفاً تسنیم را می‌نوشند، همچنان که مفاد جمله

”و مزاجه من تسنیم“ این است که: آنچه در قده ابرار از رحیق مختوم هست با تسنیم مخلوط می‌شود.

و این معنا به دو نکته دلالت می‌کند:

اول اینکه تسنیم از رحیق مختوم گرانقدرتر است، چون رحیق مختوم با آمیخته شدن با تسنیم لذت بخش‌تر می‌شود.

دوم اینکه مقربین در درجه بالاتری از ابرار قرار دارند.

آیه ۲۵ تا ۲۸ سوره مطفین المیزان ج ۲۰ ص ۳۹۴

بساط عالی، در کنار چشمه های جاری

- ” فی جَنَّةٍ عَالِيَةٍ، لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَعِيَّةٌ،
- فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ، فِيهَا سُرٌّ مَّرْفُوعَةٌ،
- وَ أَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ، وَ نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ، وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ،
- آنان در باغی بلند هستند، که در آن هیچ سخن بیهوده نمی‌شنوند،
- در آن چشمه‌ای روان است، در آن تخت‌هایی بلند مرتبه است،
- و قدح‌هایی که در کنار این چشمه‌ها نهاده،
- و بالش‌ها و پشتیهای ردیف شده،
- و فرش‌هایی گسترده. “

مراد از عالی بودن بهشت ارتفاع درجات و شرافت و جلالت قدر و گواری عیش آن است، چون در بهشت حیاتی هست که دنبالش مماتی نیست، و لذتی است که آمیخته با الم و درد نیست، و سروری هست که مشوب با هیچ غم و اندوهی نیست، و اهل بهشت نه تنها هر چه دوست بدارند در دسترسشان هست، بلکه لذایذی هست که مافوق خواست آنان است.

” لا تسمع فيها لاغية، “ یعنی وجوه نامبرده و یا به عبارتی اهل بهشت، در بهشت حتی یک کلمه لاغیه - بیهوده و بی‌فایده - نمی‌شنوند.

” فيها عين جاریة، “ مراد از کلمه عین جنس چشمه است، نه اینکه بخواهد بفرماید در بهشت تنها یک چشمه هست، چون در جای دیگر صریحا فرموده در بهشت چشمه‌هایی هست، مانند چشمه سلسبیل و چشمه شراب و چشمه ظهور و غیر آن .

” فيها سرر مرفوعة، “ سرر جمع سریر- تخت- است، و منظور از مرفوع بودن تخت، مرفوع بودن مقام و منزلت کسی است که بر آن تکیه می‌زند.

” و اکواب موضوعة، “ قدح‌هایی که در کنار این چشمه‌ها نهاده.

” و نمارق مصفوفة، “ نمارق به معنای بالش و پشتی است، که بدان تکیه می‌دهند و مصفوفه بودن نمارق به این معنا است که این پشتی‌ها را در مجلس پشت سر

هم بگذارند، همانطور که در مجالس فاخر دنیا چنین می‌کنند.
 ” و زرایی مبثوثة، “ زرایی به معنای بساط فاخر است، و منظور از مبثوثة آن
 مبسوطه بودن و گسترده شدن آن است، تا رویش بنشینند.

آیه ۸ تا ۱۶ سوره غاشیه المیزان ج ۲۰ ص ۴۵۸

لباسهای حریر و دستبندهای طلا و مروارید

– ” إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَحْلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لؤلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ،

– خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشتهایی می‌برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود، آنان به گفتار نیک هدایت شده‌اند و به راه ستوده رهنمایی گشته‌اند.“

آن‌ها را به بهشتهایی می‌برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند، و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود.

آیه ۱۷ سوره حج المیزان ج ۱۴ ص ۵۰۵

لباس حریر و دستبندهای طلا و مروارید در جنات عدن

– ” جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لؤلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ،

– بهشت‌های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است....“

يَحْلَوْنَ به معنای خودآرایی است و أَسَاوِرَ به معنای النگو است. و منظور از شرح و بیان جنات عدن اشاره به فضل کبیر در آیه قبل است. گویا شخصی پرسیده: این فضل کبیر چیست؟ در پاسخ فرموده: بهشتهایی است جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است!

آیه ۳۵ سوره فاطر المیزان ج ۱۷ ص ۶۶

سایه درختان بهشت، و میوه های بهشتی

– ” إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَ عُيُونٍ، وَ فَوْكَةٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ،

– کَلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،

– آن روز سخت بندگان با تقوا در سایه درختان بهشت و کنار نهرهای جاری متتعمنند،

– و از هر نوع میوه که مایل باشند فراهم است،

- به آنها خطاب شود که از هر طعام و شراب بخواید بخورید و بیاشامید که شما را گوارا باد پاداش اعمال نیکی که در دنیا بجا آوردید.“

مراد از کلمه ظلال سایه‌های بهشت، و مراد از کلمه عیون چشمه‌های آن است، که اهل بهشت از آن سایه‌ها استفاده نموده، و از آن چشمه‌ها می‌نوشند.

” کلوا و اشربوا هنیئاً بما کنتم تعملون،“ مفاد این آیه اذن و اباحه است، تو گویی خوردن و نوشیدن کنایه است از مطلق تنعم به نعمتهای بهشتی و تصرف در آن، هر چند که از مقوله خوردن و نوشیدن نباشد.

آیه ۴۱ تا ۴۴ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۰

قسمتهائی از بهشت (در مشاهدات رسول الله در شب معراج)

- ” بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سَبَّحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ،

- به نام خداوند بخشنده مهربان - پاک و منزّه است خدائی که در مبارک شبی بنده خود (محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را از مسجد حرام به مسجد اقصائی که پیرامونش را مبارک ساخت، سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند که همانا خداوند شنوا و بیناست.“

۱- نهر کوثر و نهر رحمت

... از آنجا بیرون رفتم دو نهر را در اختیار خود دیدم یکی از آنها به نام کوثر دیگری به نام رحمت از نهر کوثر آب خوردم و در نهر رحمت شستشو نمودم آنگاه هر دو برایم رام شدند تا آنکه وارد بهشت گشتم که ناگهان در دو طرف آن خانه‌های خودم و اهل‌بیتم را مشاهده کردم و دیدم که خاکش مانند مشک معطر بود، دختری را دیدم که در نهرهای بهشت غوطه‌ور بود، پرسیدم دخترا! تو از کیستی؟ گفت از آن زید بن حارثه می‌باشم. صبح این مژده را به زید دادم.

۲- میوه‌ها و مرغان بهشتی

نگاهم به مرغان بهشت افتاد که مانند شتران بختی (عجمی) بودند.

انار بهشت را دیدم که مانند دلوهای بزرگ بود.

۳- درخت طوبی

درختی دیدم که آنقدر بزرگ بود که اگر مرغی می‌خواست دور تنه آن را طی کند، می‌بایست هفتصد سال پرواز کند و در بهشت هیچ خانه‌ای نبود مگر اینکه شاخه‌ای از آن درخت بدانجا سر کشیده بود.

از جبرئیل پرسیدم این درخت چیست؟ گفت این درخت طوبی است که خداوند آن را به بندگان صالح خود وعده داده، و فرموده: "طوبی لهم و حسن ماب،" - طوبی و سرانجام نیک مر ایشان راست!

۴- دریا‌های سرادقات و حجاب‌ها

وقتی وارد بهشت شدم به خود آمدم و از جبرئیل از آن دریا‌های هول‌انگیز و عجائب حیرت‌انگیز آن سؤال نمودم، گفت اینها سرادقات و حجاب‌هایی است که خداوند به وسیله آنها خود را در پرده انداخته و اگر این حجابها نبود نور عرش تمامی آنچه که در آن بود را پاره می‌کرد و از پرده بیرون می‌ریخت.

۵- سدرة المنتهی

آنگاه به درخت سدرة المنتهی رسیدم که یک برگ آن امتی را در سایه خود جای می‌داد و فاصله من با آن درخت همانقدر بود که خدای تعالی در باره‌اش فرمود: "قاب قوسین او ادنی." او ادنی.

۶- فاطمه زهرا، سلاله‌ای از میوه درخت طوبی

(طبرانی از عایشه روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود:

وقتی مرا به آسمان بردند داخل بهشت شدم و به درختی از درختان بهشت رسیدم که زیباتر و سفیدتر و خوش‌میوه‌تر از آن ندیده بودم. یک دانه از میوه‌های آن را چیدم و خوردم و همین میوه نطفه‌ای شد در صلب من، وقتی به زمین آمدم و با خدیجه هم‌بستر شدم به فاطمه حامله شد و اینک هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم، فاطمه را می‌بویم!

(برای مطالعه جزئیات روایات معراج و منابع آنها به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود. ضمناً یادآور می‌شود مطالقی که در این فصل آمده تمامی نشانه‌های بهشت و نعمت‌های بهشتی نیست بقیه در موارد مربوط به خود در فصل‌های دیگر همین کتاب آمده است.)

فصل سوم

رضوان، قرب حضور، بهشت عدن، و پادشاهی بهشتی

رضوان، مشیت مطلقه انسان در بهشت

- " قُلْ أُوَلِّبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ!
- بگو آیا می‌خواهید شما را به بهتر از اینجا خبر دهم؟ کسانی که از خدا پروا داشته باشند نزد پروردگارشان بهشت‌هایی دارند که از زیر سایه آن نهرها جاری است و ایشان در آن، زندگی جاودانه و همسرانی پاک داشته و خدا از آنان خشنود است و او به بندگان بینا است!

کلمه رضوان به معنای رضا و خشنودی است، و آن حالتی است که در نفس آدمی هنگام برخورد با چیزی که ملایم طبع او است پیدا می‌شود، و نفس از پذیرفتن آن امتناع نمی‌ورزد، و در صدد دفع آن بر نمی‌آید.

در قرآن کریم مساله رضای خدای سبحان مکرر آمده، و باید دانست که رضایت خدا همانطور که بالنسبه به فعل بندگان در باب اطاعت تصور دارد، همچنین در غیر باب اطاعت از قبیل اوصاف و احوال و غیره تصور دارد، (همان طور که می‌گوئیم نماز باعث رضای خدا است، همچنین می‌گوئیم تواضع و رقت قلب باعث خشنودی او است). چیزی که هست بیشتر مواردی که در قرآن کلمه رضای خدا آمده، (اگر نگوئیم همه مواردش)، از قبیل رضایت به اطاعت است، و به همین جهت است که در آیات زیر رضای خدا را با رضای بنده، مقابل هم قرار داده است.

رضایت خدا از بنده‌اش به خاطر اطاعت او است، و رضایت بنده از خدا به خاطر پاداشی است که به او می‌دهد، و یا به خاطر حکمی است که به نفع او صادر می‌کند:

- " رضى الله عنهم و رضوا عنه، "
- " يا اينها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية، "
- " و السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار، و الذين اتبعوهم باحسان، رضى الله عنهم و رضوا عنه، و اعد لهم جنات.... "

اینکه در این مقام یعنی مقام شمردن آنچه برای انسان خیر است، و مطابق با امور مورد علاقه زندگی دنیائی او است مساله رضایت خدا را شمرده، دلالت دارد بر اینکه خود **رضوان** نیز از خواسته‌های انسانی، و یا مستلزم امری است که آن امر این چنین است، و به همین جهت بوده که در این آیه آنرا در مقابل جنات و ازواج ذکر کرده است.

در آیه: "فضلا من ربهم و رضوانا" آن را در مقابل **فضل**، و نیز در آیه: "و مغفرة من الله و رضوان" در مقابل **مغفرت**، و در آیه: "برحمة منه و رضوان" در مقابل **رحمت** ذکر فرمود.

و چه بسا با تدبر و دقت در معنای آنچه که ما گفتیم، و دقت در آیه: "رضی الله عنهم..." و آیه: "راضیة مرضیة..." بتوان نکته‌ای را که آیه مورد بحث مبهم گذاشته، کشف نمود، برای اینکه در آیات نامبرده رضایت را به خود آنان زده، فرموده: (خدا از ایشان راضی است)، و رضایت از شخص، غیر رضایت از فعل شخص است.

در نتیجه برگشت معنا به این می‌شود که خدای تعالی ایشان را در آنچه می‌خواهند از خود نمی‌راند، نتیجه این هم همان معنائی می‌شود که آیه: "لهم ما یشاؤون فیها - ایشان در بهشت هر چه بخواهند در اختیار دارند"، آنرا افاده می‌کند، پس در رضوان خدا از انسان، مشیت مطلقه انسان وجود دارد.

آیه ۱۵ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۱۶۵ تا ۱۶۸

اهل بهشت در بهشت چه می‌خواهند؟

- "لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا،
 - و در آنجا جاودانه هر چه بخواهند دارند، وعده‌ای که به عهده پروردگار تو است و همه باید آن را در خواست کنند و در طلبش برخیزند."

متقین در بهشت از ناحیه خدا و تملیک او مالک و دارنده چنین چیزی هستند که هر چه را بخواهند دارا شوند، و البته معلوم است که خواست ایشان جز به چیزی که دوست دارند تعلق نمی‌گیرد.

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که متقین در آن روز و در بهشت دوست نمی‌دارند و نمی‌خواهند، مگر چیزی را که واقعا دوست داشتنی باشد، و آن چیزی که واقعا باید آن را دوست داشت همان چیزی است که خدا برای آنان دوست بدارد، و آن عبارت است از همان خیر و سعادت که مستحق آن شده‌اند، و با آن به کمال می‌رسند، و نه خود و نه دیگران از آن متضرر نمی‌گردند، (دقت فرمایید).

این را گفتیم تا روشن گردد که هر چند به حکم آیه مورد بحث اهل بهشت دارای مشیت مطلقند، هر چه بخواهند به ایشان داده می‌شود، و لیکن در عین حال نمی‌خواهند مگر چیزی را که مایه رضا و خوشنودی پروردگارشان باشد.

و با این بیان اشکالی که به طور کلی به آیات ناطقه به اطلاق مشیت شده- مانند آیه مورد بحث- جواب داده می‌شود، و آن اشکال این است که ممکن است اهل بهشت معصیت و عمل زشت و کار لغو را دوست بدارند، و یا کاری و چیزی را دوست بدارند که باعث آزار سایرین باشد، و یا بخواهند افراد مخلد در آتش را نجات دهند، و یا بخواهند به مقامات انبیاء و مخلصین از اولیاء و هر کس که ما فوق ایشان است برسند.

و جوابش این شد که چگونه چنین اطلاقی از اینگونه آیات به دست می‌آید با اینکه خود خدای تعالی در خطاب به متقین فرموده: "یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی." زیرا به حکم این آیه اهل بهشت به چیزی راضی و علاقمند می‌شوند که خدا نیز بدان راضی باشد، آری، آنان نمی‌خواهند مگر آنچه را که مایه خوشنودی خداست، پس هیچ وقت اشتهای معصیت و کار زشت و شنیع، و کار لغو نمی‌کنند، "لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا"، و نیز هرگز از چیزی که مایه ناراحتی دیگران است خوششان نمی‌آید، و نیز هرگز نمی‌خواهند که عذاب از اهل جهنم که خدا عذاب آنان را خواسته برداشته شود، و هرگز آرزو نمی‌کنند که مقام بالاتر از خود را داشته باشند، چون آنچه که خود دارند خدا برایشان پسندیده، و آنان بدان راضیند، و آنچه خدا دوست می‌دارد دوست می‌دارند.

آیه ۱۶ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۶۰

قصرهای بهشت عدن، و رضوان

- "وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِّنْ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،

- خداوند مؤمنین و مؤمنات را به بهشت‌هایی وعده داده که از چشم انداز آنها جویها روان است، و آنها در آن جاودانه‌اند، و قصرهای پاکیزه‌ای در بهشت‌های عدن و از همه بالاتر رضای خود را وعده داده که آن خود رستگاری عظیمی است!"

معنای "جنات عدن" بهشت‌های ماندنی و از بین نرفتنی خواهد بود. و معنای جمله: "و رضوان من الله اکبر"، بطوری که سیاق آن را افاده می‌کند این است که خوشنودی خدا از ایشان از همه این حرفها بزرگتر و ارزنده‌تر است .

معرفت انسان نمی‌تواند رضوان خدا را و حدود آن را درک کند، چون رضوان خدا محدود و مقدر نیست تا وهم بشر بدان دست یابد، و شاید برای فهماندن این نکته

بوده که کمترین رضوان خدا هر چه هم کم باشد از این بهشت‌ها بزرگتر است، البته نه از این جهت که این بهشت‌ها نتیجه رضوان او و ترشحی از رضای اوست - هر چند این ترشح در واقع صحیح است - بلکه از این جهت که حقیقت عبودیت که قرآن کریم بشر را بدان دعوت می‌کند عبودیتی است که بخاطر محبت به خدا انجام شود، نه بخاطر طمعی که به بهشتش و یا ترسی که از آتشش داریم، و بزرگترین سعادت و رستگاری برای یک نفر عاشق و دوستدار این است که رضایت معشوق خود را جلب کند، بدون اینکه در صدد ارضاء نفس خویش بوده باشد .

و شاید به منظور اشاره به این نکته است که آیه را به جمله ذلک هو الفوز العظیم ختم نموده و این جمله دلالت بر معنای حصر دارد و چنین افاده می‌کند که این رضوان حقیقت هر فوز و رستگاری بزرگی است، حتی رستگاری بزرگی هم که با رسیدن به جنت خلد دست می‌دهد حقیقتش همان رضوان است، زیرا اگر در بهشت حقیقت رضای خدا نباشد همان بهشت هم عذاب خواهد بود ، نه نعمت .

آیه ۷۲ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۵۶

مغفرت و رضوان خدا در قیامت

- " ... وَ فِي الْأَجْرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ،
- ... البته در آخرت عذاب شدیدی است، و هم مغفرت و رضوانی از ناحیه خداست، و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نمی‌باشد."

در این قسمت از آیه مغفرت قبل از رضوان آمده، برای اینکه کسی که می‌خواهد به رضوان خدا درآید، باید قبلاً به وسیله مغفرت خدا شستشو و تطهیر شده باشد . و نیز در این جمله مغفرت را توصیف کرد به اینکه از ناحیه خداست، ولی عذاب را چنین توصیفی نکرد، تا به قول بعضی‌ها اشاره کرده باشد به اینکه مطلوب اصلی و آن غرضی که خلقت به خاطر آن بوده مغفرت است نه عذاب، و این خود انسان است که باعث عذاب می‌شود، و با خروجش از زی بندگی و عبودیت آن را پدید می‌آورد.

" وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ،" به دو روی زندگی آخرت اشاره می‌کند، تا شنونده بر حذر شود، و از مغفرت و رضوان که یک روی آخرت است، و عذاب که روی دیگرش است، مغفرت و رضوان را اختیار کند.

آیه ۲۰ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۹۰

درجه اعظم، رحمت، رضوان، جنت و اجر عظیم

- " الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ،
- يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ،
- خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ،
- آری کسانی که ایمان آورده و از وطن مالوف خود مهاجرت نموده و در راه خدا با اموال و جانهای خود مجاهدت نمودند نزد خدا از نظر درجه و منزلت بزرگترند، و ایشان، آری تنها ایشانند رستگاران،
- پروردگارشان به رحمتی از خود و رضوان و بهشتی بشارت می‌دهد که در آنست نعمتهائی دانم،
- و وضع ایشان چنین است که دائما در آن بهشتها جاودانند، آری نزد خدا پاداشی است عظیم و وصف ناپذیر.

آیه در بیان حکم حقی است که خدای تعالی در مساله دارد. می‌فرماید: کسی که ایمان آورد، و در راه خدا بقدر توانائیش جهاد کرد، و از مال و جانش مایه گذاشت، در نزد خدا درجه‌اش بالاتر است.

اگر مطلب را بصورت جمع آورد، و فرمود: کسانی که ... برای این است که اشاره کند به اینکه ملاک فضیلت، وصف مذکور است، نه شخص معینی .

اینکه فرمود: " اعظم درجه عند الله، " معنایش این است که این افراد نسبت به آن افراد دیگر که اصلا درجه‌ای ندارند درجه‌شان بالاتر است، و این خود یک نوع کنایه است از اینکه اصولا میان این دو طایفه نسبتی نیست، زیرا یکی دارای گامهای بلندی است و دیگری اصلا قدمی برنداشته است .

" و اولئك هم الفائزون، " این جمله نیز دلالت دارد بر آنچه گفتیم، زیرا رستگاری را بطور انحصار و بنحو استقرار برای یک طایفه اثبات می‌کند.

" بيشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات ...، " از ظاهر سياق برمی‌آید که رحمت و رضوان و جنتی که می‌شمارد، بیان همان رستگاری است که در آیه قبلی بود، و در این آیه بطور تفصیل و به زبان بشارت و نوید آمده است.

پس معنای آیه این می‌شود که: خدای تعالی این مؤمنین را به رحمتی از خود که از بزرگی قابل اندازه‌گیری نیست و رضوانی مانند آن و بهشت‌هایی که در آنها نعمتهای پایدار هست، و بهیچ وجه از بین نمی‌رود، و خود اینان هم بدون اجل و تعیین مدت جاودانه در آنها خواهند بود، بشارت می‌دهد.

در جنات نعیم

- ” إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ،
- دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ،
- کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می‌دهند، پروردگارشان بوسیله ایمانشان هدایتشان می‌کند، و در بهشت‌های پر نعمت جویها در زیر جایگاهشان روان است،
- در آنجا جذبه الهی آنچنان دل‌هایشان را پر کرده که سخنی جز تسبیح ندارند، می‌گویند بارالها! تو از هر عیب و نقصی منزهی! و تحیت آنها به یکدیگر سلام است، و آخرین سخنشان الحمد لله رب العالمین است!“

خواننده محترم و پژوهشگر متدبر باید توجه داشته باشد که خدای تعالی در میان همه منازل قرب، پاداش کسانی را که به وسیله ایمان خود هدایت یافتند جنات نعیم ذکر کرده، و در میان همه نعمت‌های بهشتی انهاری را نام برده که در بهشت از زیر آنان جاری است، حال باید دید علت این انتخاب چیست؟

در قرآن کریم نعمت به معنای حقیقی‌ش همانا ولایت الهی است، و یکی از چیزهایی که خدای تعالی اولیای مقربین خود را به آن اختصاص داده نوعی از شراب بهشت است که با نوشاندن آن شراب به ایشان احترامشان کرده، به شان آنان اعتناء می‌نماید، مثلاً فرموده:

- ” ان الابرار يشربون من كاس كان مزاجها كافورا عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا،“ و نیز فرموده:
 - ” ان الابرار لفي نعيم ... يسقون من رحيق مختوم ... عينا يشرب بها المقربون،“
- و این بر خواننده گرامی است که در اینگونه آیات دقت نموده، بعضی را با بعضی دیگر مقایسه و تطبیق کند تا شاید بتواند به بعضی از اسرار لطیف که خدای عز و جل در کلام خود به ودیعت نهاده دست یابد.

- ” دعويهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام، و آخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين.“
- کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح می‌کنند تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم، در جنات نعیم نهرها از زیر کاخشان روان است.

در این جمله سخن از بهشت ولایت و تطهیر دلها است، دعویهم فيها سبحانك اللهم، دعوايشان در آن بهشت‌ها همه این است که بارالها تو را تسبیح می‌گوئیم . و گفتیم که در این جمله خدا را از هر نقص و حاجت و شریکی منزه می‌دارند، و این گفتارشان بر وجه حضور است، یعنی خدا را حاضر می‌بینند و تسبیحش می‌گویند،

چون اولیای خدا از پروردگار خود محبوب نیستند، و تحیتهم فیها سلام و در آنجا درودشان به یکدیگر سلام است، که این ملاقات را به نشانه امنیت مطلق نامگذاری کردن است، گو اینکه در دنیا نیز یکدیگر را به کلمه سلام تحیت می‌گویند، و لیکن سلام در دنیا علامت امنیت نسبی و امنیتی اندک است، اما در بهشت علامت امنیت مطلق است، و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین آخرین مرحله کمال علم اهل بهشت بدینجا منتهی می‌شود که خدا را بعد از تسبیح و تنزیه ثنا گویند.

در تفسیر آیه شریفه: الحمد لله رب العالمین گفتیم که هر چند هر کسی می‌تواند به زبان بگوید الحمد لله! و لیکن از آنجا که حمد، توصیف و ستودن خدای تعالی است، هر کسی نمی‌تواند خدای را توصیف کند، این کار تنها از بندگان مخلص خدای تعالی بر می‌آید، افراد انگشت‌شماری که خدای تعالی آنان را برای خود خالص نموده، و به کرامت قرب خود اختصاص داده و هیچ واسطه‌ای بین آنان و بین خدای تعالی نیست.

آیه ۹ و ۱۰ سوره یونس المیزان ج: ۱۰ ص: ۱۸

اهل بهشت دار السلام و قرب حضور

- ” وَ اللَّهُ يُدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ،
 - خدا بندگان را به سوی دار السلام دعوت می‌نماید، و از میان آنان هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.“

کلمه سلام یکی از اسمای خدای تعالی است، و وجه آن این است که ذات متعالی خدای تعالی نفس خیر است، خیری که هیچ شری در او نیست، بهشت را هم اگر دار السلام گفته‌اند به همین جهت است که در بهشت هیچ شر و ضرری برای ساکنان آن وجود ندارد.

خدای سبحان در این آیه و در سایر آیات، کلمه سلام را مطلق آورده و به هیچ قیدی مقیدش نکرده، در سایر آیات کلام مجیدش نیز چیزی که سلام را مقید به بعضی از حیثیات کند دیده نمی‌شود، پس دارالسلام بطور مطلق دار السلام است، و جایی که بطور مطلق دار سلامت باشد جز بهشت نمی‌تواند باشد، برای اینکه آنچه از سلامت در دنیا یافت شود سلامت نسبی است، نه مطلق، هیچ چیزی که برای ما سالم باشد وجود ندارد مگر آنکه همان چیز مزاحم بعضی از چیزهائی است که دوست می‌داریم، و هیچ حالی نداریم مگر آنکه مقارن با آن اضدادی برای آن هست.

پس، هر لحظه‌ای که بتوانی معنای سلامتی بطور مطلق و غیر نسبی را تصور کنی، همان لحظه توانسته‌ای وضع و اوصاف بهشت را تصور کنی، و برایت کشف می‌شود

که توصیف بهشت به دار السلام نظیر توصیف آن به جمله: "لهم ما يشاؤون فيها" است، برای اینکه لازمه سلامت انسان از هر مکروه و هر آنچه که دوست نمی‌دارد این است که بر هر چه دوست دارد و می‌خواهد، مسلط باشد و هیچ چیزی نتواند جلو خواست او را بگیرد، و این همان معنای آیه فوق می‌باشد.

در آیه مورد بحث دار السلام مقید شده به قید عند ربهم و این دلالت دارد بر اینکه اهل دار السلام دارای قرب حضورند، و در آنجا به هیچ وجه از مقام خدای سبحان غفلت ندارند.

آیه ۲۵ سوره یونس المیزان ج: ۱۰ ص: ۵۲

طوبی، زندگی پاکیزه تر

- "الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ،
- همان کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند خوشی و سرانجام نیک از آن ایشان است."

کلمه طوبی یعنی پاکیزه‌تر و صفتی است برای حیات و یا معیشت، زیرا نعمت هر چه که باشد از این رو گوارا و مورد غبطه است که مایه خوشی زندگی است، و وقتی مایه خوشی و سعادت است که قلب با آن سکون و آرامش یابد و از اضطراب خلاص شود، و چنین آرامش و سکونی برای احدی دست نمی‌دهد مگر آنکه به خدا ایمان داشته باشد و عمل صالح کند، پس تنها خداست که مایه اطمینان خاطر و خوشی زندگی است.

آری، چنین کسی از شر و خسران در آنچه پیش می‌آید ایمن و سالم است، و چگونه نباشد و حال آنکه به ستونی تکیه زده که انهدام نمی‌پذیرد.

او خود را در تحت ولایت خدای تعالی قرار داده، هر چه برایش تقدیر کند، مایه سعادت اوست، اگر چیزی به وی عطا کند خیر اوست، و اگر هم منع کند باز خیر اوست.

همچنانکه خودش در وصف این زندگی طیب فرموده: "من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون"، و در وصف کسانی که با ذکر خدا دارای اطمینان قلب نیستند فرموده: "و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی."

و بعید نیست اینکه در آیه مورد بحث زندگی و معیشت مؤمنین را پاکیزه‌تر خوانده، و پاکیزه‌گی بیشتر برای آنان قائل شده، به منظور اشاره به این نکته باشد که زندگی به هر حال خالی از طیب نیست، چیزی که هست در مورد کسانی که به یاد خدا و دارای آرامش قلب هستند طیب بیشتری دارد، زیرا زندگی آنان از آلوده‌گی به ناگواریها

دور است.

در روایات اسلامی (در مجمع البیان از ثعلبی روایت کرده که به سند خود از کلبی از ابی صالح از ابن عباس) نقل کرده که گفت:

- طوبی درختی است که ریشه‌اش در خانه علی در بهشت است و در خانه هر مؤمنی یک شاخه از آن وجود دارد.

در این معنا روایات بسیاری از طرق شیعه و اهل سنت آمده، و از ظاهر آنها بر می‌آید که در مقام تفسیر آیه نبوده، بلکه ناظر به بطن آیه است، چون حقیقت معیشت طوبی همان ولایت خدای سبحان است که از این امت علی علیه‌السلام صاحب آن ولایت و اولین گشاینده باب آن است، و مؤمنین اهل ولایت، اتباع و پیروان اویند، و خانه او در بهشت نعیم که بهشت ولایت است با خانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یکی است، و تراحم و اختلافی میان آن دو نیست.

آیه ۲۹ سوره رعد المیزان ج: ۱۱ ص: ۴۸۸

جنات عدن، خانه آخرت متقین

(و سلامت وارد شدنشان به بهشت)

- " . . . وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ،
- جَنَّاتِ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ،
- الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- . . . و سرای پرهیزگاران چه نیکوست،
- به بهشت‌های جاوید داخل شوند که جویها در آن روانست و در آنجا هر چه خواهند دارند، خدا پرهیزکاران را چنین پاداش می‌دهد،
- همان کسان که فرشتگان با حال پاک سیرتی، جانیشان را بگیرند و گویند سلام بر شما، به پاداش اعمالی که می‌کرده‌اید به بهشت درآید."

و چه نیک است خانه متقین!

خانه ایشان جنات عدنی است که به آن داخل می‌شوند و از دامنه آن نهرها روان است، و در آنجا هر چه را بخواهند در اختیار دارند، و خدا اینچنین متقین را پاداش می‌دهد.

" الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ."

این آیه بیان وضع متقین است، که چگونه مردمی هستند.

کلمه طیب به معنای عاری بودن هر چیزی است از خلطی که آن را تیره و ناپاک سازد و خلوص آن را از بین ببرد. طیب بودن متقین در حال توفی و مرگ، خلوص آنان از خبث ظلم است.

متقین کسانی هستند که ملائکه آنان را قبض روح می‌کنند، در حالی که از خبث ظلم - شرک و معاصی - عاریند، و به ایشان می‌گویند سلام علیکم - که تاملین قولی آنان است به ایشان - به بهشت وارد شوید به پاداش آنچه می‌کردید، و با این سخن ایشان را بسوی بهشت راهنمایی می‌کنند.

این آیه همانطور که ملاحظه می‌فرمایید متقین را به پاکی و تخلص از آلودگی به ظلم توصیف نموده، و به ایشان وعده امنیت و راهنمایی بسوی بهشت می‌دهد، پس در نتیجه برگشت معنایش به این آیه است که می‌فرماید: "الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون."

آیه ۳۰ تا ۳۲ سوره نحل میزان ج: ۱۲ ص: ۳۴۴

شرحی از جنات عدن پاداش ایمان و عمل صالح

- " إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا،
- أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَحْلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسْوَرٍ مِنْ دَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسَنَتٌ مَّرْتَفَعًا،
- آنانکه ایمان آوردند و نیکوکار شدند ما هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهیم گذاشت،
- بهشت‌های عدن که نه‌رها از زیر درختانش جاری است خاص آنها است در حالی که در آن بهشت برین زیورهای زرین بیارایند و لباسهای سبز حریر و دیبا پوشند و بر تخت‌ها تکیه زنند، که آن بهشت نیکو اجری و خوش آرامگاهی است."

کلمه عدن به معنای اقامت است، و جنات عدن یعنی بهشت‌های اقامت و زندگی. در آیه " اولئک لهم جنات عدن تجری من تحتهم الانهار...." پاداش آنان را چنین تعریف می‌کند:

بهشت‌های عدن که نه‌رها از زیر درختانش جاری است خاص آنها است در حالی که در آن بهشت برین زیورهای زرین بیارایند و لباسهای سبز حریر و دیبا پوشند و بر تخت‌ها تکیه زنند، که آن بهشت نیکو اجری و خوش آرامگاهی است!

در این آیه، عقاب، اثر ظلم و در مقابلش ثواب، اثر ایمان و عمل صالح نامیده شده ما از آن چنین استفاده می‌کنیم که ایمان به تنهایی و بدون عمل صالح ثواب ندارد، بلکه چه بسا آیه اشعار داشته باشد بر اینکه ایمان بدون عمل ظلم هم هست.

آیه ۳۰ و ۳۱ سوره کهف میزان ج: ۱۳ ص: ۴۲۲

جنت فردوس، و آمادگی برای پذیرائی از مؤمنان

- " إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا،
- خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا،
- کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند منزلشان باغهای بهشت است،
- جاودانه در آنند و تغییر یافتن از آن را نخواهند."

بعضی خواسته‌اند از اینکه جنات الفردوس را نزل خوانده، آنچنانکه قبلاً جهنم را برای کافران نزل خوانده بود استفاده کنند که در ماورای بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب دیگری است که به وصف در نمی‌آید.

و چه بسا این مفسرین استفاده مذکور خود را با امثال: " لهم ما يشاؤون فيها و لدینا مزید،" و آیه: " فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرۃ اعین،" و آیه: " و بدا لهم من الله ما لم یکنوا یحتسبون،" تایید می‌کنند.

تعریف جنت فردوس در روایات اسلامی

در تفسیر برهان از علی علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: برای هر چیزی نقطه برجسته‌ای است و نقطه برجسته بهشت، فردوس است که اختصاص به محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارد .

در الدر المنثور از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده که فرمود: وقتی از خدا درخواست می‌کنید، فردوس را بخواهید، که در وسط بهشت و بر نقطه بلند آن قرار دارد که فوق آن عرش رحمان است، و نه‌های بهشت از آنجا می‌جوشد.

در مجمع البیان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده که فرمود: بهشت صد درجه است که ما بین هر دو درجه آن به قدر ما بین آسمان و زمین است، و فردوس بالاترین درجه آن است که نه‌های چهارگانه بهشت از آنجا می‌جوشد، پس هر وقت خواستید از خدا درخواستی کنید فردوس را بخواهید .

آیه ۱۰۸ و ۱۰۷ سوره کف میزان ج: ۱۳ ص: ۵۴۹ تا ۵۵۱

وارثان جاودان فردوس

- " أَوْلَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ،
- الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ،
- نامیردگان، آری تنها ایشان وارثانند،
- آنان که بهشت فردوس را ارث برده و هم ایشان در آن جاودانند."

فردوس به معنای بالای بهشت است. وراثت مؤمنین فردوس را به معنای این

است که فردوس برای مؤمنین باقی و همیشگی است، چرا که این احتمال می‌رفت که دیگران هم با مؤمنین شرکت داشته باشند، و یا اصلاً غیر مؤمنین صاحب آن شوند بعد از آنها خداوند آن را به ایشان اختصاص داده و منتقل نموده است.

در روایات هم آمده که برای هر انسانی در بهشت، منزلی و در آتش منزلی است، و چون کسی بمیرد و داخل آتش شود، سهم بهشت او را به ارث به اهل بهشت می‌دهند.

آیه ۱۰ و ۱۱ سوره مؤمنون میزان ج: ۱۵ ص: ۱۳

شرحی از جنات عدن و وارثان آن

- "إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئاً،
- جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً،
- لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً إِلَّا سَلَاماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عُشِيّاً،
- تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيّاً،
- مگر کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند آنها به بهشت داخل شوند، و به هیچ وجه ستم نیبند،
- بهشت‌های جاویدان که خدای رحمان از غیب به بندگانش وعده داده که وعده او آمدنی است،
- در آنجا یاه‌های نشنوند مگر سلامی و در آنجا بامدادان و شامگاهان روزی خویش را دارند،
- این بهشتی است که به هر کس از بندگان خویش که پرهیزکار باشد می‌دهیم."

کسانی که از راه شیطانی برگردند و ایمان آورده عمل صالح کنند داخل بهشت گشته و به هیچ وجه ظلم نمی‌شوند بلکه به همان طبقه گذشته که مورد انعام خدا بودند ملحق می‌گردند، البته با آنان، نه اینکه از آنان باشند، همچنانکه در آیه: "و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا"، نیز فرمود: کسانی که خدا و رسول را اطاعت می‌کنند با کسانی (نه از کسانی) خواهند بود که خدا به ایشان انعام فرموده، که عبارتند از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین، که نیکو رفقای هستند.

"فاولئك يدخلون الجنة"، - یعنی ایشان به تمام و کمال اجر خود را می‌یابند، به دلیل اینکه بعد از آن فرموده: "و لا يظلمون شئاً"، چون ظلم نشدن در کوچکترین عمل از لوازم یافتن اجر تمام و کمال است، نه از لوازم داخل بهشت شدن.

"جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب انه كان وعده مائياً."

کلمه عدن به معنای اقامت است، و اگر بهشت را عدن نامیده‌اند اشاره به این است که انسان بهشتی در بهشت، جاودان و ابدی است، و کلمه وعده به غیب وعده به

چیزی است که موعود فعلا آن را نمی‌بیند، و ماتی بودن وعد به این است که تخلف نکند. در مجمع البیان گفته: درست است که تو، به آن وعده می‌رسی، ولی آن هم به تو می‌رسد، همچنانکه هر چیز که به آدمی برسد آدمی هم به آن می‌رسد، بعضی دیگر گفته‌اند: موعود آدمی نیست، بلکه بهشت است و مؤمنین به بهشت می‌رسند، نه اینکه بهشت به مؤمنین برسد.

” لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیاء.“

همانطور که در این آیه بیان فرموده یکی از خصوصی‌ترین صفات بهشت آن است که در آن لغوی شنیده نمی‌شود، و خدای تعالی به این نعمت در چند جا منت نهاده است.

کلمه سلام به معنای امن است ولی با آن فرق دارد. وقتی به کسی می‌گویی تو از من در امانی معنایش این است که از من حرکت و سخنی که ناراحتت کند نخواهی دید، ولی وقتی به کسی می‌گویی سلام من بر تو باد، معنایش این است که نه تنها چیزی که ناراحتت کند نمی‌بینی، بلکه هر چه می‌بینی چیزی خواهد بود که ناراحتت نمی‌کند، و اهل بهشت این سلام را از ملائکه و از رفقای بهشتی خود می‌شنوند، همچنان که خدای تعالی از ملائکه حکایت کرده که می‌گویند: ” سلام علیکم طبتم!“ و به رفقای بهشتی نسبت داده فرموده: ” فسلام لك من اصحاب الیمین.“

” و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیاء.“

ظاهر کلام این است که آمدن رزق در صبح و شام کنایه باشد از آمدن آن پشت سر هم و بدون انقطاع.

” تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا.“

و در اینجا بهشت را از این جهت ارث نامیده که بهشت در معرض آن بود که به تمامی افراد اعطاء شود، چون خدا آن را به شرط ایمان و عمل صالح به همه وعده داده بود، پس اگر به متقین اختصاص یافت و دیگران به خاطر اضعاء نماز و پیروی شهوات محروم شدند، در حقیقت از اینان به آنان ارث رسیده، نظیر این عنایت در آیه: ” ان الارض یرثها عباد الصالحون،“ به کار رفته، و در آیه: ” و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین!“ میان ارث دادن و اجر جمع شده است.

آیه ۶۰ تا ۶۳ سوره مریم المیزان ج: ۱۴ ص: ۱۰۵

روزی که پرهیزکاران به مقام قرب وارد می‌شوند!

- ” یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً،
- روزی که پرهیزکاران را محشور کنیم که به پیشگاه خدای رحمان وارد شوند.“

کلمه وفد به معنای قومی است که به منظور زیارت و دیدار کسی و یا گرفتن حاجتی و امثال آنها بر او وارد شوند، و این قوم وقتی به نام وفد نامیده می‌شوند که سواره بیایند.

مقصود از وفد به رحمان، محشور شدن به بهشت است، و اگر حشر به بهشت را حشر به رحمان خوانده، بدین جهت است که بهشت مقام قرب خدای تعالی است، پس حشر به بهشت حشر به خدا است.

آیه ۸۵ سوره مریم المیزان ج: ۱۴ ص: ۱۵۱

بهشت عدن پاداش اعتقاد حق و عمل صالح

- " وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمَلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى،
- جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى،
- هر که مؤمن به پیشگاه او رود و کار شایسته کرده باشد آنان مرتبت‌های بلند دارند،
- بهشت‌های جاوید که در آن جویها روان است و جاودانه در آنند، این پاداش کسی است که پاک خوئی کرده باشد.

کلمه تزکی به معنای رشد و نمو به نمای صالح است، و در انسان به این است که با اعتقاد حق و عمل صالح زندگی کند .

این دو آیه آثار ایمان و عمل صالح را وصف می‌کند .

آیه ۷۵ و ۷۶ سوره طه المیزان ج: ۱۴ ص: ۲۵۵

مقامات قرب، درجات ولایت، و بهشت

- " وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ،
- ما به ابراهیم، اسحق و یعقوب عطا کردیم و در ذریه او نبوت و کتاب قرار دادیم و اجر او را در دنیا دادیم و در آخرت هم از صالحان است.

اجر در کلام خدای تعالی غالباً در پاداشهای اخروی به کار رفته، که خدا برای بندگان مؤمن خود تهیه دیده، که یا عبارت است از مقامات قرب، و یا درجات ولایت، که یکی از آنها بهشت است.

" و آتیناه اجره فی الدنيا،" ممکن است مراد از این اجر، اجر دنیوی نیکو باشد. این معنا به آیه‌ای دیگر تائید می‌شود، که می‌فرماید: " و آتیناه فی الدنيا حسنة، و انه فی الآخرة لمن الصالحین،" چون ظاهراً مراد از حسنه همان زندگی و عیش نیکو است، و مراد از ایتاء اعطای عملی است نه تقدیر کردن و کتابت آن.

ممکن هم هست مراد از دادن آن، جلو انداختن وعده‌ای باشد که به عموم مؤمنین داده، و معنایش این باشد که ما آن وعده را در حق وی جلو انداختیم، و آن وعده عبارت است از مقامات قرب، همچنان که قرآن کریم مقامات حضرت ابراهیم را در ضمن داستانهایش در سوره انعام برشمرده است.

- ” و انه فی الآخرة لمن الصالحین ! “

آیه ۲۷ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۸۱

جنت مأوی، عطیه ای برای مؤمنین با اعمال صالح

- ” أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به پاداش اعمال صالح،
منزلگاه پر نعمت در بهشت ابد یابند.“

کلمه الْمَأْوَى به معنای مکانی است که انسان در آن منزل کند و مسکن خود قرار دهد. و کلمه نزل به معنای هر چیزی است که برای شخصی که وارد خانه‌ای می‌شود آماده شود، مانند طعام و آب، ولی از معنای لغوی آن تجاوز شده، به هر عطیه‌ای هم نزل می‌گویند: ” فلهم جنت المأوی نزلا بما كانوا يعملون- به پاداش اعمال صالح، منزلگاه پر نعمت در بهشت ابد یابند.“

آیه ۱۹ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۹۶

سدرۃ المنتهی، و جنت المأوی

- ” عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى،
- عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى،
- نَزْدَ سِدْرَةِ مُنْتَهَى،
- که جنت المأوی آنجاست.“

سدرۃ المنتهی

کلمه سدرۃ به معنای یک درخت سدر است.

کلمه منتهی گویا نام مکانی است، و شاید مراد از آن، منتهای آسمانها باشد به دلیل اینکه می‌فرماید: جنت ماوی پهلوی آن است، و ما می‌دانیم که جنت ماوی در آسمانها است، چون در آیه فرموده: ” و فی السماء رزقکم و ما توعدون.“

و اما اینکه این درخت سدرۃ چه درختی است؟ در کلام خدای تعالی چیزی که تفسیرش کرده باشد نیافتیم، و مثل اینکه بنای خدای تعالی در اینجا بر این است که به طور مبهم و با اشاره سخن بگوید، مؤید این معنا جمله ” اذ یغشی السدرۃ ما یغشی، “ است،

که در آن سخن از مستوری رفته است، در روایات هم تفسیر شده به درختی که فوق آسمان هفتم قرار دارد، و اعمال بندگان خدا تا آنجا بالا می‌رود.

” عندها جنة الماوی- یعنی بهشتی که مؤمنین برای همیشه در آن منزل می‌کنند،“ چون بهشت دیگری هست موقت، و آن بهشت برزخ است که مدتش تا روز قیامت تمام می‌شود، و جنت ماوی بعد از قیامت است، همچنان که فرموده: ” فلهم جنات الماوی نزلا بما كانوا يعملون،“ و نیز فرموده: ” فاذا جاءت الطامة الكبرى ... فان الجنة هی الماوی،“ و این جنت الماوی به طوری که آیه ۲۲ سوره ذاریات دلالت می‌کند، در آسمان واقع است .

آیه ۱۴ و ۱۵ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۴۹

مساکن طیب در باغهای عدن پاداش جهادگران با مال و جان

- ” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تَجْرَةٍ تُنَجِّبُكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ،
- تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَجْهَدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ،
- يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ،
- هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا می‌خواهید شما را بر تجارتي راه نمایم که از عذابی دردناک نجاتتان می‌دهد؟“
- آن تجارت این است که به خدا و رسولش ایمان آورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما خیر است اگر بدانید،
- اگر چنین کنید (خدای تعالی گناهانتان را می‌آمرزد و به جناتی داخلتان می‌کند که از زیر درختانش نهرها روان است و مساکنی طیب در باغهایی عدن و جاودانه دارد و این خود رستگاری عظیمی است. «

در این آیه شریفه ایمان و جهاد تجارت به حساب آمده که سرمایه‌اش جان آدمی، و ربح آن نجات از عذاب دردناک است. و مصداق این نجات که وعده‌اش را داده، همان مغفرت و جنت است: ” یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات“

و این تجارت آن است که به خدا و رسولش ایمان آورده، در راه او با مال و جانتان جهاد کنید.

” یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار...“ در آیه شریفه کلمه ذنوبکم مطلق آمده، یعنی نفرمود کدام گناه آمرزیده می‌شود، از این اطلاق می‌توانیم نتیجه بگیریم که تمامی گناهان با شرایطی که ذکر شده آمرزیده می‌شود.

اعتبار عقلی هم مساعد با این معنا است، چون این آموزش در آیه شریفه مقدمه داخل شدن در بهشت جاودان ذکر شده، و معنا ندارد که کسی داخل چنین

بهشتی بشود، در حالی که پاره‌ای از گناهانش آمرزیده نشده باشد. و ای بسا به منظور اشاره به همین نکته بوده که دنبال آیه فرموده: ” و مساكن طيبة فى جنات عدن- یعنی جناتی ثابت و دائمی.“ پس دائمی و ثابت بودن آن جنات خود اشاره است به اینکه مغفرت مزبور در آیه شامل همه گناهان می‌شود.

آنچه مؤمن به خدا می‌دهد، متاع قلیل دنیای ناپایدار است، و آنچه خدا به مؤمن وعده داده تا او را دلخوش سازد تا با طیب نفس و اراده‌ای قوی به این معامله اقدام کند و خود را قربانی نماید متاع و زندگی دائمی و باقی است، و به همین جهت به منظور تاکید این مطلب در آخر فرمود: ” ذلك الفوز العظيم ! “

آیه ۱۰ - سوره صف المیزان ج ۱۹ ص ۴۳۷

جنت نعیم پاداش متقین

- ” إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ،
- محققاً برای مردم پرهیزکار در نزد پروردگارشان بهشت‌ها و باغهای پر از نعمت است . “

مراد از کلمه نعیم، ولایت است.

این آیه شریفه بشارت و بیان حال متقین در آخرت است. اگر فرمود: ” عند ربهم، “ و نفرمود: ” عند الله، “ برای این بود که اشاره کند به رابطه‌ای که تدبیر و رحمت بین خدا و متقین دارد، و اینکه اگر متقین چنین نعمتی نزد خدا دارند، به خاطر این است که در دنیا ربوبیت را منحصر در او می‌دانستند، و عبادت را خالص برای او انجام می‌دادند .
و اگر کلمه جنات را به کلمه نعیم که به معنای نعمت است اضافه کرد، برای این بود که آنچه از نعمت‌ها در بهشت است خالص نعمت است، نه چون دنیا که نعمتش آمیخته با نقمت و لذتش مخلوط با الم باشد.

آیه ۳۴ - سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۳۷

جنات عدن، پاداش بهترین های خلق خدا!

- ” إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ،
- جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا،
رَضَى اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ،
- و کسانی که ایمان آورده اعمال صالح کردند ایشان بهترین خلق خدایند،
جزایشان نزد پروردگارشان عبارت است از بهشت‌های عدن که نهرها در زیر درختانش روان است و ایشان تا ابد در آنند در حالی که خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا راضی باشند این سرنوشت کسی است که از پروردگارش بترسد. “

” ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية،“ در این آیه خیریت را منحصر در مؤمنین کرده، که اعمال صالح می کنند.

” جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، “

کلمه عدن به معنای استقرار و ثبات است، پس جنات عدن به معنای بهشت های خالد و جاودانه است، و توصیف دوباره اش به اینکه خیر البریه در آن بهشت ها خالدند و ابداً خالدند تاکید همان جاودانگی است، که اسم عدن بر آن دلالت داشت.

” رضی الله عنهم - خدا از ایشان راضی است،“ رضایت خدا از صفات فعل خداست و مصداق و مجسم آن همان ثوابی است که به ایشان عطا می کند، تا جزای ایمان و اعمال صالحشان باشد.

” ذلك لمن خشى ربه،“ این جمله علامت بهشتیان و آنانکه به سعادت آخرت می رسند را بیان می کند، می فرماید: علامت ”خیر البریه“ و آنهایی که به جنات عدن می رسند این است که از پروردگار خود ترس دارند .

در جای دیگر هم فرموده: ” انما يخشى الله من عباده العلماء، “ پس علم به خدا خشیت از خدا را به دنبال دارد، و خشیت از خدا هم ایمان به او را به دنبال دارد، یعنی کسی که از خدا می ترسد، قهرا در باطن قلبش ملتزم به ربوبیت و الوهیت او است، و در ظاهر هم ملازم با اعمال صالح است.

آیه ۶ تا آخر سوره بینه المیزان ج ۲۰ ص ۵۷۷

فصل چهارم

اعراف، و ساکنان آن

اعراف، و رجال اعراف

- " وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمْ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ،
- میان بهشتیان و دوزخیان حائلی است و بر بالای آن مردمی هستند که همه خلایق را به سیما و رخسارشان می‌شناسند، و اهل بهشت را ندا دهند که سلام بر شما، اینان به بهشت در نیامده‌اند اما طمع آن را دارند.

منظور از اعراف قسمت‌های بالای حجابی است که حائل بین دوزخ و بهشت است، بطوری که اعرافیان در آنجا، هم دوزخیان را می‌بینند و هم بهشتیان را.

این حجاب از این جهت حجاب خوانده شده که حائلی است بین دو طایفه اهل دوزخ و بهشت، نه از این جهت که مانند حجاب‌های دنیا پارچه‌ای باشد که از نخ بافته شده و در بین بهشت و جهنم آویزان شده باشد.

بنا بر این معنای آیه این می‌شود که: در قسمت‌های بالای حجاب رجالی هستند که بر هر دو طرف مشرفند، چون در محل مرتفعی قرار دارند، مردانی هستند که اهل جهنم و بهشت را به قیافه و علامت‌هایشان می‌شناسند.

و این سیاق بدون تردید این معنا را افاده می‌کند که رجال اعراف متمایز از دو طایفه نامبرده هستند، و خلاصه اینکه نه از اهل بهشتند و نه از اهل دوزخ.

حال یا از این جهت است که اصلاً انسان نیستند، و یا از این جهت است که از حیث سؤال و جواب و سایر شؤون و خصوصیات قیامت از آن دو طایفه بیرونند. و یا از این جهت است که مقام و مرتبه اعرافیان ما فوق مقام این دو طایفه است. و در حقیقت اهل محشر سه طایفه هستند: دوزخیان، اهل بهشت، و اهل اعراف

در اصحاب اعراف سه احتمال هست:

احتمال اول اینکه انسان نباشند، و از یکی از دو طایفه جن و ملک بوده باشند، احتمالی است که نمی‌توان به آن اعتناء نمود، زیرا اطلاق لفظ رجال شامل ملک نمی‌شود. چون این دو طایفه متصف به رجولیت و انوئیت نمی‌گردند.

احتمال دوم اینکه از مستضعفین باشند، که مستضعفین هم مزیت قابل اعتنایی ندارند، و غالباً از جنس زنان و یا اطفال و یا مردان دیوانه و خرف هستند. اوصافی که خدای تعالی در آیات بعد برای رجال مزبور ذکر می‌کند و تذکراتی که به آنان می‌دهد اموری است که جز به اهل منزلت و مقربین درگاه خدا نمی‌تواند قائم باشد تا چه رسد به اینکه مردم متوسط و مستضعفین را هم شامل شود.

این رجال در محلی قرار دارند به نام اعراف، و در مقامی هستند که از خصوصاتی که در سیمای فرد فرد اهل محشر است به جمیع امتیازات نفسانی و تفصیل اعمال آنان پی می‌برند و حتی اهل دوزخ و بهشت را پس از رفتن به دوزخ و بهشت نیز می‌بینند، و این مقام بدون شک مقام و منزلت رفیعی است مخصوص آنان، نه دوزخیان دارای چنان خصوصیتی هستند و نه اهل بهشت.

معنای سیمای این نیست که در قیامت اهل بهشت را به علامتی و اهل دوزخ را به علامتی دیگر از قبیل رو سفیدی و رو سیاهی نشان کرده باشند تا هر کس بتواند از آن علامت پی به بهشتی بودن و یا دوزخی بودن اشخاص ببرد، چون از آیه: "و نادى اصحاب الاعراف رجالا يعرفونهم بسيماهم..." استفاده می‌شود که اصحاب اعراف نه تنها از سیمای اشخاص کفر و ایمان و بهشتی بودن و دوزخی بودن آنان را درک می‌کنند بلکه از قیافه‌ها به جمیع خصوصیات احوال و اعمال آنان پی می‌برند، حتی از دیدن سیمای شخص می‌فهمند که این شخص از آنهایی است که در دنیا همش همگی صرف جمع‌آوری مال دنیا می‌شده است.

رجال اعراف هم با دوزخیان محاوره دارند و هم با بهشتیان، محاوره آنان با اهل دوزخ به این است که آنان را که همان پیشوایان کفر و ضلالت و طغیانند به احوال و اقوالشان بی‌پروا شماتت و سرزنش می‌کنند.

و محاوره آنان با اهل بهشت به این است که آنان را با تحیت‌های بهشتی درود می‌گویند، با این حال و با اینکه به مقتضای آیه: "لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صواباً،" می‌دانیم که در روز قیامت هر کسی مجاز به حرف زدن نیست، و تنها بندگان حق‌گوی خدا حق تکلم را دارند!

از سیاق آیه بعد استفاده می‌شود که اصحاب اعراف آنقدر مقامشان بلند است که سلامشان به اهل بهشت باعث ایمنی آنان می‌شود، و به فرمان آنها وارد بهشت

می‌شوند.

آیات کریمه‌ای که جای این رجال و مقام و منزلت‌شان و محاوره آنها با اصحاب جنت و اصحاب جهنم را بیان می‌کند هیچگونه قلق و اضطرابی در باره ایشان نشان نمی‌دهد و ایشان را اصلاً داخل در محضرین (احضار شدگان) و در هول و فزعی که دارند نمی‌داند، بلکه می‌فرماید: "فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین"، و بندگان مخلص خود را از حکم کلی احضار و هر گرفتاری و هول دیگری استثنا می‌کند و از اینکه در جمله: "و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین"، دعای‌شان را نقل نموده و آن را رد نفرموده، استفاده می‌شود که رجال اعراف در هر حرفی که بخواهند بزنند مجاز هستند و دعای‌شان هم مستجاب است.

- "و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها و هم یطمعون،"

اصحاب جنت در حالی که هنوز به بهشت داخل نشده‌اند و اشتیاق دارند هر چه زودتر برسند، ندا می‌شوند: ان سلام علیکم!

زمانی که بهشتیان به ناگاه چشمشان به اصحاب آتش می‌افتد به خدا پناه می‌برند از اینکه با آنان محشور شده و در آتش شوند، و می‌گویند:

- "ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین!"

آیه ۴۶ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۵۲

اعراف در قرآن به چه معنا است؟

- "و بَیْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیمَاهُمْ وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمْ عَلَیْكُمْ لَمْ یدْخُلُواهَا وَ هُمْ یَطمَعُونَ،"

- میان بهشتیان و دوزخیان حائلی است و بر بالای آن مردمی هستند که همه خلایق را به سیما و رخسارشان می‌شناسند، و اهل بهشت را ندا دهند که سلام بر شما، اینان به بهشت در نیامده‌اند اما طمع آن را دارند.

در قرآن کریم در غیر چهار آیه‌ای که در سوره اعراف است لفظ اعراف در جای دیگر نیامده است، و ما از بحثی که در این آیات کردیم این نتیجه را گرفتیم که اعراف یکی از مقامات عالی انسانیت است که خداوند آن را به حجابی که حائل بین بهشت و دوزخ است مثال زده، و معلوم است که هر حائلی، در عین اینکه مرتبط به دو طرف خود هست، طبعا از حکم دو طرف خود خارج است، و لذا فرمود: این حجاب دارای اعراف و بلندی‌هایی است، و بر آن اعراف رجالی هستند که مشرف بر جمیع اهل محشر از اولین و آخرینند، و هر کسی را در مقام مخصوص خودش مشاهده می‌کنند با اینکه مقامات و درجات مردم در بین دو حد اعلا علیین و اسفل السافلین مختلف است با این حال از حال یک اشخاص و اعمالی که در دنیا کرده‌اند آگاهند، و با هر کس که بخواهند می‌توانند

حرف بزنند، هر کسی را که بخواهند می‌توانند ایمنی داده و به اذن خدا اجازه ورود به بهشت دهند.

از اینجا معلوم می‌شود که موقف و مقام این رجال از دو موقف سعادت که عبارت است از نجات به وسیله عمل صالح و شقاوت که عبارت است از هلاکت به خاطر عمل زشت، بیرون است. و خلاصه مقامی است ما فوق این دو مقام، و حاکم و مسلط بر آن دو.

برای تقریب ذهن و روشن شدن مطلب می‌توانیم این مقام را به مقام پادشاهان و حکام تشبیه کرده بگوییم: همچنانکه در زیر سلطه حکام اقوامی سعید و متنعم به نعمت آنان و مشمول رحمت آنانند، و هر چه را که بخواهند برایشان فراهم است، و اقوام دیگری شقی و در زندانهای آنان معذب به انواع عذاب‌های دردناکند، و طایفه سومی ما فوق این دو طایفه مامور تنظیم امور آنان و رساندن نعمت به آن طایفه و عذاب به این طایفه و در عین حال خود نیز از متنعمین هستند، و نیز قوم دیگری ما فوق این خدمه و عمال، مامور به تدبیر همه طبقات مادون خود هستند.

همچنین ممکن است خدای تعالی که حاکم در روز جزا است اقوامی را مشمول رحمت خود قرار داده و از آنجایی که خدایی است آمرزگار و صاحب فضل بزرگ، آنان را به پاداش حسنات‌شان داخل بهشت نموده، از هر طرف برکات خود را بر آنان نازل کند، و از آنجایی که عزیز ذو انتقام است، اقوام دیگری را به کیفر گناهانشان در آتش خود انداخته و طایفه سومی را اذن دهد که بین این دو طایفه واسطه شوند، و احکام و اوامر را در بین آنان اجرا نمایند، همچنانکه خودش فرموده:

- " لمن الملك اليوم لله الواحد القهار!
- برای کیست سلطنت امروز، برای خدای یگانه قهار!

آیه ۴۶ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۶۴

ندای رجال اعراف به دوزخیان و بهشتیان

- " وَ نَادَى أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَعْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ،
- أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ،
- اصحاب اعراف مردمی را که به سیمایشان می‌شناسند ندا دهند و گویند جماعت شما و آن تکبری که می‌کردید کاری برای شما نساخت،
- آیا همین‌ها بودند که شما قسم می‌خوردید که رحمت خدا به آنان نمی‌رسد؟ شما (مؤمنین) به بهشت وارد شوید که نه بیمی دارید و نه غمگین می‌شوید!

اینکه رجال را توصیف کرد به اینکه اصحاب اعراف آنها را به سیمایشان

می‌شناسند دلالت دارد بر اینکه سیمای اصحاب دوزخ نه تنها اعرافیان را به دوزخی بودن آنان واقف می‌کند، بلکه به خصوصیات دیگری هم که دارند راهنمایی می‌نماید. جمله: " قالوا ما اغنى عنكم جمعكم و ما كنتم تستكبرون،" دوزخیان را شماتت می‌کند به اینکه شما در دنیا از قبول حق استکبار می‌کردید، و از جهت شیفتگی و مغرور بودن به دنیا، حق را ذلیل و خوار می‌پنداشتید.

- " اهؤلاء الذين اقستم لا ينالهم الله برحمة...،"

- اینها (بهشتیان) همان کسانی هستند که شما (دوزخیان) در باره‌شان به طور جزم می‌گفتید از این راهی که برای عبودیت اتخاذ کرده‌اند خیری نمی‌بینند و خیر دیدن همان رسیدن به رحمت خدا است.

جمله: " ادخلوا الجنة لا خوف عليكم و لا انتم تحزنون،" امری است از طرف اصحاب اعراف به مؤمنین که پس از تقریر حال آنها به استفهام، امر می‌کنند ایشان را تا داخل جنت شوند.

آیه ۴۸ تا ۴۹ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۶۳

گفتگوی بهشتیان با دوزخیان

- " وَ نَادَىٰ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ،
- الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَفُورُونَ،
- اهل بهشت به اهل جهنم بانگ زنند که ما وعده پروردگار خویش را درست یافتیم آیا شما نیز وعده پروردگارتان را درست یافتید؟ گویند: آری، پس اعلام کننده‌ای میان آنان بانگ می‌زند که لعنت خدا بر ستمگران باد!
- همان کسانی که سد راه خدا شده آن را منحرف می‌خواهند و خود هم به آخرت کافرند! "

این آیه شریفه کلامی را که بهشتیان با دوزخیان دارند حکایت می‌کند، و کلام مزبور، هم اقرار گیری از دوزخیان است و هم استهزایی است که بهشتیان از دوزخیان می‌کنند.

مؤمنین در مقام اعتراف گفته‌اند: " ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا،" و بدین وسیله به حقیقت جمیع خصوصیات و جزئیاتی که خداوند به زبان انبیای کرامش برای آنان از امر معاد بیان کرده اعتراف نموده‌اند.

در سؤال از کفار اسمی از خصوصیات معاد و جزئیات عذابش نبرده و در باره اصل آن پرسیده‌اند: " فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا- آیا وعده پروردگارتان را حق یافتید؟ " برای اینکه وعده‌هایی که خداوند فقط به کفار داده همان خصوصیات عذاب قیامت است نه اصل قیامت، چون اصل قیامت وعده‌ای است که هم به کفار داده و هم به مؤمنین .

- " فاذن مؤذن بينهم ان لعنة الله على الظالمين،
- پس اعلام کننده‌ای میان آنان بانگ می‌زند که لعنت خدا بر ستمگران باد!

خدای تعالی در این آیه تصریح نفرموده به اینکه این مؤذن و منادی از جنس بشر است و یا از جن است و یا از ملائکه، و لیکن از تدبیر در کلام مجیدش چنین بر می‌آید که این مؤذن از جنس بشر باشد، نه جن و نه ملک.

اما جن، برای اینکه در سرتاسر کلام خدای تعالی هیچ کجا دیده نمی‌شود که جن از طرف او متصدی امری از امور آخرتی انسان شده باشد، پس احتمال اینکه مؤذن مزبور از طایفه جن باشد احتمال بی‌وجهی است.

و اما ملائکه، این طایفه گر چه واسطه‌های امر خدا و حاملین اراده او هستند، و انفاذ اوامر او به دست ایشان است، و اجرای قضا و قدر او در مخلوقات محول به ایشان، و قرآن کریم هم در باره نفوذ تصرفات آنان در مساله مرگ و بهشت و دوزخ تصریحاتی دارد، از آن جمله مثلا به ستمکاران می‌گویند: " اخرجوا انفسکم ... " و به اهل بهشت می‌گویند: " سلام علیکم ادخلوا الجنة ... " و مالک دوزخ به دوزخیان می‌گوید: " انکم ماکنون ... " و امثال اینها، الا اینکه در باره محشرکه معرکه بعث و سؤال و تطایر کتب و وزن و حساب و جای حکم فصل است هیچ تصرف و امر و نهی را برای ملائکه و هیچ موجود دیگری اثبات نکرده، جز انسان که در ذیل آیات مورد بحث از او چنین حکایت می‌کند: و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم!

و نیز از اصحاب اعراف حکایت می‌کند که به یک دسته از مؤمنین می‌گویند: " ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون، " و این خود نفوذ حکم و امر انسان را در قیامت می‌رساند، و همچنین در باره اوصاف روز قیامت می‌فرماید: " قال الذین اوتوا العلم ان الخزی الیوم و السوء علی الکافرین! " و نیز می‌فرماید: " و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون . " این آیات و همچنین آیات راجع به شفاعت و شهادت انسان قرائنی است که احتمال انسان بودن مؤذن مزبور را در ذهن تقویت می‌کند.

آیه ۴۴ و ۴۵ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۴۸

درخواست جهنمیان از بهشتیان

- " وَ نَادَى أَصْحَابَ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ،
 - و اهل جهنم اهل بهشت را ندا زنند که از آن آب یا از آن چیزها که خدا روزیتان کرده برای ما بریزید. گویند: خداوند آن را بر کافران حرام کرده است . "
- در آیه مورد بحث سایر نعمت‌هایی را که خداوند به اهل بهشت روزی کرده

عطف بر آب نموده، و از اینجا معلوم می‌شود که اهل دوزخ از اهل بهشت تنها انتظار آب ندارند، بلکه تقاضای همه انواع نعمت‌ها را می‌کنند.

به هر حال، آیه شریفه اشعار دارد بر اینکه مکان اهل جنت بلندتر از مکان دوزخیان است. و اگر ابتدا از میان همه نعمت‌ها آب را ذکر کرد و آنگاه بقیه نعمت‌ها را بر آن عطف نمود، از این جهت است که برای دوزخیان و مبتلایان به حرارت دوزخ آب از هر چیز دیگری ضروری‌تر است.

آیه ۵۰ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۶۵

فصل پنجم

بهشتیان و زندگی در بهشت

قسمت اول: ابرار در بهشت

ابرار، و اعمالی که آنها را بهشتی کرد!

آیات سوره دهر داستان مردمی از مؤمنین است که قرآن نامشان را ابرار خوانده، و از پاره‌ای کارهایشان یعنی وفای به نذر و اطعام مسکین و یتیم و اسیرشان خبر داده، ایشان را می‌ستاید، و وعده جمیلشان می‌دهد. معلوم می‌شود سبب نزول این آیات هم همین داستان بوده، و این داستان در خارج واقع شده نه اینکه بخواهد یک قصه فرضی را جعل کند، آنگاه آثار خوب آن را بر شمرده، و کسانی را که آنچنان عمل کنند وعده جمیل داده است:

۱- ترس از روزی که شرش مستطیر است!

- ” يُوْفُونَ بِالَّذِرِّ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا،
- که آن بندگان، نیکو به عهد و نذر خود وفا می‌کنند و از قهر خدا در روزی که شر و سختیش همه اهل محشر را فرا گیرد می‌ترسند.“

منظور از استطار شر آن روز شر روز قیامت است، که روز به نهایت رسیدن شدائد و احوال و عذابها است.

۲- هدف و انگیزه اعمال: وجه الله و رضای او

- ” وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا،
- اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا،
- و بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام می‌دهند،
- ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی‌طلبیم.“

وجه خدای تعالی عبارت است از صفات فعلی خدای تعالی، صفات کریمه‌ای که افاضه خیر بر خلق و خلقت و تدبیر و رزق آنها، و یا به عبارت جامع‌تر رحمت عامه او که قوام تمامی موجودات بدان است، از آن صفات نشأت می‌گیرد، و بنا بر این معنای اینکه عملی به خاطر وجه الله انجام شود این است که در انجام عمل این نتیجه منظور گردد که رحمت خدای تعالی و خشنودیش جلب شود، منظور تنها و تنها این باشد و ذره‌ای از پاداش‌هایی که در دست غیر خدای تعالی است منظور نباشد، و به همین جهت خانواده اطعمگر دنبال این سخن خود که ” انما نطعمکم لوجه الله، “ اضافه کردند: ” لا نرید منکم جزاء و لا شکورا - ما از شما نه پاداشی می‌خواهیم، و نه حتی تشکری .“

هدف واقع شدن وجه الله، و آن را غایت و انگیزه اعمال قرار دادن، در چند جا از کلام مجیدش آمده، مانند آیات زیر: ” و اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشی یریدون وجهه، “ و در این معنا است آیه شریفه ” و ما أمروا الا لיעبدوا الله مخلصین له الدین، “ و آیه شریفه ” و ما تتفقون الا ابتغاء وجه الله، “ و آیه شریفه ” فادعوه مخلصین له الدین، “ و آیه ” ألا لله الدین الخالص! “

۳- ترس از پروردگار در روزی عبوس و دشوار

- ” إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا، “
 - ما از قهر پروردگار خود به روزی که از رنج و سختی آن رخسار خلق درهم و غمگین است می‌ترسیم! “

این آیه در مقام بیان علت سخنی است که از ایشان حکایت کرد، می‌خواهد بفهماند چرا گفتند: ” انما نطعمکم لوجه الله ...، “ و اینکه اگر عمل مذکور خود را تنها و تنها به خاطر خدا انجام دادند، و عبودیت خود را برای خدا خالص کردند، برای این بود که از آن روز سخت و دشوار می‌ترسیدند، و برای بیان علت مذکور اکتفا نکردند به اینکه ما از آن روز می‌ترسیم، بلکه آن روز را به پروردگار خود نسبت داده، گفتند: ما از پروردگار خود از روزی می‌ترسیم که چنین و چنان است، تا فهمانده باشند وقتی از این اطعمشان چیزی غیر از پروردگارشان را در نظر ندارند، پس ترسشان هم از غیر او نیست، همچنان که امیدی هم به غیر او ندارند، پس ترس و امیدشان همه از خدا است، اگر از روز قیامت هم می‌ترسند بدان جهت است که روز پروردگارشان است، روزی است که خدا به حساب بندگانش می‌رسد، و جزای اعمال ایشان را می‌دهد.

- ” فَوَقَّاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَصْرَةً وَ سُرُورًا، “
 - خدا هم از شر و فتنه آن روز آنان را محفوظ داشت و به آنها روی خندان و دل‌شادمان عطا نمود.

خدای تعالی ایشان را حفظ و شر آن روز را از ایشان منع کرد، و با بهجت و

سرور با ایشان روبرو شد، پس این طایفه در آن روز خوشحال و مسرورند، همچنان که در جای دیگر فرمود: ” وجوه يومئذ ناضرة!“

آیه ۵ تا ۱۱ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۱۹۹

پذیرائی بهشتی از ابرار

- ” إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا،
- عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا،
- و نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبعش در لطف و رنگ و بوی کافور است،
- از سرچشمه گوارایی آن بندگان خاص خدا می‌نوشند که به اختیارشان هر کجا خواهند جاری می‌شود.“

ابرار کسانی هستند که عمل خیر را به خاطر ایمان به خدا و رسول او و روز جزا انجام می‌دهند، چون ایمانشان ایمان رشد و بصیرت است. خدای سبحان ابرار را با صفاتی توصیف کرده، که اینک آیات آن از نظر خواننده می‌گذرد:

- ” انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا،“
- ” و جزیهیم بما صبروا،“
- ” لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من امن بالله!“

در آیه ” ان الابرار یشربون ...“ می‌خواهد حال ابرار در آخرت را بیان کند، و بفهماند که ایشان در بهشت از شرابی ممزوج به کافور می‌نوشند، شرابی خنک و معطر. ” عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا،“ یعنی نوشیدن از کاس را که مسلماً از هر کاسی نیست، بلکه آن کاس را اختصاص می‌دهد به چشمه‌ای که چنین و چنان است. و اگر از نوشندگان آن کاس تعبیر به عباد الله کرد، برای این بود که اشاره کند به اینکه اگر از آن کاس می‌نوشند به خاطر این است که به زیور عبودیت آراسته شدند، و به لوازم آن عمل کردند.

این دو آیه همانطور که قبلاً اشاره کردیم تنعم ابرار را بیان می‌کند، که چگونه از شراب بهشت و آخرت متنعم می‌شوند، و بعید نیست که این دو آیه در مقام بیان حقیقت عمل صالح آنان بر اساس تجسم اعمال باشد.

ظاهر جمله یشربون و جمله یشرب بها می‌فهماند همین حالا مشغول نوشیدنند، نه اینکه در قیامت می‌نوشند، و گر نه می‌فرمود سیشربون، و یشربوا بها، علاوه بر این، نوشیدن، وفا کردن، اطعام نمودن و ترسیدن، همه را در یک سیاق آورده و فرموده یشربون، یوفون، یخافون، یطعمون و نیز ذکر تفجیر در جمله یفجرونها تفجیرا مؤید دیگری

است، برای اینکه ظهور دارد در اینکه شکافتن چشمه و جاری ساختن آب آن را با اسباب این کار انجام می‌دهند، که همان وفا و اطعام و خوف است، پس حقیقت این اعمال همان تفجیر عین است.

آیه ۵ تا ۱۱ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۱۹۹

خوبان برای رسیدن به بهشت خوبان چه کارها کردند!

- " وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا،
- و خداوند پاداش آن صبر کامل بر ایثارشان را باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرمود."

منظور از صبر، صبرشان در برابر مصیبت، در برابر اطاعت، و از معصیت است، چون این طایفه در زندگی دنیا به جز وجه پروردگارشان طلبی نداشتند، اراده او را بر خواست خود مقدم می‌داشتند، در نتیجه در برابر آنچه او برای آنان مقدر کرده بود، و هر محنت و مصیبتی که برای آنان خواسته بود صبر می‌کردند، و نیز بر امتثال هر فرمانی که به ایشان داده بود، و بر ترک هر عملی که ایشان را از آن نهی کرده بود صبر می‌کردند، هر چند که با خواست خودشان مخالف بود، و لذا خدای تعالی مشقت و زحمتی را که در راه بندگی او تحمل کرده بودند به نعمت و راحت مبدل کرد: " ان هذا كان لکم جزاء و كان سعیکم مشکورا ! "

- " متکئین فیها علی الارائك لا یرون فیها شمساً و لا زمهیراً،
- که در آن بهشت بر تختها ی عزت تکیه زنند و آنجا نه آفتابی سوزان بینند و نه سرمای زمهیر."

خدای تعالی مشقت‌هایی را که تحمل کردند به بهشت و نعمت مبدل کرد، در حالی که اینان در آن بهشت بر تکیه‌گاهها تکیه داشتند، و در بهشت نه آفتابی می‌بینند تا از گرمای آن متاذی شوند، و نه زمهریری تا از سرمای آن ناراحت گردند.
- " و دانیه علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلاً،
- و سایه درختان بهشتی بر سر آنها و میوه‌هایش در دسترس و به اختیار آنهاست."

منظور از نزدیکی سایه بر سر آنان این است که سایه بر سر آنان گسترده است، و تذلیل قطف برای آنان به این معناست که خدای تعالی میوه‌های بهشتی را برای ایشان مسخر کرده، و تحت فرمان و اراده آنان قرار داده، به هر نحو که بخواهند بدون هیچ مانع و زحمتی بچینند.

- " و یطاف علیهم بانیة من فضة و اکواب کانت قواریرا،
- و ساقیان زیبای حور و غلمان با جامهای سیمین و کوزه‌های بلورین بر آنها دور زنند."

مراد از اینکه فرمود با چنین ظرفهای نقره‌فام دور آنان طواف می‌کنند، طواف کردن خدام بهشتی است که برای اهل بهشت طعام و آب می‌آورند، و توضیح بیشترش در ذیل آیه ” و يطوف عليهم ولدان...“ می‌آید .

- ” قواریر من فضة قدروها تقديرا،“
 - که آن کوزه‌های بلورین نقره‌ای به اندازه و تناسب اهلس اندازه‌گیری شده‌اند.“
 می‌خواهد بفهماند ظرفهای غذا و شراب را خود ابرار بر طبق میل خود اندازه‌گیری می‌کنند، از غذا و شراب هر مقداری که بخواهند استفاده کنند ظرف آن غذا و شراب را هم به اندازه همان مقدار طعام و شراب اندازه‌گیری می‌کنند، و خلاصه چیزی از غذا و شرابشان در ظرف زیاد و کم نمی‌آید، آیه شریفه ” لهم ما يشاؤون فيها،“ و آیه ” فجعرونها تفجيرا،“ نیز اشاره‌ای به این معنا دارد.
 احتمال هم دارد منظور خدمتگزاران طوافگر باشد که در باره آنان فرموده: ” يطاف عليهم،“ و مراد این باشد که خدمتگزاران ظرفهای غذا و شراب را به آن مقدار غذا و شرابی که ابرار احتیاج دارند اندازه‌گیری می‌کنند، در نتیجه چیزی از غذا و شرابشان در ظرفها نمی‌ماند، و کم هم نمی‌آید .

- ” و يسقون فيها كاسا كان مزاجها زنجبيلا،“
 - و آنجا شرابی که طبعش مانند زنجبیل گرم و عطرآگین است به آنها بنوشانند.“
 بعضی از مفسرین گفته‌اند: در عرب مرسوم بوده که از زنجبیل استفاده عطر و بوی خوش می‌کرده‌اند، و آن را در جام نوشیدنیها می‌ریختند، در این آیه هم به ابرار وعده داده که زنجبیل بهشتی را که پاکیزه‌تر و خوشبوتر است در جام شرابشان می‌ریزند.
 - ” عینا فیها تسمی سلسبیل،“
 - در آنجا چشمه‌ای است که سلسبیلش نامند و شرابش از خوبی از حد وصف بیرون است.“
 سلسبیل به معنای آبی سبک و لذیذ و برنده است.

- ” و يطوف عليهم ولدان مخلدون اذا رأيتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا،“
 - و دور آن بهشتیان، پسرانی زیبا که تا ابد نوجوانند و خوش سیما به خدمت می‌گروند که وقتی در آنها بنگری از فرط صفا گمان بری که لؤلؤ پراکنده‌اند.“
 یعنی فرزندان بهشتی پیرامون ابرار طواف می‌کنند، که همیشه طراوت و خرمی جوانی و زیبایی منظر را دارند.

و منظور از اینکه فرمود: تو گمان می‌کنی که لؤلؤ منثورند، این است که آن خدمتگزاران آنقدر صفای لون دارند، و آنقدر چهره‌هایشان نورانی است که نور رویشان به روی یکدیگر می‌تابد، تو گویی در مجالسی که ایشان خدمت می‌کنند لؤلؤ نثار کرده‌اند.
 - ” و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا،“

- و چون آن جایگاه نیکو را مشاهده کنی عالمی پر نعمت و کشوری بی‌نهایت بزرگ خواهی دید.

بعضی گفته‌اند: معنای مشاهده کردن اول این است که اگر چشم خود را بدانجا یعنی به بهشت بیفکنی، در آنجا نعیمی می‌بینی که با زبان قابل وصف نیست، و ملک کبیری می‌بینی که با هیچ مقیاسی نمی‌توان تقدیرش کرد.

- " عَلَيْهِمْ تِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ خُلُوا اَسْوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا،

- بر اندام بهشتیان لباسهایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دپیای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشاند.

" و سقیهم ربهم شرابا طهورا،" خدایشان شرابی به ایشان نوشاند که طهور بود، یعنی در پاکی به حد نهایت بود، شرابی بود که هیچ قذارت و پلیدی را باقی نمی‌گذاشت، و یکی از قذارتهای درونی آدمی غفلت از خدای سبحان، و بی‌توجهی به اوست، پس ابرار که این شراب طهور را نوشیدند محبوب از پروردگارشان نیستند، و لذا آنان می‌توانستند خدا را حمد بگویند، همچنان که قرآن فرموده: " و اخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین." حمد وصفی است که جز بندگان خالص خدا صلاحیت آن را ندارند، چون خود خدای تعالی فرموده: " سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین."

خدای تعالی در جمله " و سقیهم ربهم،" همه واسطه‌ها را حذف کرده، و نشان دادن به ایشان را مستقیما به خودش نسبت داده، و این از همه نعمتهایی که در بهشت به ایشان داده افضل است، و چه بسا یکی از نعمتهایی باشد که به حکم آیه " لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید،" خواست خود بشر بدان نمی‌رسد.

" ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا،" حکایت خطابی است که از ناحیه

خدای تعالی به هنگام پرداخت اجرشان به ایشان می‌شود

و جمله " و کان سعیکم مشکورا،" خود، انشای شکر در برابر مساعی مرضیه و

اعمال مقبوله ایشان است، و خوشا به حالشان که با چه کلام پاکیزه‌ای خطاب می‌شوند!

اشاره زیبایی قرآن به حرمت فاطمه «س» نزد پروردگار

این را هم باید دانست که خدای تعالی در آیات سوره دهر نعمت زنان بهشتی یعنی حور العین را جزو نعمتهای بهشتی ذکر نکرده با اینکه در کلام مجید خدای تعالی هر جا سخن از نعیم بهشت شده، حور العین جزو مهم‌ترین آنها ذکر شده است.

ممکن است از ظاهر جریان چنین فهمیده شود که علت آن این بوده که در بین ابرار مورد نظر آیات، کسی از طایفه زنان بوده، و خدای تعالی برای رعایت حرمت او سخن از حور العین به میان نیاورده است.

تفسیر روح المعانی همین معنا را از لطایف قرآن دانسته و گفته: در صورتی که آیات در باره اهل بیت علیهم السلام نازل شده باشد، ذکر نشدن حور العین از لطیف‌ترین نکات خواهد بود، آری اگر تصریح به ولدان مخلدون کرده و نامی از حور العین نبرده، به خاطر رعایت احترام **بتول و قره العین رسول** سلام الله علیها بوده است.

در روایات اسلامی، در تفسیر کشف است که از ابن عباس روایت آمده که حسن و حسین بیمار شدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از صحابه از ایشان عیادت کرد، مردم به علی علیه السلام گفتند چه خوب است برای بهبودی فرزندت نذری کنی، علی و فاطمه، و فضا کنیز آن دو نذر کردند که اگر کودکان بهبودی یافتند سه روز روزه بدارند، بچه‌ها بهبودی یافتند، و اثری از آن کسالت باقی نماند.

بعد از بهبودی کودکان، علی از شمعون خیبری یهودی سه من قرص جو قرص کرد، و فاطمه یک من آن را دستاس، و سپس خمیر کرد، و پنج قرص نان به عدد افراد خانواده پخت، و سهم هر کسی را جلوش گذاشت تا افطار کنند، در همین بین سائلی به در خانه آمده و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، من مسکینی از مساکین مسلمینم، مرا طعام دهید که خدا شما را از مائده‌های بهشتی طعام دهد، خاندان پیامبر آن سائل را بر خود مقدم شمرده، افطار خود را به او دادند، و آن شب را جز آب چیزی نخوردند، و شکم گرسنه دوباره نیت روزه کردند، هنگام افطار روز دوم طعام را پیش روی خود نهادند تا افطار کنند، یتیمی بر در سرای ایستاد، آن شب هم یتیم را بر خود مقدم و در شب سوم اسیری آمد، و همان عمل را با او کردند.

صبح روز چهارم که شد علی دست حسن و حسین را گرفت، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، پیامبر اکرم وقتی بچه‌ها را دید که چون جوجه ضعیف از شدت گرسنگی می‌لرزند، فرمود: چقدر بر من دشوار می‌آید که من شما را به چنین حالی ببینم، آنگاه با علی و کودکان به طرف فاطمه رفت، و او را در محراب خود یافت، و دید که شکمش از گرسنگی به دنده‌های پشت چسبیده (در نسخه‌ای دیگر آمده که شکمش به پشتش چسبیده)، و چشم‌هایش گود افتاده از مشاهده این حال ناراحت شد، در همین بین جبرئیل نازل شد، و عرضه داشت: این سوره را بگیر، خدا تو را در داشتن چنین اهل بیتی تهنیت می‌گوید، آنگاه سوره (دهر) را قرائت کرد.

مؤلف: این روایت به چند طریق از عطاء از ابن عباس نقل شده، و بحرانی آن را در غایه المرام از ابی المؤید موفق بن احمد صاحب کتاب فضائل امیر المؤمنین، و او به سند خود از مجاهد از ابن عباس نقل کرده، و نیز از او به سند دیگری از ضحاک از ابن عباس نقل کرده است. و نیز از حموینی صاحب کتاب فرائد السمطین به سند خود از

مجاهد از ابن عباس نقل کرده، و نیز از ثعلبی و او به سند خود از ابی صالح از ابن عباس نقل کرده است.

در مجمع البیان از ابو حمزه ثمالی روایت شده که وی در تفسیر خود گفته: حسن بن حسن ابو عبد الله بن حسن برایم حدیث کرد که سوره دهر تمامی در مدینه در شأن علی^ع و فاطمه علیهما السلام نازل شد.

آیه ۱۲ تا ۲۲ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۲۰۷

احوال ابرار در نعیم

- ” إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ،
- عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ،
- تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ،
- محققا ابرار غرق در نعمتند،
- بر اریکه‌ها تکیه زده تماشا می‌کنند،
- در سیمایشان طراوت تنعم مشاهده می‌شود.“

در این آیات تا حدودی جلالت قدر ابرار، و عظمت مقام آنان نزد خدای تعالی، و خرمی زندگی در بهشتشان را بیان نموده، می‌فرماید: این ابرار که امروز مورد استهزاء و طعنه کفارند، به زودی به کفار خواهند خندید، و عذابی را که به ایشان می‌رسد تماشا خواهند کرد.

کلمه نعیم به معنای نعمت بسیار است. می‌فرماید: ابرار در نعمت بسیاری قرار دارند، که آن نعمت در وصف نمی‌گنجد.

” عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ، “ اریکه به معنای جایگاهی است که در حجله یعنی اطاق مخصوص عروس درست می‌کنند. مراد نظر کردنشان به مناظر زیبا و خرم بهشت و نعمت‌های دائمی موجود در آن است.

” تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ، “ کلمه نضرة به معنای بهجت و رونق است، و خطاب در این جمله به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، اما نه به این اعتبار که پیامبر است، بلکه به این اعتبار که می‌تواند نظر کند و بشناسد، پس این حکم شامل هر کسی است که بتواند نظر کند و بشناسد، و معنایش این است که هر کس به چهره‌های بهشتیان نظر کند، رونق و خرمی ناشی از برخورداری از نعمت‌های بهشت را در چهره‌هایشان می‌شناسد.

آیه ۲۲ تا ۲۵ سوره مطفین المیزان ج ۲۰ ص ۳۹۲

قسمت دوم: متقین در بهشت

متقین : و جایگاه آنها در جنات و عیون

- ” إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ،
- محققا مردم با تقوی در بهشت‌ها و چشمه‌سارهایی وصفناپذیرند.“

این آیه حال متقین را بیان می‌کند، آن حالی را که در قیامت دارند. و اگر جنات و عیون را نکره آورده برای این است که به عظمت مقام و منزلت آن اشاره نموده، بفهماند وضع بهشت طوری نیست که اشخاص بتوانند با زبان، توصیف کنند.

- ” ءَأَخِذِينَ مَا ءَأْتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ،
- در حالی که به آنچه پروردگارشان به ایشان می‌دهد راضی‌اند، چون در دنیا از نیکوکاران بودند.“

یعنی آنها قابلیت آنچه را که پروردگار مهربان به آنها اعطاء کرده دارند در حالی که از خداوند و از آنچه به آنها داده راضی‌اند. و اگر متقین چنین وضعی دارند به خاطر این است که قبلا یعنی در دنیا در اعمالشان نیکوکار بودند، و اعمال نیکی داشتند.

- ” كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ،
- آری ، اندکی از شب‌ها را می‌خوابیدند.“

این آیه و آیات بعدش توضیح می‌دهد که چگونه نیکوکار بودند، مگر چه می‌کردند؟

متقین در دنیا زمان اندکی از شب را می‌خوابیدند، و یا می‌خوابیدند خوابیدنی اندک.

باید دید اندکی از شب چه معنا دارد؟ اگر آن را با مجموع زمان همه شبها قیاس کنیم، آن وقت معنایش این می‌شود که متقین از هر شب زمان اندکی را می‌خوابند، و بیشترش را به عبادت می‌پردازند و اگر با مجموع شبها مقایسه کنیم، آن وقت معنایش این می‌شود که: ایشان در کمترین شبی می‌خوابند، بلکه بیشتر شبها تا به صبح بیدارند.

- ” وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ،
- و در سحرها استغفار می‌کردند!“

یعنی در سحرها از خدای تعالی آمرزش گناهان خود را می‌طلبند.
در مجمع البیان، در ذیل کلام خدای تعالی که می‌فرماید: ”و فی الاسحار هم یستغفرون،“ می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرموده: منظور این است که در نماز وتر، که آخرین نماز شب است، و در نزدیکیهای صبح انجام می‌شود، هفتاد بار استغفار می‌کنند.

و در الدر المنثور است که ابن مردویه از انس روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: برای شب‌زنده‌داری و نماز شب، آخر شب را بیشتر از اول شب دوست دارم چون خدای تعالی فرموده: وبالاسحار هم یستغفرون!

- ” وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ،
- و در اموال خود برای سائل و محروم حقی قائل بودند.“

آن دو آیه که گذشت سیره متقین نسبت به درگاه خدای سبحان را بیان می‌کرد و می‌فرمود شب زنده دارند و در سحرها استغفار می‌کنند، ولی این آیه سیره آنان را در برابر مردم بیان می‌کند، و آن این است که به سائل و محروم کمک مالی می‌کنند. و اما اینکه فرمود: در اموال آنان حقی است برای سائل و محروم، با اینکه حق مذکور تنها در اموال آنان نیست، در اموال همه هست، برای این بوده که بفهماند متقین با صفایی که در فطرتشان هست این معنا را درک می‌کنند، و خودشان می‌فهمند که سائل و محروم حقی در اموال آنان دارد، و به همین جهت عمل هم می‌کنند، تا رحمت را انتشار داده، نیکوکاری را بر امیال نفسانی خود مقدم بدارند .

سائل عبارت است از کسی که از انسان چیزی بخواهد و نزد انسان اظهار فقر کند. ولی محروم به معنای کسی است که از رزق محروم است، و کوشش او به جایی نمی‌رسد، هر چند که از شدت عفتی که دارد سؤال نمی‌کند.

آیه ۱۵ تا ۱۹ سوره ذاریات المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۵۳

اجازه استفاده متقین از نعم بهشتی

- ” إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَ عُيُونِ، وَ فَوْكِهِ مِمَّا يَشْتَهُونَ،
- كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ،
- آن روز سخت بندگان با تقوا در سایه درختان بهشت و کنار نهرهای جاری منتعمند،
- و از هر نوع میوه که مایل باشند فراهم است،
- به آنها خطاب شود که از هر طعام و شراب بخواهید بخورید و بیاشامید که شما

را گوارا باد پاداش اعمال نیکی که در دنیا بجا آوردید،
- ما البته نیکوکاران عالم را چنین پاداش می‌دهیم !“

مراد از کلمه ظلال سایه‌های بهشت، و مراد از کلمه عیون چشمه‌های آن است، که اهل بهشت از آن سایه‌ها استفاده نموده، و از آن چشمه‌ها می‌نوشند.
” کلاوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون،“ مفاد این آیه اذن و اباحه است، تو گویی خوردن و نوشیدن کنایه است از مطلق تنعم به نعمتهای بهشتی و تصرف در آن، هر چند که از مقوله خوردن و نوشیدن نباشد.
” انا كذلك نجزي المحسنين،“ در این جمله سعادت اهل بهشت را مسجل می‌سازد.

آیه ۴۱ تا ۴۴ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۰

پذیرائی از متقین در بهشت

- ” وَ أَرْزَقْتَهُ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ،
- روزی که بهشت را به نزدیک متقین می‌آورند به فاصله‌ای که دور نباشد.“

۱- بهشت به متقین نزدیک می‌شود!

از این آیه شروع می‌شود به توصیف حال متقین که در روز قیامت چه وصفی دارند:

در آن روز بهشت برای مردم با تقوی نزدیک می‌شود، در حالی که در جای دوری قرار نگیرد، یعنی در پیش رویشان باشد، و داخل شدنشان در آن زحمتی نداشته باشد.

۲- این بهشتی است که به اوآب حفیظ وعده داده شده!

- ” هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ،
- این است آنچه وعده‌اش را به شما و به هر توبه‌کاری که احکام او را حفظ می‌کند داده است.“

هذا اشاره به ثوابی است که قبلا وعده‌اش را داد. اگر فرمود این بهشتی که وعده داده شده‌اید، برای هر کسی است که بسیار رجوع کند (اوآب) منظورش بسیار رجوع کردن به توبه و اطاعت است.
و کلمه حفیظ به معنای آن کسی است که در حفظ آنچه خدا با او عهد کرده

مداومت دارد، و نمی‌گذارد عهد خدا ضایع و متروک شود.

۳- کسی که در غیب از خدا می‌ترسید، و با قلب منیب آمد!

- " مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ،
- به هر کسی که به غیب از خدای رحمان بترسد و با قلبی بیاید که همواره به
سوی خدا مراجعه می‌کرده."
این آیه وصف " لکل اواب" را بیان می‌کند، و منظور از خشیت به غیب ترس از
عذاب خدا است، در حالی که آن عذاب را به چشم خود ندیده‌اند.
منظور از اینکه فرمود " جاء بقلب منیب - با دلی رجوع کننده بیاید، " این است
که عمر خود را با رجوع به خدا بگذرانند، و در نتیجه هنگام مرگ با قلبی به دیدار
پروردگارش رود که انابه و رجوع به خدا در اثر تکرار شدنش در طول عمر، ملکه و صفت
آن قلب شده باشد.

۴- با سلامت داخل بهشت شوید! روز جاودانگی است!

- " ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ،
- او را به سلامت داخل بهشت کنید امروز روز جاودانه است."
این آیه خطاب به متقین است، و معنایش این است که: به متقین گفته می‌شود
با سلامت داخلش شوید در حالی که از هر مکروه و ناملایمی ایمن باشید!
و یا این است که: داخل شوید در حالی که خدا و ملائکه بر شما سلام می‌دهند!
" ذلك يوم الخلود، " این جمله بشارتی است که متقین با شنیدن آن خرسند
می‌گردند.

۵- لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ،

- " لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ،
- و ایشان نه تنها هر چه بخواهند در اختیار دارند بلکه چیزهایی در اختیارشان
خواهد بود که از حیطة خواستشان بیرون است."
یعنی هر چه را در بهشت می‌خواهند در اختیار دارند.
اهل بهشت در حالی که در بهشتند مالک و صاحب اختیار در هر چیزی هستند
که مشیت و اراده‌شان به آن تعلق بگیرد. خلاصه هر چه را بخواهند در اختیارشان قرار
می‌گیرد، بدون هیچ قیدی و استثنائی. پس هر چیزی که ممکن باشد اراده و مشیت
انسان به آن تعلق بگیرد، آن را دارند.
" و لدینا مزید - یعنی نزد ما از این بیشتر هم هست! " وقتی قرار شد که اهل

بهشت آنچه را که ممکن است مشیت و خواست آدمی به آن تعلق گیرد، و آنچه از مقاصد و لذائد که علم آدمی سراغش را داشته باشد در اختیار داشته باشند، قهرا زیادتیر از آن امری است که عظیم‌تر از آن است که علم و مشیت انسان آن را درک کند، چون کمالاتی است مافوق آنچه که دست علم بشر بدان می‌رسد.

به عبارت ساده‌تر: چیزی است که اصلاً خود آنها آن را نخواستند، چون عقلشان نمی‌رسیده که چنان چیزی را بخواهند.

آیه ۳۱ تا ۳۵ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۳۱

متقین، و شرحی از جنات و عیون و امنیت ساکنین آن

- ” إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ،
- ادْخُلُوْهَا بِسَلْمٍ ءَامِنِينَ،
- وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ،
- لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ،
- بدرستی که پرهیزگاران در بوستانها و چشمه‌هایند،
- آن روز به ایشان گفته می‌شود به سلامت و ایمنی درآئید،
- و بیرون کشیم آنچه در سینه‌های ایشان باشد، از عداوت و کینه، در حالی که
- برادران یکدیگر باشند که بر تختها برابر هم قرار می‌گیرند،
- در آنجا خستگی برایشان نیست و بیرون آمدن هم ندارند.“

متقین مستقر در بهشت‌ها و چشمه‌سارهایند. به ایشان گفته می‌شود بدانجا درآیید با سلامی وصف ناپذیر، سلامی که نمی‌توان کنه و صفش را بیان نمود، درآیید در حالی که از هر شر و ضرری ایمن هستید.

خدای سبحان بعد از آنکه قضای رانده شده خود را در باره ابلیس و گمراهان پیرو او بیان نمود، اینک در این آیه قضای رانده شده‌اش را در باره متقین بیان می‌فرماید، و از آنجا که در کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تقوی به ورع و پرهیز از محرمات خدا تفسیر شده و در کلام خدای تعالی هم، متقین را مکرر به بهشت بشارت داده، نتیجه می‌گیریم که متقین اعم از مخلصین‌اند.

در این آیه وضع سایر افراد عام را که اعم از مخلصین‌اند، بیان می‌فرماید باقی می‌ماند وضع افراد مستضعف که منوط به خواست خداست و گناهکاران و اهل کبائری که بدون توبه می‌میرند که ایشان هم محتاج شفاعتند، در نتیجه از افراد عموم مذکور باقی نمی‌ماند مگر آنانکه بهشت برایشان حتمی است اعم از مخلصین و غیر ایشان که آیه مورد بحث متعرض وضع ایشان است.

عنوان متقین از عناوینی است که در قرآن کریم زیاد به چشم می‌خورد که آنان

را صریحا به بهشت بشارت می‌دهد و شاید قریب بیست جا آنان را به اجتناب از محرمات وصف می‌کند، و در احادیث هم متقین به چنین کسانی تفسیر شده است .
کسی به وصف مؤمن، محسن، قانت، مخلص و صابر و مخصوصا اوصافی که در آن بقاء و استمرار خوابیده نامیده نمی‌شود، مگر آنکه وصف مذکور در او استقرار و دوام داشته باشد.

آیه شریفه شامل کسانی است که ملکه تقوی و ورع و پرهیز از محرمات الهی در دل‌هایشان جایگزین شده باشد. تنها چنین کسانی‌اند که سعادت و بهشت بر ایشان حتمی است .

- " وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ إِخُونًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّقَبَّلِينَ،
- لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ،"

خدای تعالی در این دو آیه حال متقین را در وارد شدنشان به بهشت بیان می‌فرماید. و اگر از میان نعمتهای بهشت با آن همه زیادی تنها این چند چیز را شمرد بخاطر عنایتی بود که به اقتضای مقام داشت، چون مقام، مقام بیان این جهت است که اهل بهشت به گرفتاری و بدبختی گمراهان مبتلا نیستند، چون آنان سعادت و سیادتشان و کرامت و حرمتشان را از دست نداده‌اند، و چون زمینه کلام این بود، مناسب بود امنیت اهل بهشت را نام ببرد، لذا فرمود: اهل بهشت از ناحیه نفسشان و درونشان در امنیت‌اند، چون خداوند کینه و حسد را از دل‌هایشان کنده، دیگر احدی از آنان قصد سویی نسبت به دیگری ندارد، بلکه همه برادرانی هستند در برابر هم که بر تختها تکیه زده‌اند.
و همچنین از ناحیه اسباب و عوامل بیرونی نیز در امنیت‌اند، دیگر دچار نصب-خستگی- نمی‌گردند.

و نیز از ناحیه پروردگارشان هم ایمن هستند، و از بهشت هرگز اخراج نمی‌شوند، پس اهل بهشت از هر جهت در سعادت و کرامتند، و از هیچ جهتی دچار شقاوت و خواری نمی‌شوند، نه از ناحیه درونشان و نه از بیرونشان .

آیه ۴۵ تا ۴۸ سوره حجر المیزان ج: ۱۲ ص: ۲۵۲

مثالی از بهشت موعود متقین

- " مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ...
- مثل و صفت آن بهشتی که به مردم با تقوی وعده‌اش را داده‌اند این است که در آن نهرهایی از آب تازه و نمانده و نهرهایی از شیر هست، شیری که طعمش تغییر نمی‌کند. و نهرهایی از شراب است که برای نوشندگان لذت بخش است و

نهرهایی از عسل خالص است و ایشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند و مغفرتی از پروردگارش دارند“

” مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ، “ یعنی صفت بهشتی که خدا به متقین وعده داده که در آن داخلشان کند دارای خصوصیات زیر است:

” فیها انهار من ماء غیر آسن،“ در آن نهرهایی است از آب تازه و نمانده یعنی آبی که با زیاد ماندنش بو و طعم خود را از دست نمی‌دهد.
 ” و انهار من لبن لم یتغیر طعمه،“ و نهرهایی از شیر که مانند شیر دنیا طعمش تغییر نمی‌کند.

” و أنهار من خمر لذة للشاربین،“ یعنی نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت بخش است.

” و انهار من عسل مصفی،“ یعنی نهرهایی از عسل خالص و بدون چیزهایی که در عسل دنیا هست و آن را فاسد و معیوب می‌کند.

” ولهم فیها من کل الثمرات،“ در این جمله مطلب را عمومیت می‌دهد و می‌فرماید: و ایشان در بهشت از هر گونه ثمرات برخوردارند.

” و مغفرة من ربهم.“ آمرزشی که تمامی گناهان و بدیها را محو می‌کند و دیگر عیش آنها به هیچ کدورتی مکدر و به هیچ نقصی منقص نیست. و در تعبیر از خدا به کلمه ربهم اشاره است به اینکه رحمت خدا و رأفت الهیه‌اش سراپای آنان را فرا گرفته است.

آیه ۱۵ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۵۱

متقین در بازگشتی نیکو

- ” هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ،
- جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمْ الْأَبْوَابُ،
- مُتَّكِنِينَ فِيهَا يُدْعَوْنَ فِيهَا بِكَيْهِمْ كَثِيرًا وَ شَرَابٍ،
- وَ عِنْدَهُمْ قَصْرَاتُ الطَّرْفِ أَنْزَابٍ،
- هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ،
- إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ،
- این داستانها که از اوابین آوردیم ثنای جمیلی بود از ایشان، و مردم با تقوی سرانجامی نیک دارند،
- بهشت‌هایی دانمی با درهای گشوده و بدون مانع،
- در حالی که در بهشت تکیه داده میوه‌های بسیار و نوشیدنی در اختیار دارند،
- پرهیزکاران همسرانی پر ناز و کرشمه دارند،
- این همان پاداشهایی است که برای روز قیامت وعده داده شده‌اید،
- این همان رزق ما است که فنا پذیر نیست .“

این آیات در مقام بیان بازگشت نیکو و حسن ماب متقیان است.

” جنات عدن مفتحة لهم الابواب، “ یعنی آن بازگشتگاه خوب، عبارت است از جنت‌های با استقرار و دائمی. باز بودن درها به روی آنان، کنایه است از اینکه متقین هیچ مانعی از تنعم به نعمتهای موجود در آن جنات ندارند، چون جنات برای آنها درست شده، و مال آنان است.

” متکئین فیها یدعون فیها بفاکهة کثیرة و شراب، “ یعنی در حالی که در آن جنات نشسته باشند، و مانند اشراف و عزیزان تکیه کرده باشند. و منظور از جمله ” یدعون فیها بفاکهة کثیرة و شراب، “ هم این است که بفهماند اهل تقوی در بهشت حکمشان روا است، به نحوی که بین آنان و خواسته‌هایشان واسطه‌ای نیست، مثلاً از میوه‌های بهشتی که انواعی بسیار است، هر یک را صدا بزنند خود آن میوه و یا شراب نزدشان حاضر می‌شود، بدون این که احتیاج باشد که کسی آن میوه را برایشان بیاورد.

” و عندهم قاصرات الطرف اتراب، “ نزد ایشان همسرانی است که قاصرات الطرف می‌باشند و منظور از صفت قاصرات الطرف این است که: آن همسران به شوهران خود راضی و قانعند، و چشم به دیگری ندارند. ممکن هم هست کنایه باشد از اینکه همسرانی پر ناز و کرشمه‌اند.

” اتراب- اقران “ یعنی همسران بهشتی همتای شوهران خویشند، نه از جهت سن با آنان اختلاف دارند، و نه از جهت جمال.

ممکن هم هست مراد از ” اتراب- اقران “ این باشد که مثل شوهران خویشند، هر قدر شوهران نور و بهائشان بیشتر شود، از ایشان هم حسن و جمال بیشتر می‌گردد.

” هذا ما توعدون لیوم الحساب، “ این جمله اشاره به مطالبی است که در باره بهشت و نعمت‌هایش بیان کرد. و خطاب در ” توعدون - وعده داده شده‌اید، “ به متقین است، در نتیجه در آیه شریفه التفاتی از غیبت به خطاب به کار رفته و نکته‌اش این است که: خواسته است بفهماند صاحب سخن (خدای تعالی) به شما اهل بهشت نزدیک است، و به شما اشراف دارد تا نعمت‌های صوری شما با این نعمت معنوی تکمیل گردد.

” ان هذا لرزقنا ما له من نفاد، “ کلمه نفاد به معنای فنا، و قطع شدن جیره است.

معنای آیه این است که: این همان رزق ما است که فنا پذیر نیست!

قسمت سوم: اصحاب یمین در بهشت

اصحاب یمین و جایگاه آنها در بهشت؟

- " وَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابِ الْيَمِينِ "
- اما اصحاب یمین (آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود)،
وصفی ناگفتنی دارند."

از این آیه شروع می‌شود به تفصیل مآل حال اصحاب میمنه، و اگر به جای تعبیر به اصحاب میمنه تعبیر کرد به اصحاب یمین، برای این بود که بفهماند هر دو تعبیر در باره یک طایفه است، و آن یک طایفه کسانی هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود.

" فی سدر مخضود - در سایه درخت سدري بی‌خار،" سدر نام درختی است که بارش را عرب نبق و فارس کنار می‌نامد و مخضود هر شاخه‌ای است که تیغش بریده شده باشد، و دیگر خار در آن نباشد.
" و طلع منضود- و درخت موزی که میوه‌هایش رویهم چیده شده،" طلع نام درخت موز است.

و معنای آیه مورد بحث این است که: اصحاب یمین در سایه درختان موز هستند که میوه‌هایش روی هم چیده شده از پایین درخت تا بالای آن.

" و ظل ممدود و ماء مسکوب- و سایه‌ای گسترده و همیشگی و آبخاری لا ینقطع،"
ممدود از سایه‌ها آن سایه‌ای است که همیشگی باشد و نور خورشید آن را از بین نبرد و ماء مسکوب آبی است که دائماً در جریان باشد و هرگز قطع نگردد.

" و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة - و میوه‌هایی بسیار که در هیچ فصلی قطع و در هیچ حالی ممنوع نمی‌شود،"

یعنی درختانی که میوه‌هایش فصلی نیست و مانند درختان دنیا نیست که در زمستان بار نداشته باشد، ممنوعه هم نیست نه از ناحیه خود بهشتیان، که مثلاً از آن سیر و خسته شده باشند، و نه از ناحیه خارج از خودشان، که مثلاً دوری محل و یا وجود خارهای شاخه که نگذارد میوه آن را بچینند و یا مانعی دیگر.

" و فرش مرفوعة ،

و جایگاهی بلند (و یا در جوار همسرانی بلند مرتبه) قرار دارند، "

کلمه فُرُش به معنای گستردنی‌ها است، و کلمه مرفوعة به معنای عالی و بلند است. بعضی از مفسرین مراد از فرش مرفوعه را زنان ارجمندی دانسته‌اند که در عقل و جمال و کمال قدر و منزلتی بلند دارند، و استدلال کرده‌اند به اینکه: کلمه فراش در مورد زنان نیز استعمال دارد، و اتفاقاً آیه بعدی هم که می‌فرماید: "انا انشاناهن انشاء..." با این وجه تناسب دارد.

" انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا،
ما آنان را به وصفی ناگفتنی ایجاد کردیم و همیشه بکر قرارشان دادیم و نیز شوهر
دوست و هم سن شوهران. "

یعنی ما آن زنان را ایجاد و تربیت کردیم، ایجاد خاصی و تربیتی مخصوص. در این آیه اشاره‌ای هم به این نکته هست که وضع زنان بهشتی از نظر جوانی و پیری و زیبایی و زشتی اختلاف ندارد، و معنای اینکه فرمود: " فجعلناهن ابکارا، " این است که: ما زنان بهشتی را همیشه بکر قرار داده‌ایم، به طوری که هر بار که همسران ایشان با آنان بیامیزند ایشان را بکر بیابند.

و عروب به معنای زنی است که به شوهرش عشق می‌ورزد، و یا حداقل او را دوست بدارد و در برابرش ناز و کرشمه داشته باشد. کلمه اتراب به معنای مثل است. می‌فرماید: ما زنان بهشتی را امثال یکدیگر کردیم، و یا از نظر سن و سال، هم سن شوهرانشان کردیم.

" لاصحاب الیمین،
ثلة من الأولین و ثلة من الاخرین،
این سرنوشت مخصوص اصحاب یمین است،
که هم در گذشتگان بسیارند و هم در آیندگان. "

از این آیات استفاده می‌شود اصحاب یمین در اولین و آخرین جمعیتی کثیر هستند، به خلاف سابقین مقربین که در اولین، بسیار بودند، و در آخرین عده‌ای کمتر.

آیه ۲۷ تا ۴۰ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۱۲

قسمت چهارم : مقربان و مُخْلِصین در بهشت

بهشت های اختصاصی هر یک از مقربان (سابقون)

- "أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ،
- فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ،
- سابقین همان مقربین درگاه خدایند،
- در باغهای پر نعمت بهشت جای دارند."

کلمه قرب در مورد خدای تعالی به خاطر احاطه‌ای که به هر چیز دارد، استعمال شده، خود خدای تعالی فرموده: "و اذا سالك عبادى عنى فانى قريب،" و یا فرموده: "و نحن اقرب اليه منكم،" و نیز فرموده: "و نحن اقرب اليه من حبل الوريد،" و این معنا یعنی نزدیک‌تر بودن خدای تعالی به من از خود من و به هر چیزی از خود آن چیز، عجیب‌ترین معنایی است که از مفهوم قرب تصور می‌شود.

تقرب به معنای آن است که کسی بخواهد به چیزی و یا کسی نزدیک شود، بنده خدا با اعمال صالح خود می‌خواهد به خدا نزدیک گردد، و این نزدیکی عبارت است از اینکه در معرض شمول رحمت الهی واقع شود، و در آن معرض شر اسباب و عوامل شقاوت و محرومیت را از او دور کنند.

اینکه می‌گوییم: خدای تعالی بنده خود را به خود نزدیک می‌کند، معنایش این است که: او را در منزلتی نازل می‌کند که از خصایص وقوع در آن منزلت رسیدن به سعادت‌هایی است که در غیر آن منزلت به آن نمی‌رسد، و آن سعادت‌ها عبارت است از اکرام خدا، و مغفرت و رحمت او، همچنان که فرمود: " کتاب مرقوم یشهد المقربون،" و نیز فرموده: " و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون."

مقربون بلند مرتبه‌ترین طبقات اهل سعادتند، همچنان که آیه شریفه " و السابقون السابقون اولئك المقربون،" نیز به این معنا اشاره دارد، و معلوم است که چنین مرتبه‌ای برای کسی حاصل نمی‌شود مگر از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن، همچنان که فرمود: " لن يستنكف المسيح ان يكون عبداً لله و لا الملائكة المقربون،" و عبودیت تکمیل نمی‌شود مگر وقتی که عبد تابع محض باشد، و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند، هیچ چیزی نخواهد، و هیچ عملی نکند، مگر بر وفق اراده مولایش، و این

همان داخل شدن در تحت ولایت خدا است، پس چنین کسانی اولیاء الله نیز هستند، و اولیاء الله تنها همین طایفه‌اند.

” فی جنات النعیم،“

یعنی هر یک نفر از این مقربین در یک جنت نعیم خواهد بود، در نتیجه

همه آنان در جنات النعیم هستند، در آخر سوره صریحا می‌فرماید: مقربین هر یک در یک جنتند: ” فاما ان كان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم. “

نعیم عبارت است از ولایت و جنت نعیم عبارت است از جنت ولایت، و این

نکته با مطلب چند سطر قبل ما هم تناسب دارد که گفتیم: و این همان داخل شدن به ولایت خداست.

” ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین،“

مقربین از امت‌های گذشته جمعیت بسیاری بودند، و از این امت جمعیت کمتری.“

” علی سرر موضونة متکئین علیها متقابلین،“

مقربین بر تختهای بافته‌ای قرار دارند، در حالی که بر آنها تکیه کرده‌اند، و در حالی که رو به روی هم نشسته‌اند.“

اینکه رو به روی هم نشستن چه معنا دارد؟ باید گفت معنای تحت اللفظی آن

منظور نیست، بلکه کنایه از نهایت درجه انس و حسن معاشرت و صفای باطن ایشانست، می‌خواهد بفرماید: مقربین به پشت سر یکدیگر نظر نمی‌کنند، و پشت سر آنان عیب‌گویی ندارند، غیبت نمی‌کنند، بلکه هر چه دارند رو به روی هم می‌گویند.

” یطوف علیهم ولدان مخلصون،“ طواف کردن پسرانی بهشتی بر پیرامون مقربین

کنایه است از حسن خدمتگزاری آنان، و کلمه مخلصون به معنای دوام است، یعنی پسرانی بهشتی به آنان خدمت می‌کنند که تا ابد به همان قیافه پسری و جوانی باقی‌ماند، و گذشت زمان اثری در آنان نمی‌گذارد.

” باکواب و اباریق و کاس من معین،“

با ظرفهایی چون تنگ و ابریق، و قدح شراب معین می‌آورند.“

مراد از معین خمر معین است، یعنی شرابی که پیش روی آدمی جریان داشته

باشد.

” لا یصدعون عنها و لا ینزفون،“ یعنی مقربین از نوشیدن آن کاسه‌ها دچار

صداع و خماری که دنبال خمر هست نمی‌شوند، و شراب بهشت مانند شراب دنیا خمارآور نیست، و عقل آنان به خاطر سکری که از نوشیدن شراب حاصل می‌شود زایل نمی‌گردد، در عین اینکه مست می‌شوند عقلشان را هم از دست نمی‌دهند.

” و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون،“

و از میوه‌ها هر چه اختیار کنند، و از گوشت مرغ از هر نوع که اشتها کنند.“

پسران بهشتی پیرامون مقربین در آمد و شدند، یکی میوه می آورد هر میوه‌ای که خود او اختیار کرده باشد، دیگری مرغ بریان می آورد هر مرغی که خود او هوس کرده باشد.

در اینجا ممکن است کسی اشکال کند که در روایات آمده که اهل بهشت هر وقت اشتهای میوه‌ای کنند شاخه‌ای که حامل آن میوه است خودش به سوی ایشان خم می‌شود و ایشان میوه را می‌چینند، و چون اشتهای گوشت مرغی کنند خود آن مرغ در حالی که بریان شده در دست ایشان می‌افتد، و هر چه بخواهند از آن می‌خورند، دوباره مرغ زنده شده پرواز می‌کند. ولی این اشکال وارد نیست، برای اینکه اهل بهشت هر چه بخواهند در اختیار دارند، یکی از چیزهایی که انسان می‌خواهد تنوع و تفنن در زندگی است، گاهی انسان می‌خواهد خدمت‌گزارانش برایش آنچه می‌خواهد حاضر کنند، و مخصوصا در وقتی که آدمی با دوستان خود مجلسی فراهم کرده دوست می‌دارد خدمتکاران از دوستانش پذیرایی کنند، همچنان که گاهی هم هوس می‌کند بدون وساطت خدمتکاران خودش برخیزد و از درخت میوه بچیند.

” و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون،

و حور العین‌هایی دارند که از شدت صفا چون لؤلؤ دست نخورده‌اند.“

حور العین نام زنان بهشت است، و این حور العین مانند لؤلؤ مکنون است یعنی لؤلؤئی که در صدف خود مخزون و محفوظ و دست نخورده است، و این تعریف نشان دهنده منتهای صفای حور است.

” جزاء بما كانوا يعملون،“ همه آنچه که با اهل بهشت کردیم برای این بود که پاداشی باشد در قبال آن اعمال صالحی که به طور مستمر انجام می‌دادند.

” لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما،“ در بهشت کسی لغو و تأثیم از دیگری نمی‌شنود، و کسی نیست که ایشان را به سخنی مخاطب سازد که فایده‌ای بر آن مترتب نباشد، و کسی نیست که ایشان را به گناهی نسبت دهد، چون در بهشت گناهی نیست.

” الا قیلا سلاما سلاما. “ اهل بهشت لغو و تأثیمی نمی‌شنوند، مگر سخنی که سلام است و سلام!

آیه ۱۱ تا ۲۶ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۰۶

رضی الله عنهم و رضوا عنه

- ” وَ السَّبِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،
- و پیشروان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کردند

خدا از آنان راضی است، و ایشان نیز از خدا راضی‌اند، خداوند برای ایشان بهشت‌هایی آماده کرده که در دامنه آنها جویها، روان است و تا ابد در آن جاودانند، و این خود کامیابی بزرگی است.“

رضایت بنده از خدای تعالی به همین محقق می‌شود که هر امری را که خدا از او خواسته کراهت نداشته باشد، و هر چیزی را که او نهی کرده و از بنده‌اش نخواستہ دوست نداشته باشد، و این محقق نمی‌شود مگر وقتی که بنده به قضای الهی و کارهای تکوینی و عالمی او راضی، و همچنین به حکم او و آنچه را که تشریعا از وی خواسته تن دردهد، و به عبارت دیگر در تکوین و تشریح تسلیم خدا شود، که همان معنی واقعی اسلام و تسلیم شدن به خدای سبحان است .

خدای سبحان از مهاجر و انصار و تابعین کسی را مدح کرده که ایمان به خدا و عمل صالح داشته‌اند، و خبر می‌دهد از اینکه از اینگونه افراد مهاجر و انصار و تابعین راضی است، و برای آنان بهشت‌هایی که در دامنه‌هایش نهرها جاری است آماده کرده است .

و مدلول آیه شریفه این نیست که هر کسی که مصداق مهاجر و یا انصار و یا تابع شد هر چند به اندازه خردلی ایمان به خدا نداشته و یک عمل صالح هم انجام نداده باشد بخاطر همینکه مهاجرت کرده و یا رسول خدا را در مدینه در منزلش جا داده و یا از این دو طائفه تبعیت کرده خدا از او راضی است! چون رضایت از اشخاص معینی نیست، از طبیعت و جنس اخیار است از گذشتگان و آیندگان است، که در ایمان و عمل صالح پیرو گذشتگانی هستند که در ایمان و عمل صالح پایدار بودند، و این امر، امری نیست که زمان در آن دخالت داشته باشد، تا صحیح باشد که در مقطعی از زمان خدا راضی باشد، و در مقطع دیگر خشم بگیرد.

آیه ۱۰۰ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۵۰۴

مسابقه در مغفرت و بهشت الهی

- ” سابقوا إلى مغفرة من ربكم و جنّة عرضها كعرض السماء و الأرض أعدت للذين آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم،
- به سوی مغفرتی از پروردگارتان و بهشتی که عرض آن چون عرض آسمان و زمین است بشتابید، که برای کسانی آماده شده که به خدا و رسولان او ایمان آوردند، و این فضلی است از خدا که به هر کس بخواهد می‌دهد، و خدا دارای فضلی عظیم است.“

جمله ” سابقوا الی مغفرة...“ تکلیفی را می‌رساند که زاید بر تکلیفی است که

آیه شریفه ” و سارعوا الی مغفرة من ربكم و جنّة عرضها السموات و الأرض أعدت للمتقين،“ افاده می‌کند.

مشمولین آیه مورد بحث از نظر رتبه و مقام بلندترند از مشمولین آیه آل عمران برای اینکه (سبقت معنایی زاید بر معنای سرعت را افاده می‌کند) و کلمه سماء در این آیه به معنای یک آسمان نیست، تا بگویی پس بهشت مشمولین آیه آل عمران پهناورتر از بهشت مشمولین این آیه است، بلکه به معنای تمامی آسمانها است، (چون الف و لام آن الف و لام جنس است)، پس سماء در این آیه با سماوات در آن آیه منطبق است.

و اگر در این آیه مغفرت را جلوتر از جنت ذکر کرده به خاطر همان وجهی است که در جمله ” و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان، “ خاطرنشان کردیم، و گفتیم جلوتر آوردن مغفرت از رضوان برای این است که زندگی در بهشت یک زندگی طیب و طاهر در عالمی طاهر است، و کسی موفق به آن می‌شود که قبلا آلودگی‌ها و قذارت‌های گناهانش ریخته شده باشد.

” اعدت للذین امنوا بالله و رسله، “ مراد از ایمان به خدا و رسولان او مرتبه عالی از ایمان است، که همواره آثارش بر آن مترتب است، یعنی کسی که دارای چنین مرتبه‌ای از ایمان باشد، همواره اعمال صالح می‌کند، و از فسوق و گناه اجتناب می‌ورزد .

” و الله ذو الفضل العظیم. “ این جمله اشاره است به عظمت فضل او، و اینکه مغفرت و جنتی که خدا به عنوان پاداش به ایشان می‌دهد فضل عظیمی است از او.

آیه ۲۱ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۹۰

زندگی اختصاصی مخلصین در جنات نعیم

- ” وَ مَا تَجْرَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ،
- فَوَكِيلُهُمْ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ، عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ،
- يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ، بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ،
- لَا فِيهَا غَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ،
- وَ عِنْدَهُمْ قَصِيرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ، كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ،

- مگر بندگان مخلص خدا، که ایشان رزقی معلوم دارند،
- میوه‌هایی و ایشان گرامی هستند، در بهشت‌های پر نعمت
- بر تخت‌هایی رو به روی هم،
- قدحها از آب بهشتی از هر سو برایشان حاضر می‌شود،
- آبی زلال و لذت بخش برای نوشندگان،
- نه در آن ضرر و فساد است و نه از آن مست می‌شوند،
- و پیش ایشان حوریان درشت چشم پرکرشمه و نازند،
- گویی از سفیدی، سفیده تخم مرغند قبل از آنکه دست خورده شود. “

جمله ” اولئك لهم رزق معلوم، “ اشاره دارد به اینکه در بهشت رزق ایشان که

بندگان مخلص خدايند غير از رزق ديگران است و هيچ شباهتي بر رزق ديگران ندارد، اگر چه نام رزق ايشان و رزق ديگران يكي است، و ليكن رزق ايشان هيچ خلطي با رزق ديگران ندارد.

پس معنای جمله ” اولئك لهم رزق معلوم، “ این است که: ايشان رزقی خاص و معين و ممتاز از رزق ديگران دارند.

پس معلوم بودن رزق ايشان، کنایه است از ممتاز بودن آن، همچنان که در آیه ” و ما منا الا له مقام معلوم، “ نیز اشاره به این امتیاز شده است.

” فواکه و هم مکرمون فی جنات النعيم، “ - فاکهه به معنای هر میوه‌ای است که به اصطلاح امروز به عنوان دسر خورده می‌شود، نه به عنوان غذا، و این آیه بیان همان رزق معلوم مخلصین است، چیزی که هست خدای تعالی جمله ” و هم مکرمون “ را ضمیمه‌اش کرد تا بر امتیاز این رزق و این میوه از رزقهای ديگران، دلالت کند و بفهماند: هر چند ديگران نیز این میوه‌ها را دارند، اما مخلصین این میوه‌ها را با احترامی خاص دارند، احترامی که با خلوص و اختصاص مخلصین به خدا مناسب باشد و ديگران در آن شریک نباشند.

و در اینکه کلمه جنات را به کلمه نعيم اضافه کرده باز برای این است که به همین احترام خاص اشاره کرده باشد.

در تفسیر آیه ” فاولئك مع الذين انعم الله عليهم، “ و نیز آیه ” و اتممت عليكم نعمتي، “ و موارد ديگر گفتیم که: حقیقت این نعمت عبارت است از: ولایت و آن این است که: خود خدای تعالی قائم به امور بنده‌ای بوده باشد.

” علی سرر متقابلین، “ کلمه سرر جمع سریر است، که به معنای تختی است که رویش می‌نشینند.

و رو در رو بودن تختهای مخلصین معنایش این است که: آنان در بهشت دور یکدیگرند و با هم مانوسند، به روی یکدیگر نظر می‌کنند.

” يطاق عليهم بكاس من معين، “ کلمه ” معين “ در نوشیدنیها به معنای آن نوشیدنی است که از پشت ظرف دیده شود، مانند آب و شرابی که در ظرف بلورین باشد، و مراد از کاس معين زلال بودن آب و یا شراب است، و به همین جهت دنبالش فرمود: بيضاء .

” بيضاء لذة للشاربين، “ یعنی شرابی صاف و زلال که صفا و زلالی‌اش برای نوشندگان لذت بخش است.

” لا فيها غول و لا هم عنها ينفون، “ در این آیه ضررهای شراب را از آن نفی

کرده است، چون کلمه غول به معنای ضرر رساندن و فاسد کردن است، و حاصل معنای جمله این است که: در آن شراب بهشتی که برای مخلصین آماده شده ضررهای خمر دنیوی و مستی آن و از بین بردن عقل وجود ندارد.

” و عندهم قاصرات الطرف عین،“ این آیه وصف حوریانی است که برای مخلصین آماده شده است.

” قاصرات الطرف“ کنایه است از این که: نگاه کردن آنان با کرشمه و ناز است، و مؤید آن این است که دنبال آن، کلمه عین را آورده که به معنای چشمی است که: درشت و در عین حال زیبا باشد مانند چشم آهو.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: معنای ” قاصرات الطرف،“ این است که: حوریان فقط به همسران خود نگاه می‌کنند، و آن قدر ایشان را دوست می‌دارند که نظر از ایشان به دیگر سو، نمی‌گردانند. و مراد از کلمه عین آن است که: هم سیاهی چشمهای حوریان نامبرده بسیار سیاه است و هم سفیدی‌اش بسیار سفید.

” کانهن بیض مکنون،“ - کلمه بیض به معنای تخم مرغ است و کلمه مکنون به معنای پنهان شده و ذخیره شده است. بعضی از مفسرین گفته‌اند: منظور از تشبیه حوریان به بیض مکنون این است که: همانطور که تخم مرغ مادامی که در زیر پر مرغ و یا در لانه و یا در جای دیگر محفوظ می‌باشد، همچنان دست نخورده می‌ماند و غباری بر آن نمی‌نشیند حوریان نیز این طورند. بعضی دیگر گفته‌اند: منظور تشبیه آنان به باطن تخم است، قبل از آنکه شکسته شود و دست خورده گردد.

آیه ۳۹ تا ۴۹ سوره صافات المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۰۵

قسمت پنجم : نفس مطمئنه و دیگر ساکنان جنت

اذن ورود نفس مطمئنه به بهشت خدا

- ” يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ،
- ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً،
- فَأَدْخِلِي فِي عَبْدِي،
- وَ ادْخُلِي جَنَّتِي،
- تو ای جان سکونت یافته با یاد پروردگار!
- خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد!
- به صف بندگان من در آی!
- و به بهشت من داخل شو! “

نفس مطمئنه، نفسی است که با علاقمندی و یاد پروردگارش سکونت یافته بدانچه او راضی است رضایت می‌دهد، در نتیجه اگر غرق در نعمت دنیایی شود، به طغیان و گسترش فساد و علو و استکبار وادار نمی‌شود، و اگر دچار فقر و فقدان گردد این تهی دستی و ناملایمات او را به کفر و ترک شکر وانمی‌دارد، بلکه همچنان در عبودیت پای‌برجا است و از صراط مستقیم منحرف نمی‌شود، نه به افراط و نه به تفریط.

- ” ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً !
- خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد ! “

ظرف این خطاب از اول تا به آخر روز قیامت است، یعنی از همان لحظه‌ای که نفوس مطمئنه زنده می‌شوند، تا لحظه‌ای که داخل بهشت می‌شوند بلکه از لحظه‌ای که مرگشان می‌رسد مورد این خطاب هستند تا وقتی که به جنت الخلد در می‌آیند .

اگر **نفوس مطمئنه** را به وصف **راضیه** و **مرضیه** توصیف کرده، برای آن است که اطمینان و سکونت یافتن دل به پروردگار مستلزم آن است که از او راضی هم باشد، و هر قضا و قدری که او برایش پیش می‌آورد کمترین چون و چرایی نکند، حال چه آن قضا و قدر تکوینی باشد، و چه حکمی باشد که او تشریح کرده باشد، پس، هیچ سانحه به خشم آورنده‌ای او را به خشم نمی‌آورد، و هیچ معصیتی دل او را منحرف نمی‌کند، و وقتی بنده خدا از خدا راضی باشد، قهرا خدای تعالی هم از او راضی خواهد بود، چون هیچ عاملی به جز خروج بنده از زی بندگی خدا را به خشم نمی‌آورد، و بنده خدا وقتی ملازم طریق عبودیت باشد مستوجب رضای خدا خواهد بود، و به همین جهت دنبال جمله راضیه

جمله مرضیه را آورد.

- "فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی،"

این آیه نتیجه‌گیری از جمله "ارجعی الی ربک،" است. می‌فرماید: چون راضی و مرضی به سوی پروردگارت بر می‌گردد پس در زمره بندگانم در آی و در بهشتم داخل شو، و این فرمان دلالت دارد بر اینکه صاحب نفس مطمئنه در زمره بندگان خدا است، و حائز مقام عبودیت است.

اینکه فرمود: "فادخلی فی عبادی،" در حقیقت امضای عبودیت وی است و جمله "و ادخلی جنتی،" منزلگاه او را معین می‌کند، و منظور از اینکه فرمود: "داخل جنت من شو!" این بوده است که او را به تشریف خاصی مشرف کند، و در کلام خدای تعالی هیچ جا غیر این آیه جنت را به خود نسبت نداده است.

نفس مطمئنه در لحظات شنیدن ندای ارجعی!

در روایات اسلامی، در کافی به سند خود از سدید صیرفی، روایت آورده که گفت: به امام صادق علیه‌السلام عرضه داشتیم: فدایت شوم، یا بن رسول الله آیا مؤمن از مرگ و قبض روح خود کراهت می‌دارد؟ فرمود: نه به خدا سوگند، وقتی فرشته مرگ نزدش می‌آید تا روحش را قبض کند، مؤمن به جزع در می‌آید، و ملک الموت به او می‌گوید: جزع مکن، ای ولی خدا، به آن خدایی که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به نبوت مبعوث کرده من نسبت به تو دلسوزتر و مهربانتر از پدری مهربان هستم، اگر پدرت اینجا بود بیش از من به تو مهر نمی‌ورزید، چشم خودت را باز کن و ببین!

آنگاه فرمود: در آن هنگام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه او در برابرش ممثل می‌شوند، و به وی گفته می‌شود: این رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، و این امیر المؤمنین و این فاطمه، و این حسن و این حسین و اینان امامان از ذریه اویند که همه رفقای تو هستند.

فرمود: پس مؤمن چشم خود باز نموده حضرات را تماشا می‌کند، در این هنگام نداکننده‌ای از طرف رب العزة روح او را ندا می‌کند و می‌گوید:

- یا ایتهای النفس المطمئنة... ای نفسی که با دیدن محمد و اهل بیتش اطمینان یافتی،

به سوی پروردگارت برگردد، در حالی که به ولایت راضی و به ثواب مرضی هستی، پس داخل در بندگان من شو، یعنی در زمره محمد و اهل بیتش در آی، و داخل جنت شو، پس در آن هنگام هیچ چیزی در نظرش محبوب‌تر از مرگ و ملحق شدن به منادی نیست.

بهشتیانی که بهشت برایشان آسانست!

- " وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَلُهُمْ،
 - سيهديهم و يُصَلِحُ بَالَهُمْ،
 - وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَافًا لَهُمْ،
 - و کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی‌کند،
 - بلکه بزودی هدایتشان نموده دل‌هایشان را اصلاح می‌فرماید،
 - و به بهشتی داخلشان می‌سازد که برایشان تعریف کرده است."
- می‌فرماید: به زودی خدای تعالی شهیدان راه خدا را بسوی منازل سعادت و کرامت هدایت نموده، با مغفرت و عفو از گناهانشان، حالشان را اصلاح می‌کند و شایسته دخول در بهشت می‌شوند .

وقتی این آیه را با آیه " و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون"، ضمیمه کنیم، معلوم می‌شود مراد از اصلاح بال کشته شدگان راه خدا، زنده کردن ایشان است به حیاتی طیب که شایسته‌شان کند برای حضور در نزد پروردگارشان، حیاتی که با کنار رفتن پرده‌ها حاصل می‌شود.

" و يدخلهم الجنة عرفها لهم،" این جمله منتهی الیه هدایت ایشان است. یعنی به زودی ایشان را داخل بهشت می‌کند در حالی که بهشت را یا در دنیا و به وسیله وحی انبیاء و یا به وسیله بشارت در هنگام قبض روح، یا در قبر، و یا در قیامت، و یا در همه این مواقف به ایشان شناسانده باشد.

آیه ۶۱ تا ۶۴ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۴۳

بهشتیان، و آنچه از دنیا با خود برده‌اند!

- " وَ بَشَرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنُوا بِهِ مُتَشَبِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ،
- کسانی که ایمان آورده و کارهای صالح کرده‌اند نویدشان ده که بهشت‌ها در پیش دارند که جویها در آن روانست و چون میوه‌ای از آن روزیشان شود بگویند این همانست که قبلا روزی ما شده بود ، و نظیر آن بایشان بدهند، و در آنجا همسران پاکیزه دارند و خود در آن جاودانند."

قرآن کریم در باره بهشتیان فرموده: " كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا، قالوا هذا الذي رزقنا من قبل، واتوا به متشابهًا، " یعنی از میوه های بهشت به هر رزقی که می‌رسند، می‌گویند این همان است که قبلا هم روزیمان شد و آنچه را که به ایشان داده می‌شود شبیه با توشه‌ای می‌یابند، که از دنیا با خود برده‌اند.

آدمی در جهان دیگر، جز آنچه خودش در این جهان برای خود تهیه کرده چیزی ندارد، همچنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم روایت شده که فرمود: ” همانطور که زندگی می‌کنید، می‌میرید، و همانطور که می‌میرید، مبعوث می‌شوید... “

اهل بهشت را علاوه بر آنچه از دنیا با خود آورده اند زیادتى نیز می‌دهند. قرآن می‌فرماید: ” لهم ما يشاؤون فيها و لدينا مزيد - هر چه بخواهند در اختیار دارند، و نزد ما بیش از آنهم هست! “

آیه ۲۵ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۱۳۸

وارثان بهشت : صاحبان ایمان و عمل صالح

- ” وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ،
- وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَ تَوَدُّوْا أَنْ تَلَکُمُ الْجَنَّةُ أَوْ تُرْتَمُوْهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، هیچ کس را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی‌کنیم، آنان اهل بهشتند و همانها در بهشت جاودانند،
- کینه‌ای که در سینه‌هایشان بود برون کردیم، و اینک در جایگاهشان جویها روان است. گویند: ستایش خدایی را که ما را به این نعمت هدایت کرد، که اگر خداوند هدایت‌مان نکرده بود راه نمی‌یافتیم، راستی پیامبران پروردگار ما به حق آمده بودند، و ندایشان کنند که این بهشت را به پاداش اعمالی که می‌کردید میراث برده‌اید. “

این آیات برای تقویت دل‌های مؤمنین و امیدوار ساختن آنان است، چون قبلاً ایمان را مقید به عمل صالح کرده بود، و معلوم است کمتر کسی از مؤمنین موفق می‌شود جمیع اعمال صالح را انجام داده و هیچ یک از اعمال صالح را ترک نکند، و این خود باعث نومیدی بیشتر مؤمنین است، لذا در جمله مورد بحث بخاطر رفع این نگرانی می‌فرماید: تکلیف هر کس به قدر وسع و استطاعت او است، پس هر کس اعمال صالح به قدر طاقت خود انجام دهد و لو خود را به مشقت هم نیندازد باز از اهل این آیه و از اصحاب بهشت جاودان خواهد بود.

جمله: ” تجرى من تحتهم الانهار، “ کنایه است از اینکه صاحبان ایمان و عمل

صالح در آخرت در قصرهای رفیع و عالی بسر می‌برند.

جمله: ” لقد جاءت رسل ربنا بالحق، “ اعتراف به حقیقت داشتن وعده‌هایی است

که خداوند به وسیله انبیای خود داده، و این اعتراف و همچنین سایر اعترافاتى که در روز قیامت از طرف مصدر عظمت و کبریایی از مؤمن و کافر گرفته می‌شود خود ظهوری است برای قهاریت خدای تعالی و تمامیت ربوبیت او، و این اعتراف از ناحیه اهل بهشت شکر و

از ناحیه دوزخیان اقرار به تمامیت حجت پروردگار است. شاید به نظر ساده بعضی‌ها اعتراف دسته اول امری پیش پا افتاده و مبتذل آید، و لیکن چنین نیست، این اعتراف یکی از حقایق عالی قرآن و بسیار قابل اهمیت است .

آیه ۴۲ و ۴۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۴

انتقال سهم بهشت محروم شدگان به صاحبان ایمان و عمل صالح

- " ... وَ نُودُوا أَنْ تُلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
- ... و ندایشان کنند که این بهشت را به پاداش اعمالی که می‌کردید میراث برده‌اید. "

چرا این آیه بهشت را در مقابل اعمال صالح مؤمنین ارث آنان قرار داده، و حال آنکه معنای ارث تملک مال و یا هر چیز قابل انتفاعی است از کسی که قبلاً مالک بوده و با زوالش، ملک او به دیگری منتقل شده باشد؟

جواب این سؤال این است که در آیه مورد بحث نیز می‌توان این معنا را اعتبار کرد، برای اینکه خدای تعالی بهشت را آفرید تا تمامی بندگان با سرمایه عمل صالح آن را بدست آورند، ولی کفار با ارتکاب شرک و معاصی، خود را از آن محروم ساختند در نتیجه بهشت به ارث مؤمنین در آمد، پس در حقیقت مؤمنین با عمل صالح خود آن را از دیگران ارث برده‌اند، چنانکه می‌فرماید: " اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس، " و از قول اهل جنت می‌فرماید: " الحمد لله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حيث نشاء. "

آیه ۴۲ و ۴۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۴

وعده تدارک بهشت جاوید برای جهادگران با مال و جان

- " لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ،
- أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،
- ولی پیغمبر و کسانی که با او ایمان آوردند با مالها و جانهای خود جهاد کردند، و خیرات همه خاص ایشان است، و ایشان، آری، هم ایشانند رستگاران،
- خداوند برای آنان بهشت‌ها آماده کرده که از چشم انداز آن جویها روان است و جاودانه در آنند و این است کامیابی بزرگ !"

" أَعَدَّ اللَّهُ " به معنای فراهم آوردن و تهیه دیدن است، و اگر اینطور تعبیر کرد و نفرمود: « خدا وعده بهشت‌هایی به ایشان داده که » برای این است که خاتمه امر ایشان معلوم نبود، یعنی معلوم نبود که همه مؤمنین در آخر و سرانجام با ایمان از دنیا می‌روند

یا نه، لذا متناسب نبود بفرماید: خداوند وعده فلان و فلان داده زیرا وعده امری است حتمی و واجب الوفا، بخلاف تهیه دیدن که منافات ندارد که خداوند تهیه ببیند ولی مؤمنین بر آن صفای ایمان و صلاح اعمال باقی نمانند، و خداوند هم تخلف نکرده باشد، آری، نه اصول قرآنی می‌سازد و نه فطرت سلیم راضی می‌شود به اینکه خدای تعالی به خود نسبت دهد که یکی از بندگان را بخاطر عمل صالحی که کرده است مهر مغفرت و جنت بر دلش بزند، و آنگاه یکباره رهایش کند تا هر چه می‌خواهد بکند.

و لذا می‌بینیم خدای سبحان هر جا وعده‌ای داده آن را معلق و مشروط به عنوانی از عناوین عمومی از قبیل ایمان و عمل صالح نموده تا وجود و عدمش دائر مدار وجود و عدم آن شرط باشد.

و هیچ سابقه ندارد که در جایی از کلام خود وعده‌ای را به اشخاص و بخاطر خود آنان داده باشد نه بخاطر اینکه مصداق عنوانی عمومی هستند.

چون اینطور وعده دادن و افرادی را ایمن از عذاب ساختن، با تکلیف سازگار نیست، و لذا خدای تعالی همه جا وعده‌های خود را روی صاحبان عنوان می‌برد، نه روی اشخاص، مثلاً می‌فرماید: "وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات - خدا بهشت‌ها را به مردان و زنان با ایمان وعده داده است"، و نیز می‌فرماید: "محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم ... وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما."

آیه ۸۸ و ۸۹ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۴۸۸

وعده قطعی بهشت، پاداش جهادگران

- " إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،
- النَّبِيُّونَ الْعَبِيدُونَ الْحَامِدُونَ السُّخَّرُونَ الرَّكْعُونَ السَّجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْخَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ،
- خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را خریده به این بهاء که بهشت از آن آنها باشد و در عوض در راه خدا کارزار کنند، بکشند و کشته شوند، این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و کیست که به پیمان خویش از خدا وفادارتر باشد؟ به معامله پر سود خویش که انجام داده‌اید شادمان باشید، که این کامیابی بزرگ است.
- مؤمنان کسانی هستند که توبه کنندگان و عبادت‌کاران و سپاس‌گویان و سیاحت کنندگان و رکوع کنندگان و سجده‌آوران و آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی و بشارت ده به این چنین مؤمنان!

خدای سبحان در این آیات به کسانی که در راه خدا با جان و مال خود جهاد می‌کنند وعده قطعی بهشت می‌دهد و می‌فرماید که این وعده را در تورات و انجیل هم

داده، همانطور که در قرآن می‌دهد .

خداوند این وعده را در قالب تمثیل بیان نموده و آن را به خرید و فروش تشبیه کرده است، یعنی خود را خریدار و مؤمنین را فروشنده و جان و مال ایشان را کالای مورد معامله و بهشت را قیمت و بهاء و تورات و انجیل و قرآن را سند آن خوانده است، و چه تمثیل لطیفی بکار برده است، و در آخر مؤمنین را به این معامله بشارت داده و به رستگاری عظیمی تهنیت گفته است.

” التائبون العابدون الحامدون السائحون ... “ این جمله مؤمنین را به نیکوترین صفاتشان توصیف می‌کند.

مؤمنین بخاطر اینکه از غیر خدا بسوی خدا بازگشت کردند تائبان، و چون او را می‌پرستند عابدان، و چون با زبان، حمد و سپاس او گویند حامدان، و چون با قدمهای خود از این معبد به آن معبد می‌روند سائحان، و بخاطر رکوع و سجودشان راکعان و ساجدانند.

این وضع ایشان در حال انفراد است، اما وضعشان نسبت به حال اجتماع، آنها مانند دیدبانانی هستند که اجتماع خود را بسوی خیر سوق می‌دهند، یعنی امر به معروف و نهی از منکر نموده و حدود خدائی را حفظ می‌نمایند، نه در حال انفراد، نه در حال اجتماع، نه در خلوت و نه در ظاهر از آن حدود تجاوز نمی‌کنند.

آنگاه با اینکه خداوند در آیه قبل، خودش بشارتشان داده بود اینک به رسولش دستور می‌دهد به اینکه ایشان را بشارت دهد، و این خود تاکید را می‌رساند، آنهاهم تاکید بلیغی که نمی‌توان حد و مرزی برایش قایل شد.

این صفات شریفه، صفاتی است که ایمان مؤمن با آنها تمام و کامل می‌شود و مؤمن با داشتن آنها مستوجب وعده قطعی خدا به بهشت و آن بشارت که خدا و رسول دادند می‌گردد، و بدین جهت مستوجب می‌شود که داشتن این صفات، ملازم با قیام به حق خدا باشد، و قیام به حق خدا هم باعث می‌شود که خدای تعالی در باره چنین مؤمنی، حقی را که بر خود واجب کرده و به وعده‌هایی که به او داده وفا کند .

آیه ۱۱۱ و ۱۱۲ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۳۹

بهشت جاوید پاداش استقامت در راه خدا

- ” اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَّ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ،
- اَوْلٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ،
- به راستی آنان که گفتند پروردگار ما الله است و در پای این گفته خود استقامت ورزیدند نه ترسی دارند و نه اندوهگین می‌شوند،
- آنان اهل بهشتند که در آن جاودانه‌اند بخاطر آن اعمال نیکی که می‌کردند! “

مراد از اینکه گفتند "ربنا الله" اقرار و شهادت به انحصار ربوبیت در خدای سبحان، و یگانگی او در آن است. و مراد از استقامتشان در مقابل شهادت خود، این است که از آنچه که شهادت به حقانیتش می‌دهند منحرف نمی‌شوند، و رفتاری بر خلاف آن و بر خلاف لوازم آن نمی‌کنند.

" فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون، " یعنی در پیش روی خود هیچ خطر احتمالی ندارند، و هیچ عقابی حتی احتمالی در انتظارشان نیست، و به همین جهت خوف ندارند. و نیز هیچ مکروه قطعی و محقق ندارند و به همین جهت اندوهی نخواهند داشت، چون همیشه خوف جایی پیدا می‌شود که پای احتمال خطری در بین باشد، و اندوه وقتی به دل می‌آید که خطری واقع شده باشد.

" اولئك اصحاب الجنة خالدین فیها جزاء بما كانوا یعملون، " مراد از اصحاب جنت بودن، آن است که کسی ملازم بهشت باشد. و جمله خالدین فیها نیز همین را تاکید می‌کند، یعنی: اینها کسانیکه گفتند رب ما الله است و استقامت ورزیدند، و اینان ملازم با بهشتند در حالی که در آن جاودانند و در حالی که این بهشت خالد، جزای اطاعت‌ها و کارهایی است که در دنیا برای تقرب به خدا انجام می‌دادند.

آیه ۱۳ و ۱۴ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۹۹

نشانه بهشتیان: اطمینان و آرامش به یاد خدا

- " إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ،

- کسانی که ایمان آورده اعمال صالح انجام می‌دهند و به منظور تقرب به خدایشان برای او تواضع می‌کنند، اهل بهشتند و در آن جاودانند."

منظور از اِخْبَاتِ مؤمنین به سوی خدا، اطمینان و آرامش یافتنشان به یاد او و تمایل دل‌هایشان به سوی او است، بطوری که ایمان درون دلشان متزلزل نگشته، به این سو و آن سو منحرف نشوند و دچار تردید نگردند، همانطور که زمین محکم این چنین است، و اشیائی را که بر گرده خود دارد نمی‌لغزاند.

در این آیه خدای تعالی ایمان و عمل صالح را مقید کرده به اِخْبَاتِ، و این دلالت دارد بر اینکه منظور از این مؤمنین عموم دارندگان ایمان نیست، بلکه طایفه خاصی از مؤمنین است، و آن افراد خاصی از مؤمنین هستند که اطمینان به خدا دارند و دارای بصیرتی از ناحیه پروردگار خویشند.

آیه ۲۳ سوره هود المیزان ج: ۱۰ ص: ۲۸۸

اثر ولایت خدا و داخل کردن مؤمنین در بهشت

- " إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ؛
- خدا کسانی را که ایمان آورده اعمال صالح کردند به جنت‌هایی داخل می‌سازد که از زیر آن نهرها روان است و اما کسانی که کافر شدند سرگرم عیش و نوش دنیايند و می‌خورند آنطور که چارپایان می‌خورند و در آخرت جایشان آتش است."

در این آیه اثر ولایت خدا برای مؤمنین و نیز عدم ولایتش برای کفار از حیث عاقبت و آخرت بیان شده است، می‌فرماید مؤمنین داخل بهشت شده، و کفار مقیم در آتش خواهند گشت.

در اشاره به صفت مؤمنین فرموده: "الذین امنوا و عملوا الصالحات" و در وصف کفار فرموده: "یتمتعون و یاکلون کما تاكل الانعام"، و با این دو وصف متقابل هم فهمانده مؤمنین در زندگی دنیایی خود رشد می‌یابند، و چون به خدا ایمان دارند و اعمال صالح می‌کنند، هر چه می‌کنند درست و حق است، پس راه رشد را طی کرده، به وظائف انسانیت عمل کرده‌اند.

پس این مؤمنین در تحت ولایت خدا هستند، چون راهی را پیش گرفته‌اند که خدایشان خواسته و به سوی آن هدایتشان کرده، و به همین جهت در آخرت داخل بهشتی می‌شوند که از دامنه آن نهرها جاری است.

و اگر خدای تعالی داخل شدن مؤمنین در بهشت را به خود نسبت داده، اما منزل کردن کفار در آتش را به خود نسبت نداده، برای این است که حق ولایت مذکور چنین اقتضاء می‌کرده و خدای تعالی عنایت خاصی به اولیاء خود دارد.

آیه ۱۲ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۵۰

جانب اهل جنت را نکه دارید!

- " لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ،
- اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند و معلوم است که بهشتیان رستگارانند."

این آیه شریفه حجتی تمام بر این معنا اقامه می‌کند که بر هر کس واجب است به دسته یادآوران خدا و مراقبین اعمال بپیوندد، نه به آنهایی که خدا را فراموش کردند. بیان این حجت آن است که این دو طائفه - یعنی یادآوران خدا و فراموشکاران خدا و سومی ندارند- و سایرین بالأخره باید به یکی از این دو طائفه ملحق شوند، و این دو طائفه

یکسان نیستند تا پیوستن به هر یک نظیر پیوستن به دیگری باشد، و آدمی از اینکه به هر یک ملحق شود پروایی نداشته باشد، بلکه یکی از این دو طائفه راجح، و دیگری مرجوح است، و عقل حکم می‌کند که انسان طرف راجح را بگیرد، و آن را بر مرجوح ترجیح دهد و آن طرف یادآوران خدا است، چون تنها ایشان رستگارانند، نه دیگران، پس ترجیح در جانب ایشان است، در نتیجه بر هر انسانی واجب است پیوستن به آنان را اختیار کند.

آیه ۲۰ سوره حشر المیزان ج ۱۹ ص ۳۷۹

ایمان و عمل صالح، رزق و توفیق الهی بسوی بهشت

- "رَسُولًا يَنْتُلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا،
- رسولی فرستاده تا آیات خدا را برای شما بخواند، آیاتی که روشن است، تا خدا آنهایی را که ایمان آورده و اعمال صالح می‌کنند از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون کند و کسی که به خدا ایمان می‌آورد و عمل صالح می‌کند خدا او را به بهشت‌هایی داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است بهشت‌های جاودانه که ایشان تا ابد در آن خواهند بود و خدا چه نیکو کرده است رزق چنین کسان را."

"و من يؤمن بالله و يعمل صالحا يدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا،" این قسمت از آیه کسانی را که به خدا ایمان آورده عمل صالح انجام دهند، وعده جمیل و بشارت به بهشت می‌دهد.

"قد احسن الله له رزقا،" در این جمله احسان خدا را در آنچه به ایشان روزی کرده می‌ستاید، و مراد از رزق ایمانی است که به ایشان روزی کرده، و همچنین عمل صالحی که توفیقش را به ایشان داده، و بهشتی که در آخرت به ایشان می‌دهد.

آیه ۱۱ سوره طلاق المیزان ج ۱۹ ص ۵۴۶

تنعم بهشتیان در روز غاشیه

- "وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ، لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ،
- چهره‌هایی دیگر در آن روز خرسند و باظراوتند،
- پیداست که از تلاش خود در دنیا راضیند."

"وجوه يومئذ ناعمة،" عبارت آیه کنایه است از بهجت و سروری که از باطن به ظاهر انسان سرایت می‌کند، و هر بیننده را از مسرت باطنی با خبر می‌سازد همچنان که در جای دیگر فرموده: "تعرف فی وجوههم نضرة النعيم،" و یا از نعمت است که در این

صورت ناعمه به معنای متنعمه خواهد بود .

” لَسْعِيهَا رَاضِيَةٌ، “ مراد از سعی تلاش و فعالیت دنیایی با اعمال صالح است. می فرماید: وجوهی که در آن روز ناعم است از کار خود راضی است، چون کارش همه اعمال صالح است، که به بهترین جزا پاداش داده شده است .

- ” فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ، لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَعْنَةً،
- فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ، فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ،
- وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ، وَ نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ، وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ،
- آنان در باغی بلند هستند، که در آن هیچ سخن بیهوده نمی شنوند،
- در آن چشمه‌ای روان است، در آن تخت‌هایی بلند مرتبه است،
- و قدح‌هایی که در کنار این چشمه‌ها نهاده،
- و بالش‌ها و پشتیهای ردیف شده،
- و فرش‌هایی گسترده. “

مراد از عالی بودن بهشت ارتفاع درجات و شرافت و جلالت قدر و گوارایی عیش آن است، چون در بهشت حیاتی هست که دنبالش مماتی نیست، و لذتی است که آمیخته با الم و درد نیست، و سروری هست که مشوب با هیچ غم و اندوهی نیست، و اهل بهشت نه تنها هر چه دوست بدارند در دسترسشان هست، بلکه لذایذی هست که مافوق خواست آنان است.

” لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَعْنَةً، “ یعنی وجوه نامبرده و یا به عبارتی اهل بهشت، در بهشت حتی یک کلمه لاغیه - بیهوده و بی‌فایده - نمی شنوند.

” فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ، “ مراد از کلمه عین جنس چشمه است، نه اینکه بخواهد بفرماید در بهشت تنها یک چشمه هست، چون در جای دیگر صریحا فرموده در بهشت چشمه‌هایی هست، مانند چشمه سلسبیل و چشمه شراب و چشمه طهور و غیر آن .

” فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ، “ سرر جمع سریر- تخت- است، و منظور از مرفوع بودن تخت، مرفوع بودن مقام و منزلت کسی است که بر آن تکیه می‌زند.

” وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ، “ قدح‌هایی که در کنار این چشمه‌ها نهاده.

” وَ نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ، “ نمارق به معنای بالش و پشتی است، که بدان تکیه می‌دهند و مصفوفه بودن نمارق به این معنا است که این پشتی‌ها را در مجلس پشت سر هم بگذارند، همانطور که در مجالس فاخر دنیا چنین می‌کنند.

” وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ، “ زرابی به معنای بساط فاخر است، و منظور از مبثوثة آن مبسوطه بودن و گسترده شدن آن است، تا رویش بنشینند.

شرحی از زندگانی بهشتیان

(مشاهدات رسول الله در شب معراج)

- ” بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ،
- به نام خداوند بخشنده مهربان - پاک و منزّه است خدائی که در مبارك شبی بنده خود (محمد صلى الله عليه وآله وسلم) را از مسجد حرام به مسجد اقصائی که پیرامونش را مبارك ساخت، سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند که همانا خداوند شنوا و بیناست.“

۱- اصحاب در بیت المعمور

... به اتفاق جبرئیل به راه افتاده وارد بیت المعمور شدم، در آنجا دو رکعت نماز خواندم و عده‌ای از اصحاب خود را در کنار خود دیدم که عده‌ای لباسهای نو به تن داشتند و عده‌ای دیگر لباسهایی کهنه، آنها که لباسهای نو در برداشتند با من به بیت المعمور روانه شدند و آن نفرات دیگر بجای ماندند.

۲- فاطمه زهرا، سلاله ای از میوه درخت طوبی

(طبرانی از عایشه روایت کرده که گفت:) رسول خدا فرمود:

وقتی مرا به آسمان بردند داخل بهشت شدم و به درختی از درختان بهشت رسیدم که زیباتر و سفیدبرگ‌تر و خوش‌میوه‌تر از آن ندیده بودم یک دانه از میوه‌های آن را چیده و خوردم و همین میوه نطفه‌ای شد در صلب من، وقتی به زمین آمدم و با خدیجه همبستر شدم به فاطمه حامله شد و اینک هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم فاطمه را می‌بویم .

آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳

(برای مطالعه جزئیات روایات معراج و منابع آنها)

به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

گردش در باغهای بهشت، مجالس ذکر خدا

در کتاب عده الداعی می گوید: روایت شده که روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم بر یاران خود در آمد و فرمود: در باغهای بهشت بگردش بپردازید، پرسیدند: یا

رسول الله ! باغهای بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر، هم صبح و هم شام به این مجالس بروید و به ذکر بپردازید و هر کس دوست داشته باشد بفهمد چه منزلتی نزد خدا دارد، باید نظر کند ببیند خدا چه منزلتی نزد او دارد، چون خدای تعالی بنده خود را به آن مقدار احترام می‌کند که بنده‌اش او را احترام کند.

و بدانید که بهترین اعمال شما و پاکیزه‌ترین آن نزد مالک و صاحبان و نیز مؤثرترین اعمالتان در رفع درجاتتان، و بالأخره بهترین چیزی که آفتاب بر آن می‌تابد، ذکر خدای تعالی است، چه خود او از خودش خبر داده و فرموده: ” من همنشین کسی هستم که ذکرم کند و به یادم باشد! “

و نیز فرموده:

- ” فاذكروني أذكركم!

- مرا یاد آورید تا شما را با نعمتم یاد آورم،

مرا به یاد آورید با اطاعت و عبادت تا شما را یاد آورم با نعمت‌ها و احسان و راحت و رضوان . “

المیزان ج: ۱ ص: ۵۱۲

سلام گفتن بهشتیان به هم در ورود به جنت

- ” وَ أَدْخَلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ،

- و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشت‌هایی که جویها در آن روانست برده می‌شوند در حالی که به اذن پروردگارش در آن جاودانند و درود گفتنشان به یکدیگر در آنجا سلام است. “

این آیه آن مقصدی را که سعادت‌مندان از مؤمنین بدانجا منتهی می‌شوند، بیان می‌کند، و جمله: ” تحیتهم فیها سلام، “ این معنا را می‌رساند که حال سعادت‌مندان در آن عالم، و وضع برخوردشان با یکدیگر چنان است که با هم تحیت و سلام رد و بدل می‌کنند.

آیه ۲۳ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۷۰

شرحی از قیامت مؤمنین:

استقبال ملائکه بهشت (نشیندن حسیس جهنم و نترسیدن از فرع اکبر)

” إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ،

- لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ،

- لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ،

- و کسانی که در باره آنها از جانب ما قلم به نیکی رفته از جهنم دور شوند،
- و حتی زمزمه آن را نشنوند و در آنچه دل‌هایشان بخواهد جاودانند،
- وحشت بزرگ قیامت عمگینشان نکند و فرشتگان به استقبالشان آیند که این روزی است که به شما وعده می‌دادند!“

حسیس به معنای صوتی است که احساس شود. فزع اکبر به معنای ترس بزرگ است که خدای تعالی خبر داده چنین ترسی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می‌کند، و فرموده: ”یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض!“ و معنای اینکه فرمود: ”تتلفیهم الملائکه“، این است که ملائکه ایشان را با بشارت استقبال می‌کنند و می‌گویند: ”هذا یومکم الذی کنتم توعدون- این بود آن روزی که وعده داده می‌شدید!“

آیه ۱۰۱ تا ۱۰۳ سوره انبیاء میزان ج: ۱۴ ص: ۴۶۳

شرحی از نعیم بهشتیان

- ” إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَحْلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسْوَرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ،
- وَ هُودُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُودُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ،
- خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشتهایی می‌برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دلبا خواهد بود، آنان به گفتار نیک هدایت شده‌اند و به راه ستوده رهنمایی گشته‌اند.“

آیه فوق نعمت‌های بهشتی را می‌شمارد که خدای تعالی به صاحبان ایمان صحیح و عمل صالح به عنوان پاداش‌های روز قیامت قرار داده است. آن‌ها را به بهشتهایی می‌برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند، و لباسشان در آنجا دلبا خواهد بود.

” وَ هُودُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُودُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ- آنان به گفتار نیک هدایت شده‌اند و به راه ستوده رهنمایی گشته‌اند.“

قول طیب کلامی است که در آن خبائث نباشد. و کلام خبیث به معنای کلامی است که یکی از اقسام باطل در آن باشد، و خدای تعالی قول طیب مؤمنین را یکجا جمع نموده، و فرموده: ”دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین!“

پس معنای اینکه فرمود به سوی قول طیب هدایت شدند این است که خداوند

وسيله را برای چنین سخنی برایشان فراهم نمود.

و هدایتشان به صراط حمید - حمید یکی از اسماء خداست - این است که از ایشان جز افعال پسندیده سر نزنند، همچنانکه جز کلام طیب از دهان ایشان بیرون نمی‌آید.

آیه ۲۳ و ۲۴ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۱۰

ساکنان بهشت عدن با لباس حریر و دستبندهای طلا و مروارید

- « جَنَّتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ،
- وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ،
- الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ،
- و بهشت‌های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است،
- و گویند ستایش خدایی را که غم و اندوه را از ما ببرد که پروردگاران آمرزنده و شکور است،
- همان خدایی که از کرم خویش ما را به این سرای دائم درآورد که در اینجا رنج و ملالی به ما نرسد! »

دار المقامه آن منزلی است که کسی از آن بیرون نمی‌رود و از آنجا به جای دیگر

کوچ نمی‌کند.

معنای آیه این است که: آن خدایی که ما را به فضل خودش و بدون اینکه استحقاقی داشته باشیم در خانه جاودانه داخل کرد، بهشتی که نه در آن مشقتی هست و نه تعبی، و نه ما در آنجا در طلب آنچه می‌خواهیم دچار خستگی و کندی می‌شویم، چون هر چه بخواهیم در آن هست.

آیه ۳۵ سوره فاطر المیزان ج: ۱۷ ص: ۶۶

اشراف اهل بهشت به دوستان خود در جهنم

- " فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ،
- قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِيبٌ،
- پس بعضی به بعضی دیگر روی آورده از یکدیگر پرسش می‌کنند،
- یکی از آن میان می‌پرسد: من رفیقی داشتم. . . . "

این آیات گفتگویی را که بین اهل بهشت رخ می‌دهد حکایت کرده و می‌فرماید:

بعضی از ایشان احوال بعضی دیگر را می‌پرسند، و بعضی، آنچه در دنیا بر سرش آمده

برای دیگران حکایت می‌کند و سرانجام، رشته سخنشان بدینجا می‌رسد که با بعضی از اهل دوزخ که در وسط آتش قرار دارند سخن می‌گویند.

این گویندگان اهل بهشت از بندگان مخلص خدا هستند. یکی از اهل بهشت به دیگران می‌گوید: " انی کان لی قرین- من در دنیا رفیقی داشتم که از بین مردم تنها او را انتخاب کرده بودم، و او تنها مرا رفیق خود گرفته بود."

" یقول ءانک لمن المصدقین ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا لمدینون، " آن رفیقی که داشتم همواره از در تعجب و استبعاد و انکار از من می‌پرسید: راستی تو مساله بعث برای جزا را تصدیق داری، و راستی باور داری که بعد از آنکه خاک و استخوان شدیم، و بدنهایمان متلاشی گشت و صورتهای دگرگون شد، دوباره زنده می‌شویم تا جزا داده شویم؟ راستش من که نمی‌توانم این معنا را تصدیق کنم، چون قابل تصدیق نیست.

" قال هل انتم مطلعون، " همان شخص سپس رفقای بهشتی خود را مخاطب ساخته، می‌گوید: آیا شما به جهنم اشراف دارید و اهل جهنم را می‌بینید و می‌توانید آن رفیق مرا در جهنم پیدا کنید و ببینید چه حالی دارد؟

" فاطلع فراه فی سواء الجحیم، " خود آن گوینده به جهنم مشرف می‌شود، و رفیق خود را در وسط آتش می‌بیند .

" قال تالله ان کدت لتردین! " به خدا سوگند می‌خورم که نزدیک بود تو مرا هم مثل خودت هلاک کنی و بدینجا ساقط سازی که خودت سقوط کردی!

" و لو لا نعمة ربی لکننت من المحضرين، " اگر توفیق پروردگارم دستگیرم نمی‌شد، و اگر خدا هدایت‌م نکرده بود، من نیز مثل تو از آنهایی بودم که برای عذاب احضار شدند.

صاحب مجمع البیان می‌گوید: منظورشان از این پرسش محقق کردن مطلب است، نه اینکه در مساله دچار شک و تردید شده باشند، و بدین جهت این سخن را می‌گویند که در گفتن آن سرور و فرحی مجدد و دو چندان هست، هر چند که علم به این معنا دارند که: در بهشت جاودانه خواهند بود. به همین جهت دنبال آن جمله، اضافه کردند که: " ان هذا لهو الفوز العظیم - راستی اینکه می‌بینم هر آینه رستگاری عظیمی است! "

" لمثل هذا فلیعمل العاملون! " برای مثل این رستگاری و یا مثل چنین ثوابی باید عاملان عمل کنند و در دنیا که دار تکلیف است سعی نمایند.

دخول در زندگی بهشتی، رستگاری عظیم

- " لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً،
- و نیز چنین کرد تا مردان و زنان مؤمن را به جناتی درآورد که از زیر آن نهرها جاری است جناتی که ایشان در آن جاودانه‌اند و گناهانشان را جبران کند که این در آخرت نزد خدا رستگاری عظیمی است.

در این آیه که در سوره مبارکه فتح آمده و از آیات مربوط به جهاد است، خدای تعالی مؤمنات را هم ضمیمه مؤمنین کرده تا کسی توهم نکند بهشت و تکفیر گناهان مختص مردان است، چون آیه در سیاق سخن از جهاد است، و جهاد و فتح بدست مردان انجام می‌شود، و به طوری که گفته‌اند: در چنین مقامی اگر کلمه مؤمنات را نمی‌آورد، جای آن توهم می‌بود.

جمله " و كان ذلك عند الله فوزا عظيما،" بیان این معنا است که دخول در چنین حیاتی سعادت حقیقی است، و شکی هم در آن نیست، چون نزد خدا هم سعادت حقیقی است و او جز حق نمی‌گوید .

آیه ۵ سوره فتح المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۹۳

فوز کبیر، پاداش مؤمنان با اعمال صالح

- " إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ،
 - محققا کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته می‌کنند باغهایی در پیش دارند که نهرها از زیر درختانش جاری است و این خود رستگاری بزرگ است.
- این آیه وعده جمیلی است به مؤمنین که مایه دلگرمی آنان است.

آیه ۱ تا ۱۶ سوره بروج المیزان ج ۲۰ ص ۴۱۴

پاداش صاحبان دین حق

- " إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَحُلُّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَوْلُؤاً وَ لِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، وَ هُودُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُودُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ،
- خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشتهایی می‌برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود، آنان به گفتار نیک هدایت شده‌اند و به راه ستوده رهنمایی گشته‌اند.

قول طیب کلامی است که در آن خبائث نباشد. و کلام خبیث به معنای کلامی

است که یکی از اقسام باطل در آن باشد، و خدای تعالی قول طیب مؤمنین را یکجا جمع نموده، و فرموده: "دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین!"

پس معنای اینکه فرمود به سوی قول طیب هدایت شدند این است که خداوند وسیله را برای چنین سخنی برایشان فراهم نمود.

و هدایتشان به صراط حمید - حمید یکی از اسماء خداست - این است که از ایشان جز افعال پسندیده سر نزنند، همچنانکه جز کلام طیب از دهان ایشان بیرون نمی‌آید.

آیه ۱۷ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۰۵

نور مؤمنین و مؤمنات در روز قیامت و بشارت بهشت

- " یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايِمَنَّهُمْ بُشْرًا كُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،

- و آن در روزی است که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان از پیش رو و از دست راستشان در حرکت است، بشارت باد شما را در امروز به جناتی که نهرها از دامنه‌اش روان است، و شما در آن جاودانید، و این خود رستگاری عظیم است.

می‌فرماید: هر کس قرضی نیکو به خدا بدهد اجری کریم دارد، در روزی که - تو ای پیامبر و یا تو ای شنونده و بیننده عاقل - می‌بینی دارندگان ایمان به خدا از مرد و زن نورشان پیشاپیش جلوتر از آنان و بدان سوی که سعادت آنان آنجاست می‌دود.

این آیه شریفه مطلق است، شامل مؤمنین هر امتی می‌شود، و اختصاصی به امت اسلام ندارد، و اگر از تابیدن نور تعبیر به سعی و دویدن کرده برای این بود که اشاره کرده باشد به اینکه چنین کسانی به سوی درجاتی از بهشت که خداوند برایشان تهیه دیده می‌شتابند، در حالی که هر لحظه و یکی پس از دیگری درجات و جهات سعادت و مقامات قرب برایشان روشن می‌گردد، تا جایی که دیگر نورشان به حد تمام و کمال برسد، همچنان که در جایی دیگر فرموده: "و سيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا"، و نیز فرموده: "يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا"، و باز فرموده: "يوم لا يخزي الله النبي والذين امنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم و بايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا !"

" بشريك اليوم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها،" این قسمت از آیه حکایت بشارتی است که در روز قیامت به مؤمنین و مؤمنات می‌دهند، و دهنده آن ملائکه است، که به دستور خدای تعالی و تقدیر او می‌گویند: بشارتتان امروز جناتی است که از دامنه آنها نهرها جاری است، و شما در آن جاودانید!

و مراد از بشارت مژده خوشحال کننده است، که در آیه همان بهشت است. " ذلك هو الفوز العظيم،" این جمله حکایت کلام خود خدای تعالی است، و اشاره با کلمه ذلک به مطالب گذشته است که عبارت بود از پیش رفتن نور آنان و بشارتشان به بهشت، ممکن هم هست جمله مورد بحث را تتمه کلام ملائکه گرفته و اشاره مذکور را به همان جنات و خلود در آنها دانست.

آیه ۱۲ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۷۲

استقبال ملائکه و بشارت به مؤمنین با استقامت

- " إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا نَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ،

- اما آنهایی که گفتند پروردگار ما الله است و بر گفته خود پافشاری و استواری هم کردند ملائکه بر آنان نازل گشته و می‌گویند نترسید و غم مخورید و به بهشت بشارت و خوشوقتی داشته باشید بهشتی که در دنیا همواره وعده‌اش را به شما می‌دادند.

این آیه شریفه از آینده‌ای که در انتظار مؤمنین است، و ملائکه با آن به استقبال ایشان می‌آیند، خبر می‌دهد. و آن تقویت دلها و دلگرمی آنان و بشارت به کرامت است. پس ملائکه ایشان را از ترس و اندوه ایمنی می‌دهند. و ترس همیشه از مکروهی است که احتمال پیش آمدن دارد، و در مورد مؤمنین یا عذابی است که از آن می‌ترسند، و یا محرومیت از بهشت است که باز از آن بیم دارند. و حزن و اندوه هم، همواره از مکروهی است که واقع شده، و شری که پدید آمده، مانند گناهی که از مؤمنین سر زده و از آثارش غمنده می‌شوند و یا خیراتی که باز به خاطر سهل‌انگاری از آنها فوت شده، و از فوت آن اندوهگین می‌گردند، و ملائکه ایشان را دلداری می‌دهند به اینکه ایشان از چنان خوف و چنین اندوهی در امانند، چون گناهانشان آمرزیده شده، و عذاب از ایشان برداشته شده است. آنگاه بشارتشان می‌دهند به بهشتی که وعده داده شده‌اند، می‌گویند:

" أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ."

و اینکه گفتند: "کنتم توعدون"، دلالت دارد بر اینکه نازل شدن ملائکه بر مؤمنین به این بشارت، بعد از زندگی دنیا است، چون معنای عبارتشان این است که: مژده باد شما را به آن بهشتی که همواره وعده‌اش را به شما می‌دادند .

آیه ۳۰ سوره فصلت المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۹۱

(یادآور می‌شود تفصیل چند مطلب خلاصه شده در این فصل)

در فصلهای دیگر آمده است.

فصل ششم

زندگی خانوادگی، خوراک و پوشاک بهشتیان

جمع شدن افراد خانواده های صالح در بهشت

(جَنَّتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ)

- "... جَنَّتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ،
- سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ!
- آیا کسی که می‌داند آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است، با آنکه کور است یکسانند؟! فقط صاحبان خرد متذکر می‌شوند،
- آنها که به پیمان خدا وفا می‌کنند و پیمان شکنی نمی‌کنند،
- و کسانی که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوسته می‌دارند، و از خدای خویش می‌ترسند، و از بدی حساب بیم دارند،
- و کسانی که به طلب رضای پروردگارشان صبوری کرده، نماز به پا داشته، و از آنچه روزیشان داده‌ایم پنهان و آشکارا انفاق کرده‌اند، و بدی را با نیکی رفع می‌کنند، ثواب آن سرا خاص ایشان است!
- بهشتیهای جاودانی که خودشان هر که از پدران و همسران و فرزندانشان شایسته بوده داخل آن شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند،
- درود بر شما برای آن صبری که کردید، چه نیک است عاقبت آن سرای! "

حق در دل‌های طائفه ای که دعوت پروردگار خود را پذیرفتند جای گیر گشته و دل‌هایشان الباب و دل‌های حقیقی می‌گردد، که آثار و برکات یک دل واقعی را دارد، و آن آثار عبارتست از تذکر و بینائی .

و نیز از خواص این گونه دلها که صاحبانش با آن خواص شناخته می‌شوند این

است که صاحبانشان که همان اولوا الالباب باشند بر وفای به عهد خدا پایدارند، و آن عهده را که خداوند به فطرتشان از ایشان و از همه کس گرفته نقض نمی‌کنند، و نیز بر احترام پیوندهائی که خداوند ایشان را با آنها ارتباط داده استوارند، یعنی همواره صلّه رحم می‌کنند و از در خشیت و ترس از خدا پیوند خویشاوندی را که از لوازم خلقت بشر است محترم می‌شمارند.

و نیز از خواص دل‌های این طائفه این است که در برابر مصائب و همچنین اطاعت و معصیت صبر نموده و خویشنداری می‌کنند، و بجای ناشکری و جزع نماز می‌گذارند و متوجه درگاه پروردگار خود می‌شوند و بجای معصیت بوسیله انفاق وضع جامعه خود را اصلاح می‌نمایند، و بجای ترک طاعت و سرپیچی سیئات خود را با حسنات خود محو می‌کنند.

بنا بر این، چنین کسانی دارای سرانجامی نیک و محمود که همان بهشت برین است می‌باشند، و در آن بهشت مثوبات اعمال نیکشان منعکس می‌شود و با صالحان - از قبیل پدران و همسران و دودمان خود - محشور و مصاحب می‌گردند، چنانکه در دنیا هم با ارحام خود مصاحبت می‌کردند .

فرشتگان هم از هر دری بر ایشان درمی‌آیند، و سلام می‌کنند، چون در دنیا اطاعات و عبادات مختلف بجا آورند، اینها آثار حق است که در آن سرا بدین صورتهای منعکس می‌شود.

” جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبانهم و ازواجهم و ذریاتهم!“

جنات عدن به معنای بهشتهائی است که نوعی از استقرار و خلود و سلامتی و ایمنی از هر جهت را دارد.

کلمه جنات عدن عطف بیان و یا بدل است از کلمه عقبی الدار، و در نتیجه معنایش این می‌شود که: عقبی الدار عبارتست از بهشت عدن و خلود. و بنا بر این پس از زندگی دنیا بر حسب آن ناموسی که خداوند آن زندگی را بر آن طبیعت و ناموس مطبوع نموده زندگی واحد و متصلی است که ابتدایش رنج و بلا و آخرش آسایش و نعمت و سلامتی است. و یا به عبارتی اولش دنیا و آخرش آخرت است، و این همان حقیقتی است که خداوند از زبان اهل بهشت حکایتش نموده و فرموده: ” و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتنبأ من الجنة حیث نشاء.“

آیه مورد بحث به بیانی که خواندید در قبال آیه: ” یصلون ما امر الله به ان یوصل،“ قرار گرفته، و عاقبت این حق صلّه رحم را که اولوا الالباب بدان عمل نمودند بیان می‌کند، و ایشان را نوید می‌دهد به اینکه به زودی به صلحای ارحام و دودمانشان - از

قبیل پدران و مادران و ذریه‌ها و برادران، و خواهران، و غیر ایشان - می‌پیوندند.

جمله: "آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم"، با اینکه اسم مادران در آن نیست مع ذلک همه نامبردگان بالا را شامل است، چون مادران همسران پدرانند که کلمه ازواج شامل ایشان است، و برادران و خواهران و عموها و دایی‌ها و اولاد آنان هم جزو ذریه‌های پدرانند، که کلمه آبائهم شامل آنان می‌شود. و در آیه شریفه اختصار لطیفی بکار رفته است.

" و الملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبی الدار!"

این عقبی، سرانجام اعمال صالحی است که در هر بابی از ابواب زندگی بر آن مداومت دارند. و در هر موقعی که دیگران منحرف می‌گردند ایشان خویشتن‌داری نموده، خدا را اطاعت می‌کنند و خود را از گناه دور می‌دارند، و مصائب را تحمل می‌نمایند، و این صبرشان با خوف و خشیت توأم است.

جمله: "سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبی الدار"، حکایت کلام ملائکه است که اولواالالباب را به امنیت و سلامتی جاودانی، و سرانجام نیک نوید می‌دهند، سرانجامی که هرگز دستخوش زشتی و مذمت نگردد.

آیه ۲۶ تا ۱۹ سوره رعد المیزان ج: ۱۱ ص: ۴۶۷

ملحق شدن فرزندان بهشتیان به پدران خود در بهشت

- " و الذین امنوا و اتبعتم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء ...

- و کسانی که ایمان آوردند و ذریه‌شان هم با ایمان خود ملحق به ایشان شدند، ما نیز ذریه‌شان را به ایشان ملحق نموده، چیزی از پاداش آنان کم نمی‌کنیم، برای اینکه هر کس در گرو عملی است که کرده."

از ظاهر آیه شریفه بر می‌آید که در مقام منت نهادن است، خدای سبحان بر مؤمنین منت می‌گذارد که به زودی ذریه ایشان را - البته آنهایی را که در ایمان از پدران خود پیروی کردند- به خود آنان ملحق می‌کند و بدین وسیله چشم پدران را روشن می‌سازد، و همین معنا خود قرینه‌ای است بر اینکه تنوین در کلمه بایمان برای این است که بر نوعی غیر مشخص از ایمان دلالت کند، نه برای تعظیم ایمان و در نتیجه معنای آیه این می‌شود که: ما از میان ذریه‌های مؤمنین، آنهایی را که در ایمان به خدا به نوعی از پدران پیروی کنند به پدرانشان ملحق می‌کنیم، هر چند که ایمانشان به درجه ایمان پدرانشان نرسد.

چون اگر تنها آن ذریه‌ای را به پدران مؤمن ملحق کند که ایمانشان یا مساوی و

یا کاملتر از ایمان پدران باشد، دیگر منت نهادن معنا ندارد.

از سوی دیگر، از اینکه اتباع در ایمان را مطلق و بی‌قید آورد، ناگزیر باید بگوییم منظور از این اتباع، اتباع فرزندان بالغ است، چون خردسالانی که هنوز به حد تکلیف نرسیده‌اند، ایمانشان هنوز ایمان صحیح نشده، پس قهرا مراد از ذریه، فرزندان کبیرند که مکلف به ایمان هستند.

بنا بر این، آیه شریفه، شامل صغار از اولاد که قبل از بلوغ از دنیا می‌روند نمی‌شود. و این منافات ندارد با اینکه اولاد صغار مؤمنین هم شرعا محکوم به ایمان باشند، مگر اینکه بگوییم: نکره آمدن ایمان عمومیت را می‌رساند، و معنا چنین می‌شود: ذریه ایشان در ایمان، که از پدران خود پیروی کرده‌اند، حال چه اینکه آن ایمان، ایمان واقعی باشد، یا ایمان به حسب حکم شرع باشد.

مطلب دیگر اینکه وقتی فرمود: ما اینان را به آنان ملحق می‌کنیم، جای این توهم بود که نکند خدا می‌خواهد از پاداش پدران کم نموده به فرزندان بدهد، لذا با جمله "و ما التناهم من عملهم من شیء" خواست این توهم را دفع کند و بفرماید: کم کردن از پاداش پدران با امتنان منافات دارد، و معلوم است که آنچه با امتنان منافات دارد این است که از ثواب پدران کم کند نه از ثواب فرزندان.

پس حاصل کلام این شد که: خدای تعالی بر مؤمنین منت می‌گذارد که به زودی اولادشان را که به نوعی از ایمان، پدران خود را پیروی کرده‌اند به پدران ملحق می‌کند، هر چند که ایمان فرزندان به درجه ایمان پدران نرسیده باشد.

و این کار را بدان جهت می‌کند که پدران خشنود گشته چشمشان روشن شود، و در عین حال از پاداش پدران چیزی کم نمی‌کند، و از ثواب پدران چیزی به فرزندان نمی‌دهد، که مزاحم حق پدران باشد، و خدا خودش بهتر می‌داند که چه جور بدهد.

آیه ۱۷ تا ۲۸ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۵

شرحی از اوصاف و لذایذ بهشت

۱- با همسرانتان با هم داخل بهشت شوید!

- "يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ،
- الَّذِينَ ءَامَنُوا بِبَابِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ،
- اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أزْوَاجُكُمْ تَحْبُرُونَ،
- ای بندگان من نه هیچ ترسی امروز بر شما هست، و نه اندوهناک خواهید شد،
- کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم اراده ما شدند،

داخل بهشت شوید هم خودتان و هم همسرانتان و به سرور پردازید!“

۲- ایمنی از هر خوف و اندوه در قیامت

این آیه شریفه خطابى است که خدای تعالی در قیامت به متقین دارد، و در این خطاب ایشان را از هر ناملایمی احتمالی یا قطعی ایمنی می‌دهد، چون فرموده نه خوف دارید، و نه اندوه و مورد خوف ناملایم احتمالی است، و مورد اندوه ناملایم قطعی، و وقتی خوف و اندوه نداشته باشند، قطعاً این دو قسم ناملایم را هم نخواهند داشت.

”الذین امنوا بایاتنا و كانوا مسلمین“ منظور از آیات خدا همه آن چیزهایی است که بر وجود خدای تعالی دلالت می‌کند، چه پیغمبر باشد، و چه کتاب، و چه معجزه، و چه چیزهای دیگر. و منظور از اسلام، تسلیم بودن به اراده و اوامر خدای عز و جل است.

۳- ورود به بهشت و شادمانی همراه همسران دنیائی

”ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون“، ظاهر اینکه امر می‌فرماید به داخل شدن در بهشت، این است که مراد از ازواج همان همسران مؤمن در دنیا باشد، نه حور العین، چون حور العین در بهشت هستند، و خارج آن نیستند تا با این فرمان داخل بهشت شوند.

و کلمه ”تحبرون“ به معنای سروری است که آثارش در وجهه انسان نمودار باشد. و معنای جمله این است که: داخل بهشت شوید شما و همسران مؤمنان در حالی که خوشحال باشید، آن چنان که آثار خوشحالی در وجهه شما نمودار باشد، و یا آن چنان که بهترین قیافه را دارا باشید.

۴- طرز تجلیل از مؤمنان در بهشت

”یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب“، آوردن دو کلمه صحاف(کاسه) و اکواب(کوزه) اشاره است به اینکه اهل بهشت هم دارای طعمند، و هم دارای شراب، در صحاف طعام می‌خورند، و از کوب‌ها آب می‌نوشند.

اگر در آیه قبلی، مؤمنین مخاطب و حاضر فرض شده بودند، و به ایشان می‌فرمود داخل بهشت شوید ولی در این آیه غایب فرض شده‌اند، می‌فرماید برای آنان دائماً قند می‌آورند و جام می‌برند این التفات به منظور تجلیل و احترام از ایشان است، می‌خواهد بفهماند آنقدر از مؤمنین تجلیل به عمل می‌آید که باید آن را برای دیگران تعریف کرد، و روی از خود مؤمنین برگردانیده، به کفار گفت مؤمنین چنین مقاماتی

دارند تا بیشتر غبطه بخورند، و صدق آنچه وعده داده شده بودند بهتر روشن گردد .

۵- آنچه دلها هوس کند و آنچه چشمها لذت برند!

” و فيها ما تشتهيه الانفس و تلذ الاعين،“ ظاهرا مراد از ” ما تشتهيه الانفس- آنچه دلها هوس می‌کند،“ چیزهایی است که شهوت طبیعی بدان تعلق دارد، از قبیل چشیدنیها، بوئیدنیها، شنیدنیها، و لمس کردنیها، و خلاصه چیزهایی که انسان و حیوان در لذت بردن از آنها مشترکند .

و مراد از تلذذ چشمها جمال و زینت است، و قهرا منظور از آن، چیزهایی است که تقریبا اختصاص به انسانها دارد، مانند مناظر بهجت آور، و رخساره‌های زیبا، و لباس‌های فاخر. و به همین جهت تعبیر را تغییر داد، از آنچه که ارتباط به نفس دارد و مورد علاقه آن است تعبیر به شهوت و اشتها کرد، و از آنچه ارتباط با چشم دارد تعبیر به لذت فرمود.

و لذائد نفسانی هم در نزد ما انسانها منحصر در این دو قسم است. ممکن هم هست لذائد روحی و عقلی را هم در لذائد چشمها گنجانند، چون التذاذ روحی خود رؤیت و تماشای قلب است.

در مجمع البیان می‌گوید: خدای سبحان در جمله ”ما تشتهيه الانفس و تلذ الاعين“ تمامی نعمت‌های بهشتی را در عبارتی کوتاه آورده که اگر تمامی خلائق جمع شوند و بخواهند انواع نعمت‌های بهشتی را توصیف کنند، نمی‌توانند وصفی پیدا کنند، که در این عبارت کوتاه نباشد و دو صفت ” ما تشتهيه الانفس و تلذ الاعين“ شاملش نباشد!

۶- ارثیه بهشت جاوید، پاداش اعمال شما

” و أنتم فيها خالدون،“ این جمله هم خبر است و هم وعده و هم بشارت به اینکه شما مؤمنان الی الأبد در این نعمت خواهید بود، و معلوم است که علم به این بشارت، لذتی روحی می‌آورد، که با هیچ مقیاسی قابل قیاس با سایر لذتها نیست، و با هیچ مقداری تقدیر نمی‌شود .

” و تلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم تعملون،“ بعضی از مفسرین گفته‌اند: معنای ” اورثتموها“ این است که جنت به پاداش اعمالتان به شما داده شده است. بعضی دیگر گفته‌اند: معنایش این است که آن را از کفار به ارث برده‌اید، چون اگر کفار هم ایمان آورده و عمل صالح می‌کردند، داخل آن می‌شدند.

۷- میوه های تمام نشدنی بهشتی

” لکم فیها فاکهة کثیرة منها تاكلون،“ در این آیه شریفه میوه را به طعام و شرابی که در آیه قبل به آن اشاره فرموده بود اضافه فرمود تا همه نعمت‌ها را شمرده باشد. عبارت ”منها تاكلون“ خالی از این اشاره نیست که نعمت‌های بهشتی تمام شدنی نیست، هر قدر هم بخورید قسمتی از آن را خورده‌اید.

آیه ۶۸ تا ۷۳ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۸۲

قرین بودن با حوریان بهشتی نه ازدواج و زناشویی!

” متکئین علی سرر مصفوفة و زوجناهم بحور عین، بهشتیان در حالی می‌خورند و می‌نوشند که بر کرسی‌های بهم پیوسته تکیه داده‌اند، و ما ایشان را با حور العین تزویج کرده‌ایم.“ ایشان بر پشتی‌ها و بالش‌ها تکیه دارند، در حالی که بر روی مبل‌های ردیف هم، قرار گرفته باشند. و ما ایشان را با حور العین تزویج کرده‌ایم.

منظور از تزویج قرین شدن دو نفر با همدند. و معنای جمله این است که: ما ایشان را قرین حور العین کردیم، نه اینکه میان آنان عقد زناشویی برقرار ساختیم.

آیه ۱۷ تا ۲۸ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۵

شرحی از زندگی و عیش گوارای بهشتیان

۱- محل زندگی و نعمت های اهل بهشت

- ” إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ،
- به درستی که مردم با تقوا در بهشت‌ها و در نعیمند.“

جنت به معنای بستانی است که درختان، آن را پوشانده باشد و نعیم به معنای نعمت بسیار است. می‌فرماید: مردم با تقوا و آنها که در زندگی از خدا پروا دارند در روز قیامت در چنین مکانی سکونت می‌کنند، و نعمتی فراوان بر آنان احاطه دارد.

۲- میوه های بهشتی و امنیت اهل بهشت

” فاکهین بما اتیهم ربهم و وقیهم ربهم عذاب الجحیم، در حالی که با یکدیگر در باره آنچه پروردگارشان به آنان داده گفتگو می‌کنند و لذت می‌برند، و پروردگارشان از عذاب دوزخ محفوظشان داشت.“

فاکهین به معنای مطلق میوه است. همچنین گفته می شود: میوه را به یکدیگر دادند، و هم این که آن را تناول کردند، و در آیه شریفه به هر دو معنا تفسیر شده است. بعضی گفته‌اند: اهل بهشت با یکدیگر در باره نعمت‌هایی که خدای تعالی به ایشان داده با هم گفتگو می‌کنند. و بعضی دیگر معنا کرده‌اند به اینکه: میوه و فاکهه‌هایی را که خدا به ایشان داده می‌گیرند. بعضی هم گفته‌اند: از آن احسانها که پروردگارشان به ایشان می‌کند لذت می‌برند. و اگر کلمه ربهم را در جمله‌ای کوتاه دوباره آورد، برای این است که بفهماند پروردگارشان به ایشان عنایتی دارد.

۳- خوردن و نوشیدن گوارای اهل بهشت

” کلاوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون !
 بخورید و بنوشید، گوارایتان باد به خاطر اعمالی که می‌کردید!“
 یعنی به ایشان گفته می‌شود بخورید و بنوشید، گوارایتان باد به خاطر آن اعمال خیری که می‌کردید.

۴- تکیه دادن در کنار هم، و قرین شدن با حوریان بهشتی

” متکئین علی سرر مصفوفة و زوجناهم بحور عین،
 بهشتیان در حالی می‌خورند و می‌نوشند که بر کرسی‌های بهم پیوسته تکیه داده‌اند، و ما ایشان را با حور العین تزویج کرده‌ایم.“
 ایشان بر پشتی‌ها و بالش‌ها تکیه دارند، در حالی که بر روی مبله‌های ردیف هم، قرار گرفته باشند. و ما ایشان را با حور العین تزویج کرده‌ایم.
 منظور از تزویج قرین شدن دو نفر با همند. و معنای جمله این است که: ما ایشان را قرین حور العین کردیم، نه اینکه میان آنان عقد زناشویی برقرار ساختیم.

۵- جمع شدن فرزندان بهشتیان با پدر

” و الذین امنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء...
 و کسانی که ایمان آوردند و ذریه‌شان هم با ایمان خود ملحق به ایشان شدند، ما نیز ذریه‌شان را به ایشان ملحق نموده، چیزی از پاداش آنان کم نمی‌کنیم، برای اینکه هر کس در گرو عملی است که کرده.“

از ظاهر آیه شریفه بر می‌آید که در مقام منت نهادن است، خدای سبحان بر مؤمنین منت می‌گذارد که به زودی ذریه ایشان را - البته آنهایی را که در ایمان از پدران خود پیروی کردند- به خود آنان ملحق می‌کند و بدین وسیله چشم پدران را روشن می‌سازد، و همین معنا خود قرینه‌ای است بر اینکه تنوین در کلمه بایمان برای این است

که بر نوعی غیر مشخص از ایمان دلالت کند، نه برای تعظیم ایمان و در نتیجه معنای آیه این می‌شود که: ما از میان ذریه‌های مؤمنین، آنهایی را که در ایمان به خدا به نوعی از پدران پیروی کنند به پدرانشان ملحق می‌کنیم، هر چند که ایمانشان به درجه ایمان پدرانشان نرسد.

از سوی دیگر، از اینکه اتباع در ایمان را مطلق و بی‌قید آورد، ناگزیر باید بگوییم منظور از این اتباع، اتباع فرزندان بالغ است، چون خردسالانی که هنوز به حد تکلیف نرسیده‌اند، ایمانشان هنوز ایمان صحیح نشده، پس قهراً مراد از ذریه، فرزندان کبیرند که مکلف به ایمان هستند.

” و ما التناهم من عملهم من شیء“ و چیزی از پاداش آنان کم نمی‌کنیم، برای اینکه هر کس در گرو عملی است که کرده.

۶- میوه و گوشت بهستی در اختیار متقین

” و امددناهم بفاکهة و لحم مما یشتون،
در بهشت آنچه از میوه و گوشت که هوس کنند پی‌درپی در اختیارشان قرار می‌دهیم.“

این آیه پاره‌ای از لذات و نعمت‌های اهل بهشت را که به طور اجمال در آیه قبلی نام آنها را برد و فرمود: ”کلوا و اشربوا هنیناً...“ بطور تفصیل بیان می‌کند. کلمه امداد به معنای آوردن چیزی است به طور دائم و پشت سر هم، و معنای آیه این است که: ما اهل بهشت را به میوه و هر گوشتی که میل داشته باشند روزی می‌دهیم، یک روزی پشت سر هم و ساعت به ساعت و لا ینقطع.

۷- شراب بهستی، بدون لغو و کناه

” یتنازعون فیها کاسا لا لغو فیها و لا تأثیم،
قدح شراب در بینشان دست به دست می‌گردد، شرابی که نه مانند شراب دنیا لغوی
در آن است و نه گناه.“

تنازع در کاس به معنای به یکدیگر تعارف نمودن و اجتماع کردن بر تناول آن است، و کاس به معنای قدح است، که البته وقتی به قدح کاس گفته می‌شود که در آن شراب باشد.

مراد از لغو، سخن لغوی است که از شرابخواران دنیا سر می‌زند.

و تأثیم به معنای آن است که شخصی را گناهکار کنی، که این نیز از آثار شرابه‌ای دنیا است که شرابخوار را گناهکار می‌کند.

و همین که فرمود: در آن قدحها لغو و تأثیم نیست، قرینه است بر اینکه منظور از کاس که بر سر آن تنازع می‌کنند قدح شراب است، اما شرابی که آثار زشت شراب دنیا

را ندارد.

۸- غلامان بهشتی، مانند لؤلؤ مکنون

” و يطوف عليهم غلمان لهم كأنهم لؤلؤ مکنون، و غلامان بهشتی که در حسن و صفا چون لؤلؤ دست نخورده‌اند پیرامون ایشان و در خدمتگزاریشان آمد و شد دارند.“
مراد از طواف کردن غلمان در پیرامون بهشتیان آمد و شد آنان برای خدمت است.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: اینکه بطور نکره فرمود: «غلمان لهم» تا شنونده توهم نکند مراد از آن غلمان همان خدمتکارانی هستند که در دنیا داشتند، و بفهماند که غلمان نیز مانند حور از مخلوقات بهشتینند، که از شدت زیبایی و صفا و حسن مانند لؤلؤای هستند که از ترس دستبرد اجانب در گنجینه‌اش جای می‌دهند.

۹- گفتگوی بهشتیان با هم

” و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون، و بهشتیان به یکدیگر روی آورده احوال هم را می‌پرسند.“
یعنی به یکدیگر روی می‌آورند و هر یک از دیگری می‌پرسند در دنیا چه حالی داشته و چه عملی او را به سوی بهشت و نعیم الهی کشانیده؟

” قالوا انا كنا قبل فی اهلنا مشفقین، می‌گویند: ما قبل از این که در دنیا بودیم نسبت به خویشاوندان خود خیرخواه بودیم، و از خطر هلاکت زنده‌شان می‌دادیم.“

ما در دنیا نسبت به خانواده خود اشفاق داشتیم، هم آنان را دوست می‌داشتیم و به سعادت و نجاتشان از مهالک و ضلالت‌ها عنایت داشتیم، و هم از اینکه مبادا گرفتار مهالک شوند می‌ترسیدیم، و به همین منظور به بهترین وجهی با آنان معاشرت می‌کردیم، و نصیحت و دعوت به سوی حق را از ایشان دریغ نمی‌داشتیم.

” فمن الله علينا و وقینا عذاب السموم، و به خاطر همین خیرخواهی خدای تعالی بر ما منت نهاد، و از عذاب درون سوز جهنم، حفظمان فرمود.“

منت نهادن خدا بر اهل بهشت این است که ایشان را با داخل شدن در بهشت سعادت‌مند کرد، و با نگهداری از عذاب سموم مشمول رحمت خود قرار داد سموم به معنای حرارتی است که تا داخل سوراخهای رگ بدن فرو می‌رود، و

بدن از آن متالم می‌گردد، و ریح سموم را هم از همین جهت سموم گفته‌اند .

” انا كنا من قبل ندعوه انه هو البر الرحيم،

آری روش ما قبل از این چنین بود که همواره او را می‌خواندیم، چون می‌دانستیم که او نیکوکار مهربان است!“

این آیه شریفه، جمله ” فمن الله علينا“ را تعلیل می‌کند، و در آن اهل بهشت به یکدیگر می‌گویند: اینکه خداوند بر ما منت نهاد، برای این بود که ما در دنیا همواره او را می‌خواندیم، و اگر همواره او را می‌خواندیم بدین جهت بود که او پروردگاری نیکوکار و مهربان بود.

این آیه با دو آیه قبلی، این معنا را می‌فهماند که اهل بهشت در دنیا خدای را به یکتایی می‌خواندند، یعنی تنها او را می‌پرستیدند و تسلیم امر او بودند، و نسبت به خانواده خود دلسوز بودند و آنها را به حق نزدیک و از باطل دور می‌کردند، و همین علت شد که خدا بر آنان منت نهد و از عذاب سموم حفظشان کند، و علت اینکه چنین می‌کردند این بود که خدای تعالی نیکوکار و مهربان بود و به هر کس که او را می‌خواند احسان و رحم می‌کرد .

پس آیات سه‌گانه در معنای آیات شریفه ” ان الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر،“ است چون این آیات نیز اهل بهشت را منحصرأ کسانی می‌داند که به خدا ایمان دارند و اعمال نیک می‌کنند، و دیگران را به حق و به خویشتن‌داری در انجام فرامین حق سفارش می‌کنند.

آیه ۱۷ تا ۲۸ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۵

گفتگوی بهشتیان در مورد نجات خانواده هایشان

” و اقبل بعضهم على بعض يتسائلون،

و بهشتیان به یکدیگر روی آورده احوال هم را می‌پرسند.“

یعنی به یکدیگر روی می‌آورند و هر یک از دیگری می‌پرسند در دنیا چه حالی

داشته و چه عملی او را به سوی بهشت و نعیم الهی کشانیده؟

” قالوا انا كنا قبل في اهلنا مشفقين،

می‌گویند: ما قبل از این که در دنیا بودیم نسبت به خویشاوندان خود خیرخواه بودیم،

و از خطر هلاکت زنده‌شان می‌دادیم.“

ما در دنیا نسبت به خانواده خود اشفاق داشتیم، هم آنان را دوست می‌داشتیم

و به سعادت و نجاتشان از مهالک و ضلالت‌ها عنایت داشتیم، و هم از اینکه مبادا گرفتار

مهالک شوند می ترسیدیم، و به همین منظور به بهترین وجهی با آنان معاشرت می کردیم، و نصیحت و دعوت به سوی حق را از ایشان دریغ نمی داشتیم.

- ” فمن الله علينا ووقينا عذاب السموم،

- و به خاطر همین خیرخواهی خدای تعالی بر ما منت نهاد، و از عذاب درون سوز جهنم، حفظمان فرمود.“

آیه ۱۷ تا ۲۸ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۵

آیا لذایذ و شهوات دنیا در بهشت ادامه دارد؟

یکی از لطیف‌ترین نکاتی که از دو آیه:

- ” ذلك متاع الحياة الدنيا، و الله عنده حسن المآب، “ و آیه:

- ” قل ء انبئکم بخیر من نلکم ...، “

و آیاتی شبیه به اینها، نظیر آیه: ” قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق؟ قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا، خالصة يوم القيمة كذلك نفضل الايات لقوم يعلمون، “ استفاده می‌شود، پاسخ از اشکالی است که بسیاری از دانشمندان بر ظاهر آیات راجع به توصیف نعمت‌های بهشت وارد دانسته‌اند. و آن اشکال این است که:

تمامی لذائذ دنیوی برای بقا و حفظ نسل است، و آخرت که دار بقا است، چه

حاجت به این گونه لذائذ دارد؟

اگر برای انسان وجودی فرض کنیم که عدم و فنا در دنبالش نیست، و حیاتی فرض کنیم که از هر شر و مکروهی مامون است، دیگر چه فایده‌ای می‌توان در وجود قوای بدنی یک انسان آخرتی تصور کرد؟ و چه ثمره‌ای در داشتن جهاز هاضمه، تنفس، تناسل، مثانه، طحال، کبد و امثال آن می‌تواند باشد؟ با اینکه گفتیم همه این جهازها برای بقا تا زمانی محدود است، نه برای بقای جاودانی و ابدی.

و اما جواب از این اشکال این است که خدای سبحان آنچه از لذائذ دنیا و

نعمت‌های مربوط به آن لذائذ را خلق کرده که انسانها را مجذوب خود کند، و در نتیجه به سوی زندگی در دنیا و متعلقات آن کشیده شوند، همچنان که در کلام مجیدش فرمود:

- ” وما اوتيتم من شيء فمتاع الحياة الدنيا و زينتها و ما عند الله خير و ابقى، افلا تعقلون، “

و آیاتی دیگر از این قبیل که همه این نکته را بیان می‌کنند که نعمت‌های موجود

در دنیا و لذائذ مربوط به هر یک از آنها اموری است مقصود للغير، نه مقصود بالذات،

وسيله‌هائی است برای زندگی محدود دنیا که از چند روزه دنیا تجاوز نمی‌کند، و اگر مساله زندگی مطرح نبود این نعمت‌ها نه خلق می‌شد و نه ارزشی داشت، حقیقت امر همین است.

و لیکن این را هم باید دانست که آنچه از هستی انسان باقی می‌ماند همین وجودی است که چند صباحی در دنیا زندگی کرده، با دگرگونی‌ها و تحولاتش مسیری را از نقص به کمال طی نموده، و این قسمت از وجود انسان همان روحی است که از بدن منشا گرفته و بر بدن حکم می‌راند.

بدنی که عبارت است از مجموع اجزائی که از عناصر روی زمین درست شده، و نیز قوای فعاله‌ای که در بدن است، به طوری که اگر فرض کنیم غذا و شهوت (و یا علاقه جذب عناصر زمین به سوی بدن)، نمی‌بود، وجود انسان هم دوام نمی‌یافت.

پس فرض نبود غذا و سایر شهوات، فرض نبود انسان است، نه فرض

استمرار نیافتن وجودش! (دقت بفرمائید!)

پس انسان در حقیقت همان موجودی است که با زاد و ولد منشعب می‌شود، می‌خورد و می‌نوشد، و ازدواج می‌کند و در همه چیز تصرف نموده، می‌گیرد، می‌دهد، حس می‌کند، خیال می‌کند، تعقل می‌نماید، خرسند و مسرور و شادمان می‌شود، و هر ملائمی را به خود جلب می‌کند، خودی که عبارت است از مجموع اینها که گفتیم، مجموعی که بعضی از آنها مقدمه بعضی دیگر است، و انسان بین مقدمه و ذی المقدمه حرکتی دوری دارد، چیزی که بر حسب طبیعت مقدمه کمال او بود، با دخالت شعور و اختیارش کمال حقیقیش می‌شود.

و وقتی خدا او را از دار فانی دنیا به دار بقا منتقل کرد، و خلود و جاودانگی برایش

نوشت، حال یا خلود در عذاب، و یا در نعمت و ثواب، این انتقال و خلود، ابطال وجود او

نمی‌تواند باشد بلکه اثبات وجود دنیائی او است، هر چه بود حالا هم همان است، با این تفاوت

که در دنیا معرض دگرگونی و زوال بود، ولی در آخرت دگرگونی ندارد، هر چه هست همیشه

همان خواهد بود، قهرا یا همیشه به نعمت‌هائی از سنخ نعمت‌های دنیا (منهای زوال و تغییر)

متنعم، و یا به نعمت‌ها و مصائبی از سنخ عذابهای دنیا (ولی منهای زوال و تغییر) معذب

خواهد بود، و چون نعمت‌های دنیا عبارت بود از شهوت جنسی، لذت طعام و

شراب، لباس، مسکن، همنشین، مسرت، شادی و امثال اینها، در آخرت هم

قهرا همین‌ها خواهد بود.

پس انسان آخرت هم همان انسان دنیا است، مایحتاج آخرتش هم همان

مایحتاج دنیا است، آنچه در دنیا وسیله استکمالش بوده همان در آخرت هم وسیله

استکمال او است، مطالب و مقاصدش هم همان مطالب و مقاصد است، تنها فرقی که بین دنیا و آخرت است مساله بقا و زوال است.

این آن چیزی است که از کلام خدای سبحان ظاهر می‌شود، که در بیان حقیقت بنیه و ساختمان انسان می‌فرماید:

– ” و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة ، فخلقنا العلقة مضغة ، فخلقنا المضغة ، عظاما ، فكسونا العظام لحما ، ثم انشأناه خلقا آخر ، فتبارك الله احسن الخالقين ، ثم انكم بعد ذلك لميتون ، ثم انكم يوم القيمة تبعثون.“

توجه کنید به جمله اول آیه و همه فقرات آن که تعبیر به خلقت کرده، و خلقت عبارت است از ترکیب (نظیر پدید آوردن بنا از ترکیب سنگ و آجر و غیره،) و باز توجه کنید به جمله: (و در آخر او را خلقی دیگر کردیم،) که به خوبی دلالت می‌کند بر اینکه خلقت مادی بدن مبدل می‌شود به خلقت موجودی مجرد، و باز توجه کنید به جمله « و سپس همین شما در روز قیامت مبعوث خواهید شد،» که به طور مسلم مخاطب به این خطاب، همان انسانی است که خلقتی دیگر شده است .

و نیز می‌فرماید: ” قال فيها تحيون، و فيها تموتون، و منها تخرجون،“ که از آن بر می‌آید حیات انسان، حیاتی است زمینی، که از زمین و نعمت‌هایش ترکیب شده است.

و از سوی دیگر خدای سبحان در باره این نعمت‌های زمینی فرموده: ” ذلك متاع الحیوة الدنيا،“ و نیز فرموده: ” و ما الحیوة الدنيا فی الاخرة الا متاع،“ و در این دو آیه خود زندگی دنیا را وسیله زندگی آخرت و متاع آن نامیده، متاعی که صاحبش از آن متمتع می‌شود، و این خود بدیع‌ترین بیان در این باب است، بابتی است که از آن هزارها باب باز می‌شود، و در عین حال مصدق کلام رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم است که فرموده:

” كما تعيشون تموتون، و كما تموتون تبعثون .“

و کوتاه سخن اینکه زندگی دنیا عبارت است از وجود دنیوی انسان، به ضمیمه آنچه از خوبیها و بدیها که کسب کرده، و آنچه که به نظر خودش خبیث و خسران است، در نتیجه در آخرت یا لذائذی که کسب کرده به او می‌دهند، و یا از آن محروم می‌کنند، و یا به نعمتهای بهشت برخوردارش می‌سازند، و یا به عذاب آتش گرفتارش می‌کنند.

و به عبارتی روشن‌تر، آدمی در بقایش به حسب طبیعت، سعادت و شقاوتی دارد، هم بقای شخصیتش و هم بقای نوعش، و این سعادت و شقاوت منوط به فعل طبیعی او، یعنی اکل و شرب و نکاح او است، و همین فعل طبیعی به وسیله لذائذی که در آن قرار داده‌اند آرایش و مشاطه‌گری شده، لذائذی که جنبه مقدمیت دارد .

این به حسب طبیعت آدمی و خارج از اختیار او است و اما وقتی می‌خواهد با فعل اختیاری خود طلب کمال کند، و شعور و اراده خود را به کار بیندازد، موجودی می‌شود که دیگر کمالش منحصر در لذائد طبیعی نیست، بلکه همان چیزی است که با شعور و اراده خود انتخاب کرده است، پس آنچه خارج از شعور و مشیت او است (از قبیل خوشگلی و خوش لباسی، و بلندی و خوش صورتی، و خوش خطی، و سفیدی، و لذت‌بخشی غذا، و خانه، و همسرش و امثال اینها)، کمال او شمرده نمی‌شود، هر چند که نوعی کمال طبیعی هست، و همچنین عکس آن نقص خود او شمرده نمی‌شود، هر چند که نقص طبیعی هست، همچنان که خود را می‌بینیم که از تصور لذائد لذت می‌بریم، هر چند که در خارج وجود نداشته باشد.

مثلا مریض با اینکه بهبودی ندارد اما از تصور بهبودی لذت می‌برد، پس همین لذائد مقدمی است که کمال حقیقی انسان می‌شود، هر چند که از نظر طبیعت، کمال مقدمی است حال اگر خدای سبحان این انسان را بقایی جاودانه بدهد، سعادتش همان لذائذی است که در دنیا می‌خواست، و شقاوتش همان چیزهائی است که در دنیا نمی‌خواست، حال چه لذت به حسب طبیعت، و خلاصه لذت مقدمی باشد، و چه لذت حقیقی و اصلی باشد، چون این بدیهی است که خیر هر شخص و یا قوه مدرکه و دارای اراده عبارت است از چیزهائی که علم بدان دارد، و آن را می‌خواهد، و شر او عبارت است از چیزی که آن را می‌شناسد ولی نمی‌خواهد.

پس به دست آمد که سعادت انسان در آخرت به همین است که به آنچه از لذائد که در دنیا می‌خواست برسد، چه خوردنیش، و چه نوشیدنیش، و چه لذائد جنسیش، و چه لذائذی که در دنیا به تصورش نمی‌رسید، و در عقلش نمی‌گنجید، و در آخرت عقلش به آن دست می‌یابد، و رسیدن به این لذائد همان بهشت است، و شقاوتش به نرسیدن به آنها است، که همان آتش است، همچنان که خدای تعالی فرموده:

– ” لَهِمْ مَا يَشَاؤُن فِيهَا، وَ لَدِينَا مَزِيدٌ !“

آیه ۱۵ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۱۶۵ تا ۱۶۸

لذایذ مشترک دنیوی و لذایذ اختصاصی بهشت

- « زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّبَاتِ وَ الْفَتَطِيرِ الْمَقْتَطِرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفُضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَمِ وَ الْحَرَبِ ذَلِكَ مَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمُنَابِ،
- قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

- خَلْدِينَ فِيهَا وَ أَرْوَحَ مُطَهَّرَةً وَ رِضْوَانَ مَنْ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ،
- علاقه به شهوات یعنی زنان و فرزندان و گنجینه‌های پر از طلا و نقره و اسبان نشان‌دار و چارپایان و مزرعه‌ها علاقه‌ای است که به وسوسه شیطان بیش از آن مقدار که لازم است در دل مردم سر می‌کشد با اینکه همه اینها وسیله زندگی موقت دنیا است، و سرانجام نیک نزد خدا است،
 - به این دلدادگان بگو آیا می‌خواهید شما را به بهتر از اینجا خبر دهم؟ کسانی که از خدا پروا داشته باشند نزد پروردگارشان بهشت‌هایی دارند که از زیر سایه آن نهرها جاری است و ایشان در آن، زندگی جاودانه و همسرانی پاک داشته و خدا از آنان خشنود است و او به بندگان بی‌نا است...»

خدا در دو سرا یعنی هم در دنیا و هم در آخرت وعده نعمت‌هایی را داده که مایه تنعم و لذت انسان است، و نیز از آنجائی که این نعمت‌ها چه خوردنی‌هایش و چه نوشیدنی‌ها و همسران و ملک و سایر لذائذش هم دنیوی دارد و هم اخروی، با این تفاوت که آنچه دنیائی است مشترک بین کافر و مؤمن است، و اما اخرویش مختص به مؤمنین است.

جای این سؤال در ذهن باز می‌شود که: چه فرقی است بین دنیا و آخرت که لذائذ دنیوی مشترک، و لذائذ اخروی مختص باشد؟ و یا بگو چه مصلحتی ایجاب کرده که نعمت‌های اخروی مختص به مؤمن باشد؟ و چون جای چنین سؤالی بوده، در آخر آیه مورد بحث فرمود: **” و خدا به وضع بندگانش بصیر است،“** و معنایش این است که این فرقی که خدای تعالی بین مؤمن و کافر گذاشته بر اساس عبث و بیهوده کاری نبوده، چون خدا بزرگتر از آن است که کاری گزاف و بیهوده کند، بلکه در خود این دو طایفه از مردم چیزی هست که این تفاوت را باعث شده و خدا بصیر و بینا به بندگان خویش است و دلیل این تفاوت را می‌داند و آن عبارت است از وجود تقوا در مؤمن، و نبود آن در کافر.

آیه ۱۵ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۱۶۵ تا ۱۶۸

و لَهُمْ مَا يَدْعُونَ - هر چه به خواهند آماده است!

(شرحی از نعمتهای اهل بهشت و همسرانشان)

- ” إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكُهُونٍ،
- هُمْ وَ أَرْوَجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِّئُونَ،
- لَهُمْ فِيهَا فَكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ،
- سَلَّمَ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ،
- به درستی که اهل بهشت امروز در ناز و نعمت هستند و از هر فکر دیگر فارغند،
- هم خود و هم همسرانشان در زیر سایه بر کرسی‌ها تکیه می‌زنند،
- و میوه‌ای در آنجا در اختیار دارند و هر چه بخواهند در اختیارشان قرار می‌گیرد،
- در آن روز به عنوان پیام از پروردگار مهربان به ایشان ابلاغ سلام می‌شود.“

” ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون،“ اصحاب بهشت در آن روز در کاری هستند که توجهشان را از هر چیز دیگری قطع می‌کند و آن کار عبارت است از گفت و شنوده‌های لذت بخش، و یا عبارت است از تنعم در بهشت.

”هم و ازواجهم في ظلال على الارائك متكئون،“ ایشان یعنی اهل بهشت و همسرانشان که در دنیا محرم ایشان بودند و از مؤمنات بودند، و یا حور العین که همسران بهشتی ایشانند، در سایه‌ها و یا در زیر سایبانهایی که ساتر از آفتاب یا هر حرارت دیگری است، قرار دارند، و بر پستی‌ها به عزت تکیه می‌کنند.

” لهم فيها فاكهة و لهم ما يدعون،“ مردم در بهشت میوه و نیز هر چه را تمنا و اشتها کنند و بطلبند در اختیار دارند.

- ” سلام قولاً من رب رحيم.“

- من این سلام را می‌گویم، گفتمی از پروردگار رحيم.

- سلامی است که از عظمت نمی‌توان تعریفش کرد.

این سلام از خدای تعالی باشد، و این غیر از آن سلامی است که ملائکه به بهشتیان می‌گویند و قرآن چنین حکایتش کرده: ” و الملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار!“

آیه ۵۵ تا ۵۸ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۵۰

تأمین بلا انقطاع غذا و رزق بهشتیان

- « جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا،

- لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا،

- در آنجا یاوه‌ای نشنوند مگر سلامی و در آنجا بامدادان و شامگاهان روزی خویش را دارند. «

” و لهم رزقهم فيها بكرة و عشيا.“ ظاهر کلام این است که آمدن رزق در صبح و

شام کنایه باشد از آمدن آن پشت سر هم و بدون انقطاع.

آیه ۶۰ تا ۶۳ سوره مریم المیزان ج: ۱۴ ص: ۱۰۵

لباس و آرایش ساکنان بهشت عدن

- « جَنَّاتِ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ،

– و بهشت‌های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است. «

بهشت‌های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است، و گویند ستایش خدایی را که غم و اندوه را از ما ببرد که پروردگاران آمرزنده و شکور است، همان خدایی که از کرم خویش ما را به این سرای دائم درآورد که در اینجا رنج و ملالی به ما نرسد.

آیه ۳۵ تا ۳۲ سوره فاطر المیزان ج: ۱۷ ص: ۶۶

مشخصات حوریان بهشتی مخصوص مخلصین

- ” إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ،
- ... وَ عِنْدَهُمْ قَصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٍ، كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ،
- مگر بندگان مخلص خدا، که ایشان رزقی معلوم دارند،
- ... و پیش ایشان حوریان درشت چشم پرکرشمه و نازند،
- گویی از سفیدی، سفیده تخم مرغند قبل از آنکه دست خورده شود. “

” و عندهم قاصرات الطرف عین،“ این آیه وصف حوریانی است که برای مخلصین آماده شده است.

” قاصرات الطرف“ کنایه است از این که: نگاه کردن آنان با کرشمه و ناز است، و مؤید آن این است که دنبال آن، کلمه عین را آورده که به معنای چشمی است که: درشت و در عین حال زیبا باشد مانند چشم آهو.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: معنای ” قاصرات الطرف،“ این است که: حوریان فقط به همسران خود نگاه می‌کنند، و آن قدر ایشان را دوست می‌دارند که نظر از ایشان به دیگر سو، نمی‌گردانند. و مراد از کلمه عین آن است که: هم سیاهی چشمهای حوریان نامبرده بسیار سیاه است و هم سفیدی‌اش بسیار سفید.

” کانهن بیض مکنون،“ – کلمه بیض به معنای تخم مرغ است و کلمه مکنون به معنای پنهان شده و ذخیره شده است. بعضی از مفسرین گفته‌اند: منظور از تشبیه حوریان به بیض مکنون این است که: همانطور که تخم مرغ مادامی که در زیر پر مرغ و یا در لانه و یا در جای دیگر محفوظ می‌باشد، همچنان دست نخورده می‌ماند و غباری بر آن نمی‌نشیند حوریان نیز این طورند.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور تشبیه آنان به باطن تخم است، قبل از آنکه شکسته شود و دست خورده گردد.

آیه ۳۹ تا ۴۹ سوره صافات المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۰۵

وصف همسران بهشتی

- « وَ عِنْدَهُمْ قَصْرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ،
- پرهیزکاران همسرانی پر ناز و کرشمه دارند.»

” و عندهم قاصرات الطرف اتراب،“ نزد ایشان همسرانی است که قاصرات الطرف می‌باشند و منظور از صفت قاصرات الطرف این است که: آن همسران به شوهران خود راضی و قانعند، و چشم به دیگری ندارند. ممکن هم هست کنایه باشد از اینکه همسرانی پر ناز و کرشمه‌اند .

” اتراب- اقران “ یعنی همسران بهشتی همتای شوهران خویشند، نه از جهت سن با آنان اختلاف دارند، و نه از جهت جمال.

ممکن هم هست مراد از ” اتراب- اقران “ این باشد که مثل شوهران خویشند، هر قدر شوهران نور و بهائشان بیشتر شود، از ایشان هم حسن و جمال بیشتر می‌گردد. آیه ۴۹ و ۵۴ سوره ص المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۳۲

همسران پاکیزه بهشتی

” وَ لَهِمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ - در آنجا همسران پاکیزه دارند...!“

مراد به پاکیزگی همسران بهشتی، پاکیزه و طاهر بودن آنها از همه انواع قذارتها و مکارهی است که مانع از تمامیت الفت و التیام و انس می‌شود، چه قذارتهای ظاهری و خلقتی، و چه قذارتهای باطنی و اخلاقی .

مرحوم صدوق روایت کرده که شخصی از امام صادق علیه‌السلام معنای این آیه را پرسید، فرمود: ازواج مطهّرة، حوریانی هستند که نه حیض دارند و نه حدث . و در بعضی روایات طهارت را عمومیت داده، و به معنای برائت از تمامی عیب‌ها و مکاره گرفته‌اند.

آیه ۲۵ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۱۳۹

همسران پاک بهشتی و نعمتهای بهتر

- ” قُلْ أَوْسَبُّكُمْ خَيْرٌ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ!
- بگو آیا می‌خواهید شما را به بهتر از اینجا خبر دهم؟ کسانی که از خدا پروا داشته باشند نزد پروردگارشان بهشت‌هایی دارند که از زیر سایه آن نهرها جاری است و ایشان در آن، زندگی جاودانه و همسرانی پاک داشته و خدا از آنان خشنود است و او به بندگان بینا است!“

بهشت است.

” یلبسون من سندس و استبرق متقابلین، “ سندس به معنای پارچه نازکی است که از ابریشم بافته شده باشد، و استبرق پارچه ضخیم ابریشمی است.

متقابلین - یعنی روبروی همدان تا با هم انس داشته باشند، چون نزد اهل بهشت هیچ ناملایمی نیست، زیرا فرمود: در مقامی امین قرار دارند.

” کذک و زوجناهم بحور عین، “ مراد از تزویج اهل بهشت با حوریان این است که قرین حوریان هستند، چون این تزویج به معنای ازدواج اصطلاحی نیست، بلکه از زوج به معنای قرین است، که معنای اصلی لغوی آن است .

و کلمه حور جمع حوراء است، که به معنای زنی است که سفیدی چشمش بسیار سفید، و سیاهی آن نیز بسیار سیاه باشد، و یا به معنای زنی است که دارای چشمانی سیاه چون چشم آهو باشد.

و کلمه عین جمع عیناء یعنی درشت چشم است و از ظاهر کلام خدای تعالی برمی آید، که حور العین غیر زنان دنیایند، که آنان نیز داخل بهشت می شوند.

” یدعون فیها بكل فاکهة آمنین، “ یعنی تمام اقسام میوهها را می طلبند، و می خورند، در حالی که از ضرر آنها ایمنند.

” لا یدزقون فیها الموت الا الموتة الاولى و وقیهم عذاب الجحیم، “ یعنی غیر از مرگ اول دیگر مرگی نمی چشند، و در بهشت خلد به حیاتی ابدی که دیگر دستخوش مرگ نمی شود زنده اند.

” و وقیهم عذاب الجحیم، “ خداوند ایشان را از عذاب دوزخ حفظ می کند.

در این آیه شریفه بعد از آنکه مردن را از بهشتیان نفی کرد، و به عبارتی دیگر فرمود که بهشتیان به وسیله مرگ از آن عالم به عالمی دیگر منتقل نمی شوند اینک در آخر آیه می فرماید: از حالت تنعم و سعادت در بهشت، به حالت شقاوت و عذاب در جهنم نیز منتقل نمی گردند تا هر دو قسم انتقال را تکمیل کرده باشد، هم انتقال مکانی را و هم انتقال حالی را .

” فضلا من ربك ذلك هو الفوز العظيم، “ آن کرامت و نعمت که گفته شد فضلی

است از ناحیه خدا، نه اینکه بندگان خدا از او چنین چیزی را طلب کار باشند، و آنچه مستحق آن باشند که خدا بر خود لازم و واجب بداند که آن بهشت را به عنوان پاداش به ایشان بدهد، برای اینکه خدا مالک است، مالکی غیر مملوک، و هیچ چیزی و هیچ موجودی مالک حقی که آن را از خدا طلب کند نیست تا خدا را محکوم به دادن آن حق کند، بلکه داستان نعمت بهشت تنها وعده ای است که خدا به بندگان صالحش داده، و این

خود او است که فرموده خدا خلف وعده نمی‌کند .

اگر بهشت را پیروزی و فوزی عظیم خوانده، بدین جهت است که آخرین سعادت است که آدمی بدان نائل می‌شود.

آیه ۵۱ تا ۵۵ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۲۷

مشخصات شراب بهشتی

- " يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْمُومٍ،
- خَتْمُهُ مَسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ،
- وَ مِرْأَجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ،
- عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ،
- از شراب صافی مهرخورده به ایشان می‌نوشانند،
- شرابی که مهر و مومش مشک است و شایسته است که مردم نسبت به چنین زندگی مسابقه بگذارند.
- شرابی که همزوج با چشمه تسنیم است،
- منظور چشمه‌ای است خاص مقربین که جز از آن نمی‌نوشند."

در آیه قبل در مورد ابرار فرمود:

- محققا ابرار غرق در نعمتند،
- بر اریکه‌ها تکیه زده تماشا می‌کنند،
- در سیمایشان طراوت تنعم مشاهده می‌شود.

در این آیات انواع نعمت هائی را می‌شمارد که خداوند سبحان در بهشت برای

آنان انعام فرموده است:

" یسقون من رحیق مختوم،" کلمه رحیق به معنای شراب صاف و خالص از غش است، و به همین مناسبت آن را به وصف مختوم توصیف کرده، چون همواره چیزی را مهر و موم می‌کنند که نفیس و خالص از غش و خلط باشد، تا چیزی در آن نریزند و دچار ناخالصی نشوند.

" ختامه مسك و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون،" کلمه ختام به معنای وسیله مهر زدن است، می‌فرماید وسیله مهر زدن بر آن رحیق بجای گل و لاک و امثال آن - که در دنیا بوسیله آنها مهر و موم می‌کنند - مشک است .

بعضی گفته‌اند : منظور از ختام، آخرین طعمی است که از آن شراب در دهان می‌ماند، می‌فرماید آخرین طعم آن بوی مشک است.

" و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون،" کلمه تنافس به معنای زورآزمایی افراد در ربودن چیزی از دست یکدیگر است، ولی در مورد آیه و مقامی که دارد به معنای مسابقه

است.

همچنان که همین معنا را در آیه زیر به صراحت، خاطر نشان کرده و می‌فرماید: "سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة"، پس در آیه بشر را ترغیب می‌کند تا بشتابد به سوی آن نعمتی که با عبارت رحیق مختوم توصیفش کرده است.

بعد از ترغیب به همه نعمت‌های بهشتی، می‌فرماید: مسابقه‌گران و زورآزمایان باید بر سر همه نعمت‌های بهشتی، و مخصوصا بر سر رحیق مختوم مسابقه بگذارند، که نوشیدنی خاص آنان است.

"و مزاجه من تسنیم- شرابی که مزوج با چشمه تسنیم است،" کلمه مزاج به معنای وسیله مخلوط کردن است، و کلمه تسنیم به معنای چشمه‌ای است در بهشت، که خدای تعالی نامش را تسنیم نهاده است.

"عینا یشرب بها المقربون- چشمه‌ای است خاص مقربین که جز از آن نمی‌نوشند."

مفاد آیه این است که مقربین صرفا تسنیم را می‌نوشند، همچنان که مفاد جمله "و مزاجه من تسنیم" این است که: آنچه در قده ابرار از رحیق مختوم هست با تسنیم مخلوط می‌شود.

این معنا دلالت می‌کند بر اینکه تسنیم از رحیق مختوم گرانقدرتر است، چون رحیق مختوم با آمیخته شدن با تسنیم لذت بخش‌تر می‌شود.

آیه ۲۵ تا ۲۸ سوره مطففین المیزان ج ۲۰ ص ۳۹۴

(یادآور می‌شود تفصیل چند مطلب خلاصه شده در این فصل)

در فصل های دیگر آمده است.

بخش دوم

شناخت

اهالی جهنم و عذاب

فصل اول

چرا و چگونه جهنمی شدند؟

جهنم، نتیجه و غایت آفرینش بسیاری از جن و انس

- " وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَقْلُونَ،
- بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم دل‌ها دارند که با آن فهم نمی‌کنند چشم‌ها دارند که با آن نمی‌بینند گوش‌ها دارند که با آن نمی‌شنوند ایشان چون چارپایانند بلکه آنان گمراه‌ترند ایشان همانانند غفلت‌زدگان."

در این آیه خدای تعالی جهنم را نتیجه و غایت آفریدن بسیاری از جن و انس دانسته، و این با تعریفی که در جای دیگر کرده و فرموده نتیجه آفریدن خلق رحمت است که همان بهشت آخرت باشد، از قبیل آیه: "الا من رحم ربك،" و "لذلك خلقهم،" منافات ندارد، برای اینکه معنای غرض به حسب کمال فعل و آن هدفی که فعل منتهی به آن می‌شود مختلف می‌گردد.

توضیح اینکه، نجار وقتی بخواهد دربی بسازد نخست به چوب‌هایی که برای اینکار تهیه دیده می‌پردازد، آنگاه آنها را ورنه‌انداز نموده سپس به اره کردن و تیشه زدن و رنده نمودن آن می‌پردازد تا در آخر، درب مورد نظر خود را می‌سازد، پس کمال غرض نجار از اینکارها که روی چوب‌ها انجام می‌دهد تنها و تنها به عمل آوردن درب است، و این از یک جهت است، و از جهت دیگر نجار از همان اول امر می‌داند که تمامی این چوب‌ها صالح برای درب شدن نیست، چون درب هیات مخصوصی دارد غیر هیاتی که این الوارها و چوب‌ها دارند، و برگرداندن هیات آنها به هیات یک جفت درب مستلزم این است که مقداری از آن ضایع گشته و به صورت هیزم در آید، چون این مقدار، از هندسه و نقشه عمل بیرون است، و این هیزم شدن مقداری از ابعاض چوب و دور ریختن آن در نقشه و قصد نجار داخل بوده، و نجار نسبت به آن اراده‌ای داشته که باید آن را اراده

ضروری نامید، پس این نجار نسبت به این الوار و تیرهایی که در جلو خود گذاشته دو نوع غایت در نظر دارد، یکی غایت کمالی است، و آن این است که این چوب‌ها را به صورت دربی در آورد، دوم غایتی است تبعی و آن این است که مقداری از این چوب‌ها را درب بسازد و مقداری را که استعداد درب شدن ندارد، ضایع کرده و دور بریزد.

خدای تعالی نیز مشیتش تعلق گرفت به اینکه در زمین موجودی خلق کند تمام عیار و کامل از هر جهت به نام انسان تا او را بندگی نموده و بدین وسیله مشمول رحمتش شود، و لیکن اختلاف استعداداتی که در زندگی دنیوی کسب می‌شود، و اختلافی که در تاثیرات هست نمی‌گذارد تمامی افراد این موجود (انسان) در مسیر و مجرای حقیقی خود قرار گرفته و راه نجات را طی کند، بلکه تنها افرادی در این راه قرار می‌گیرند که اسباب و شرایط برایشان فراهم باشد، اینجاست که غرض خدای تعالی هم مانند آن نجار به دو اعتبار متعدد می‌شود، و صحیح است بگوییم: برای خدای تعالی غایتی است در خلقت انسان - مثلاً - و آن این است که رحمتش شامل آنان گشته و همه را به بهشت ببرد، و غایت دیگری است در خلقت اهل خسران و شقاوت، و آن این است که ایشان را با اینکه برای بهشت خلق کرده به دوزخ ببرد، ولی غایت اولی غایتی است اصلی، و غایت دوم غایتی است تبعی و ضروری، و در هر جا که می‌بینیم سعادت سعید و شقاوت شقی مستند به قضای الهی شده باید بدانیم که آن دلیل ناظر به نوع دوم از غایت است، و معنایش این است که خدای تعالی از آنجایی که مآل حال بندگان خود را می‌داند و از اینکه چه کسی سعید و چه کسی شقی است همین سعادت و شقاوت مورد اراده او هست، لیکن اراده تبعی نه اصلی.

- " لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها." این قسمت از آیه شریفه اشاره است به اینکه دوزخیان کسانی هستند که استعداد برای وقوع در مجرای رحمت الهی در آنان باطل گشته، و دیگر در مسیر ورزش نفحات ربانی قرار نمی‌گیرند، و از مشاهده آیات خدا تکانی نمی‌خورند، گویا چشم‌هایشان نمی‌بیند، و از شنیدن مواعظ مردان حق متاثر نمی‌گردند تو گوئی گوش ندارند، و حاجت‌ها و بیناتی که فطرتشان در دل‌هایشان تلقین می‌کند سودی به حالشان ندارد و یا گوئی دل ندارند.

پس این نفهمیدن و ندیدن و نشنیدن دوزخیان از چیست؟ جواب این است که گر چه بطلان استعداد و فساد عمل دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌های ایشان مستند به خدای تعالی است، الا اینکه خدای تعالی این کار را به عنوان کیفر عمل‌های زشت ایشان کرده، پس خود آنان سبب شدند که با تغییر راه عبودیت نعمت خدا را تغییر دادند، خداوند هم

مهر بر دل‌هایشان نهاده و دیگر با این دل‌ها آنچه را که باید بفهمند نمی‌فهمند، و پرده بر چشم‌هایشان کشیده و دیگر با این چشم‌ها آنچه را که باید ببینند نمی‌بینند، و سنگینی را بر گوش‌هایشان مسلط کرده و دیگر با این گوش‌ها آنچه را که باید بشنوند نمی‌شنوند، و همه اینها نشانه این است که ایشان راه به دوزخ می‌برند.

” اولئك كالانعام بل هم اضل.“

این انسانها آنچه را که مایه امتیاز انسان از سایر حیوانات است از دست داده‌اند، و آن تمییز میان خیر و شر، و نافع و مضر در زندگی سعید انسان، به وسیله چشم و گوش و دل است.

و اما جمله: بلکه ایشان از چارپایان هم گمراه‌ترند، که لازم‌اش وجود یک نحوه ضلالتی در چارپایان است، دلیلش این است که ضلالتی که در چارپایان هست ضلالتی است نسبی و غیر حقیقی، برای اینکه چارپایان بحسب قوای مرکبه‌ای که آنها را وادار می‌کند به اینکه همه همت خود را در خوردن و جهیدن صرف کنند، در تحصیل سعادت زندگی‌ای که برایشان فراهم شده گمراه نیستند و در اینکه قدمی فراتر نمی‌گذارند هیچ مذمتی بر آنها نیست، و گمراه خواندنشان به مقایسه با سعادت زندگی انسانی است که آنها مجهز به وسائل تحصیل آن نیستند.

بخلاف کر و کورهای از افراد انسان که با مجهز بودن به وسائل تحصیل سعادت انسانی و با داشتن چشم و گوش و دلی که راهنمای آن سعادت است با این حال آن وسائل را اعمال نکرده و چشم و گوش و دل خود را نظیر چشم و گوش و دل حیوانات ضایع و معطل گذارده‌اند مانند حیوانات تنها در تمتع از لذت‌های شکم و شهوت استعمال کرده‌اند به همین دلیل اینگونه مردم از چارپایان گمراه‌ترند، و بر خلاف چارپایان استحقاق مذمت را دارند.

... و غفلت ریشه هر ضلالت و باطلی است.

آیه ۱۷۹ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۴۳۷

جهنم برای مخالفت با رسول خدا و انشقاق در جامعه اسلامی

- ” وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا،
- و هر کس بعد از آنکه حق برایش روشن شد مخالفت رسول کند و روشی غیر راه مؤمنین اتخاذ نماید، وی را به همان وضعی که دوست دارد واگذاریم و به جهنم در آریم که چه بد سر انجامی است!“

”و يتبع غير سبيل المؤمنين“ بیان دیگری است برای مشاقه با رسول، و مراد از سبیل مؤمنین اطاعت رسول است، چون اطاعت رسول، اطاعت خدای تعالی است. پس سبیل مؤمنین بدان جهت که بر ایمان به خدا اجتماع کرده و جامعه‌ای تشکیل می‌دهد، همان اجتماع بر اطاعت خدا و رسول است.

و این آیه بطوری که ملاحظه می‌کنید از معصیت خدای تعالی و شق عصای اجتماعی اسلام و یا به عبارتی ایجاد تفرقه در آن را نهی می‌کند، و این همان سبیل مؤمنین است. ”و نصله جهنم و ساءت مصیرا“

آیه و ۱۱۶۱۵ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۱۳۲

جهنم، کیفر تمایل به ظالمین در امر دین و مجتمع اسلامی

- ” وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ،
- به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل نشوید که جهنمی می‌شوید و غیر خدا دوستانی ندارید و یاری نمی‌شوید.“

رکون به معنای صرف اعتماد نیست، بلکه اعتمادی است که توأم با میل باشد، بنا بر این، رکون به سوی ستمکاران، یک نوع اعتمادی است که ناشی از میل و رغبت به آنان باشد، حال چه این رکون در اصل دین باشد، مثل اینکه پاره‌ای از حقایق دین را که به نفع آنان است بگوید، و از آنچه که به ضرر ایشان است دم فرو بندد و افشاء نکند، و چه اینکه در حیات دینی باشد مثل اینکه به ستمکاران اجازه دهد تا به نوعی که دلخواه ایشان است در اداره امور مجتمع دینی مداخله کنند و ولایت امور عامه را به دست گیرند، و چه اینکه ایشان را دوست بدارد و دوستیش منجر به مخالفت و آمیزش با آن شود و در نتیجه در شؤون حیاتی جامعه و یا فردی از افراد اثر سوء بگذارد.

و کوتاه سخن، رکون به این معنا است که در امر دین و یا حیات دینی طوری به ستمکاران نزدیک شود که نزدیکی توأم با نوعی اعتماد و اتکاء باشد، و دین و خدا و یا حیات دینی را از استقلال در تاثیر انداخته، و از آن پاکی و خلوص اصلیش ساقط کند و معلوم است که نتیجه این عمل این است که راه حق از طریق باطل سلوک شود، و یا حق با احیای باطل احیاء گشته و بالأخره به خاطر احیائش کشته شود.

خدای تعالی در خطابی که در این آیه دارد، جمع کرده میان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و مؤمنین از امتش، و شؤونی که هم مربوط به آن جناب و هم به امت اوست، همان معارف دینی و اخلاق و سنت‌های اسلامی است از جهت تبلیغ و حفظ

و اجراء و تطبیق حیات اجتماعی بر آن، و همچنین عبارت است از ولایت امور مجتمع اسلامی، و شناخته شدن افراد به عنوان یک فرد مسلمان، در صورتی که به آن سنت‌ها عمل کند. بنا بر این، نه پیغمبر می‌تواند در این امور به ستمکاران رکون کند و نه امت او.

بعلاوه، کاملاً روشن است که این دو آیه مورد بحث به منزله نتیجه‌ای است که از داستانهای ملت‌های ستمکاری استنتاج شده که خداوند به جرم ستمهایشان آنها را هلاک نموده است.

ظلم آن ملت‌ها تنها شرک ورزیدن و بت پرستیشان نبود، بلکه از جمله کارهای نکوهیده آنها که خداوند از آن نکوهش کرده پیروی از ستمکاران بوده، که نتیجه‌اش فساد در زمین بعد از اصلاح آن می‌شد، و آن فساد عبارت بود از رسمیت دادن به سنت‌های ظالمانه که والیان جور باب کرده بودند و مردم هم از آنها پیروی می‌کردند.

”فتمسکم النار،“ عاقبت رکون، تماس با آتش است!

نکته جالبی که در این جمله است این است که عاقبت رکون به ظلم، ظالم را تماس با آتش و خود ظلم را آتش قرار داده است. و این همان فرق میان نزدیک شدن به ظلم و تلبس به ظلم است.

”و ما لکم من دون الله من اولیاء،“ یعنی آتش شما را مس می‌کند در حالی که در آن آتش غیر از خدا هیچ یآوری نداشته باشید، چه این واقعه در قیامت واقع می‌شود که انسان تمامی اولیاء و یاورانی که در دنیا یورش می‌پنداشت از دست می‌دهد.

از بحث‌هایی که تاکنون پیرامون آیه کردیم چند چیز بدست آمد:

۱- نهی در آیه شریفه رکون به اهل ظلم است در امر دین و یا حیات دینی، از قبیل سکوت کردن در بیان حقایق دینی و اموری که موجب ضرر جامعه دینی می‌شود و ترک هر عمل دیگری که خوش آیند ظالمان نیست، و یا مثل اینکه ظالم کارهایی کند که برای جامعه دینی ضرر دارد، و مسلمانها آن را ببینند و سکوت کنند و حقایق دینی را برایش بازگو نکنند، و یا اموری را ترک کند که با ترکش لطمه به اجتماع مسلمین بزند. و مسلمین سکوت کنند، او زمام جامعه دینی را در دست بگیرد و عهده‌دار مصالح عمومی جامعه بشود و با نداشتن صلاحیت، امور دینی را اجراء کند و ایشان سکوت کنند و نظیر اینها.

۲- رکونی که در آیه از آن نهی شده، اخص است از معنای ولایتی که در آیات بسیار دیگری از آن نهی شده، زیرا ولایت به معنای نزدیک شدن به نحوی است که

مسلمین را در دین و اخلاقشان در معرض تاثیر قرار دهد و در نتیجه دین و اخلاقشان که از بین رفته و سنت‌های ظالمانه‌ای که در جامعه دشمنان دین رایج شده در میان مسلمین رواج یابد، به خلاف رکون که به معنای بنا نهادن دین و یا حیات دینی است بر اساس ظلم ظالمین، و این معنا از نظر مورد اخص از ولایت است، برای اینکه هر جا که رکون به ظالمی پیدا شود ولایت ظالم هم شده ولی هر جا که ولایت ورزیدن به ظالم یافت شد چنان نیست که رکون هم باشد.

۳- آیه شریفه نهی می‌کند از رکون به ستمکاران در ستم‌هایشان، به این معنا که مسلمانان، دین حق خود و حیات دینی خود را مبنی بر ظلمی از ظلم‌های آنان کنند، و یا در گفتار و کردار حق خود، جانب ظلم و باطل ایشان را رعایت کنند .

و خلاصه وقتی بتوانند حقی را احیاء کنند که باطلی را هم احیاء بکنند، و برگشت این عمل همانطور که قبلاً هم گفتیم به این است که احیاء یک حق با از بین رفتن یک حق دیگر صورت گیرد.

و اما میل کردن به ظلمی از ظلم‌های آنان و راه دادن آن ظلم را در دین، و اجرای آن در مجتمع اسلامی و یا در محیط زندگی شخصی، رکون به ظالمین نیست، بلکه مباشرت در ظلم و وارد شدن در زمره ظالمین است.

آیه ۱۱۳ سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۶۷

اختلاف افکنان در دین در جهنم ابدی

– ” كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكُتُبَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ،

– مردم قبل از بعثت انبیاء همه يك امت بودند خداوند به خاطر اختلافی که در میان آنان پدید آمد انبیایی به بشارت و انذار برگزید و با آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا طبق آن در میان مردم و در آنچه اختلاف کرده‌اند حکم کنند این بار در خود دین و کتاب اختلاف کردند و این اختلاف پدید نیامد مگر از ناحیه کسانی که اهل آن بودند و انگیزه‌شان در اختلاف حسادت و طغیان بود در این هنگام بود که خدا کسانی را که ایمان آوردند در مسائل مورد اختلاف به سوی حق رهنمون شد و خدا هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند ! “

خدای سبحان اختلاف واقع در دین را ناشی از بغی و حسادت و طغیان دانسته است . و جمله : الا الذین اوتوه ... دلالت دارد بر اینکه مراد از این جمله اشاره به اصل ظهور اختلافات دینی است، نه اینکه هر تک تک اشخاصی که از صراط مستقیم منحرف شده، و یا به دینی غیر دین خدا متدین گشته، اهل طغیان و بغی است، خلاصه منظور

معرفی ریشه و سر منشا اختلافات دینی است، درست است که تک تک منحرفین هم از صراط مستقیم منحرفند، و لیکن ریشه گمراهی این افراد باز همان علمای دینی هستند، که از در بغی و طغیان اختلاف به راه انداختند، و باعث شدند مردم از دین صحیح و الهی محروم شوند.

و خدای سبحان اهل بغی و طغیان را معذور نمی‌داند، ولی کسانی را که امر بر آنان مشتبه شده، و راه درستی به سوی دین درست نجسته‌اند، معذور می‌داند.

و نیز در باره کسانی که قدرت تحقیق نداشته، و به خاطر اختلافی که علمای دین در دین انداختند امر بر آنان مشتبه شده، می‌فرماید:

– ” الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حيلة و لا یهدون سبیلا فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم ، و کان الله عفوا غفورا . “

خدای تعالی بغی را مخصوص علما کرده، که آیات الهیه بر ایشان روشن بوده مع ذلک زیر بار نرفته‌اند، در باره آنان در جای دیگر فرموده:

” و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون.“

و آیات در این باره بسیار زیاد است، که در تمامی آنها بعد از کلمه کفر تکذیب را هم اضافه کرد، تا اهل دوزخ را منحصر در کسانی کند که با داشتن علم، خدا و آیاتش را انکار کردند، و سخن کوتاه آنکه مراد از آیه شریفه این است که این اختلاف یعنی اختلاف در دین به دست علمای دین در مردم می‌افتد.

آیه ۲۱۳ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۱۶۷

دلایل جهنمی شدن اهل کتاب

– ” اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْفُرُوْنَ بِبَآئِتِ اللّٰهِ وَ یَقْتُلُوْنَ النَّبِیِّیْنَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُوْنَ الَّذِیْنَ یَأْمُرُوْنَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ اُولَئِکَ الَّذِیْنَ حَبِطَتْ اَعْمَلُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَّصِیْرٍ، “

– به کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و افرادی را که به عدالت و ادارشان می‌کنند به قتل می‌رسانند، بشارت به عذابی دردناک بده ! اینان همانهاییند که اعمال خیری هم که دارند هم در دنیا بی‌نتیجه می‌ماند و هم در آخرت و از انواع یاوران، هیچ نوع یآوری ندارند.“

اختلافی که اهل کتاب از یهود و نصارا در دین کردند، با اینکه کتاب الهی بر آنان نازل شده، و خدای تعالی اسلام را برایشان بیان کرده بود، اختلاف ناشی از جهل نبود، و چنان نبود که حقیقت امر برایشان مجهول بوده باشد، و ندانسته باشند که دین

خدا یکی است .

بلکه این معنا را به خوبی می‌دانستند و تنها انگیزه آنان در این اختلاف، حس غرور و ستمگریشان بود، و هیچ عذری ندارند، و همین خود کفری است که به آیات مبین خدا ورزیدند، آیاتی که حقیقت امر را بر ایشان بیان کرد .

و اینکه فرمود: "اولئك الذين حبطت اعمالهم في الدنيا و الآخرة، و ما لهم من ناصرين،" دو نکته را افاده می‌کند: اول اینکه: اگر انسان کسی را به جرم اینکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کند به قتل برساند اعمال نیکش همه حبط و بی‌اجر می‌شود. دوم اینکه: در روز قیامت مشمول شفاعت نمی‌گردد.

آیه ۲۲ و ۲۱ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۱۸۷

جهنم، سزای خیانت به خدا و خلق

- " وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ تُوفَى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ. أَ فَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِنَسِ الْمَصِيرُ. هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ،

- و البته هیچ پیغمبری خیانت نخواهد کرد، و هر کس خیانت کند روز قیامت به کفر آن خواهد رسید و بطور کلی هر کس هر عمل نیک و بد در دنیا بجا آورد در قیامت تمام و کامل به جزای آن برسد و به هیچ کس ستمی نخواهد شد. آیا کسی که با ایمان در راه رضای خدا قدم بردارد مانند کسی است که با کفر راه غضب خدا پیماید؟ منزل گاه او جهنم است و بسیار بد جایگاهی است. این دو گروه مؤمن و کافر را به مراتب ایمان و کفر نزد خدا درجات مختلفی است و خداوند به هر چه می‌کنند آگاه است."

معنای آیه این است که حاشا بر رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که به پروردگار خود و یا به مردم خیانت کند، چون خیانت به مردم هم خیانت به خدا است، با اینکه هر خیانتکاری با خیانتش پروردگارش را دیدار می‌کند، و آنگاه آنچه کرده است بدون کم و کاست تحویل می‌گیرد .

خدای سبحان بعد از تقسیم مردم به این دو قسم می‌فرماید: هر یک از این دو طایفه درجاتی مختلف دارند، آنها که تابع رضوان خدایند، همه با هم مساوی نیستند، آنها هم که تابع سخط خدایند همه در یک درجه نیستند، و خدا بصیر به اعمال است، و می‌داند هر کسی در چه درجه‌ای از پیروی سخط و یا رضای او است، پس خیال نکنید که خیر اندک و یا شر مختصر از قلم او می‌افتد، و به خاطر این خیال باطل در این جور خیر و شرها مسامحه کنید.

آیه ۱۶۱ تا ۱۶۳ سوره آل عمران المیزان ج ۴ ص ۸۸

عذاب جاودانی برای شکستن حدود خدا

- ” تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَعْتَدِ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ،
 - آنچه مذکور شد احکام و اوامر خدا است و هر کس پیرو امر خدا و رسول او است او را به بهشتی در آورند که در زیر درختانش نهرها جاری است و آنجا منزل ابدی مطیعان خواهد بود و این است سعادت و پیروزی عظیم . و هر که نافرمانی خدا و رسول کند و از حدود الهی تجاوز نماید، او را به آتشی در افکند که همیشه در آن معذب است و همواره در عذاب خواری و ذلت خواهد بود.“
- منظور از حدود خدا در این جا احکام ارث و فرائض و سهام معین شده است که خدای تعالی در این دو آیه با ذکر ثواب بر اطاعت خدا و رسول در رعایت آن حدود و تهدید به عذاب خالد و خوار کننده در برابر نافرمانی خدا و تجاوز از آن حدود امر آن را بزرگ داشته است .

آیه ۱۳ و ۱۴ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۳۳۶

کفر و ظلم یهود و ضلالت دنیوی و جهنم ابدی آنها

- ” إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ فَمَلَّأُوا سُلُوكَهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغَيِّرَ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا. إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا،
- با اینکه قرآن از ناحیه خدا است و از سنخ وحیی است که به سایر انبیا می‌شد معلوم است که کسانی که باز کفر بورزند و از راه خدا جلوگیری کنند، به چه ضلالت دور از نجاتی گرفتار شده اند. آری کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند خدا هرگز در صدد آمرزش آنان و اینکه به راهی هدایتشان کند نیست . الا طریق جهنم که در آن همیشه باقی می‌مانند، و این کار برای خدا آسان است.“

در این آیه ضلالت کسانی را که به قرآن، این حجت بالغه، کفر بورزند و از آن اعراض کنند، هر کس که باشند، چه یهود و چه نصارا، محقق و سر انجام شوم آنان را تثبیت نموده است، و بر این اساس، مراد از ظلم در اینجا نیز همان صد و جلوگیری از راه خدا است است .

آیه ۱۶۷ و ۱۶۹ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۲۳۲

پیشوایانی که مردم را به آتش دعوت می کردند!

- ” وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ،
- ما آنان را پیشوایانی کردیم که مردم را به سوی آتش دعوت می‌کردند و روز

قیامت از آن مردم یآوری نخواهند یافت.

معنای دعوت به آتش، دعوت به کارهایی است که مستوجب آتش است، و آن کارها عبارت است از: کفر و گناهان گوناگون، چون اینها است که قیامتشان را به صورت آتشی تصویر می‌کند، که در آن معذب خواهند شد، ممکن هم هست مراد از کلمه نار همان کارهای مستوجب آتش باشد.

و معنای پیشوا کردن آنان برای دعوت به آتش این است که: ایشان را پیشقدم در کفر و گناه کرد، در نتیجه دیگران به ایشان اقتداء کرده، و به آنان پیوستند، و اگر بررسی که چرا خداوند ایشان را پیشوای کفر کرد؟ و آیا این کار به عدالت خدا برخوردی ندارد؟ در پاسخ می‌گوییم: وقتی برخورد دارد که این اضلال خدا ابتدایی باشد، یعنی خود آنان قبلاً کاری نکرده باشند که مستوجب این اضلال باشند، و اما اگر این اضلال به عنوان مجازات کفر و جحودی باشد که آنان قبل از دیگران مرتکب شدند، به عدالت خدا برخورد ندارد.

آیه ۴۱ سوره قصص المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۴

آیا همه وارد آتش می‌شوند؟

(موضوع پل صراط: گذر کنندگان از آن و فروافتادگان به جهنم)

– ” وَ إِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا،
– ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا،

- هیچ کس از شما نیست مگر وارد جهنم می‌شود که بر پروردگارت حتمی و مقرر است،
- آنگاه کسانی را که تقوی پیشه کرده‌اند از آن رهایی می‌بخشیم و ستمگران را به زانو در آورده در آن واگذاریم.

معنای این دو آیه چنین است که: هیچ یک از شما (متقیان و ظالمان) نیست مگر آنکه به زودی در لبه و پرتگاه آتش قرار می‌گیرید، و این قرار دادن شما در پرتگاه آتش واجب حتمی بر پروردگارت شده، آنگاه کسانی را که تقوی داشته‌اند نجات داده، ظالمان را در آن باقی می‌گذاریم، به خاطر این که ظلم کردند، و ایشان همچنان به زانو در آمده، باقی می‌مانند.

جمله ” و ان منکم الا واردها“ به بیش از قصد و حضور و اشراف دلالت ندارد که این با جمله ” ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا،“ که دلالت بر دخول تمام مردم یا ستمکاران در جهنم دارد، منافات ندارد.

” کان علی ربك حتما مقضیا،“ این ورود یا حکمی که کردیم بر خدای تعالی واجب و حتمی است، و این وجوب به فرمان خود خدا بوده، خودش علیه خود حکم رانده، چون حاکمی که بر او حکم براند وجود ندارد.

” ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا.“

این جمله دلالت می‌کند بر اینکه ظالمان داخل آتشند، آنگاه در همانجا ایشان را باقی می‌گذارند و متقین را نجات می‌دهند، و عبارت نجات دادن متقین دلالت ندارد بر اینکه آنان نیز با ظالمان داخل آتش باشند، چون گفتیم نجات دادن بدون داخل بودن نیز متحقق می‌شود مثل اینکه در شرف دخول باشند.

این را هم باید دانست که ظاهر بعضی روایات این است که ورود به آتش به معنای عبور از آن است، در نتیجه روایات مذکور با روایاتی که در باره صراط وارد شده منطبق می‌شود، چون در روایات صراط آمده که صراط پلی است که روی آتش کشیده شده، مردم همه مامور می‌شوند از آن عبور کنند، چه نیکان و چه فجار، الا اینکه نیکان از آن عبور می‌کنند، و فجار در آتش می‌افتند. از صدوق در اعتقاداتش آمده که آیه مورد بحث را بر همان صراط حمل کرده است.

آیه ۷۱ و ۷۲ سوره مریم میزان ج: ۱۴ ص: ۱۲۱ و ۱۲۷

عامل باطنی برای جهنمی شدن انسان

- ” إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا،
- إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا،
- وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا،
- إِلَّا الْمُصَلِّينَ ...
- آری انسان به منظور رسیدنش به کمال حریص خلق شده،
- و نیز اینطور خلق شده که در برابر شر به جزع در می‌آید،
- و از رساندن خیر به دیگران دریغ می‌نماید،
- مگر نمازگزاران “

این آیات به اولین سبب و انگیزه‌ای که انسان را به رذیله اعراض از یاد خدا و به جمع اموال و گنجینه کردن آن و در آخر دچار آتش خالد شدن و می‌دارد اشاره می‌کند، آتشی که فرمود: ” لظى، نزاعه للشوی!“

و آن سبب عبارت است از حالتی در انسان به نام ” هلع - شدت حرص “ که حکمت الهی اقتضا کرد آدمی را به این صفت بیافریند، تا به وسیله این صفت به آنچه مایه خیر و سعادتش می‌باشد هدایت شود، چیزی که هست این خود انسان است که این

مایه سعادت خود را مایه بدبختی خود می‌سازد، و به جای اینکه در راه سعادت خود صرف کند، در راه بدبختی خود صرف می‌کند، و همین مایه سعادت خویش را مایه هلاکت دائمی خود می‌کند، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند، که در جنات از عزت و احترام برخوردارند.

و این هلع که انسان مجبول بر آن است - و خود از فروع حب ذات است - به خودی خود از رذائل اخلاقی نیست. مثل هر صفت نفسانی اگر در حد اعتدال نگاه داشته شود فضیلت است و اگر به طرف افراط و یا تفریط منحرف گردد، رذیله و مذموم می‌شود. هر انسانی در همان آغاز تولدش، و در عهد کودکی و قبل از رشد و بلوغش مجهز به حرص شدید هست، و این حرص شدید بر خیر صفتی است کمالی که اگر نبود به دنبال کمال و جلب خیر و دفع شر از خود بر نمی‌آمد، همچنان که قرآن کریم فرموده: و انه لحب الخیر لشدید.

و چون به حد بلوغ و رشد رسید به دستگاهی دیگر مجهز می‌شود، و آن عبارت است از عقل که با آن حقائق امور را آنطور که هست درک می‌کند، اعتقاد حق و عمل خیر را تشخیص می‌دهد، آن وقت است که حرص شدید در ایام کودکی که او را در هنگام برخورد با شر به جزع در می‌آورد، و در هنگام رسیدن به خیر از بذل خیر جلوگیری می‌شد، مبدل به حرصی دیگر می‌شود، و آن حرص شدید به خیر واقعی و فرع شدید از شر اخروی است، و با در نظر گرفتن اینکه خیر واقعی عبارت است از مسابقه به سوی مغفرت پروردگار، و شر واقعی عبارت است از نافرمانی خدای تعالی، در نتیجه چنین کسی از کار خیر سیر نمی‌شود، و پیرامون گناه نمی‌گردد، و اما نسبت به شر و خیر دنیوی حرصی نمی‌ورزد، و از حدودی که خدای تعالی برایش معین کرده تجاوز نمی‌کند، در هنگام برخورد با گناه حرص خود را با فضیلت صبر کنترل می‌کند، و نیز در برابر اطاعت پروردگار حرص خود به جمع مال و اشتغال به دنیا را با فضیلت صبر کنترل می‌کند، و همچنین هنگام برخورد با مصیبت، جزع خود را با فضیلت صبر ضبط می‌کند، و همین حرص به منافع واقعی برای چنین انسانی صفت کمال می‌شود.

و اما اگر انسان از آنچه عقلش درک می‌کند و فطرتش به آن اعتراف می‌نماید روی بگرداند، و همچنان مانند دوران طفولیتش پای بند هوای نفس خود باشد، و همواره آن را پیروی نموده مشتاق باطل و متجاوز از حق باشد، و حرصش بر خیر دنیوی کنترل نداشته باشد، خدای تعالی نعمتش را مبدل به نعمت نموده، آن صفت غریزش را که بر آن غریزه خلقش کرده بود، و آن را وسیله سعادت دنیا و آخرتش قرار داده بود، از او می‌گیرد و مبدل می‌کند به وسیله شقاوت و هلاکتش تا او را به اعراض از حق و جمع

مال دنیا و گنجینه کردن آن و ابدیت، و این معنا همان است که در آیات متعرض آن شده است .

” الا المصلین،“ این استثناء از انسان هلوع است.

مگر نمازگزاران،

که بر این کار خود مداومت دارند،

و حرص خود را در راه بندگی خدا به کار می‌برند،

و کسانی که در اموالشان حقی معلوم است، برای سائل و محروم

و کسانی که روز جزا را همواره تصدیق می‌کنند،

و کسانی که از عذاب پروردگارشان نگران هستند،

چون هیچ کس از عذاب پروردگارش ایمن نیست،

و کسانی که شهوت خود را حفظ می‌کنند،

مگر در مورد همسران و کنیزان خود که به خاطر به کار بردن نیروی شهوت در آن

موارد ملامت نمی‌شوند،

پس اگر کسی برای اطفای شهوت به دنبال غیر آنچه یاد شد باشد چنین کسانی

تجاوزگرند،

و کسانی که امانت‌ها و پیمان خود را محترم می‌شمارند،

و کسانی که پای شهادت‌های خود می‌ایستند،

و کسانی که بر نماز خود محافظت دارند،

چنین کسانی که در باغهای بهشت مورد احترامند! “

آیه ۳۵ تا ۳۹ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۱۸

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَانِ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

” ... إلا من رحم ربك و لذلک خلقهم و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَانِ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ،

... مگر کسانی که پروردگارت به ایشان رحمت آورده و برای رحمت خلقشان کرده و سخن پروردگارت تو بر این رفته که جهنم را از جنیان و آدمیان یکسره لبالب می‌کنم .“

کلمه خدای تعالی تحقق یافت، و مصداق خود را از ایشان گرفت، به خاطر ظلم و اختلافشان در حق، و بعد از آنکه بدان عالم شدند، و کلمه او که تحقق یافت همان پر کردن جهنم بود.

این آیه نظیر آیه: ” و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها و لکن حق القول منی لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعین،“ می‌باشد.

و اصل این کلمه آن وعده‌ای است که خداوند به ابلیس ملعون در جواب او که گفته بود: ” فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین،“ داده است و فرموده: ” قال فالحق و الحق اقول لاملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین.“

منظور از جمله: ” الا من رحم،“ این است که: الا کسی که خداوند او را هدایت

کرده باشد.

اشاره: "ولذلك خلقهم" اشاره به رحمت است، و معنایش اینست که خلاق برای رسیدن به رحمت خلق شده‌اند، تا بدان وسیله به سعادت خود نایل آیند.

در معانی الاخبار به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت: من از امام صادق علیه‌السلام از فرمایش خدای تعالی که فرموده: "و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون" سؤال کردم، حضرت فرمود: ایشان را آفرید تا به عبادت مامورشان کند. آنگاه می‌گوید: از این فرمایش خدا که می‌فرماید: "و لا يزالون مختلفين الا من رحم ربك و لذلك خلقهم" سؤال کردم فرمود: ایشان را آفرید تا کارهایی انجام دهند که مستوجب رحمت باشند و خداوند رحمتشان کند.

و در تفسیر قمی از ابی الجارود از امام باقر علیه‌السلام آمده که فرمود: "و لا يزالون مختلفين الا من رحم ربك" مقصودش آل محمد و اتباع ایشان است، خداوند می‌فرماید: "و لذلك خلقهم" یعنی اهل رحمت در دین خدا اختلاف نمی‌کنند.

آیه ۱۱۹ سوره هود المیزان ج: ۱۱ ص: ۸۶ و ۹۳

منافقین در درک اسفل آتش

- "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أ تُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا
لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِينًا. إِنَّ الْمُنٰفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَن نَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا،

- شما که مؤمنید به جای مؤمنین کافران را دوست خود مگیرید، مگر می‌خواهید
علیه خود برای خدا دلیلی روشن پدید آرید؟ منافقان در طبقه زیرین جهنمند و
هرگز برایشان یآوری نخواهی یافت . «

این آیه شریفه مؤمنین را نهی می‌کند از اینکه به ولایت کفار و سرپرستی آنها بپیوندند و ولایت مؤمنین را ترک کنند.

آیه دوم تهدید شدیدی است از ناحیه خدای تعالی که متوجه منافقین شده است. خدای تعالی ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار را نفاق دانسته، و مؤمنین را از وقوع در آن بر حذر می‌دارد که اگر چنین کنند خدای تعالی گمراهشان خواهد کرد و خدعه و نیرنگ در کارشان خواهد نمود و در زندگی دنیا گرفتار ذبذبه و سرگردانشان ساخته و در آخرت بین آنان و کفار در یک جا یعنی در جهنم جمع خواهد کرد و در گودترین درک‌های آتش سکنایشان خواهد داد و رابطه بین آنان و هر نصیر و یآوری را که بتواند یاریشان کند و هر شفيعی را که بتواند شفاعتشان کند قطع خواهد کرد .

آیه ۱۴۴ تا ۱۴۶ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۱۹۲

محیط بودن جهنم به کفار در دنیا

- " وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ اُذُنْ لِي وَ لَا تَقْنِي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ،
- از جمله آنان کسی است که می‌گوید به من اجازه بده و مرا به گناه مینداز، ولی باید بدانید که به گناه افتاده‌اند و جهنم محیط به کافران است!"

اینکه فرمود: "الا في الفتنة سقطوا"، با جمله: "وان جهنم لمحيطة بالكافرين"، تقریباً معنای واحدی را می‌رسانند، و آن این است که این مردم منافق هم در دنیا و هم در آخرت در فتنه و هلاکت ابدی قرار دارند.

ممکن هم هست از جمله: "و ان جهنم لمحيطة بالكافرين"، استفاده کرد که جهنم فعلاً نیز محیط به کفار است، نه در آینده، و آیات داله بر تجسم اعمال هم این معنا را می‌رساند.

آیه ۴۹ سوره توبه میزان ج: ۹ ص: ۴۰۹

دائمی بودن عذاب جهنم

- " وَ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا،
- اِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا،
- و کسانی که گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما بگردان که عذاب آن دائم است،
- که جهنم قرارگاه و جای بدی است."

بندگان رحمان کسانی هستند که شب را درک می‌کنند در حالی که برای پروردگار خود سجده کنندگان و یا به پا ایستادگانند - یعنی پشت سر هم سجده می‌کنند و برمی‌خیزند- و می‌گویند:

"... ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها كان غراما،

پروردگارا عذاب جهنم را از ما بگردان که عذاب آن دائم است."

کلمه غرام به معنای شدت و مصیبتی است که دست از سر آدمی بر ندارد و همواره ملازم او باشد. "انها ساءت مستقرا و مقاما- که جهنم قرارگاه و جای بدی است."

آیه ۶۵ و ۶۶ سوره فرقان میزان ج: ۱۵ ص: ۳۳۱

خلود و ابدی بودن در دوزخ

- " فَأَمَّا الَّذِيْنَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيْهَا زَفِيْرٌ وَ شَهِيْقٌ،
- خَلِيْدِيْنَ فِيْهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ اِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيْدُ،
- اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،

و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند،
مگر آنچه پروردگار تو بخواهد که پروردگارت هر چه بخواهد می‌کند.“

خلود به معنای دوری هر چیز از معرضیت برای فساد و باقی ماندنش بر صفت و حالتی است که دارد. در قرآن خلد به معنای آن جزئی است که تا آخرین دقایق زندگی به حالت خود می‌ماند، و مانند سایر اعضای دچار دگرگونی نمی‌شود. و جمله: ”ما دامت السموات و الارض،“ یک نوع تقییدی است که تاکید خلود را می‌رساند، و معنایش این است که ایشان در آن جاویدند تا زمانی که آسمانها و زمین وجود دارد.

لیکن در اینجا اشکالی پیش می‌آید و آن اینست که آیات قرآنی تصریح دارد بر اینکه آسمان و زمین تا ابد باقی نیستند و این با خلود در آتش و بهشت که آن نیز مورد نص و تصریح آیات قرآنی است سازگاری ندارد.

از دو جهت در آیه مورد بحث اشکال می‌شود:

یکی اینکه خلود دائمی در بهشت و دوزخ را محدود کرده به دوام آسمانها و زمین با اینکه آسمانها و زمین دائمی نیستند.

دوم اینکه خالد را که ابتدای خلودش از روز قیامت شروع می‌شود، و از آن روز دوزخی بطور دائم در دوزخ و بهشتی بطور دائم در بهشت به سر می‌برند به چیزی تحدید کرده که ابتدای قیامت آخرین امد وجود آن است و آن آسمان و زمین است که ابتدای قیامت آخرین امد وجود آنها است.

پاسخی که ماده اشکال را از بین ببرد این است که خدای تعالی در کلام خود آسمانها و زمینی برای قیامت معرفی می‌کند که غیر آسمانها و زمین دنیا است، و می‌فرماید: ”یوم تبدل الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،“ و از اهل بهشت حکایت می‌کند که می‌گویند: ”الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض ننبوء من الجنة حیث نشاء،“ و در مقام وعده به مؤمنین و توصیف ایشان می‌فرماید: ”لهم عقبی الدار.“

پس معلوم می‌شود برای آخرت نیز آسمانها و زمینی است، همچنانکه در آن بهشت و دوزخی و برای هر یک سکنه و اهلی است، که خدا همه آنها را به این وصف توصیف کرده که نزد اویند، و فرموده: ”ما عندکم ینفد و ما عند الله باق،“ و به حکم این آیه آسمان و زمین آخرت از بین نمی‌رود.

و اگر در آیه مورد بحث بقای بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقای آسمان و زمین محدود کرده از این جهت است که معنای این دو اسم از حیث آسمان و زمین بودن هیچ وقت از بین نمی‌رود، آنکه از بین می‌رود یک نوع آسمان و زمین است و

آن آسمان و زمین دنیایی است که این نظام مشهود را دارد، و اما آسمانها و زمینی که مثلا بهشت در آنها است، و به نور پروردگار روشن می شود به هیچ وجه از بین نمی رود، و خلاصه جهان همواره آسمانها و زمینی دارد. چیزی که هست در آخرت نظام دنیائیش را از دست می دهد.

آیه ۱۰۳ تا ۱۰۸ سوره هود المیزان ج: ۱۱ ص: ۷

مشمولین عذاب ابدی

- " يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا،
- روز قیامت عذابش دو برابر شود و در آن به خواری جاویدان به سر برد."

مساله خلود در عذاب، برای کسی که شرک ورزیده مسلم است و هیچ حرفی در آن نیست و اما خلود در عذاب برای کسی که قتل نفس محترمه کرده و یا مرتکب زنا شده باشد که دو تا از گناهان کبیره است و همچنین برای کسی که مرتکب رباخواری شده باشد، که قرآن کریم نسبت به آنها تصریح به خلود کرده و ممکن است به یکی از وجوه زیر توجیه شود:

اول اینکه: بگوییم خصوص این سه گناه طبعی دارند که اقتضای خلود در آتش را دارد، همچنان که چه بسا این احتمال از ظاهر آیه شریفه: " ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء،" نیز استفاده شود، چون فرموده شرک به هیچ وجه آمرزیده نمی شود و اما پایین تر از شرک را خدا از هر کس بخواد می آمرزد، یعنی از بعضی اشخاص مانند مرتکب قتل و زنا و ربا نمی آمرزد .

دوم اینکه: بگوییم مراد از خلود در همه جا به معنای مکث طولانی است ولی چیزی که هست این است که در شرک این مکث طولانی، ابدی است و در غیر آن بالأخره پایان پذیر است .

سوم اینکه: بگوییم کلمه: ذلک در جمله و من يفعل ذلک اشاره به همه این سه گناه است، چون آیات مورد بحث که همه در تعریف مؤمنین است، مؤمنین را چنین معرفی می کند: اینان کسانی هستند که مرتکب شرک و قتل نفس و زنا نمی شوند، پس اگر کسی هر سه این گناهان را مرتکب شود مخلد در آتش است، مانند کفار که به همه آنها مبتلا بودند.

در نتیجه اگر کسی به بعضی از این سه گناه آلوده باشد دیگر از آیه شریفه خلود وی در آتش بر نمی آید.

- " الا من تاب و امن و عمل عملا صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحیما،"

این آیه شریفه استثنایی است از حکم کلی دیدار اثم و خلود در عذاب که در آیه قبلی بود و در مستثنا سه چیز قید شده: اول توبه، دوم ایمان و سوم عمل صالح. پس آیه شریفه درباره مشرکین است، حال چه اینکه آن دو گناه دیگر را هم مرتکب شده باشند و چه نشده باشند، و اما مؤمنینی که مرتکب آن دو گناه شده باشند عهده‌دار بیان توبه‌شان آیه بعدی است.

جمله: "فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات"، فرع بر توبه و ایمان و عمل صالح است و آثار نیکی را که بر آنها مترتب می‌شود بیان می‌کند. و آن این است که: خدای تعالی گناهانشان را مبدل به حسنه می‌کند.

آیه ۶۹ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۳۳۴

جهنم جایگاه شیطان ها و پیروان انسانی او

- "وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ،
 - قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ،
 - إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ . . . لِأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ،
 - وَ بَدَانَ كَمَا لَعْنَتُ مَنْ تَابَ قِيَامَتِ شَامِلِ حَالِ تُو اسْتِ،
 - گفت: پروردگارا حال که چنین است پس تا قیامت که همه مبعوث می‌شوند مرا زنده بدار، گفت: باشد تو از زندگانی،
 - تا روزی که آن وقت معلوم می‌رسد . . . جهنم را از تو و از هر که پیرویت کند از همه پر می‌کنیم."
- از ظاهر اینکه ابلیس انتهای مهلت را روز مبعوث شدن انسانها معین کرد و خدای تعالی انتهای آن را تا روز وقت معلوم مقرر داشت، برمی‌آید که اجابت خواسته ابلیس با خواسته‌اش اختلاف دارد، و عین خواسته‌اش اجابت نشده است. پس ناگزیر معلوم می‌شود آن روز یعنی روز وقت معلوم آخرین روزی است که بشر به تسویلات ابلیس نافرمانی خدا می‌کند و آن قبل از روز قیامت و بعث است.
- " قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاغْوِينَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ، " ابلیس به عزت خدا سوگند یاد می‌کند که به طور حتم تمامی ابنای بشر را اغوا می‌کند، آنگاه مخلصین را استثنا می‌نماید. و مخلصین عبارتند از کسانی که خدای تعالی آنان را برای خود خالص کرده و دیگر هیچ کس در آنان نصیبی ندارد، در نتیجه ابلیس هم در آنان نصیبی ندارد.
- " قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ أَقُولُ لِأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ، " این آیه پاسخی است از خدای سبحان به ابلیس که مشتمل است بر قضایی که خدا علیه ابلیس و پیروانش رانده که به زودی همه را داخل آتش خواهد کرد، و متن آن قضایی است که خدا به آن حکم کرده است، که هم شامل ابلیس می‌شود، و هم ذریه و قبیله او و هم از

ذریه آدم هر کس از او پیروی کند او نیز جهنمی است.

آیه ۷۸ تا ۸۵ سوره ص میزان ج: ۱۷ ص: ۳۴۶

خواری جهنم، سرانجام خودداری از دعا

- " إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ،
- وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ،
- قیامت بطور قطع آمدنی است و هیچ شکی در آن نیست و لیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند،
- پروردگارتان این دعوت را کرد که مرا بخوانید تا استجابت کنم بدرستی کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند به زودی با کمال ذلت داخل جهنم خواهند شد.

دعا خود نوعی عبادت است. خدای تعالی در آیه اولی مردم را به آمدن

قیامت تذکر می‌دهد، و در آیه بعدی آنها را به دعا دعوت می‌کند تا دعاهایشان را استجابت نماید.

و می‌فرماید: کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند به زودی با کمال ذلت داخل جهنم خواهند شد.

در روایات اسلامی، در صحیفه سجادیه است که: پروردگارا تو خودت فرمودی " ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین،" و در این کلام شریف دعا و خواندن خود را عبادت، و ترک آن را استکبار خواندی، و تارکین را به دخول در جهنم با خواری تهدید فرمودی!

در کافی به سند خود از حماد بن عیسی، از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که گفت: از آن جناب شنیدم که فرمود: دعا کن و مگو مقدرات تقدیر شده و دعا تغییرش نمی‌دهد، برای اینکه دعا خود عبادت است، و خدای عز و جل می‌فرماید: " ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین،" و نیز فرموده: " ادعونی استجب لکم ! "

آیه ۵۹ و ۶۰ سوره غافر (مؤمن) میزان ج: ۱۷ ص: ۵۱۹

همسر نوح و لوط، و جهنمی شدن آنها

- " ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ،
- خدای تعالی برای کسانی که کافر شدند مثلی زده و آن همسر نوح و همسر لوط است که در تحت فرمان دو نفر از بندگان صالح ما بودند، و این دو زن به آن دو بنده صالح خیانت کردند و همسریشان با پیامبران هیچ سودی برایشان نکرد و

از عذاب خدا جلوگیری نشد و به ایشان گفته شد داخل آتش شوید همانطور که بیگانگان با انبیا داخل می‌شوند.“

خدای تعالی زن نوح و لوط و سرگذشت آنان را مثل زده برای کفار تا عبرت بگیرند، و بفهمند که اتصال و خویشاوندی با صالحان از بندگان خدا سودی به حالشان نداشت، اینها نیز با خیانتی که نسبت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم کردند اهل آتش خواهند بود.

” و قیل ادخلا النار مع الداخلین،“ یعنی به ایشان گفته شد، داخل آتش شوید همانطور که سایرین و بیگانگان از انبیا داخل می‌شوند.

لطف این جمله در این است که می‌خواهد اشاره کند: شما با همه اتصالی که با نوح و لوط داشتید، امروز با سایر دوزخیان هیچ فرقی ندارید، و اتصال و همسری با انبیا خردلی در سرنوشت شما دخالت ندارد.

آیه ۱۰ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۷۵

اصحاب دائمی دوزخ، و گروهی که امید نجات دارند!

” ... وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ،
 ... و کسانی که کافر شده آیات ما را تکذیب کردند، ایشان اصحاب دوزخند.“
 یعنی: آنهایی که کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخ می‌باشند، و منظور از اصحاب دوزخ بودن این است که از آن جدا نخواهند شد، و دائما در آن هستند.

خدای سبحان در آیه مورد بحث متعرض حال دو طایفه از مردم شده، یکی آنانکه ملحق به صدیقین و شهدا هستند، یعنی برجستگان از مردم، و به طور قطع اهل نجاتند، و یکی دیگر کفاری که آیات او را تکذیب کرده، و به طور قطع اهل هلاکتند، و آنان عبارتند از شرار مردم که به هیچ وجه به راه خدا نمی‌آیند، باقی می‌ماند طایفه سوم که نه نجاتشان قطعی است و نه هلاکتشان، و آن طایفه عبارتند از: مردمی که ایمان دارند، و در عین حال مرتکب گناهی هم می‌شوند، که البته اینان هم در بین خود طبقاتی هستند و درجه گناهکاری و تمردشان از اطاعت خدا و رسول او مختلف است.

این که دو طایفه را نام برد و وضع آنان را بیان کرد، و طایفه سوم را نام نبرد، دأب قرآن و رسم آن است، که در بسیاری از مواردی که متعرض بیان حال مردم در قیامت می‌شود طبقه سوم را نام نمی‌برد و بیان نمی‌کند، که این طبقه چه وضعی دارند .
 چون می‌خواهد این طایفه را در میان خوف و رجاء نگه دارد، و خوف و رجای آنان را تحریک کند، تا به این وسیله تشویق و تحریک شوند به اطاعت از خدا و رسول و

به دست آوردن سعادت خود، و اجتناب بورزند از ترمرد، و در نتیجه از هلاکت.

آیه ۱۹ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۸۶

جهنم دائم جزای قتل عمد مومن

- ” وَ مَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَّتَعِدًّا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا،

- و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد.“

کسی مؤمنی را عمداً به قتل رسانده که مقصودش از عملی که کرده - زدن - همان قتل بوده باشد، یعنی هم بداند که این مشمت و لگد و یا تیر او را می‌کشد و هم بداند شخصی که به دستش کشته می‌شود مؤمن است، خدای عز و جل در این آیه شریفه چنین قاتلی را به سختی تهدید کرده و به او وعده خلود در آتش داده، چیزی که هست در سابق، آنجا که پیرامون آیه: ” ان الله لا يغفر ان يشرك به، “ و آیه: ” ان الله يغفر الذنوب جميعا، “ بحث می‌کردیم گفتیم این دو آیه می‌تواند حکم خلود قاتل را مقید کند و در نتیجه می‌توان گفت: هر چند آیه مورد بحث وعده آتش خالد و دائم را می‌دهد، لیکن صریح در حتمی بودن آن نیست و ممکن است خلود آن بوسیله توبه و یا شفاعت مورد عفو قرار گیرد.

- ” و ما كان لمؤمن ان يقتل مؤمنا الا خطأ .“

در مؤمن بعد از دخولش در حریم ایمان و قرقگاه آن، دیگر هیچ اقتضائی برای کشتن مؤمنی مثل خودش وجود ندارد، هیچ نوع کشتن مگر کشتن از روی خطا. مؤمن هرگز قصد کشتن مؤمن را بدان جهت که مؤمن است نمی‌کند، یعنی با علم به اینکه مؤمن است قصد کشتن او نمی‌کند.

و آیه مورد بحث با این حال در مقام آن است که بطور کنایه از کشتن مؤمن به عمد نهی تشریحی کند و بفرماید خدای تعالی هرگز این عمل را مباح نکرده و تا ابد نیز مباح نمی‌کند، و او کشتن مؤمن، مؤمن دیگر را تحریم کرده، مگر در یک صورت و آن صورت خطا است، چون در این فرض - که قاتل قصد کشتن مؤمن ندارد یا بدین جهت که اصلاً قصد کشتن را ندارد و یا اگر قصد دارد به این خیال قصد کرده که طرف کافری است جائز القتل - در مورد کشتن او هیچ حرمتی تشریح نشده است.

آیه ۹۳ سوره نساء المیزان ج ۵ : ص ۵۸

وعده های شیطان و جهنم فریب خوردگان

- ” يَعِدُهُمْ وَ يُؤْتِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا،

- وعده‌شان می‌دهد، آرزومندشان می‌کند، و جز فریب به ایشان وعده نمی‌دهد. اینان جایشان جهنم است و از آن گریزگاهی نمی‌یابند!“

وعده‌های شیطان عبارت است از وسوسه‌هایی که او بدون واسطه می‌کند، به خلاف ”امانی“ که جمله: ”و یمنیهم- آرزومندشان می‌کند،“ متضمن آن است، که آن از نتایج وسوسه است و منظور از آن هر امر خیالی است که وهم از آن لذت ببرد.

به همین جهت بود که خدای تعالی تمنی و یا به عبارت دیگر استفاده از آرزوهای دروغی بشر را غرور نخواند بلکه وعده او را غرور خواند و فرمود: شیطان وعده‌شان نمی‌دهد مگر غرور و فریب را، و این نکته بر کسی پوشیده نیست.

خدای تعالی بعد از بیان وعده‌های شیطان، عاقبت حال فریب خوردگان او را بیان نموده و فرمود: ”اولئك ماویهم جهنم و لا یجدون عنها محیصا- عاقبت حالشان این است که منزلگهی در دوزخ دارند که به هیچ وجه محیصی و گریزگاهی از آن ندارند!“

آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۱۳۸

جهنم ابدی برای مخالفت با خدا و رسول

- ” أَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن یَحَادِدِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ فَاِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِیْدًا فِیْهَا ذٰلِكَ الْخِزْیُ الْعَظِیْمُ،

- مگر نمی‌دانند که هر کس با خدا و پیغمبرش مخالفت کند سزای او جهنم است که جاودانه در آن باشد، و این رسوائی بزرگ است.“

کلمه خزی به معنای خواری و هر پستی دیگری است که آدمی از آن شرم داشته باشد.

مردم خوب می‌دانند که دشمنی با خدا و رسول و مخالفت و به خشم آوردن خدا و پیغمبرش مایه خلود در آتش است، و وقتی به خشم آوردن خدا و رسولش حرام باشد پس راضی کردن او و همچنین پیغمبرش بر هر کسی که به خدا و رسولش ایمان داشته باشد واجب خواهد بود. و سیاق آیه برای بیان این جهت است که خدا و رسولش سزاوارترند به اینکه مردم خوشنود و راضیشان کنند.

آیه ۶۳ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۴۲۷

عجله کفار به عذاب، و احاطه جهنم بر آنان

- ” وَ یَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَوْ لَا اَجَلٌ مُّسَمًّی لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَ لَیَأْتِیَنَّهُمْ بَعْتَهُ وَ هُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ،

- از تو عذاب زودرس می‌خواهند و اگر نبود آن اجلی که مقرر شده عذاب زودتر ایشان را ناگهان و بدون اطلاع می‌گرفت.“

و این عذابی که اجل معین جلو آن را گرفته، آن عذابی است که به کیفر همه اعمال زشتشان مستحق شدند، چیزی که هست اجل میان آنان و آن عذاب حائل شده، همچنان که در جای دیگر کلام بی نظیرش فرموده: "و ربك الغفور ذو الرحمة لو يؤاخذهم بما كسبوا لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن يجدوا من دونه موئلاً."

"یستعجلونك بالعذاب و ان جهنم لمحیطة بالكافرين. يوم يغشيهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم و يقول ذوقوا ما كنتم تعملون،

از تو عذاب زودرس می طلبند نمی دانند که جهنم کافران را از هر سو احاطه کرده است، روزی که عذاب احاطه شان می کند از بالای سر و پایین پا، و خدا به ایشان می گوید بچشید آنچه را که می کردید."

استعجال کفار، استعجال به امری است که به طور قطع خواهد آمد، و به هیچ وجه دروغ نمی شود، چون کیفر اعمالشان است و کیفر اعمال از صاحب عمل جدا شدنی نیست.

آیه ۵۳ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۲۱۱

جهنم را مالامال از جن و انس خواهیم کرد!

- " وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ،

- اگر می خواستیم همه کس را هدایت عطا می کردیم، ولی این سخن از من مقرر شده که جهنم را از جنیان و آدمیان جملگی پر می کنم."

اگر می خواستیم به هر کس چه مؤمن و چه کافر هدایتش را ارزانی بداریم، یعنی آن هدایتی که مخصوص و مناسب شخص اوست بدهیم می دادیم.

البته منظور این نیست که همه را مجبور به هدایت کنیم، بلکه منظور این است که کافران را نیز مانند مؤمنین هدایت می کنیم، تا به اختیار و اراده خود دارای هدایت شوند، همانطور که مؤمنین با اختیار و اراده خود دارای هدایت شدند، چون اگر پای جبر در میان آید تکلیف در دنیا و جزاء در آخرت به کلی باطل می شود.

" و لكن حق القول مني لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعين" لیکن اینطور نخواستیم، چون در این میان قضائی است که از سابق از ناحیه من رانده شده، قضائی حتمی، و آن این است که جهنم را از جن و انس پر کنم.

و این قضای حتمی سابق، همان است که بعد از امتناع ابلیس از سجده بر آدم، و سوگندش که گفت: "فبِعزتك لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين"، فرموده: "فالحق و الحق اقول لاملان جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعين!"

لازمه این قضاء این است که به خاطر ظلمشان و فسقشان و خروجشان از زی عبودیت هدایتشان نکند، همچنان که باز خودش فرموده: "ان الله لايهدى القوم الظالمين،" و

نیز فرموده: " و الله لا يهدى القوم الفاسقين، " و نیز آیاتی دیگر.

آیه ۱۳ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۷۹

حتمی شدن عذاب جهنم بر اکثریت بی ایمان

- " لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ،
- سوگند می‌خورم که فرمان عذاب بر بیشتر آنان صادر شده در نتیجه دیگر ایمان نخواهند آورد،"

منظور از ثابت شدن قول بر اکثریت این است که: مصداقی شده باشند که قول بر آنان صادق باشد و مراد از قولی که بر آنان ثابت شده، کلمه عذاب است که خدای سبحان در بدو خلقت در خطاب با ابلیس آن را گفت، و فرمود: " فالحق و الحق اقول لاملأن جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعين."

و لازمه رسوخ یافتن پیروی از شیطان در نفس، طغیان و استکبار در برابر حق است، همچنان که حکایت گفتگوی تابعان و متبوعان در آتش دوزخ در آیه: " بل كنتم قوما طاغين فحق علينا قول ربنا انا لذائقون فاغويناكم انا كنا غاوين، " و نیز آیه: " و لكن حقت كلمة العذاب على الكافرين قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين، " به این معنا اشاره دارد.

و نیز لازمه رسوخ پیروی شیطان در دل، این است که: چنین کسانی با تمام توجه قلبی متوجه دنیا شوند، و به کلی از آخرت روی بگردانند، و چنین حالتی در دل‌هایشان رسوخ کند همچنان که خدای تعالی فرموده: " و لكن من شرح بالكفر صدرا فعليه غضب من الله و لهم عذاب عظيم ذلك بانهم استحباوا الحياة الدنيا على الآخرة و ان الله لا يهدى القوم الكافرين اولئك الذين طبع الله على قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئك هم الغافلون . "

پس خداوند بر قلب‌هایشان مهر می‌زند و از آثار آن این است که: دیگر چنین کسانی نمی‌توانند ایمان بیاورند، همچنان که باز قرآن فرموده: " ان الذين حقت عليهم كلمة ربك لا يؤمنون."

آیه ۷ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۹۲

آن ها که خود راه جهنم را دنبال می کنند!

- " فَأَنكُمْ و مَا تَعْبُدُونَ،
- مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفِتْنِينَ،
- إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ،
- این شما و این خدایانتان هر چه می‌خواهید بکنید،
- شما هر کاری بکنید نمی‌توانید علیه خدا فتنه به پا کنید،
- و در آن فتنه افراد را گمراه سازید مگر کسی را که خودش دنبال جهنم

می‌گردد.

صالی جحیم به معنای دنباله‌رو جهنم است، به طوری که هر جا راه جهنم را سراغ داشته باشد به آنجا برود و عمل دوزخیان را مرتکب شود.

می‌فرماید: شما و خدایان ضلالت که می‌پرستید، هر چند دست به دست هم بدهید نمی‌توانید احدی را مفتون و گمراه کنید، مگر تنها آن کسانی را که خود راه جهنم را دنبال می‌کنند.

آیه ۱۶۱ تا ۱۶۳ سوره صافات المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۶۶

فصل دوم

عوامل جهنمی شدن در دنیا

عوامل دنیوی که انسان را به سوی جهنم سوق می دهد!

- ” أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ،
- كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ،
- كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ،
- ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ،
- ثُمَّ لَتُنْسَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ!
- مسابقه و مفاخره در داشتن مال و نفرات بیشتر شما را از سعادت واقعتان به خود مشغول کرد،
- تا آنجا که برای شمردن نیاکان خود به قبرستان رفتید،
- نه، این مفاخرتها دردی را از شما دوا نمی‌کند و به زودی خواهید فهمید،
- نه، تاکید می‌کنم که به زودی خواهید فهمید،
- نه، باز تاکید می‌کنم که اگر به علم الیقین برسید،
- آن وقت دوزخ را خواهید دید،
- آن وقت به عین الیقینش مشاهده خواهید کرد،
- و سپس در آن روز از نعیم خدا بازخواست خواهید شد! “

” الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر، “ کلمه ” الهاه- لهو “ به معنای هر کار بیهوده و

بی‌ارزشی است که آدمی را از کار مهم و پر ارزش باز بدارد.

تکاثر به معنای آن است که جمعی در کثرت مال و اولاد و عزت با یکدیگر

مبارات و مفاخره کنند.

می فرماید: تکاثر و مفاخرت شما در داشتن مال و زینت دنیا، و مسابقه

گذشتنتان در جمع عده و عده، شما را از آنچه واجب بود بر شما بازداشت، و آن عبارت

بود از ذکر خدا، در نتیجه عمری را به غفلت گذراندید، تا مرگتان فرا رسید.

” کلا سوف تعلمون، “ به زودی به آثار سوء این غفلت خود آگاه خواهید شد، و

وقتی از زندگی دنیا منقطع شدید آن آثار سوء را خواهید شناخت .

” کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم، “ یقین به معنای علمی است که شک و

تردید در آن راه نداشته باشد. می فرماید: اگر به علم یقین حقیقت امر را ببینید آنچه ببینید شما را از مفاخرت به کثرت نفرات باز خواهد داشت.

” لثرون الجحیم،“ سوگند می خورم که به زودی جحیم را که جزای این مفاخرت است خواهید دید.

ظاهر کلام بر می آید که مراد از دیدن جحیم، دیدن آن در دنیا و قبل از قیامت و به چشم بصیرت است، منظور رؤیت قلب است، که به طوری که از آیه زیر استفاده می شود خود از آثار علم الیقین است، ” و كذلك نری ابراهیم ملکوت السماوات و الأرض و لیکون من الموقنین،“ و این رؤیت قلبی قبل از قیامت است، و برای مردمی که سرگرم مفاخرتند دست نمی دهد، بلکه در مورد آنان امری ممتنع است، چون چنین افرادی ممکن نیست علم الیقین پیدا کنند .

” ثم لثرونها عین الیقین،“ مراد از عین الیقین خود یقین است، و معنایش این است که جحیم را با یقین محض می بینند، و مراد از علم یقین در آیه قبل مشاهده دوزخ با چشم بصیرت و در دنیا است، و به عین الیقین دیدن آن در قیامت با چشم ظاهر است، دلیلش آیه بعدی است که سخن از سؤال و بازخواست در قیامت دارد، می فرماید: ” ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم.“

سؤال از نعیم که گفتیم سؤال از دین است سؤال از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امامان بعد از آن جناب است که خدا اطاعتشان را واجب و پیرویشان را در سلوک الی الله فریضه کرده، و طریق سلوک الی الله است، همان استعمال نعمت است به آن نحوی که رسول و امامان دستور داده اند .

آیه ۱ تا آخر سوره تکوین المیزان ج ۲۰ ص ۶۰۰

شما را چه عملی به دوزخ افکند؟

- ” فی جَنَّتِ یَسْأَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِینَ، مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرٍ؟“
- آنان در باغهای بهشت متعینند و سؤال می کنند، از احوال دوزخیان گنهکار، که شما را چه عملی به عذاب دوزخ در افکند؟“

منظور از جمله ” یَسْأَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِینَ،“ این است که مجموعه اهل بهشت از مجموعه مجرمین می پرسند، نه اینکه هر یک نفر از اهل بهشت از یک نفر از اهل دوزخ پرسد.

” ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرٍ،“ یعنی چه چیز شما را داخل سقر کرد؟

” قالوا لم نک من المصلین،“ مراد از صلوة نماز معمولی نیست، بلکه منظور توجه

عبادتی خاص است به درگاه خدای تعالی، که با همه انحای عبادتها یعنی عبادت در شرایع معتبر آسمانی که از حیث کم و کیف با هم مختلفند می‌سازد.

” و لم نك نطعم المسكين،“ مراد از اطعام مسکین انفاق بر تهی دستان جامعه است، به مقداری که بتوانند کمر راست کنند و حوائجشان برطرف شود.

و اطعام مسکین اشاره است به حق الناس، و صلوات اشاره است به حق الله، و اینکه این دو قسم حق را عملاً باید پرداخت.

” و کنا نخوض مع الخائضین،“ منظور از خوض سرگرمی عملی و زبانی در باطل، و فرو رفتن در آن است، به طوری که به کلی از توجه به غیر باطل غفلت شود.

” و کنا نکذب بیوم الدین،“ یعنی روز جزا را تکذیب می‌کردیم. منظور از یوم الدین روز جزا است.

چهار خصلتی که در این آیات بر شمرد از خصائص مجرمین است، که مجرم یا هر چهار خصلت را دارد، و یا بعضی از آنها را.

” حتی اتینا الیقین،“ مجرمین می‌گویند: ما همچنان تکذیب کردیم تا آنکه یقین نزد ما آمد. در باره یقین گفته‌اند: منظور از آن در اینجا مرگ است.

” فما تتفعهم شفاعة الشافعیین،“ این آیه دلالت دارد بر اینکه روز قیامت اجمالا شفاعتی در کار هست، ولی این طایفه از شفاعت شافعان بهره‌مند نمی‌شوند، برای اینکه شفاعت شامل حالشان نمی‌گردد.

آیه ۴۰ و ۴۲ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۵۲

کفار سرگرم تمتع دنیا جایگاهشان در آتش است!

– ” إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ نَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَسْمَعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ،“

– خدا کسانی را که ایمان آورده اعمال صالح کردند به جنت‌هایی داخل می‌سازد که از زیر آن نهرها روان است و اما کسانی که کافر شدند سرگرم عیش و نوش دنیایند و می‌خورند آنطور که چارپایان می‌خورند و در آخرت جایشان آتش است.

کفار عنایتی به این که به حق برسند ندارند و دل‌هایشان هیچ اعتنایی به وظائف انسانیت ندارد، بلکه تمام همشان شکم و شهوتشان است و سرگرم لذت‌گیری از زندگی دنیای کوتاه مدتند و مانند چارپایان می‌خورند و غیر از این آرزو و هدفی ندارند.

کفار هیچ ولیبی ندارند و به خودشان واگذار شده‌اند و به همین جهت جایگاه و منزلشان آتش است.

خدا کاری به کار آنهايي که از تحت ولایت او بیرون شده‌اند، ندارد، تا در هر

وادی هلاک می‌شوند، بشوند.

آیه ۱۲ سوره محمد المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۵۰

جهنم، بازگشتگاه منافقین و مشرکین

– ” وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا،
– و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا ظن بد می‌بردند عذاب نموده گردونه عذاب بر سرشان گرداند، و خدا بر آنان خشم و لعنت کرد و جهنم را که بازگشتگاه بدی است برایشان آماده نمود.“

اگر منافقین و منافقات را قبل از مشرکین و مشرکات آورد، برای این است که خطر آنها برای مسلمانان از خطر اینها بیشتر است، و چون عذاب اهل نفاق سخت‌تر از عذاب اهل شرک است، همچنان که فرمود: ” ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار،“ منافقین در پایین‌ترین نقطه آتش قرار دارند.

جمله ” و غضب الله عليهم و لعنهم و أعد لهم جهنم و ساءت مصیرا،“ بیان بدی بازگشتگاه آنان است.

آیه ۶ سوره فتح المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۹۴

مشمولین آتش ابدی جهنم

– ” ... وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا،
– ... و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند آتش جهنم برای ابد نصیبش خواهد شد.“

و مراد از معصیت نافرمانی خدا در دستوراتی است که در باره اصول دین دارد، مانند توحید و نبوت و معاد و سایر متفرعات آن.

بنا بر این، وعده و تهدید به خلود در آتش که در آیه آمده، تنها شامل کفار و منکرین اصول دین می‌شود، نه هر عاصی و گنهکار و متخلف از فروع دین، پس اینکه بعضی‌ها با این آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه: هر گنهکاری مخلد در آتش است، استدلال صحیحی نیست.

آیه ۲۳ سوره جن المیزان ج: ۲۰ ص: ۸۱

خبر دادن خدا از گناهان، و عذاب دوزخی آنها

– ” أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَهَوْنَا لِمَا نَهَوْنَا عَنْهُ وَ يَتَّبِعُونَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوكَ بِمَا لَمْ يَحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فى أَنفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنسَوْنَ الْمَصِيرَ،

- آیا ندیدی کسانی را که از نجوی نهی شدند و باز بدانچه نهی شدند برگشتند و به گناه و دشمنی و نافرمانی رسول نجوی کردند. . . و در دل خود و یا نزد همفکران خود اظهار دلواپسی می‌کنند که نکند خدا به جرم آنچه می‌گوییم عذابمان کند، ایشان را مگر همان جهنم چاره کند و در آن خواهند افتاد و چه بد محل بازگشتی است.

گفتند: « نکند خدا به جرم آنچه می‌گوییم عذابمان کند...» خدای تعالی این احتجاج منافقین را با جمله « حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيُبْسِ الْمَصِيرِ - ایشان را مگر همان جهنم چاره کند و در آن خواهند افتاد و چه بد محل بازگشتی است،» پاسخ داده، می‌فرماید: منافقین در اینکه عذاب خدا را انکار کردند اشتباه کردند، و به طور قطع به آن عذابی که به آن تهدید شده‌اند خواهند رسید، و آن عذاب جهنم است که داخلش خواهند شد، و حرارتش را خواهند چشید، و همین جهنم برای عذابشان بس است.

آیه ۷ و ۸ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۲۳

جهنم کیفر محرومین از اعمال صالح

- " فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلْظَى، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى،
- الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى،
- اینک شما را از آتشی هشدار می‌دهم که زبانه می‌کشد،
- و جز شقی‌ترها را نمی‌سوزاند،
- آن کسان را که آیات و دعوت ما را تکذیب نموده از قبولش اعراض کردند.

و مراد از کلمه اشقی مطلق هر کافری است که با تکذیب آیات خدا و اعراض از آن کافر شود، چون چنین کسی از هر شقی‌ای شقی‌تر است زیرا در زندگی آخرتی بدبخت است، یعنی بدبختی است که بدبختیش پایان ندارد، و منتهی به خلاصی و نجات نمی‌شود، و امید رهایی در آن نیست.

مراد از صلی نار پیروی آن و ملازم آن بودن است، پس این کلمه معنای خلود را افاده می‌کند، و این خلود در آتش قضایی است که خدای تعالی در حق کافر رانده و فرموده: " وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ."

آیه ۱ تا آخر سوره لیل المیزان ج ۲۰ ص ۵۰۹

بدترین خلق خدا، و جهنم جزای آنها

- " وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ،
- وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ

- وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ،
 - إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ،
- و اگر اهل کتاب دعوت او را نپذیرفتند و از مسلمانان جدا و متفرق گشتند باری بعد از تمامیت حجت علیه شان جدا شدند،
- با اینکه رسالت این رسول جز این نبود که به مشرکین و اهل کتاب بفهماند از طرف خدا مامورند الله تعالی را به عنوان یگانه معبود خالصانه بپرستند و چیزی را شریک او نسازند و نماز را بپا داشته زکات را بدهند و دین قیم هم همین است،
- از اهل کتاب و مشرکین ، آنها که کافر شدند در آتش جهنم خواهند بود آن هم برای همیشه و ایشان بدترین خلق خدایند. “

جمله « وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ، » اشاره دارد به اینکه اهل کتاب تفرقه و کفری که در سابق نسبت به حق داشتند نیز بعد از آمدن بینه بوده است. آن بینه عبارت است از محمد صلی الله علیه و آله وسلم.

و جمله « وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ، » می فهماند که آنچه بدان دعوت شده اند، و مامور به آن گشته اند، دینی است قیم، که مصالح اجتماع بشریشان را تامین می کند، پس بر همه آنان لازم است به آن دین ایمان آورند و کفر نوزند. و می فرماید: « از اهل کتاب و مشرکین، آنها که کافر شدند در آتش جهنم خواهند بود آن هم برای همیشه و ایشان بدترین خلق خدایند. »

آیه ۶ تا آخر سوره بینه المیزان ج ۲۰ ص ۵۷۷

واردین جحیم

- ” وَ إِنَّ الْفُجَارَ أَلْفَى جَحِيمٍ، يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ،
 - وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ،
 - و آنها که بدکارند در جهنمند،
 - روز جزا وارد آن شوند،
 - و از آن غائب نگردند.“

این آیه می خواهد نتیجه حفظ اعمال با نوشتن نویسندگان و ظهور آن را در قیامت بیان کند . کلمه فجار به معنای گنهکاران پرده در است، و ظاهرا مراد کفار هتاک باشد، نه مسلمانان گنهکار، چون مسلمانان در آتش مخلد نمی شوند.

” یصلونها يوم الدين، “ می فرماید فجار در روز جزا برای ابد ملازم دوزخند، و از آن جدا شدنی نیستند. ” و ما هم عنها بغائبين، “ می فرماید اهل دوزخ از دوزخ غایب

نمی‌شوند، و منظور این است که از آن بیرون نمی‌آیند، پس آیه مورد بحث در معنای آیه " و ما هم بخارجین من النار، " است .

آیه ۱۳ تا ۱۹ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۷۳

شیاطین و اولیای شیاطین در جهنم

- " وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمَعَشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قَالَ أَوْلِيَائُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَلِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ . وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ،

- روزی که همگی را محشور کند و گوید ای گروه جنیان از آدمیان که پیرو شما بودند بسیار یافتید، دوستان ایشان از آدمیان گویند: پروردگارا ! ما از یکدیگر برخوردار شده و به اجلی که برای ما تعیین کرده بودی رسیده‌ایم . گوید: جای شما جهنم است که در آن جاوید باشید مگر آنچه خدا خواهد که پروردگار تو فرزانه و دانا است."

شیطانها از فریفتن انسانها و ولایت داشتن بر ایشان لذت می‌برند، انسانها هم از پیروی شیطانها و وسوسه‌های آنان یک نوع لذت احساس می‌کنند، چون به این وسیله به مادیات و تمتعات نفسانی می‌رسند.

روزی که خدای تعالی همه آنان را محشور می‌کند تا احتجاج علیه آنان به طور کامل انجام یابد، آنگاه به طایفه شیطانها می‌فرماید:

- ای گروه جن شما ولایت بر انسانها و گمراه نمودن آنان را از حد گذرانید! پیروان شیطانها به جای ایشان جواب داده به حقیقت اعتراف کرده و می‌گویند:

پروردگارا ما گروه آدمیان خودمان دنبال شیطانها را گرفته و از تسویلات آنان از قبیل زخارف دنیا و هواپرستی لذت بردیم، و گروه جن هم از پیروی کردن ما و القای وسوسه به دل‌های ما لذت بردند، ما دو طایفه این روش را ادامه دادیم تا آنکه رسیدیم به آن اندازه از زندگی نکبت‌بار و کارهای ناشایسته که فعلا داریم!

خدای تعالی می‌فرماید: " النار مَثْوِيكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا اِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ! "

این جمله حکایت جوابی است که خداوند به آنان می‌دهد، و در عین حال قضایی است که علیه آنان می‌راند، و متن آن قضا تنها جمله " النار مَثْوِيكُمْ، " است: " آتش محل اقامتی است برای شما که در آن استقرار خواهید داشت، و بیرون شدن برایتان نیست، مگر خدا بخواهد ! "

آیه ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۴۸۶

ساکنین عمده جهنم

- " قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُوماً مَذْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ،
- گفت از آسمان بیرون شو، مذموم و مطرود، هر که از آنها از تو پیروی کند جهنم را از همه شما لبریز می‌کنم!"

ابلیس قسم خورد که غرض خلقت فرزندان آدم را که همان شکر است در آنان نقض نموده و از بین ببرد و آنان را بجای شکر وادار به کفران سازد، خدای تعالی در جوابش پیروانش را هم با او شریک ساخته و فرمود: جهنم را از شما یعنی از تو و بعضی از پیروانت پر می‌کنم!

در این جمله خدای تعالی از در منت و رحمت جمیع پیروان ابلیس را ذکر نفرمود، بلکه فرمود: از شما و این خود اشعار به تبعیض دارد.

آیه ۱۸ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۳۹

جهنم ابدی، کیفر منافقین و کفار

- " وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنُهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ،
- خدا به مردان و زنان منافق و به کفار، آتش جهنم وعده داده، که جاودانه در آنند، و همان بسشان است، خدا لعنتشان کرده، و برای آنان عذابی است همیشگی!"

منافقین نامبرده و مورد گفتگوی این آیات، عده زیادی بوده‌اند و کلمه عذاب برایشان حتمی شده، و دیگر قابل برگشت نبوده‌اند. حال، اگر بخاطر پاره‌ای مصالح عده‌ای از ایشان مورد عفو قرار گیرند، باری، بقیه باید عذاب شوند.

و اگر زنان منافق را هم ذکر کرده با اینکه قبلاً صحبتی از زنان منافق به میان نیامده بود، بعید نیست برای این باشد که شدت ارتباط و کمال اتحاد میان آنان را برساند و بفهماند که در صفات نفسانی همه یک جورند، و نیز اشاره کرده باشد به اینکه پاره‌ای از زنان نیز اعضای مؤثری هستند در اجراء برنامه‌های منافقین و رلهای مهمی را می‌توانند در این جامعه فاسد بازی کنند.

آنگاه وعده‌ای را که به منافقین داده بیان نمود و فرمود: " وعد الله المنافقين و المنافقات و الكفار نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم،" اگر کفار را عطف به منافقین کرد برای این است که منافقین نیز کافرند، همین کیفر ایشان را بس است، کیفری است که بغیر ایشان نمی‌رسد، " و لعنهم الله،" و ایشان را دور کرد، " و لهم عذاب مقیم،" ایشان را است

عذابی ثابت که هرگز زایل نمی‌شود و تمامی ندارد.

آیه ۶۶ تا ۶۸ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۴۵۱

جهنم مأوای کفار و منافقین

- ” يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَاَبْسُ الْمَصِيرُ،
- ای پیغمبر! با کافران و منافقان کارزار کن، و بر آنان سخت بگیر، و جای ایشان در آخرت جهنم است، که بد سرانجامی است!“

جمله: ” و ماواهم جهنم و ابس المصیر،“ عطف است بر امری که قبل از آن گذشت، این کفار و منافقین مستوجب غلظت و خشونت و جهادند. اگر توبه نکنند خداوند به عذاب دردناکی در دنیا و آخرت مبتلایشان می‌کند. عذاب آخرت ایشان معلوم است که آتش دوزخ خواهد بود.

آیه ۷۳ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۴۵۷

جهنم مأوای قاعدین از جهاد

- ” سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ،
- به زودی همینه که بسوی ایشان بازگردید برایتان به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرف‌نظر کنید، و شما از ایشان صرف‌نظر کنید که ایشان پلیدند، و جای ایشان به کیفر آنچه می‌کردند جهنم است.“

” سیحلفون بالله لكم اذا انقلبتم اليهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا عنهم...“ یعنی وقتی از جنگ برگردید به خدا سوگند می‌خورند تا شما دست از ایشان بردارید و ملامت و عتابشان نکنید، شما دست از ایشان بردارید، اما نه بطوری که ایشان را در آنچه عذر می‌آورند تصدیق کرده باشید بلکه بدین جهت که آنها رجس و پلیدند، و جا دارد که اصلاً نزدیکشان نشوید، و جایگاه ایشان بخاطر آن کارهایی که کردند جهنم است .

آیه ۹۴ تا ۹۶ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۴۹۱

جهنم، کیفر الحاد در اسماء خدای تعالی

- ” وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- خدا را نام‌های نیکوتر است او را بدانها بخوانید و کسانی را که در نام‌های وی کجروی می‌کنند واگذارید. به زودی سزای اعمالی را که می‌کرده‌اند خواهند دید!“

هدایت دائر مدار دعوت خدا به سوی اسماء حسنی و ضلالت دائر مدار الحاد در آن اسماء است، و مردم از دین دار و بی‌دین و عالم و جاهل بر حسب فطرت و سریره باطنیشان اختلافی ندارند در اینکه این عالم مشهود متکی بر حقیقتی است که قوام اجزای آن و نظام موجود در آن، بر آن حقیقت استوار است، و آن حقیقت خدای سبحان است که هر موجودی از او ابتداء گرفته و به او بازگشت می‌کند، و اوست که جمال و کمال مشهود در عالم را بر اجزای عالم افاضه می‌کند، و این جمال، جمال او و از ناحیه اوست .

همین مردم در عین این اتفاقی که بر اصل ذات پروردگار دارند در اسماء و صفات او بر دو صنفند، یکی کسانی که خدا را به اسماء حسنی می‌خوانند و او را خدائی ذو الجلال و الاکرام دانسته و عبادت می‌کنند و این صنف هدایت یافتگان به راه حقند، صنف دوم مردمی هستند که در اسماء خدا الحاد ورزیده و غیر او را به اسم او، یا او را به اسم غیر او می‌خوانند، و این صنف اهل ضلالتند، که مسیرشان به دوزخ است، و جایگاهشان در دوزخ بحسب مرتبه‌ای است که از ضلالت دارا هستند.

حقیقت معنای اینکه هدایت و اضلال از خدا است این است که او بشر را به اسماء حسنی خود دعوت کرده و باعث شد مردم دو فریق شوند یکی آن عده‌ای که هدایت خدا را قبول کردند و یکی آن افرادی که نسبت به اسماء او الحاد ورزیده و آیات او را تکذیب کردند، و خداوند ایشان را به کیفر تکذیبشان بسوی دوزخ سوق می‌دهد، همچنانکه در آخر کلام سابق فرموده: " و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس ... " و این سوق دادن را بوسیله استدراج و املاء انجام می‌دهد.

آیه ۱۸۰ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۴۴۶

انسانهای شوم و نحس در احاطه آتش

- " وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِنَائِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ،
- عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ،
- و کسانی که آیه‌های ما را منکر شده‌اند اهل شنامت و نحوستند،
- که آتشی سرپوشیده بر آنان احاطه دارد."

آیات الهی، آیات است موجود در خارج وجود انسان در پهنای جهان و آیات موجود در داخل ذات انسان، آیات و ادله‌ای است که بر یگانگی خدا در ربوبیت و الوهیت و لوازم این یگانگی دلالت می‌کند.

تکذیب این آیات و دلالتها کفر به آیات خدا و به خود خدا است، و نیز کفر به

قرآن کریم و آیات شریفه آن است، و نیز کفر به هر حکمی است که از طریق رسالت نازل شده است. و ظاهراً مراد از آیات، مطلق آیات است.

” علیهم نار مؤصدة،“ یعنی آتشی مستولی بر آنان است که از هر سو احاطه‌شان می‌کند.

آیه ۱۷ تا ۲۰ سوره بلد المیزان ج ۲۰ ص ۴۹۲

متاع قلیل دنیای کفار و سرانجام جهنمی آن

” لَا یُغْرَنُكَ تَقَلُّبَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی الْبِلَدِ. مَتَّعَ قَلِیلًا ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِنُسِ الْمِهَادِ، فَرِیبٌ نَدَّهْدُ تُو رَا، وَ قَتِی بَیْنِی کَافِرَانِ شَهْرَهَا رَا بِه تَصْرَفِی أَوْرَدَهْ اَنْدِ. دُنِیَا مَتَاعِی اَنْدِکَ اَسْتِ وَ پَسِ اَزِ اَیْنِ جِهَانِ مَنزَلِگَاهِ اَنَانِ جِهَنَّمِ اَسْتِ وَ چَقْدَرِ اَنْجَا بَدِ اَرَامِگَاهِی اَسْتِ .“

این جمله به منزله بر طرف کردن ایرادی است که ممکن است کسی بکند، و با توجه به مضمون آیه قبلی بگوید: وقتی رحمت الهی شامل حال مؤمنین است، قهراً باید کافران نقطه مقابل آن را داشته باشند، با اینکه می‌بینیم کفار عیشی مرفه و حیاتی پر زرق و برق و معاشی فراوان دارند، در پاسخ خطاب به رسول گرامیش فرموده: لا یغرنک ... و مقصودش توجه دادن عموم مردم است به اینکه از تقلب کفار در بلاد و از اینکه به اصطلاح همه جا خرشان می‌رود فریب نخورند که کفار هر چه دارند متاعی است قلیل و بی دوام!

آیه ۱۹۶ تا ۱۹۸ سوره آل عمران المیزان ج ۴ ص ۱۳۹

پذیرائی از کافران در جهنم

” ... إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا،
... ما جهنم را آماده کرده ایم برای پذیرائی از کافران در اول ورودشان!“

خداوند خانه آخرت را به خانه‌ای که میهمان وارد آن می‌شود و جهنم را به نزل یعنی چیزی که میهمان در اول ورودش با آن پذیرائی می‌شود تشبیه کرده و فرموده: جهنم را آماده کرده‌ایم تا برای کفار در همان ابتدای ورودشان به قیامت وسیله پذیرائیشان باشد.

و با در نظر گرفتن اینکه بعد از دو آیه می‌فرماید اینان در قیامت توقف و مکثی ندارند فهمیده می‌شود که این تشبیه چقدر تشبیه لطیفی است. گویا کفار غیر

از ورود به جهنم، دیگر کاری ندارند، و معلوم است که در این آیه چه تحکم و توبیخی از ایشان شده و کانه این تحکم را در مقابل تحکمی که از آنان در دنیا نقل کرده و فرموده: "و اتخذوا آیاتی و رسلی هزوا،" قرار داده است.

آیه ۱۰۲ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۵۰۹

اهل آتش بودن: عاقبت تمتع در کفر

- " ... قُلْ نَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ،
 - ... بگو سرگرم کفر خود باش و به این بهره اندک دلخوش باش که تو از اهل آتشی!"

این امر (سرگرم باش) امر و دستوری است تهدیدی و در معنای خبر دادن است، یعنی تو سرانجام به سوی آتش می‌روی، و این سرگرمی در چند روزی اندک، آتش را از تو دفع نمی‌کند.

آیه ۸ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۷۰

مشمولین جهنم و عذاب عظیم

- " مَنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يُعْنَى عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَ لَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ،
 - و در پشت سرشان جهنم است و آنچه از مال و جاه دنیا به دست آورده‌اند پیشیزی به دردشان نمی‌خورد و همچنین هیچ يك از خدایانی که به جای الله ولی خود گرفته‌اند و عذابی عظیم دارند."

خدای تعالی جهنم را پشت سر آنان قرار داد، و فرمود: در پشت سر جهنمی دارند. با اینکه جهنم در پیش رو و آینده آنان قرار دارد، و دارند بطرف آن می‌روند، این تعبیر می‌فهماند که این قضاء رانده شده حتمی است.

و در روز حساب آنچه از مال و جاه و یاوران که در دنیا کسب کرده بودند، حتی به قدر پیشیزی به دردشان نمی‌خورد.

آیه ۱۰ سوره جاثیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۴۵

فصل سوم

عذاب

عذاب چیست؟

- ” إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ!
- محققا کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، عذابی شدید دارند و خدا مقتدری است دارای انتقام ! “

ما چیزی را عذاب نمی‌شماریم، مگر وقتی که جسم ما را به درد آورد، و متالم سازد و یا نقص و یا فسادی در نعمت‌های مادی ما پدید آورد. مثلا مال ما را از بین ببرد، و یا یکی از عزیزان ما را بمیراند، یا بدن ما را مریض کند، با اینکه آنچه قرآن در تعلیمات خود از عذاب اراده کرده غیر این است.

حال ببینیم از آیات قرآنی، در باره عذاب، چه معنایی را استفاده می‌کنیم؟

۱- قرآن کریم زندگانی کسانی را که پروردگار خود را فراموش کرده‌اند هر قدر هم زندگی بسیار وسیعی داشته باشند زندگانی بسیار تنگ و سختی می‌داند و می‌فرماید: ” و من أعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً . “

۲- قرآن کریم مال و اولاد را که در نظر ما نعمت گوارا می‌آید، عذاب خوانده، می‌فرماید: ” و لا تعجبک اموالهم و اولادهم، انما یرید الله ان یعذبهم بها، فی الدنيا و تزهق انفسهم و هم کافرون. “

و حقیقت امر این است که مسرت و اندوه و شادی و غم و رغبت و نفرت و رنج و راحت آدمی دایر مدار طرز فکر آدمی در مساله سعادت و شقاوت است .

و در ثانی سعادت و شقاوت و آن عناوین دیگری که همان معنا را می‌رساند، به اختلاف موردش مختلف می‌شود، سعادت و شقاوت روح، امری است و سعادت و شقاوت جسم، امری دیگر، و همچنین سعادت و شقاوت انسان، امری است و سعادت و شقاوت حیوان امری دیگر، و به همین مقیاس.

و انسان دنیاپرست و مادی که هنوز متخلق به اخلاق خدایی نشده تنها کامیابی‌های مادی را سعادت می‌داند، و کمترین اعتنایی به سعادت روح و کامیابی‌های معنوی ندارد.

افراد مادی و بی‌خبر از خدای لایزال، در حسرت بسر می‌برند، تا چیزی را ندارند از نداشتن آن حسرت می‌خورند، و وقتی به آن دست می‌یابند باز متاسف گشته و از آن اعراض نموده چیزی بهتر از آن را می‌جویند، تا بلکه با به دست آوردن آن عطش درونی خود را تسکین دهند، حال افراد مادی، در دو حال (دارایی و نداری) چنین است. و اما قرآن کریم انسان را موجودی مرکب از روحی جاودانی، و بدنی مادی و متغیر می‌داند، انسان از نظر قرآن همواره با چنین وصفی قرار دارد، تا به سوی پروردگار خود برگردد، در آن موقع است که خلود و جاودانگی آدمی شروع می‌شود و دیگر دچار زوال و دگرگونی نمی‌گردد.

پس، از نعمتهای دنیا بعضی مانند علم، تنها مایه سعادت روح آدمی است و بعضی مانند مال و فرزندی که او را از یاد خدا باز ندارد، مایه سعادت روح و جسم او خواهد بود، آنهم چه سعادت بزرگی!

و همچنین بعضی از حوادث که مایه محرومیت و نقص جسم آدمی است، ولی برای روح جاودانه او سعادت است، مانند شهادت در راه خدا، و انفاق مال و سایر امکانات در این راه، که این نیز از سعادت آدمی است، همچون تحمل نوشیدن دواى تلخ است که دقایقی آدمی را ناراحت می‌کند ولی مدت طولانی مزاجش را سالم می‌سازد.

و اما آنچه که خوش‌آیند جسم و مضر به روح آدمی است، مایه شقاوت آدمی و عذاب او است، و قرآن کریم اینگونه اعمال را که تنها لذت جسمانی دارد، متاعی قلیل خوانده، که نباید به آن اعتنا کرد. و در این باره فرموده است:

” لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل ثم ماویهم جهنم و بنس المهاد.“

و همچنین هر چیزی که مضر به روح و جسم، هر دو است، قرآن آنرا نیز عذاب خوانده، همچنان که خود مادیین هم آنرا عذاب می‌شمارند. اما قرآن آنرا از جهتی، و مادیین از نظری دیگر عذاب می‌دانند.

قرآن آنرا از این نظر عذاب می‌داند که مایه ناراحتی روح است، و مادیین از این نظر عذاب می‌دانند که مایه بدبختی و ناراحتی بدن است، نظیر انواع عذابهایی که بر امتهای گذشته نازل شده، و قرآن در این باره می‌فرماید:

” ألم تر کیف فعل ربك بعد ؟ ارم ذات العماد، التي لم یخلق مثلها فی البلاد، و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد، و فرعون ذی الاوتاد، الذین طغوا فی البلاد، فاکثروا فیها الفساد، فصب علیهم ربك سوط عذاب، ان ربك لبالمرصاد!“

سعادت و شقاوت موجودات با شعور، بستگی به شعور و اراده آنها دارد چون ما یک امری را که در نظر دیگران لذیذ است ولی ما لذت آنرا احساس نمی‌کنیم، سعادت خود نمی‌دانیم، همچنانکه امری را که برای دیگران الم‌انگیز است ولی ما از آن احساس الم و ناراحتی نمی‌کنیم، شقاوت نمی‌شماریم .

از همینجا روشن می‌شود، روشی که قرآن در مساله سعادت و شقاوت طی کرده غیر از آن روشی است که مادیین پیش گرفته‌اند، و انسان فرو رفته در مادیات هم اگر بخواهد زندگیش گوارا شود باید از مکتبی پیروی کند که سعادت حقیقی را سعادت بداند، و شقاوت حقیقی را شقاوت بداند، چون قرآن آنچه واقعا سعادت است سعادت می‌داند، و آنچه براستی شقاوت است شقاوت می‌خواند .

قرآن به پیروان خود تلقین می‌کند که دل، به غیر خدا نبندند، و به آنان این باور را می‌دهد که تنها مالکی که مالک حقیقی هر چیز است خدا است، هیچ چیزی جز بوسیله خدا روی پای خود نمی‌ایستد. (چنین کسی اگر دوا می‌خورد دواى خدا را می‌خورد، و اگر غذا می‌خورد غذای او را می‌خورد، برای دوا و غذا و هیچ چیز استقلال در تاثیر قائل نیست.) و نیز چنین کسی هیچ هدفی را جز برای او دنبال نمی‌کند.

و چنین انسانی در دنیا چیزی بجز سعادت برای خود نمی‌بیند، آنچه می‌بیند یا سعادت روح و جسم او هر دو است، و یا تنها سعادت روح او است، و غیر این دو چیز را عذاب و دردسر می‌داند، بخلاف انسان دل بسته به مادیات و هوای نفس که چنین فردی چه بسا خیال کند آن اموال و ثروتی که برای خود جمع‌آوری کرده مایه خیر و سعادت او است، ولی به زودی بر خبط و گمراهی خود واقف می‌شود، و همان سعادت خیالی تبدیل به شقاوت یقینی می‌شود، چنانکه خداوند فرموده:

– ” فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون .“

علاوه بر اینکه در هیچ جای دنیا و نزد هیچ یک از دنیاپرستان مادی، نعمتی که لذت خالص باشد وجود ندارد، بلکه اگر از نعمتی لذتی می‌برند همان لذت توأم با غم و اندوه است، غم و اندوهی که خوشی آنان را تیره و تار می‌سازد.

از اینجا روشن می‌شود که درک و طرز فکری که در انسانهای موحد و مخصوصا در اهل قرآن است غیر درک و طرز فکری است که دیگران دارند، با اینکه هر دو طایفه از یک نوع هستند، یعنی هر دو انسانند، البته بین دو نقطه نهایی این دو طرز تفکر مراتب بسیاری هست، که صاحبان آن اهل ایمان هستند اما طایفه دیگر بخاطر نرسیدن به کمال تربیت و تعلیم الهی، کم و زیاد و یا زیاده‌تر گرفتار انحراف فکری می‌شوند .

این بود آنچه ما می‌توانستیم از کلام خدای تعالی در باره مساله عذاب استفاده

کنیم، لیکن در عین اینکه گفتیم کلمه عذاب در اصطلاح قرآن به معنای عذاب روحی تنها و یا روحی و جسمی است، چنان هم نیست که از استعمال این کلمه در مورد ناملايمات جسمانی فقط، امتناع بورزد، و آنرا عذاب نداند، بلکه این کلمه را در آن مورد نیز بکار برده، از آن جمله، از ایوب حکایت کرده که گفت:

- " انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب . " و نیز فرموده:

- " و اذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب "

که عذابهای فرعون به بنی اسرائیل را از طرف خدا امتحان و از طرف فرعون و فی نفسه عذاب خوانده و نفرموده آنچه از ناحیه فرعون به شما بنی اسرائیل رسید عذاب خدا بود.

آیه ۴ سوره آل عمران میزان ج: ۳ ص: ۳

شدیدترین عذاب کدام است؟

- " وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ... "
- ستمکارتر از آن کسی که به دروغ به خداوند افترا ببندد یا آیات او را تکذیب کند کیست؟ به درستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند.... "

می‌فرماید: اینان با این انحرافات خود، به خویشتن شدیدترین ظلم را کرده و خود را به هلاکت و خسران می‌کشند، سپس بیان می‌کند که این مظالم در روز قیامت به چه صورتی منعکس شده، به چه کیفیت وحشت‌زائی به ایشان می‌رسد، به طوری که از شدت آن با انکار آنچه که در دنیا می‌گفتند خود را تکذیب کرده تمنای بازگشت به دنیا می‌کنند، شاید که این بار عمل صالح کنند، و به خاطر کوتاهی‌هائی که در حق خدای سبحان نموده‌اند اظهار حسرت می‌کنند.

ظلم یکی از شنیع‌ترین گناهان است، بلکه با کمی دقت و تحلیل عقلی باید گفت: زشتی و شناعت گناهان دیگرهم به مقدار ظلمی است که در آنها است، و معنای ظلم عبارتست از خروج از عدالت و حد وسط، و ظلم همانطوری که از جهت اختلاف خصوصیات آن شخص مرتکب، مختلف و کم و زیاد می‌شود، همچنین نسبت به اختلاف اشخاصی که ظلم برایشان می‌شود و یا اراده ظلم بر آنان شده است، اختلاف و شدت و ضعف پیدا می‌کند، به این معنا که هر چه موقعیت و شان او عظیم‌تر باشد ظلم بر او شنیع‌تر و بزرگتر خواهد بود، و معلوم است که ساحتی مقدس‌تر و منزلتی رفیع‌تر و عزیزتر از ساحت و منزلت پروردگار و آیات داله بر او نیست.

بنا بر این آنکسی هم که به چنین ساحت قدسی و یا به چیزی که منسوب به این ساحت است ظلم روا بدارد از هر ظالمی ظالمتر خواهد بود، این نیز معلوم است که

چنین کسی جز به خود ظلم نکرده و این همان چیزی است که دقت عقلی آنرا اقتضا دارد. خدای سبحان نیز با جمله: " و من اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب باياته، " همین نظریه عقلی را تصدیق فرموده است.

بعضی از مفسرین خواسته‌اند قائلین به جواز شفاعت پیغمبر و معصومین از ذریه آنجناب و یا اولیای کرام از امتش را نیز مشمول آیه قرار داده و آنان را هم مشرک بدانند، و گفته‌اند: این آیه علاوه بر بت پرستان منطبق بر معتقدین به شفاعت نیز هست !! و هر کس این حضرات را در باره حاجتی از حوائج دنیا و آخرت خود شفیع درگاه خدا قرار دهد نیز مشرک است. و گویا از این معنا غفلت ورزیده‌اند که پروردگار متعال، خودش شفاعت را در صورتی که به اذن او باشد در کلام مجیدش بدون تقیید به دنیا و آخرت اثبات کرده و فرموده است: " من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه، " علاوه بر اینکه فرموده: " و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یعلمون. "

و بطوری که می‌بینید شفاعت را حق علمایی دانسته که به حق شهادت می‌دهند، و قدر متیقن از اینگونه علما، انبیا علیهم السلام هستند که از جمله آنان نبی محترم ما است .

در آیه: " لتکونوا شهداء على الناس، " و آیه: " و یتخذ منکم شهداء، " و آیه: " و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون، " علاوه بر انبیا و خاتم النبیین، شهدا و علمای دیگری را در امت اسلام اثبات می‌کند، و معلوم است که خدای تعالی جز حق اثبات نمی‌فرماید، پس در امت اسلام هم شهدای به حقی هست. و در خصوص اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

- " انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. "

این آیه بیان می‌کند که اهل بیت پیغمبر علیهم السلام به تطهیر خود پروردگار طهارت یافته‌اند، آیه: " انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون، " هم بیان می‌کند که قرآن را جز مطهرون (پاکان) نمی‌فهمند، در نتیجه اثبات می‌شود که اهل بیت پیغمبر علیهم السلام پاکان و علمای به قرآنی هستند که تبیان هر چیز است، همانها در مساله شهادت به حقی که در آن لغو و تاثیر راه نداشته باشد قدر متیقن از افراد امتند.

پس نباید گفت: توسل به این بزرگواران و آنان را در درگاه خدا شفیع قرار

دادن شرک است!!!

تفاوت عذاب و رحمت خدا در چیست؟

- " ... قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِنَايْتِنَا يُؤْمِنُونَ،
- ... گفت: عذاب خویش را به هر که خواهم می‌رسانم، و رحمت من به همه چیز رساست، و آن را برای کسانی که پرهیزکاری کنند و زکات دهند و کسانی که به آیه‌های ما ایمان بیاورند مقرر می‌کنیم."

اگر رساندن عذابش را مقید به جمله هر که را بخواهیم کرده، و در رحمت خود چنین تقییدی را به کار نبرده، برای این بوده که عذاب از اقتضای عمل گنهکاران ناشی می‌شود نه از ناحیه خود او، از ناحیه او جز رحمت ناشی نمی‌شود، همچنانکه فرموده: "ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم،" و نیز فرموده: "لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید."

و از این دو آیه به خوبی بر می‌آید که اگر خداوند گنهکاران را عذاب می‌کند، این عذاب کردنش به اقتضای ربوبیتش نیست، و گر نه جا داشت تمامی افراد را عذاب کند، و حال آنکه مشیتش به عذاب افراد معینی تعلق می‌گیرد، و معلوم است که مشیتش تعلق نمی‌گیرد مگر به عذاب کردن آن افرادی که نعمتش را کفران کرده‌اند. پس باز عذاب او مستند به گنهکاران است نه مستند به خود او.

علاوه بر اینکه از آیات کریمه قرآن بر می‌آید که اصولاً عذاب همان فقدان رحمت است، همچنانکه نعمت عدم بذل نعمت است، و این نرسانیدن نعمت و رحمت جز در مورد افرادی که بخاطر کفر و گناه استعداد رحمت و نعمت را از دست داده‌اند تحقق پیدا نمی‌کند، پس در حقیقت سبب عذاب، همان نبودن سبب رحمت است!

جمله: "عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء،" خصوصیت عذاب و عمومیت رحمت را بیان می‌کند.

آیه ۱۵۶ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۳۵۶

سریع بودن برخی عقابهای الهی

- " وَ اِذْ تَادُنَّ رَبُّكَ لِيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سَوْءَ الْعَذَابِ اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ،
- و چون پروردگارت اعلام کرد که تا روز قیامت بر یهودان کسی را می‌گمارد که آنها را عذابی سخت کند که پروردگارت تند مجازات است، و هم او آمرزگار و رحیم است."

اینکه فرمود: "ان ربك لسريع العقاب،" معنایش این است که پاره‌ای از عقاب‌های خداوند عقابی است که فوری و با شتاب روی می‌آورد، مانند عقاب اهل طغیان، همچنانکه

در آن آیه دیگر فرموده: "الذین طغوا فی البلاد ... ان ربك لبالمرصاد!"

به حسب ظاهر، جمله: "وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ" در دنباله آیه شریفه نیامده مگر برای اینکه بفهماند همه عقاب‌های خدا سریع و فوری نیست، چه اگر خداوند همواره سریع العقاب می‌بود، و همه عقاب‌هایش فوری بود دیگر جمله: "وَ انه لغفور رحیم" در ذیل آیه معنا نداشت.

جمله مذکور معنای آیه را به این برگشت می‌دهد که پروردگار تو بخشنده گناهان، و مهربان با بندگانست، و لیکن اینطور هم نیست که وقتی حکم عقاب را در باره بعضی از بندگان بخاطر استحقاقی که بجهت طغیان و سرکشی دارند براند، عقابش سریع است، و فوراً محکوم را می‌گیرد، چون بعد از حکم راندنش هیچ چیزی مانع از نفوذ حکمش نمی‌شود.

آیه ۱۶۷ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۳۸۷

عذاب دومر حله ای منافقین

- " وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ "

از جمله اعراب (بادیه نشینان) که در پیرامون شما هستند منافقین هستند که در کار نفاق تمرین کرده‌اند، و همچنین از اهل مدینه هم منافقین هستند که بر نفاق عادت کرده‌اند، و تو ای محمد ایشان را نمی‌شناسی، ما می‌شناسیمشان و بزودی در دو نوبت عذابشان می‌کنیم، آنگاه بسوی عذاب بزرگ باز خواهند گشت. مقصود از عذاب در دو نوبت، به طوری که بعضی گفته‌اند، یک مرتبه در دنیا به اسیر شدن و کشته شدن و بار دیگر در قبر عذاب شدن است.

آیه ۱۰۱ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۵۱۱

مستضعفین، و مشخص نبودن مغفرت یا عذاب آنها

- وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ،
- و عده‌ای دیگر هستند که کارشان محول به فرمان خدا شده، یا عذابشان می‌کند و یا می‌بخشدشان، که خدا دانای حکیم است."

معنای تاخیر انداختن ایشان بسوی امر خدا این است که وضع ایشان آنطور روشن نیست که بتوان عذاب خدا را برایشان پیش بینی کرد، و یا مغفرت و آمرزش او را، پس امر ایشان محول به امر خداست، تا او در باره ایشان چه بخواهد، هر چه او خواست

همان خواهد شد.

این آیه فی نفسه و با قطع نظر از روایات با وضع مستضعفین تطبیق می‌کند، که در حقیقت مانند برزخی هستند میان نیکوکاران و بدکاران. آیه شریفه عاقبت کار ایشان را مخفی داشته، و آن را بر همان ابهام و نامعلومی باقی گذارده، حتی در دو اسم شریفی هم که در آخر ذکر کرده یعنی اسم علیم و حکیم باز ابهام را رسانده، زیرا این دو اسم دلالت دارند بر اینکه خدا در باره آنان بر مقتضای حکمت و علمش رفتار می‌کند، بخلاف دو اسمی که در ذیل آیه «و آخرون اعترفوا بذنوبهم» آورده، چون در آخر آن فرموده: ” عسى الله ان يتوب عليهم و الله غفور رحيم .“

آیه ۱۰۶ سوره توبه المیزان ج: ۹ ص: ۵۱۷

عذاب قیامت نه تخفیف می‌پذیرد و نه تاخیر!

- ” وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يَخَفُّ عَنْهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ،
- و چون کسانی که ستم کرده‌اند عذاب را ببینند نه عذابشان سبک شود و نه مهلت یابند.“

این آیه در مقام بیان فرق میان عذاب قیامت با عذابهای دنیوی است، که گریبانگیر ستمکاران می‌شود، زیرا عذابهای دنیایی ستمکاران، هم تخفیف‌پذیر است و هم تاخیر‌پذیر، ولی عذاب قیامت نه تخفیف می‌پذیرد و نه تاخیر.

مقصود از دیدن عذاب، بطوری که از سیاق بر می‌آید اشراف عذاب به ایشان و اشراف ایشان به عذاب بعد از رسیدگی به حساب است، و مقصود از عذاب، عذاب روز قیامت است که همان شکنجه به آتش است.

و معنای آیه این است که وقتی به حسابشان رسیدگی شد، و حکم عذاب صادر گردید، و نزدیک آتش شدند، و آن را مشاهده کردند دیگر خلاصی برایشان نیست، و دیگر نه تخفیفی دارند و نه مهلتی!

آیه ۸۵ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۶۱

عذاب چه کسانی زیادتر می‌شود؟

- ” الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ،
- و کسانی که کافر بوده‌اند و مردم را از راه خدا باز داشته‌اند به سبب آن فسادى که کرده‌اند عذابی بر عذابشان بیفزاییم!“

آیا آنهایی که سبب کفر دیگران هم شده‌اند عذابشان با دیگران یکی است؟ چون جای چنین سؤالی بوده خدای سبحان فرمود: ”الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله،“ آنها که علاوه بر کفر ورزیدن، راه خدا را به روی دیگران هم بستند، و با عناد و لجاج، کفر خود را تکمیل کردند: ”زناهم عذابا،“ عذابی اختصاصی در برابر جلوگیری‌شان از راه خدا به ایشان چشاندیم فوق العذاب که همان عذاب عمومی در ازای مطلق ظلم و کفر باشد و در این عذاب با بقیه مشرکین شریکند .

” بما كانوا یفسدون،“ - این جمله تعلیل زیادتی عذاب است. زیرا افساد در زمین و جلوگیری از تشکیل مجتمعی صالح، امری است که پیش آمدنش مستند به ایشان است زیرا اگر افساد و سد اینان نبود تشکیل چنین مجتمعی مترقب بود.

آیه ۸۸ سوره نحل المیزان ج ۱۲ : ص : ۴۶۱

عذاب روز عقیم و بی فردا

- ” وَ لَا یَزَالُ الذِّینَ کَفَرُوا فِی مَرِیةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ یَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ یَوْمَ عَقِیمٍ،
- و کسانی که کافرنند پیوسته از آن به شك اندرند تا ناگهان رستاخیز سویشان بیاید یا عذاب روز غم انگیز ایشان بیاید.“

آیه ۵۵ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۵۷

شدید و دائمی بودن عذاب آخرت

- ” . . . وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى،
- . . . و عذاب آخرت سخت‌تر و پایدارتر است.“
عذاب آخرت از عذاب دنیا شدیدتر و دائمی‌تر است، برای اینکه عذاب آخرت محیط به باطن آدمی است آنطور که محیط به ظاهر او است، و نیز به خاطر اینکه برای آن آخری نیست و دائمی است.

آیه ۱۲۷ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۲۶

عذاب یوم عظیم

- ” قُلْ إِنِّی أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ،
- قُلْ اللهُ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِینِی،
- بگو من می‌ترسم در صورت نافرمانی‌ام از امر خدا دچار عذاب روزی عظیم‌گرم،
- بگو من تنها خدا را می‌پرستم و دین خود را برای او خالص می‌سازم.“

آیه ۱۳ و ۱۴ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۷۷

« کلمه فصل » جلوگیری عذاب دنیا، قطعیت عذاب آخرت

- " ... وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،
- ... اگر کلمه فصل و قضاء حتمی نبود کار هلاکتشان یکسره می‌شد، و ستمکاران عذابی دردناک دارند."

این آیه تهدید کفار است بر ظلمی که کردند و نیز اشاره است به اینکه از قلم خدا نمی‌افتند و از عذابش رهایی ندارند، حال اگر بین آنها قضاء نراند و در دنیا عذابشان نکند، در آخرت عذابی دردناک خواهند داشت.

آیه ۲۱ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۹

چرا کیفر مجرمین در قیامت آتش و ضلالت شده؟

- " إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ
- ... إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ،
- به درستی که مجرمین از موطن سعادت گمراه و در آتش فروخته قرار دارند،
- که ما هر چیزی را با اندازه‌گیری قبلی آفریدیم. "

چرا کیفر مجرمین ضلالت و سعیر در قیامت و چشیدن مس سقر، شده؟ در پاسخ این سؤال خدای تعالی می‌فرماید: برای اینکه ما هر چیزی را به قدر خلق کرده‌ایم، و حاصلش این است که: برای هر چیزی قدری است، و یکی از قدرها که در انسان معین شده این است که خدای سبحان او را نوعی کثیر الافراد خلق کرده، طوری خلق کرده که با ازدواج و تناسل، افرادش زیاد شود، و نیز مجبور باشد در زندگی دنیائیش اجتماعی زندگی کند، و از زندگی دنیای ناپیدارش برای آخرت پیدارش زاد و توشه جمع کند، و نیز یکی دیگر از قدرها این است که در هر عصری رسولی به سوی ایشان بفرستد، و به سوی سعادت دنیا و آخرت دعوتشان کند، هر کس دعوت آن رسول را بپذیرد رستگار گردد و سعادت‌مند شود، و داخل بهشت و در جوار پروردگارش قرار گیرد، و هر کس آن را رد کند و مرتکب جرم شود در ضلالت و آتش قرار گیرد. در نتیجه مفاد آیه این می‌شود که: عذاب کفار به آتش بر وفق حکمت است، و از نظر اراده الهی به هیچ وجه تغییر پذیر نیست، چون این نیز یکی از مصادیق قدر است.

آیه ۴۹ و ۵۰ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۴۴

عذاب آخرت بزرگتر است!

- " كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ،
- آری عذاب چنین است و البته عذاب آخرت بزرگتر است اگر مردم بنای فهمیدن داشته باشند."

خدای تعالی انسان را با مال و اولاد امتحان می‌کند، و انسان به وسیله همین مال و اولاد طغیان نموده مغرور می‌شود و خود را بی‌نیاز از پروردگار احساس نموده، در نتیجه اصلاً پروردگار خویش را فراموش می‌کند، و اسباب ظاهری و قدرت خود را شریک خدا می‌گیرد، و قهراً جرأت بر معصیت پیدا می‌کند، در حالی که غافل است از اینکه عذاب و وبال عملش دوردور او را گرفته، و اینطور عذابش آماده شده، تا ناگهان بر سرش بتازد، و با هول‌انگیزترین و تلخ‌ترین شکل رخ بنماید.

قرآن می‌خواهد با نقل این داستان یک قاعده کلی برای همه انسانها بیان کند. اینکه فرمود: و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند، علتش این است که عذاب آخرت از قهر الهی منشا دارد، و چیزی و کسی نمی‌تواند در برابرش مقاومت کند، عذابی است که خلاصی از آن نیست، حتی مرگی هم به دنبال ندارد، به خلاف عذابهای دنیوی که هم در بعضی اوقات قابل جبران است، و هم با مرگ پایان می‌پذیرد، عذاب آخرت از تمامی جهات وجود، محیط به انسان است، و دائمی و بی‌انتهاست، نه چون عذابهای دنیا که بالأخره تمام می‌شود.

آیه ۳۳ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۲۸

آیا عذاب قیامت جاودان است یا تمام شدنی است؟

این مسئله که آیا عذاب قیامت انقطاع می‌پذیرد و یا خالد و جاودانه است؟ مسئله‌ای است که نظریه علمای اهل بحث در آن مختلف است، هم از نظر ادله عقلی و هم از جهت ظواهر لفظی.

۱- از جهت ظواهر لفظی: باید دانست که کتاب خدا نص است در خلود و جاودانگی و می‌فرماید:

- " و ما هم بخارجین من النار!

- ایشان به هیچ وجه از آتش بیرون نخواهند شد! "

سنت از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نیز آنقدر زیاد است که به اصطلاح به حد استفاضه رسیده، و اگر اخبار دیگری از این حضرات روایت شده که عذاب دوزخ قطع

می شود و همیشگی نیست، به خاطر مخالفتش با صریح کتاب، طرد می شود.

۲- از جهت عقل: نعمت و عذاب عقلی که عارض بر نفس می‌شوند، به خاطر تجردش و تخلفش به اخلاق و ملکات فاضله یا رذیله و یا به خاطر احوال خوب و بدی که کسب کرده، این احوال و ملکات در نفس، صورتی نیکو و یا قبیح ایجاد می‌کند که نفس سعیده از آن صورت نیکو متنعم، و نفس شقیه^(۱) از آن صورت قبیح متالم می‌شود. در صورتیکه این صورتهای در نفس رسوخ نکرده باشد و صوری ناسازگار با ذات نفس باشد، بزودی زایل می‌گردد، برای اینکه عقل برای ناسازگاری دوام و اکثریت نمی‌بیند و فشار، زور و ناسازگاری محکوم به زوال است. پس اگر ذات نفس سعیده باشد، صورتهای رذیله و زشت دیر یا زود از آن زایل می‌گردد و اگر ذات نفس شقیه باشد، صورتهای نیکو و جمیل که در آن نقش بسته، بزودی زایل می‌شود.

و نفس خودش می‌ماند و آن سعادت و شقاوت ذاتیش، پس اگر نفس مؤمن به خاطر گناهانی صورتهای زشتی به خود گرفت سرانجام آن صورتهای از بین می‌رود، چون با ذات نفس سازگار نیست همچنانکه نفس کافر که ذاتا شقی است، اگر به خاطر تکرار کارهائی صالح صور حسنه‌ای به خود گرفت، آن صور بالأخره از نفس زایل می‌شود، چون محیط نفس با آن سازگار نیست. و همه این مطالب در آنصورت که گفتیم: صورتهای رسوخ نکرده باشد، روشن است.

و اما در صورتیکه صورتهای عارض بر نفس، در نفس رسوخ کرده باشد، و در نتیجه صورت جدیدی و نوعیت تازه‌ای به نفس داده باشد، مثلا او را که انسان بود و دارای صورت انسانی بود، بخیل کند، که چنین انسانی یک نوع جدیدی از انسانیت است. و این هم معلوم است که این نوع یعنی انسان، نوعی است مجرد در نفس، و موجود مجرد دائمی الوجود است، در نتیجه هر گناهی که از او صادر شود، در صورتی که نفس او سعیده باشد و با گناه سنخیت نداشته باشد و خلاصه عوامل خارجی گناه را به گردنش گذاشته باشد، در چنین صورتی وبال و عذاب آن گناهان را می‌چشد و پاک می‌شود، و از عذاب نجات می‌یابد و در صورتیکه نفس او شقی باشد و با گناه سنخیت داشته باشد در این صورت هر چند که هر چه از چنین نفسی سر می‌زند به اذن خدا است و لیکن از آنجا که گناهان بدون قسر و فشار از او سر می‌زند، چون نفس او نفسی گناه دوست است، لذا چنین نفسی دائما در عذاب خواهد ماند.

و مَثَل چنین انسانی که دائما گرفتار و معذب به لوازم ملکات خویش است به وجهی مَثَل کسی است که به مرض مالیخولیا و یا مرض کابوس دائمی مبتلا شده که

دائماً صورتهائی هول انگیز و وحشت آور و زشت از قوه خیالیه‌اش سر می‌زند، چنین کسی

(۱) نفس شقیه متضاد نفس سعیده از آیه ۱۲۳ سوره طه گرفته شده که می‌فرماید: «فَمَنْ أَتْبَعَ هُدَاىَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» - هر که هدایت مرا را پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه تیره بخت. همواره از آن صورتهای فرار می‌کند و با آنها در جنگ و ستیز و بالأخره در عذاب است، با اینکه خود او این صورتهای را درست می‌کند. مگر عذاب، غیر آن چیزی است که انسان قبل از ابتلاء بدان از آن می‌گریزد؟ و بعد از آنکه بدان مبتلا شد، در جستجوی خلاصی از آن بر می‌آید؟ و این تعریف و مثال بر آن امور زشت و صورتهای غیر جمیل که انسان شقی در دار آخرتش با آنها روبرو می‌شود، صدق می‌کند. پس معلوم شد که عذاب جاودانه و انقطاع ناپذیر، از انسان شقی، خود شقاوت و بدبختی ذاتی او است، و کسی او را بدان مبتلا نکرده است.

عذاب خالد اثر و خاصیت آن صورت نوعیه شقاوت باری است که نفس

انسان شقی به خود گرفته است، (و او را نوع مخصوصی از انسانها کرده، همانطور که گاو نمی‌تواند روزی غیر گاو شود،) این نوع انسان هم نمی‌تواند نوع دیگری شود، چون تصور و گفتگوی ما از چنین نفسی بعد از آن است که نخست به اختیار خود گناهای مرتکب شد و سپس به دنبال آن گناهان احوالی پی در پی در نفس او پدید آمد، و به دنبال استعداد شدیدی در ذات نفس پیدا شد.

و همین شدت یافتن استعداد نفس، علتی است که در تمامی حوادث باعث می‌شود صورتی متناسب با سنخه آن استعداد در نفس پدید بیاورد.

در نتیجه همانطور که بعد از انسان شدن نان و گوشت و میوه و عناصر و مواد دیگری که انسان مرکب از آن است، دیگر صحیح نیست بپرسیم چرا این مرکب شعور پیدا کرده و چرا فکر دارد و چرا و چرا و صدها چراى دیگر، برای اینکه پاسخ به همه این سؤالات یک کلمه است، و آن این است که چون انسان شده است!

همچنین در مورد بحث ما، صحیح نیست بپرسیم چرا شقاوت دست از یقه او بر نمی‌دارد و دائماً آثار شقاوت از آن سر می‌زند؟ که یکی از آن آثار، عذاب جاودانه است، چون جواب همه اینها این است که چون او به دست خود و به اختیار خود، خود را شقی ساخت، یعنی انسانی خاص کرد که شقاوت، لازمه وجود او است!

تصور عذاب قیامت در دنیا

- ”و لویری الذین ظلموا اذ یرون العذاب،
- ان القوة لله جمیعا، و ان الله شدید العذاب!
- ایکاش این ستمکاران در همین دنیا،
- روزی را که در آن عذاب را می بینند، می دیدند،
- که اگر چنین چیزی ممکن بود، می دیدند که نیرو همه و همه برای خداست،
- و نیز می دیدند که خدا چقدر شدید العذاب است!“

آیه ۱۶۵ تا ۱۶۷ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۵۹۲

ترس از عذاب نادیده خداوند

- ”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيُبْلُوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَن اِعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ،
- ای کسانی که ایمان آوردید خداوند هر آینه و مسلما شما را با چیزی از شکار می آزماید بطوری که شکار تا دسترس و تیررس شما به شما نزدیک می شود تا بداند که کیست که از او به غیب می ترسد پس کسی که از این به بعد از حدود خداوند تجاوز کند و در حال احرام شکار کند برای اوست عذابی دردناک.“

معنای خوف بالغیب این است که انسان از عذابهایی دردناک اخروی که خدای تعالی انسان را از آنها تحذیر کرده - با اینکه محسوس به هیچیک از حواس ظاهره اش نیست - بترسد، چنانکه می فرماید: ”انما تنذر من اتبع الذکر و خشى الرحمن بالغیب،“ و نیز می فرماید:

- ” و ازلفت الجنة للمتقين غیر بعيد،
- هذا ما توعدون لكل اواب حفيظ،
- من خشى الرحمن بالغیب و جاء بقلب منيب.“
- ” الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعة مشفقون،“

و اینکه فرمود: ”فمن اعتدى بعد ذلك،“ به این معنا است که اگر کسی بعد از این امتحان از حدی که خداوند برایش معین نموده تجاوز کند برای اوست عذابی دردناک. بعيد نیست اینکه فرمود خداوند شما را می آزماید تا بداند چه و چه کنایه باشد از اینکه بزودی پیشامدی را مقدر می کند تا مردم تشخیص داده شوند کدام یک از آنان از عذاب نادیده خداوند می ترسند و کدام یک نمی ترسد، زیرا جهل در ساحت مقدس پروردگار راه ندارد، تا بخواهد با پیش آوردن این صحنه ها مطیع و عاصی را تشخیص دهد، و به این وسیله جهل خود را بر طرف سازد.

آیه ۹۴ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۲۰۴

خدا برای عذاب کردن شتاب ندارد!

- " وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ،
 - به شتاب از تو عذاب می‌خواهند، خدا از وعده خویش تخلف نکند که نزد پروردگار تو روزی چون هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمارید.
- در این جمله حکم کرده به اینکه یک روز از روزهایی که نزد خدا است برابر است با هزار سال از روزهایی که ما می‌شماریم و نتیجه می‌گیرد: چنین خدایی ترس از فوت ندارد تا در عذاب آنها عجله کند بلکه او حلیم و بزرگووار است، مهلتشان می‌دهد تا درکات شقاوت خود را تکمیل کنند آنگاه ایشان را در روزی که برایشان مقدر شده می‌گیرد و آن وقت که اجلشان رسید دیگر نمی‌توانند عقب بیندازند و نه نزدیک‌تر کنند.
- آیه ۴۷ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۵۰

کیفر کسانی که از رحمت خدا مایوسند؟

- " وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِنَايَةِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَنْسَوْنَ مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،
 - و کسانی که به آیات خدا و دیدار او کفر ورزیدند آنان از رحمت من مایوسند و آنان عذابی دردناک دارند.
- مراد از " آیات الله " تمامی ادله‌ای است که بر وحدانیت حق تعالی، و نبوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حقانیت معاد دلالت دارد، چه آیات آفاقی، و چه معجزات نبوت، که یکی از آنها قرآن کریم است، پس کفر به آیات خدا به عمومیتش شامل کفر به معاد نیز می‌شود، و اگر در عین حال دوباره کفر به لقای خدا یعنی معاد را ذکر کرده، از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، و نکته‌اش اشاره به اهمیت ایمان به آن است، چون با انکار معاد، امر دین به کلی لغو می‌شود.
- و مراد از اینکه نسبت نومییدی به ایشان داده، یا این است که واقعا نومیید هم هستند، چون حیات آخرت را منکرند، و کسی که اصلا اعتقادی به آن ندارد، قهرا از سعادت ابدی و رحمت جاودانی نومیید است، و یا کنایه است از قضایی که خدا در باره بهشت رانده که هیچ کافری داخل آن نشود .
- آیه ۲۳ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۷۶

عذاب وارونه شدن فهم انسان کافر

- " الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ،
- أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...

- کسانی که کافر شدند عذابی سخت و کسانی که ایمان آورده و عمل‌های صالح کردند مغفرت و اجری بس بزرگ دارند،
- پس با این حال آیا کسی که عمل زشتش در نظرش زیبا جلوه داده شده و آن را کار نیکی می‌بیند با کسی که خوب را خوب و بد را بد می‌بیند یکسان است؟ هرگز، ولی این خدا است که هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند....“

مراد از کسی که عمل زشتش در نظرش زیبا شده، کافر است، می‌خواهد اشاره کند به اینکه کافر فهمش منکوس و وارونه، و عقلش مقلوب شده، عمل خود را بر خلاف آنچه که هست می‌بیند.

کافری که وضعیت چنین است، و مؤمنی که بر خلاف اوست، مساوی نیستند، برای اینکه خدا یکی از آن دو را به مشیت خود گمراه کرده، و آن کافر است، که به خاطر همین گمراهی، بد را خوب می‌بیند، و دیگری را به مشیت خود هدایت فرموده و آن مؤمن است که عمل صالح را دوست می‌دارد و انجام می‌دهد، و عمل زشت را زشت می‌داند.

البته باید دانست که این گمراه کردن خدا، ابتدایی نیست.

و کوتاه سخن اینکه: اختلاف کافر و مؤمن از نظر عاقبتشان به حسب وعده الهی که اولی را به عذاب و دومی را به رحمت وعده داده به خاطر اختلافی است که آن دو از نظر اضلال و هدایت الهی دارند، و نشانه این اختلاف آن است که طرز دید آن دو مختلف است، یکی زشت را زیبا می‌بیند و دیگری زشت را زشت، و زیبا را زیبا می‌بیند.

آیه ۷ سوره فاطر المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۲

فراموشی روز حساب و تبعات آن

- ” يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ،
- ای داوود ما تو را جانشین خود در زمین کردیم پس بین مردم به حق داوری کن و به دنبال هوای نفس مرو که از راه خدا به بیراهه می‌کشد و معلوم است کسانی که از راه خدا به بیراهه می‌روند عذابی سخت دارند به جرم اینکه روز حساب را از یاد بردند.“

این آیه نهی از پیروی هوای نفس را تعلیل می‌کند به اینکه این کار باعث می‌شود انسان از روز حساب غافل شود و فراموشی روز قیامت هم عذاب شدید دارد و منظور از فراموش کردن آن بی‌اعتنایی به امر آن است.

در این آیه شریفه دلالتی است بر اینکه هیچ ضلالتی از سبیل خدا، و یا به

عبارت دیگر هیچ معصیتی از معاصی منفک از نسیان روز حساب نیست.
 ” و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما باطلا ... ما آسمانها و زمین و آنچه بین
 آن دو است به بازی نیافریدیم و جز به حق خلق نکردیم.“

بعد از آنکه کلام به یاد روز حساب منتهی شد، بر اصل ثبوت آن به دو حجت
 احتجاج نمود یکی احتجاج از طریق غایات است، چون اگر امر خلقت آسمانها و زمین و
 آنچه بین آن دو است به سوی غایتی باقی و ثابت و غیر مؤجل منتهی نشود، امری باطل
 خواهد بود.

” ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار،“ یعنی اینکه خدا عالم را به باطل
 و بدون غایت خلق کرده باشد و روز حسابی که در آن نتیجه امور معلوم می‌شود، در کار
 نباشد، پندار و ظن کسانی است که کافر شدند پس وای به حال ایشان از عذاب آتش!
 آیه ۲۶ سوره ص المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۹۸

چه کسانی را خدا در آخرت فراموش خواهد کرد؟

- ” فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
 - به سزای آنکه دیدار این روزتان را فراموش کردید، عذاب بکشید، که ما نیز به
 فراموشیتان سپردیم، و به سزای اعمالی که می‌کردید عذاب جاوید را تحمل
 کنید.“

کلمه نسیان به معنای محو شدن صورت ذهنی چیزی است از مرکز و نیروی
 ذاکره، و گاهی کنایه می‌شود از بی‌اعتنایی به امری مهم، و همین معنای کنایی مورد نظر
 آیه است.

و معنای آیه این است که وقتی قضای حتمی رانده شده که پیروان ابلیس
 عذاب را بچشند، پس شما نیز عذاب را بچشید، به خاطر اینکه به لقای چنین روزی بی
 اعتنایی کردید، آن قدر که حتی آن را انکار نمودید و عمل صالحی انجام ندادید، که امروز
 پاداش نیکی بگیریید، چون ما نیز امروز به آنچه برای شما مهم است یعنی به سعادت و
 نجات شما بی‌اعتنایییم .

جمله ” فذوقوا عذاب الخلد بما كنتم تعملون،“ می‌فهماند چشیدن عذاب که شما را
 بدان مامور نمودیم، چشیدن عذاب دائمی است، و بی‌اعتناییتان به لقای امروز (آخرت)
 همان اعمال زشتی است که می‌کردید!

آیه ۱۴ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۸۰

عذاب دردناک و نفی نظر و تکلم و تزکیه خدا از یهود

- " إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،
 - محققا کسانی که عهد خدا و سوگندهای خود را می‌دهند و در مقابل متاع قلیل دنیا را می‌خرند در آخرت بهره‌ای ندارند و خدا در قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و به نظر رحمت نمی‌نگرد و پاکشان ننموده، در عوض عذابی دردناک دارند!"
- کرامت الهیه و محترم بودن در درگاه خدا آنقدر مبتذل و آسان نیست که هر کس خود را به صرف خیال منتسب به خدا کند، و یا به آن برسد و یا هر متکبر و فریبکاری انتساب خود را کرامت پنداشته و نژاد خود و یا دودمانش را به ملاک همین انتساب خیالی تافته جدا بافته بداند، بلکه رسیدن به کرامت الهی شرایطی دارد و آن وفای به عهد و پیمان خدا و داشتن تقوا در دین خدا است، اگر این شرائط تمام شد کرامت حاصل می‌شود، یعنی آدمی مورد محبت و ولایت الهی قرار می‌گیرد، ولایتی که جز بندگان با تقوای خدا کسی به آن نمی‌رسد و اثر آن نصرت الهیه و حیات سعیده‌ای است که باعث آبادی دنیا و صلاح باطن اهل دنیا و رفعت درجات آخرتشان می‌شود.

پس کرامت الهیه این است نه اینکه خدای تعالی مردمی را بدون هیچ مزیتی بر گردن همه بندگان خود - چه صالح و چه طالح، سوار نموده و اختیار تام به آنان بدهد تا هر رفتاری دلشان خواست با بندگان او بکنند، یک روز بگویند - هیچ امی و غیر اسرائیلی حق چون و چرا در کار ما اسرائیلیان که اهل کتابیم ندارد، روز دیگر بگویند: تنها اولیای خدا مائیم و نه هیچکس دیگر و روزی دیگر بگویند: ما فرزندان خدا و دوستان اوئیم و با مطلق العنان گذاشتنشان به سوی افساد در زمین و هلاک ساختن حرث و نسل هدایتشان کند.

آیه ۷۷ سوره آل عمران میزان ج: ۳ ص: ۴۱۸

شدیدترین عذاب آخرت، جزای کفر به آیات خدا

- " أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكُتُبِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ مَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِعَافٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ !
- پس چرا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و به بعضی دیگر کفر می‌ورزید و پاداش کسی که چنین کند به جز خواری در زندگی دنیا و اینکه روز قیامت به طرف بدترین عذاب برگردد چیست؟ و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

آیه ۸۵ تا ۸۶ سوره بقره میزان ج: ۱ ص: ۳۲۷

مشمولین عذاب حتمی دوزخ

- ” إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ،
- محققا کسانی که خدا بر گمراهیشان حکم کرده ایمان نخواهند آورد ! “

از آیه فوق و آیات قبل آن سه نکته روشن می شود:

۱- عناد و لجاجت با حق و تکذیب به آیات خدا کلمه عذاب جاودانه را علیه انسان حتمی می سازد.

۲- سرمایه سعادت آدمی تنها ایمان است.

۳- هر انسانی خواه ناخواه دارای ایمان هست، چه ایمان اختیاری و چه اضطراری با این تفاوت که ایمان اختیاری مقبول درگاه الهی است و آدمی را به سوی سعادت زندگی دنیا و آخرت سوق می دهد، و اما ایمان اضطراری که ایمان در هنگام دیدن عذاب است، نه در درگاه خدای تعالی مقبول است، و نه دردی را از او دوا می کند.

آن کلمه الهی که علیه مکذبین به آیات خدا حتمی شده عبارت است از همان گفتاری که در اولین روز تشریح شریعت عامه بشری به آدم و همسرش و همه ذریه آن دو گفت، و قرآن کریم آن را اینگونه حکایت کرده: ” قلنا اهبطوا منها جميعا ... و الذین كفروا و كذبوا بآياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون.“

تکذیب کنندگان آیات الهی کسانی هستند که کلمه عذاب دوزخ علیه آنان حتمی شده و همانند اینند که ایمان نمی آورند، و به همین جهت است که خاسر و زیانکارند، برای اینکه سرمایه سعادت خود را که همان ایمان است از دست داده اند، و در نتیجه محروم از ایمان و از برکاتی که در دنیا و آخرت دارد شده اند.

و چون این کلمه علیه آنان حتمی شده که ایمان نیاورند، پس هیچ راهی به ایمان آوردن ندارند هر چند که تمامی معجزات هم برایشان اقامه شود، ” حتی یروا العذاب الالیم- تا آنکه عذاب الیم را ببینند، “ وقتی عذاب را ببینند البته ایمان می آورند، ولی ایمان اضطراری فایده ای ندارد.

و خدای سبحان در کلام مجیدش این معنا را مکرر آورده که بر اثر خسران و ایمان نیاوردن ایشان کلمه خدا علیه منکرین و مکذبین حتمی و محقق شده است، مثل آیه شریفه:

” لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون، “

و آیه شریفه:

”لینذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين!“ و آیاتی دیگر.

آیه ۹۶ سوره یونس المیزان ج: ۱۰ ص: ۱۸۴

مضاعف شدن عذاب

- ”أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ،
- اینها بدانند که نمی‌توانند خدا را در زمین به ستوه آورند و اصولاً غیر خدا هیچ اولیایی ندارند، عذابی مضاعف دارند، نه دیگر قدرت شنوایی برایشان می‌ماند و نه نیروی بینایی.“

کسانی که راه خدا را می‌بندند و آن را کج و معوج نشان می‌دهند و به نشأه قیامت کفر می‌ورزند، ”یضاعف لهم العذاب“، خدای تعالی عذاب را برای آنان مضاعف می‌کند و این مضاعف کردن عذاب برای این است که آنها فاسق شدند، و سپس بر این فسق و تباهی خود لجاجت و اصرار کردند.

و یا برای این است که هم خودشان نافرمانی خدا را کردند و هم دیگران را به معصیت خدا واداشتند، به این جهت، هم عذاب معصیت خود را دارند و هم عذاب معصیتی که دیگران به تحریک آنان مرتکب شدند.

آیه ۲۰ سوره هود المیزان ج: ۱۰ ص: ۲۸۳

عذاب نزدیکتر دنیا، و عذاب اکبر قیامت

- وَ لَنَذِيقَنَّ لَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ،
- ما عذاب نزدیک را زودتر از عذاب بزرگ به آنها می‌چشائیم، شاید باز گردند.“

در این آیه شریفه نتیجه چشاندنشان عذاب دنیا را امید بازگشت قرار داده، و این بازگشتی که آرزویش کرده همان بازگشت به خدا، یعنی توبه و انابه است، در نتیجه مراد از عذاب ادنی عذاب دنیا خواهد بود، که خداوند برایشان نازل کرد، تا زهر چشمی بگیرد، و از عذاب بزرگ قیامت بترساند، و در نتیجه قبل از رسیدن عذاب استیصال توبه کنند، و بنابراین مراد از عذاب اکبر هم عذاب قیامت خواهد بود.

گویا این آیه در مقام بیان علت مطالب قبل یعنی چشاندن عذاب ادنی قبل از عذاب اکبر است، می‌فرماید به این علت ایشان را عذاب می‌کنیم که مرتکب شدیدترین ظلم شدند، و آن این است که از آیات ما بعد از تذکر اعراض می‌کردند، پس اینان مجرمینند، و خدا از مجرمین انتقام خواهد گرفت.

آیه ۲۱ و ۲۲ سوره سجد المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۹۷

تحقق کلمه عذاب، و آتش رهائی ناپذیر

- " أَمْ مَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ،
- آیا کسی که عذاب برایش حتمی شده آیا تو می‌خواهی کسی را که داخل آتش است نجات دهی؟؛"

آیا کسی که کلمه عذاب بر او ثابت شده، از عذاب نجات می‌یابد؟

کلمه عذاب برای هر کس که کفر بورزد آن روز ثابت شد که آدم به سوی زمین هبوط می‌کرد، در آن روز به او گفتند: "و الذین کفروا و کذبوا بآیتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون"، و در این معنا آیات دیگری نیز هست.

آیه ۱۹ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۸۲

عذاب خزی در دنیا و عذاب اکبر در آخرت

- " كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ،
- فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ،
- کسانی هم که قبل از ایشان بودند آیات خدا را تکذیب کردند در نتیجه، عذاب آنان را گرفت در حالی که احتمالش را هم نمی‌دادند،
- پس خدای تعالی خواری در زندگی دنیا را به آنان چشاندید و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند."

این آیات بیان عذاب خزی است، که بعضی از کفار بدان مبتلا می‌شوند، تا مایه عبرت دیگران شوند.

کلمه خزی به معنای ذلت و خواری است و خدا به کفار این قسم عذاب را به صورتهای مختلف چشاندید: گاهی به وسیله غرق و گاهی به فرو رفتن در زمین، گاهی با صیحه آسمانی، گاهی با زلزله و مسخ شدن، و یا کشتار دسته جمعی.

" وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ- و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر بفهمند."

آیه ۲۵ و ۲۶ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۹۲

عذاب خوار کننده دنیا و عذاب مقیم آخرت

- " قُلْ يَتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ،
- مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَجُلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ،
- بگو ای قوم! به همین کفر خود ادامه دهید من نیز به کار خود می‌پردازم به زودی خواهید فهمید،
- که چه کسی دچار عذاب می‌شود، و عذاب او را خوار می‌کند و به عذابی دانم

دچار می‌شود.

” و یحل علیه عذاب مقیم،“ عذاب مقیم به معنای عذاب دائم است، و مناسب با حلول هم همین است، و جدا کردن عذابی که خوارکننده است از عذاب مقیم، شاهد آن است که مراد از اولی، عذاب دنیا و مراد از دومی عذاب آخرت است، و در این جمله شدیدترین تهدید است.

آیه ۳۹ و ۴۰ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۰۶

ندامت وقت دیدن عذاب و آرزوی برگشت به دنیا

- ” أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرْتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ،
- أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ،
- أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ،
- بترسید از روزی که هر کسی به خود می‌گوید: وا حسرتا بر من از آن ستم‌ها که به درگاه خدا روا داشتیم، اعتراف می‌کنم که به راستی از مسخره‌کنندگان بودم،
- و یا می‌گوید: اگر خدا هدایت کرده بود از پرهیزکاران می‌بودم،
- و یا وقتی عذاب را می‌بیند می‌گوید: ایکاش می‌توانستم برگردم و از نیکوکاران می‌شدم!“

این سه جمله‌ای که از نفس نقل کرده، مترتب بر ترتیب صدورش از مجرمین است، چون در قیامت مجرمین متوجه می‌شوند که امروز روزی است که جزای اعمال را می‌دهند و ایشان در عمل کوتاهی کرده‌اند، و وقت تدارک هم گذشته، لذا حسرت می‌خورند و به حسرت فریاد می‌زنند و می‌گویند: ”یا حسرتا علی ما فرطت...!“

در خصوص این اظهار حسرت در جای دیگر فرموده: ”حتی اذا جاءتهم الساعة بغنة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها.“

آنگاه وقتی به حسابشان رسیدگی شد و به متقین دستور داده شود که به بهشت در آیند و گفته می‌شود: ”و امتازوا الیوم ایها المجرمون،“ آن وقت تعلق کرده می‌گویند: ”لو ان الله هدینی لکننت من المتقین - اگر خدا مرا هم هدایت کرده بود، از متقیان می‌بودم.“ در پاسخش می‌گویند: ”آری آیات من برایت بیامد و تو به آیات من تکذیب کردی و از پذیرفتن آن تکبر نمودی و اصولاً از کافران بودی!“

و چون دستور می‌رسد که به آتش در آیند و بر کنار آتشان می‌برند، و سپس به آتش واردشان می‌کنند آرزو می‌کنند ای کاش به دنیا برمی‌گشتند تا در آنجا کار نیک کنند و سعادت‌مند شوند: ”أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً.“

آیه ۵۶ تا ۵۹ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۲۹

عذاب شدید تهیه شده برای دوستان یهود

- " أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ،
- أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
- مگر آن کسان را ندیدی که قومی را که خدا غضبشان کرده به دوستی گرفته اند، آنان نه از شمایند و نه از ایشان، سوگند به دروغ می‌خورند با اینکه می‌دانند،
- خدای تعالی برای آنان عذابی سخت آماده کرده چون اعمالی را که انجام می‌دهند بد است."

منظور از قومی که خدا بر آنان غضب فرموده و منافقین آنان را دوست می‌دارند یهود است، که در باره‌شان فرموده: "من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و عبد الطاغوت."

این منافقین به خاطر تحیر و سرگردانیشان بین کفر و ایمان وقتی به شما می‌رسند اظهار مسلمانی، و وقتی به یهود می‌رسند اظهار دوستی می‌کنند، اینان نه از شما مسلمانان هستند و نه از یهود.

و این صفت منافقین بر حسب ظاهر حالشان است، و گرنه واقعیت حالشان این است که ملحق به یهودند، چون خدای تعالی در جای دیگر فرموده: "و من يتولهم منكم فانه منهم"

خدای تعالی برای آنان عذابی سخت تهیه دیده، به علت اینکه در عمل زشت خود مداومت دارند.

"لن تغني عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شيئاً اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون،" یعنی آن انگیزه‌ای که وادارشان می‌کرد چنین وضعی به خود بگیرند متاع زندگی دنیا است که همان اموال و اولاد است، و لیکن با در نظر داشتن عذاب جاودانه‌ای که دارند، و خدای تعالی آن را برایشان معین فرموده، و اینکه چقدر احتیاج به خلاصی از آن دارند، آن متاع دنیا به هیچ وجه نمی‌تواند در خلاصی آنان مؤثر باشد، پس تا دیر نشده به خدا ایمان بیاورند، و او را بپرستند.

آیه ۱۴ و ۱۵ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۳۵

اعراض از یاد خدا سبب اصلی دخول در عذاب

- " ... وَ مَنْ يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا،
- ... و کسی که از یاد پروردگارش اعراض کند خدا او را به راه عذابی دشوار

می‌اندازد.

اعراض از ذکر خدا لازمه استقامت نداشتن بر طریقه است، و اصل در سلوک عذاب هم همین است، و به همین جهت بجای اینکه ملزوم را بیاورد لازمه آن را ذکر کرد، تا به این وسیله بفهماند سبب اصلی در دخول آتش همین اعراض از ذکر خداست. عذاب سعد هم آن عذابی است که دائماً بیشتر می‌شود، و معذب را مغلوب‌تر می‌کند.

آیه ۱۷ سوره جن المیزان ج ۲۰ ص ۷۲

عذاب اکبر

- "فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ،
- إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ،
- ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ،
- که خدا ایشان را به عذاب اکبر قیامت شکنجه خواهد کرد،
- آری محققاً به سوی ما می‌آیند،
- و حسابشان به عهده ما است."

منظور از عذاب اکبر عذاب جهنم است، و آیه شریفه محاذی آیه سوره اعلی است که می‌فرمود: "الذی یصلی النار الکبری." "ان الینا ایابهم- تنها برگشتشان به سوی ما است،" این جمله در مقام بیان علت عذاب اکبر در آیه قبل است.

"ثم ان علينا حسابهم،" و حسابشان به عهده ما است.

آیه ۲۴ تا ۲۶ سوره غاشیه المیزان ج ۲۰ ص ۴۶۱

شدت اخذ الهی

"ان بطش ربك لشديد،"

کلمه بطش خود به معنای گرفتن چیزی با خشم و صولت است. مراد از شدت بطش با در نظر گرفتن اینکه گفتیم بطش عبارت است از گرفتن به شدت، این است که هیچ کس نمی‌تواند بطش او را جلوگیری کند، و کسی نیست که حکم او را رد نماید، - حال هر حکمی که رانده باشد - مگر آنکه حکم دیگری از او، جلو حکم اولش را بگیرد.

آیه ۱ تا ۱۶ سوره بروج المیزان ج ۲۰ ص ۴۱۴

عذاب آتش در آخرت برای مخالفت با خدا و رسولش

- "وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ،
- و اگر نه این بود که خدا جلای وطن را برای آنان مقدر کرده بود هر آینه در دنیا عذابشان می‌کرد و به هر حال در آخرت عذاب آتش دارند."

می فرماید: اگر خدای تعالی این سرنوشت را برای یهود بنی النضیر ننوشته بود که جان خود را برداشته و جلای وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل یا اسیری گرفتارشان می‌کرد، همانطور که با بنی قریظه چنین کرد، ولی در هر حال در آخرت به عذاب آتش معذبشان می‌سازد.

” ذلك بانهم شاقوا الله و رسوله و من يشاق الله فان الله شديد العقاب.“

آیه ۳ سوره حشر المیزان ج ۱۹ ص ۳۵۱

لعن دنیا و آخرت و عذاب عظیم

- ” إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ،

- کسانی که به زنان با ایمان عقیف بی خبر از کار بد ، تهمت بستند محققا در دنیا و آخرت ملعون شدند و هم آنان به عذاب سخت معذب خواهند شد.“

اینکه از مؤمنات سه صفت را بر شمرده، به منظور دلالت بر عظمت معصیت بوده، چون صفت شوهر داشتن و عفت و غفلت و ایمان هر یک سبب تامی هستند برای اینکه نسبت زنا را ظلم، و نسبت دهنده را ظالم و متهم بی گناه را مظلوم جلوه دهند، تا چه رسد به اینکه همه آن صفات با هم جمع باشند، یعنی زن متهم به زنا، هم شوهردار باشد، هم عقیف، هم با ایمان، و هم غافل از چنین نسبت که در این صورت نسبت زنا به او دادن ظلمی بزرگتر، و گناهی عظیم‌تر خواهد بود، و کیفرش لعنت در دنیا و آخرت، و عذاب عظیم خواهد بود.

آیه ۲۳ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۳۴

تصور باطل مشرکین از کرامت آخرت

- ” وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ،

- و گفتند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم، و هرگز عذاب نمی‌شویم.“

خاصیت اتراف و غوطه‌ور شدن در نعمت‌های مادی همین است، که قلب آدمی بدان‌ها متعلق شود، و آنها را عظیم بشمارد، و سعادت خود را در داشتن آنها بداند، حالا چه اینکه موافق حق باشد، یا مخالف آن، در نتیجه همواره به یاد حیات ظاهری دنیا بوده، ماورای آن را فراموش می‌کند.

مشرکین از آن جا که برخوردار از مال و اولاد بودند، مغرور شدند، و پنداشتند

که در درگاه خدا احترامی دارند، و این کرامت و حرمت را همیشه خواهند داشت، و معنای کلامشان این است که: ما در درگاه خدا دارای کرامتیم، شاهدش هم این است که این همه مال و اولادمان داده، و ما همیشه این کرامت را خواهیم داشت، پس اگر هم عذابی باشد، ما معذب نخواهیم بود.

آیه ۳۵ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۷۸

عذاب دردناک علمای مشرک مسیحی

- " لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَحْدٌ وَ إِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يُفْعَلُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،
- هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند محققا خداوند سومی اقانیم سه‌گانه است و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای واحد نیست و اگر دست از این گفته‌هایشان بر ندارند بطور حتم عذابی دردناک بجان کسانی می‌افتد که بر این گفته‌ها پافشاری نموده و همچنان آنرا ادامه می‌دهند ."

« هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند محققا خداوند سومی اقانیم سه‌گانه است،» یعنی یکی از سه چیزی که بترتیب عبارتند از : ۱- پدر ۲- پسر ۳- روح، یعنی کلمه الله بر هر یک از این سه چیز منطبق است.

در ابواب مختلف انجیل‌ها زیاد به چشم می‌خورد اینکه: اب، اله است، ابن، اله است و روح، اله است.

در حقیقت عامه مسیحی‌ها معنای واقعی تثلیث را در نظر ندارند، و آنرا جویده و بصورت چیز دیگری در آورده‌اند، و بظاهر نسبت تثلیث به خود می‌دهند، و لیکن علمای آنها معنای واقعی تثلیث را قائلند، آری همه این اختلافات و خونریزیها از دانشمندانشان می‌باشد، از کسانی است که خدای سبحان در جنایتکاری و ظلم و ستم شان می‌فرماید: " ان اقيموا الدين و لا تتفرقوا فيه،" تا آنجا که می‌فرماید: " و ما تفرقوا الا من بعد ما جائهم العلم بغيا بينهم."

بنا بر این نمی‌توان در خصوص این مساله نسبت به عموم ملت مسیح حکم یک جا و کلی کرد، برای اینکه بین مردم عامی آنها و علمایشان فرق است، همه‌شان دارای کفر حقیقی که برگشتن آن به استضعاف نباشد نیستند، و کفری که عبارت باشد از انکار توحید و تکذیب آیات خدا، مخصوص است به علمای آنها، و مابقی مستضعف و عوامند، و خداوند در بسیاری از آیات کسانی را که کفر بورزند و آیات خدای را تکذیب کنند به خلود در آتش تهدید کرده، از آن جمله می‌فرماید: " و الذين كفروا و كذبوا بآياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون." و همچنین آیات دیگر .

فصل چهارم

شریکان عذاب

شریکان عذاب و دعوی آنها

- ” وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ،
- بعضی به بعضی رو می‌کنند و از یکدیگر پرسش می‌کنند...“

این آیه حکایت مخاصمه تابعین و متبوعین است که در روز قیامت با یکدیگر دارند، این عده از آن عده می‌پرسند که شما متبوعین و رؤسا چرا ما را به کفر کشانید و آن عده در پاسخ می‌گویند: شما چرا به حرف ما گوش دادید، مگر ما شما را مجبور کردیم؟

” فانهم يومئذ في العذاب مشتركون... يستكبرون،“ می‌فرماید: تابعین و متبوعین هر دو در عذاب شریکند، برای اینکه در ظلم شرکت داشتند و یکدیگر را بر جرم کمک می‌کردند، و هیچ یک بر دیگری مزیت نداشتند.

آیه ۳۲ تا ۳۷ سوره صافات المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۰۰

تخاصم تابعان و متبوعان دوزخی

- ” هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارَ،
- این فوج انبوه که با خود می‌بینید پیروان شما پیشوایانند، در پاسخ می‌گویند: مرحبا برایشان مباد، چون بطور قطع داخل آتش خواهند شد.“

این آیه تخاصم تابعان و متبوعان دوزخی را که از طاغیان بودند حکایت می‌کند. جمله ” هذا فوج مقتحم معکم- این فوج انبوه که با خود می‌بینید پیروان شما پیشوایانند! “ خطاب است از ناحیه خدای تعالی به متبوعین، و کلمه هذا اشاره به فوجی از تابعین است که دنبال متبوعین به دوزخ می‌روند، و کلمه مقتحم به معنای داخل شدن به سختی و دشواری است .

آیه ۵۹ تا ۶۱ سوره ص المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۳۴

تخاصم جهنمیان درباره رستگاری مؤمنان

- ” وَ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ الْأَشْرَارِ،
- أَتَخَذْنَهُمْ سِحْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ،

- إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ،
- و گفتند چه می‌شود ما را که نمی‌بینیم مردانی را که همواره از اشرارشان می‌پنداشتیم؟
- آیا آنان را به خطا مسخره گرفته بودیم یا چشم‌هایمان به آنان نمی‌افتد؟
- این است به حقیقت تخاصم اهل آتش.

” ان ذلك لحق تخاصم اهل النار،“ بیان می‌کند که این تخاصم اهل دوزخ امری است ثابت و واقع شدنی که هیچ تردیدی در وقوعش نیست، چون در حقیقت تخاصم آن روزشان کشف و ظهور ملکاتی است که دل‌هایشان در دنیا، در اثر ممارست در تنازع و تشاجر کسب کرده است.

آیه ۶۲ تا ۶۴ سوره ص المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۳۵

مواجهه ضعفاء آل فرعون با مستکبرین در آتش

- ” ... وَ حَاقَّ بِنَالِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ، النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ،
- وَ إِذْ يَتَحَاوَرُونَ فِي النَّارِ قُبُولُ الضَّعْفَاءِ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ،
- ... و بدترین عذاب متوجه آل فرعون شد، آتشی که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می‌شود ای آل فرعون داخل شدیدترین عذاب شوید،
- همان روزی که در آتش با یکدیگر بگو مگو می‌کنند ضعفاء به گردنکشان می‌گویند ما در دنیا پیرو شما بودیم حال آیا امروز می‌توانید مقداری از این عذاب آتش را از ما برگردانید؟“

عذاب سوء بر آل فرعون وقتی نازل شد که در آتش محاجه می‌کردند و ضعفای ایشان به اقویای متکبر می‌گویند: ما در دنیا تابع شما بودیم، حال آیا می‌توانید کاری برای ما بکنید و مقداری از این آتش و عذاب را از ما بردارید؟

این سخن از ایشان در حقیقت ظهور ملکه تملقی است که در دنیا نسبت به اقویا و بزرگان خود داشتند که در هر شدتی به آنها پناهنده می‌شدند، نه به خدای تعالی و گرنه اگر ظهور قهری آن ملکه نباشد، چگونه چنین درخواستی می‌کنند، با اینکه می‌دانند که خود اقویا گرفتارترند.

از اینگونه ظهورها نظائری در قرآن کریم از مردم دوزخ حکایت شده، مثل اینکه در آنجا همان دروغگویی دنیا را از سر می‌گیرند و سوگند دروغ می‌خورند، و کارهایی که کرده‌اند حاشا می‌کنند و یکدیگر را تکذیب می‌نمایند و از این قبیل اظهارات که همه از باب ظهور ملکات دنیوی است .

” قال الذين استكبروا انا كل فيها ان الله قد حكم بين العباد،“ این آیه پاسخی است که اقویا به ضعفاء می‌دهند، حاصلش این است که: امروز روز جزا است، نه روز عمل، امروز همه اسباب از تاثیر افتاده‌اند، آن خیالهایی که ما در دنیا در باره خود می‌کردیم و خود را قوی و نیرومند می‌پنداشتیم همه بیهوده شد، امروز حال ما و حال شما یکی است، چون می‌بینید که هر دو طایفه در آتشیم.

« ان الله قد حكم بين العباد! » -

آیه ۴۷ و ۴۸ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۰۹

آیا امکانی برای خروج از جهنم نیست؟

- « فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ،

- آیا راهی برای بیرون شدن از آتش هست؟ »

می گویند می خواهیم ما از دوزخ خارج بشویم، به هر طریق و هر قسم خروج که باشد راضی هستیم. این خود دلالت دارد بر نهایت درجه فشار و ناراحتی، اما هیچ راهی به سوی خروج ندارند، چون روز قیامت روزی است که تمامی درها به روی کفار بسته می شود و تمامی سببها از کار می افتد، و دیگر سببی نمی ماند، که امید آن رود که اثر کند و ایشان را از عذاب خلاص سازد.

” ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم و ان یشرک به تؤمنوا ...

این عذاب شما بدان جهت است که وقتی خدا به تنهایی خوانده می شد کفر می ورزیدید، و چون به وی شرک ورزیده می شد به آن ایمان می آوردید، پس حکم تنها از آن خدای بلند مرتبه بزرگ است: فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ! “

آیه ۱۱ و ۱۲ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۷۴

حسرت مجرمین و گمراهان در حیم

- « وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ، فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ، وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ،

- فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُورُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ،

- ما را گمراه نکردند مگر مجرمان،

- و اکنون نه شفاعتی داریم، و نه دوستانی صمیمی،

- کاش بازگشتی داشتیم و مؤمن می شدیم. »

این سخن را اهل دوزخ به عنوان حسرت می گویند، حسرت از اینکه نه رفیق دلسوزی دارند، که ایشان را شفاعت کند و نه دوستی که به دادشان برسد.

اینکه خدای تعالی از زبان آنها فرمود: « ما از شافعان هیچ کس نداریم، » اشاره است به اینکه در آن روز شافعانی هستند و گرنه، هیچ نکته ای در کار نبود که اقتضاء کند شافع را به لفظ جمع بیاورد، بلکه جا داشت بفرماید ما شافع نداریم. و در روایت هم آمده که این سخن را وقتی از در حسرت می گویند که می بینند ملائکه و انبیاء و بعضی از مؤمنین دیگران را شفاعت می کنند.

« فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُورُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، » در این جمله مشرکین آرزو می کنند که ای کاش

به دنیا برگردند و از مؤمنین باشند تا به آن سعادت می رسیدند رسیدند ایشان نیز برسند.

آیه ۹۶ و ۹۹ سوره شعرا المیزان ج : ۱۵ ص : ۴۰۶

درخواست تخفیف عذاب از طریق خازنان جهنم

- " وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ،
- و همه آنها که در آتشند به خازنان دوزخ می‌گویند پروردگارتان را بخوانید يك روز هم که شده عذاب را بر ما تخفیف دهد."

این آیه شریفه حکایت گفتگوی دوزخیان با خازنان جهنم است، که خدای سبحان آن را دنبال داستان آل فرعون آورده است. و اگر دوزخیان از خازنان جهنم التماس دعا می‌کنند، چون از استجابت دعای خود مایوسند.

گفتند: خودتان دعا کنید و در ضمن متوجهشان کردند که دعایشان مستجاب نیست .
 " و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال! "

چرا دعای کافر مستجاب نمی‌شود؟ برای اینکه باید اولاً دعا، دعا و طلب حقیقی باشد، نه بازی و شوخی، و ثانیاً ارتباط آن حقیقتاً به خدا باشد، یعنی دعا کننده تنها از خدا حاجت بخواهد و در این خواستش از تمامی اسبابهایی که به نظرش سبب هستند منقطع گردد و کسی که به عذاب آخرت کفر می‌ورزد و آن را انکار می‌کند، و حقیقت آن را می‌پوشاند، نمی‌تواند رفع آن را به طور جدی از خدا بخواهد، و چگونه می‌تواند چنین توسلی جدی داشته باشد؟ با اینکه در دنیا آن را کسب نکرده بود- دقت بفرمایید!

آیه ۴۹ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۱۰

نومیدی مجرمین از رهایی و تخفیف عذاب دائمی جهنم

- " إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ،
- لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ،
- به درستی مجرمین در عذاب جهنم جاودانند،
- و هیچ تخفیفی برایشان نیست، و برای همیشه از نجات مایوسند."

می‌فرماید: مجرمین که در عذاب جهنم قرار دارند از رحمت خدا و یا از بیرون شدن از دوزخ نومیدند.

" و ما ظلمناهم و لکن کانوا هم الظالمین- ما به ایشان ستم نکرده‌ایم و لیکن خودشان ستمکاران بودند!" برای اینکه خدای تعالی تنها جزای اعمالشان را به ایشان داده پس این خودشان بودند که به خود ستم کردند، و نفس خویش را با اعمال زشت به شقاوت و هلاکت افکندند.

آیه ۷۴ و ۷۵ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۸۴

درخواست ماکثون از مالک یا دربان جهنم

- " إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ،
- لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ،

- وَ مَا ظَلَمْنَهُمْ وَ لَكِن كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ،
- وَ نَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكْثُونَ !
- به درستی مجرمین در عذاب جهنم جاودانند،
- و هیچ تخفیفی برایشان نیست، و برای همیشه از نجات مایوسند.
- و ما به ایشان ستم نکردیم لیکن خودشان ستمگر بودند،
- و ندا کردند که هان ای مالک دوزخ پروردگار خود را بخوان تا مرگ ما را برسانی،
- می‌گوید: نه، شما دیگر مرگ ندارید، و همیشه زنده‌اید!“

مجرمین، مالک دوزخ را خطاب می‌کنند و آنچه را که باید از خدا بخواهند از او می‌خواهند، و این بدان جهت است که اهل دوزخ محجوب از خدا هستند، همچنان که در جای دیگر فرموده: “کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون،” و نیز فرموده: “قال اخسئوا فيها و لا تکلمون!“

مجرمین از مالک دوزخ درخواست می‌کنند که او از خدا درخواست کند که مرگشان را برساند. منظور مجرمین از این مرگ معدوم شدن و باطل محض گشتن است تا شاید به این وسیله از عذاب الیم و شقاوتی که دارند نجات یابند.

” قال انکم ماکثون!“ یعنی مالک به ایشان می‌گوید: نه، شما در همین زندگی شقاوت‌بار

و در این عذاب الیم خواهید بود!

” لقد جنناکم بالحق و لکن اکثرکم للحق کارهون، “ مالک دوزخ از زبان ملائکه - که خود او

نیز از آنها است - می‌گوید: ما در دنیا برایتان حق را آوردیم، اما شما از حق کراهت داشتید! منظور از اینکه فرمود از حق کراهت داشتید، کراهت بحسب طبع ثانوی است که در اثر ارتکاب پی در پی گناهان در آدمی پیدا می‌شود، چون هیچ بشری نیست که بر حسب طبع خدادادی و فطرت اولیش از حق کراهت داشته باشد، زیرا خدای تعالی فطرت بشر را بر اساس حق نهاده است. از آیه مورد بحث این نکته استفاده می‌شود که ملاک در سعادت بشر تنها و تنها پذیرفتن حق، و ملاک در شقاوتش رد کردن حق است.

آیه ۷۴ تا ۷۸ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۸۴

دار البوار، کيفر جهنمی طاغوتها و پیروانشان

- ” أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَلْحُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ،
- جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَنْسُ الْقَرَارُ،
- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ،
- مگر آن کسانی را که نعمت خدا را تغییر داده و قوم خویش را به دار البوار کشاندند ندیدی؟،
- دار البوار جهنمی است که وارد آن می‌شوند و بد قرارگاه‌یست،
- آنها برای خدا ماندهایی قرار دادند تا مردم را از راه وی گمراه کنند، بگو از زندگی دنیا بهره گیرید اما سرانجام کار شما به سوی آتش دوزخ است.“

آیه: ”الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا،“ وضع طاغوتها، یعنی پیشوایان ضلالت امتهای

گذشته و امت اسلام را بیان می‌کند، به دلیل اینکه می‌فرماید: ” و اهلوا قومهم دار البوار - سرانجام کار قوم خود را به هلاکت کشانیدند،“ که به خوبی اشعار دارد که اینها افرادی متنفذ بودند،

که از آنها شنوایی داشتند.

و لازمه به هلاکت کشاندن قوم، این است که خود را هم به هلاکت کشانده باشند، چون پیشوای ضلالت بودند. و پیشوای ضلالت معلوم است که هم خود و هم دیگران را به گمراهی می‌کشاند، و دیگران او را در ضلالتی که دارد پیروی می‌کنند.

” جهنم یصلونها و بیس القرار، “ این جمله دار البوار را معنا می‌کند.

آیه شریفه شامل تمامی پیشوایان ضلالت، که قوم خود را به گمراهی و دار البوار کشانده و می‌کشاند می‌شود. و مراد از حلول دادن در دار البوار، جای دادن آنان در آتش شقاوت و بدبختی است نه کشته شدن در دنیا، و حتی آیه، آنهاپی را هم که هنوز کشته نشده‌اند و نمرده‌اند و به آتش دوزخ نرفته‌اند، شامل می‌شود.

آیه ۲۸ تا ۳۰ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۷۹

اصحاب شمال در جهنم

- ” وَ أَصْحَابِ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابِ الشَّمَالِ، فِي سُمُومٍ وَ حَمِيمٍ،
- وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ، لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ،
- و اما اصحاب شمال چه اصحاب شمالی؟
- که در آتشی نافذ و آبی جوشان،
- و در سایه‌ای از دود سیاه قرار دارند،
- که نه خنکی دارد، و نه سودی می‌بخشد.“

اگر اصحاب مشئمه در آیات قبل را در این آیات اصحاب شمال خواند، برای این بود که اشاره کند به اینکه اصحاب مشئمه در قیامت نامه‌های اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود.

” فی سموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم، “ سموم به معنای حرارت آتش است که در مسام بدن فرو رود. حمیم به معنای آب بسیار داغ است، و تنوین در آخر سموم و حمیم عظمت آن دو را می‌رساند.

کلمه یحموم به معنای دود سیاه است، و ظاهراً دو کلمه ” لا بارد و لا کریم، “ دو صفت باشد برای ظل نه برای یحموم، چون ظل است که از آن انتظار بروود می‌رود، و مردم بدان جهت خود را به طرف سایه می‌کشاند، که خنک شوند، و استراحتی کنند و هرگز از دود انتظار بروود ندارند، تا بفرماید یحمومی که نه خنک است و نه کریم .

” انهم كانوا قبل ذلك مترفين،

چون ایشان قبل از این در دنیا عیاش و طاغی بودند.“

این آیه علت استقرار اصحاب شمال در عذاب را بیان می‌کند، و اشاره با کلمه ذلک به همان عذاب آخرتی است که قبلاً ذکر کرده بود، و اتراف و مترف به معنای آن است که نعمت، صاحب نعمت را دچار مستی و طغیان کند، کسی که نعمت چنینش کند می‌گویند او اتراف شده، یعنی سرگرمی به نعمت آنچنان او را مشغول کرده که از ماورای نعمت غافل گشته، پس مترف بودن انسان به معنای دل بستگی او به نعمت‌های دنیوی است، چه آن نعمتهایی که دارد،

و چه آنهایی که در طلبش می‌باشد، چه اندکش و چه بسیارش .
 این را بدان جهت گفتیم که دیگر اشکال نشود به اینکه بسیاری از اصحاب شمال از متمولین و دارای نعمت‌های بسیار نیستند، چون نعمت‌های الهی همه در داشتن مال خلاصه نمی‌شود، مال یکی از آن نعمت‌ها است، و آدمی غرق در انواع نعمت‌های خدایی است، ممکن است مردی تهی‌دست به یکی دیگر از آن نعمت‌ها دچار طغیان بشود .
 و به هر حال معنای آیه این است که: اگر گفتیم ما اصحاب شمال را به فلان عذاب گرفتار می‌کنیم، علتش این است که آنان قبل از این در دنیا دچار طغیان بودند، و به نعمت‌های خدا اتراف شده بودند.

” و كانوا يصرون على الحنث العظيم
 و بر شکستن سوگند محکم و عظیم، اصرار می‌ورزیدند،“

کلمه حنث به معنای شکستن عهد و پیمان مؤکد به سوگند است، و اصرار در شکستن چنین عهدی به این است که: به این عمل ناستوده همچنان ادامه دهد، و به هیچ وجه دست از آن برندارد .

و شاید این معنا از سیاق استفاده بشود که اصرار بر حنث عظیم عبارت است از اینکه استکبار از پرستش و بندگی پروردگار خود دارند، عبادتی که بر حسب فطرت بر آن پیمان بسته بودند، و در عالم ذر بر طبق آن میثاق داده بودند و در عین سپردن چنین پیمانی فطری غیر پروردگار خود را اطاعت کنند، و این پیمان شرک مطلق است.

” و كانوا يقولون ء اذا متنا و كنا ترابا و عظاما ء انا لمبعوثون او اباونا الأولون،
 و بارها می‌گفتند آیا اگر بمیریم و خاک و استخوان شویم دوباره زنده و مبعوث می‌گردیم، آیا پدران گذشته ما نیز مبعوث می‌شوند؟ “

سخنی است از منکرین معاد که ریشه و اساسی به جز استبعاد ندارد، و به همین علت استبعاد حشر خود را با حشر پدران خود تاکید کردند، چون حشر پدران پوسیده به نظر آنان بعیدتر است.

” قل ان الأولین و الاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم،
 بگو انسانهای اولین و آخرین، به طور قطع برای اجتماع در میقات روزی معلوم جمع خواهند شد .“

در این آیه خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور می‌دهد از استبعاد آنان نسبت به معاد پاسخ داده، آن را تثبیت کند، و آنگاه به ایشان خبر دهد که در روز قیامت چه زندگی دارند، طعام و شرابشان چیست؟ طعامشان زقوم و شرابشان حمیم است.

و حاصل پاسخ این است که: اولین و آخرین هر دو دسته به سوی میقات روزی معلوم جمع می‌شوند، و اینکه بین خود و اولین فرق گذاشتند بعث خود را امری بعید و بعث آنان را بعیدتر دانستند صحیح نیست.

و کلمه میقات به معنای وقت معینی است، که امری را با آن تحدید کنند، و منظور از یوم معلوم روز قیامت است که نزد خدا معلوم است.

”ثم انکم ایها الضالون المکذوبون لاکلون من شجر من زقوم فمالنون منها البطون،
 آنگاه شما ای گمراهان تکذیبگر، از درختی از زقوم خواهید خورد،
 و شکمها را از آن پر خواهید ساخت.“

این آیات تتمه کلامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مامور بوده با منکرین معاد در میان بگذارد، و در این آیات از مآل کار آنان در روز قیامت و وضعی که آن روز دارند، و طعام و شرابی که دارند خبر می دهد.

و اگر آنان را به خطاب ضالین و مکذبین مخاطب کرد، برای این بود که به علت شقاوت و ملاک خسرا نشان در روز قیامت اشاره کرده باشد، و آن ملاک این است که: ایشان از طریق حق گمراه بودند، و این گمراهی در اثر استمراری که در تکذیب و اصراری که بر حنث داشتند در دلهایشان رسوخ کرده، و اگر تنها گمراه بودند و دیگر تکذیب نمی داشتند، امید آن می رفت که نجات یابند، و هلاک نگردند اما دردشان تنها گمراهی نبود.

می فرماید: سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده از درختی از زقوم خواهید خورد، و شکمها از آن پر خواهید کرد.

”فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهمیم،
 و آنگاه از آب جوشان متعفن روی آن خواهید نوشید. پس از آن باز هم خواهید نوشید،
 آنچنان که شتر هیماء و دچار بیماری استسقاء می نوشد و رفع عطش می کند.“
 این جمله آخرین جمله ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مامور شد کفار

را به آن مخاطب سازد.

- ” هذا نزلهم یوم الدین!
- این است پذیرایی از ایشان در روز دین، یعنی روز جزا ! “

کلمه نزل به معنای هر خوردنی و نوشیدنی است که میزبان به وسیله آن از میهمان خود پذیرایی می کند و حرمتش را پاس می دارد.

می فرماید: تازه همه اینها پذیرایی ابتدایی ورودشان به قیامت است. اینکه عذاب آماده شده آنان را، پذیرایی خوانده، نوعی طعنه زدن است.

بخش سوم

محیط طبیعی جهنم و آتش دوزخ

فصل اول

محیط طبیعی جهنم

ابواب یا طبقات هفتگانه جهنم

- « وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ،
- لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ،
- و بدرستی جهنم وعده‌گاه همه آنان است،
- جهنم که دارای هفت در است و برای هر دری جزئی از ایشان اختصاص یافته.»

جهنم آن محلی است که وعده خدا به « پیروان ابلیس » عملی می‌شود و در آنجا عذابشان می‌کند: « لاملان جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعين! »
 « لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ، » خدای سبحان نه در این آیه و نه در هیچ جای کلام خود، بیان نموده که مراد از این ابواب- درها - چیست؟ آیا مانند درهای خانه و چهار دیواری است که در آنجا داخل می‌شوند و همه واردین را در یک عرصه جمع می‌کند؟ و یا طبقات و درکات مختلفی است که از نظر نوع عذاب، و شدت آن با هم تفاوت دارند.

استعمال کلمه باب در هر دو معنا متداول است و بعید نیست از آیات متفرقه در قرآن که در باره آتش دوزخ آمده معنای دومی استفاده شود، مانند آیه: « و سيق الذين كفروا الى جهنم زمرا حتى اذا جاؤا فتحت ابوابها - تا آنجا که می‌فرماید - قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها، » و آیه: « ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار، » و همچنین آیاتی دیگر.
 مؤید این احتمال فقره دوم آیه مورد بحث است که می‌فرماید: « لکل باب منهم جزء مقسوم - از ایشان برای هر دری قسمتی است تقسیم شده، » چون ظاهر آن این است که خود جزء تقسیم شده بر درها است، و این وقتی معنای صحیح می‌دهد که باب به معنای طبقه باشد نه در ورودی.

و بنا بر این، معنای هفت در داشتن جهنم این می‌شود که هفت نوع عذاب دارد، و هر نوع آن به مقتضای واردین برای خود چند قسم دارد.

و این مطلب خالی از دلالت بر این معنا نیست که گناهی که مستوجب آتش

است هفت قسم، و طرقي که آدمی را به هر یک از آن گناهان می‌کشاند نیز چند قسم است، و در صورتی که آیه شریفه چنین دلالتی داشته باشد مؤید روایاتی خواهد بود که در باره طبقه‌بندی عذابهای دوزخ آمده است.

آیه ۴۳ و ۴۴ سوره حجر المیزان ج: ۱۲ ص: ۲۵۰

توضیحی بر ابواب هفتگانه دوزخ در روایات

در روایات اسلامی، در مجمع البیان، در ذیل آیه « لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ » گفته است: در معنای این آیه دو قول است، یکی روایتی است که از علی، امیر المؤمنین علیه‌السلام نقل شده که فرمود: جهنم که هفت در دارد بدین جهت است که هفت طبقه دارد، هر طبقه روی طبقه دیگر قرار گرفته است. آنگاه برای مجسم کردن مطلب، دست‌های خود را روی هم گذاشت، و فرمود: همین طور روی همنند و خدای تعالی بهشت را همکف زمین قرار داده و آتش دوزخ را روی هم، که از همه پایین‌تر جهنم است، و طبقه دوم آن لِظَى و سومش حَطْمَةٌ و چهارمش سَقْرٌ و پنجمش حَجِيمٌ و ششمش سَعِيرٌ و هفتمش هَلْوِيَه است.

المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۵۶

نوع ابواب جهنم مناسب با نوع اعمال

- " فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ،
- از درهای جهنم درون شوید و جاودانه در آن باشید که جایگاه متکبران بسیار بد است."
خطاب در این آیه به مجموع متکبرین (کافرین) است، نه یک یک آنان، و می‌فرماید: یک یک شما از دری از درهای جهنم که مناسب کرده‌هایتان است وارد شوید.

آیه ۲۹ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۳۴۲

درکات تقسیم شده برای هر گروه

- " ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا ...
- به ابواب دوزخ داخل شوید در حالی که بیرون شدن برایتان نیست"
مراد از ابواب جهنم درکات آنست.
" ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها، " یعنی داخل درهای جهنم شوید که برایتان تقسیم کرده‌اند، در حالی که در آن جاودانه باشید.

آیه ۷۶ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۳۳

طبقه زیرین جهنم، محل انباست منافقین و کافرین

- " ... إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا،
- ... إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا،
- ... بدانید که خدا کافران و منافقان را در جهنم با هم جمع خواهد آورد،
- ... منافقان در طبقه زیرین جهنمند و هرگز برایشان یآوری نخواهی یافت."

در آتش دوزخ مراتبی مختلف برای ساکنان آن هست، بعضی در سافلند و بعضی در اسفل (سافل تر) و ناگفته پیدا است که به حسب اختلاف این مراتب شکنجه‌ها نیز مختلف می‌شود که خدای عز و جل این عذابهای مختلف را درکات نامیده است. خدای تعالی در آخرت منافقین و کفار را در یک جا یعنی در جهنم جمع خواهد کرد و در گودترین درک‌های آتش سکنایشان خواهد داد و رابطه بین آنان و هر نصیر و یآوری را که بتواند یاریشان کند و هر شفيعی را که بتواند شفاعتشان کند قطع خواهد کرد.

آیه ۱۴۰ و ۱۴۵ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۱۹۲

سقر، درکه ای هراس آور با نوزده مأمور

- " سَأُصَلِّيهٖ سَقْرًا، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرٌ،
- لَا تُبْقِي وَ لَا تَنْدُرْ، لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشَرِ، عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشْرَ،
- و من به زودی او را به سقر در می‌آورم، و تو چه می‌دانی که سقر چیست؟
- نه چیزی باقی می‌گذارد و نه فردی را از قلم می‌اندازد،
- سیاه کننده بشره پوست است، و نوزده فرشته بر آن موکل است."

سقر در عرف قرآن یکی از نامهای جهنم و یا درکه‌ای از درکات آن است. جمله " و ما أدريك ما سقر" به این منظور آورده شده که بفهماند سقر بسیار مهم و هراس‌آور است.

" لا تبقي و لا تندر،" آیه مقید نکرده که سقر چه چیزی را باقی نمی‌گذارد و رها نمی‌کند، اقتضا دارد که مراد از آن را این بگیریم که سقر هیچ چیزی از آنچه او به دست آورده باقی نمی‌گذارد و همه را می‌سوزاند و احدی را هم از آنهايي که در آن می‌افتند از قلم نینداخته همه را شامل می‌شود، به خلاف آتش دنیا که بسیار می‌شود بعضی از چیزها که در آن می‌افتد نمی‌سوزاند، و اگر مثلاً انسانی در آن بیفتد پوست ظاهری و صفات جسمیش را می‌سوزاند، و به روح او و صفات روحیش نمی‌رسد اما سقر احدی از کسانی که در آن می‌افتند باقی نمی‌گذارد بلکه همه را فرا می‌گیرد، زیرا خداوند فرموده: " تدعوا من ادبر و تولی،" و وقتی آنها را فرا گرفت چیزی از روح و جسمشان را باقی نمی‌گذارد

بلکه همه را می‌سوزاند همچنان که فرموده: " نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة ."
 ممکن هم هست منظور این باشد که احدی را زنده نمی‌گذارد، و احدی را
 نمی‌میراند، در این صورت در معنای آیه زیر خواهد بود که می‌فرماید: " الذي يصلی النار
 الكبرى ثم لا يموت فیها و لا یحیی ."

" لواحة للبشر،" کلمه لواحه به معنای دگرگون کردن رنگ چیزی به سیاهی است.
 می‌فرماید: یکی دیگر از خصوصیات سقر این است که رنگ بشره بدنها را دگرگون
 می‌سازد.

" علیها تسعة عشر،" یعنی بر آن - سقر - نوزده نفر موکلند، که عهده‌دار عذاب
 دادن به مجرمینند.

و هر چند مطلب را مبهم گذاشته و نفرموده که از فرشتگانند و یا غیر
 فرشته‌اند، لیکن از آیات قیامت و مخصوصا تصریح آیات بعدی استفاده می‌شود که از
 ملائکه‌اند .

آیه ۲۶ تا ۳۰ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۳۷

حصار جهنم

- "... وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا،
 - ... و جهنم را زندان کافران قرار داده‌ایم."

ما جهنم را برای کافران حصیر و محلی محصور قرار می‌دهیم تا نتوانند از آن
 خارج شوند .

آیه ۸ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۵۶

بستر جهنم!

- " جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ،
 - جهنمی که حرارتش را خواهند چشید و چه بد بستری است جهنم."

کلمه یصلونها به معنای داخل آتش شدن، و چشیدن حرارت آن است. و یا به
 معنای تابع آتش شدن است.

" هذا فليذوقوه حميم و غساق،" کلمه حمیم به معنای حرارت بسیار زیاد است و
 کلمه غساق به معنای چرکی است که تعفن بسیار داشته باشد.

" و اخر من شکله ازواج،" شکل هر چیزی عبارت است از چیزی که مشابه آن، و
 از جنس آن باشد. و کلمه ازواج به معنای انواع و اقسام است.

این نوع دیگری از جنس حمیم و غساق است که انواع مختلفی دارد و باید آن را بچشند.

آیه ۵۵ و ۵۸ سوره ص المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۳۴

خانه های داخل آتش

– “ ذَلِكْ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ،
 – این چنین است که کیفر دشمنان خدا آتش است، در شکم آتش خانه‌ای جاودانه دارند به کیفر اینکه همواره آیات ما را انکار می‌کردند . “
 ” لهم فيها دار الخلد - آتش برای آنان خانه‌ای است جاودانه،“ یعنی آتش به همه آنان احاطه دارد، هر یک از ایشان در درون آتش خانه‌ای مخصوص به خود دارد، که در آن جاودانند.

آیه ۲۷ سوره فصلت المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۹۰

پل صراط، پلی که بر روی جهنم زده شده!

در کتاب معانی از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرمود:
صراط مستقیم، طریق به سوی معرفت خدا است، و این دو صراط است،
 یکی صراط در دنیا، و یکی در آخرت، اما صراط در دنیا عبارتست از امامی که اطاعتش بر خلق واجب شده، و اما صراط در آخرت، پلی است که بر روی جهنم زده شده، هر کس در دنیا از صراط دنیا به درستی رد شود، یعنی امام خود را بشناسد، و او را اطاعت کند، در آخرت نیز از پل آخرت به آسانی می‌گذرد، و کسی که در دنیا امام خود را نشناسد، در آخرت هم قدمش بر پل آخرت می‌لغزد، و به درون جهنم سقوط می‌کند.

آیه ۵ سوره حمد المیزان ج: ۱ ص: ۶۵

عمق دوزخ، و شکنجه ها در جهنم

(از مشاهدات رسول الله «ص» در شب معراج)

فرمود: ... آوازی هول‌انگیز شنیدم که مرا به وحشت انداخت جبرئیل گفت ای محمد می‌شنوی؟ گفتم آری، گفت این سنگی است که من هفتاد سال قبل از لب جهنم

به داخل آن پرتاب کرده‌ام الآن در قعر جهنم جای گرفت و این صدا از آن بود، اصحاب می‌گویند به همین جهت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا زنده بود خنده نکرد.

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

فصل دوم

خازنان و مأموران جهنم

مالک یا دربان جهنم

- « وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكْتُونَ،
 - و ندا کردند که هان ای مالک دوزخ پروردگار خود را بخوان تا مرگ ما را برسانی، می‌گوید: نه، شما دیگر مرگ ندارید، و همیشه زنده‌اید.»
- منظور از کلمه مالک همان دربان دوزخ است که در اخبار و روایات عامه و خاصه نیز به این نام نامیده شده است.

آیه ۷۴ تا ۷۸ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۸۴

خازن و مالک جهنم

(از مشاهدات رسول الله «ص» در شب معراج)

فرمود: ... پرسیدم: ای جبرئیل این کیست که این چنین مرا به فزع انداخت؟ گفت: جا دارد که ترسیده شود خود ما هم همگی از او می‌ترسیم او خازن و مالک جهنم است، و تاکنون خنده نکرده، و از روزی که خدا او را متصدی جهنم نموده تا به امروز روز به روز بر غضب غیظ خود نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران- می‌افزاید، و خداوند به دست او از ایشان انتقام می‌گیرد.

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

خازنان جهنم

- " وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ،
 - و همه آنها که در آتشند به خازنان دوزخ می‌گویند پروردگارتان را بخوانید يك روز هم که شده عذاب را بر ما تخفیف دهد."
- این آیه شریفه حکایت گفتگوی دوزخیان با خازنان جهنم است.

آیه ۴۹ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۱۰

خازنان: ملائکه تدبیرکننده انواع عذابهای جهنم

- تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟
 - گویی از شدت غضب می‌خواهد متلاشی شود هر فوجی که داخل آن می‌شود خازنان آتش می‌پرسند مگر پیامبری بیم‌رسان برایتان نیامده؟! "
- منظور از خَزَنَة ملائکه‌ای است که موکل بر آتشند، و انواع عذابهای جهنم را تدبیر می‌کنند و در باره همانها است که می‌فرماید: "علیها ملئكة غلاظ شداد،" و نیز می‌فرماید: "و ما ادريك ما سقر ... علیها تسعة عشر و ما جعلنا أصحاب النار الا ملئكة ."
- هر دسته‌ای که در جهنم ریخته می‌شوند و یا به سوی آن سوق داده می‌شوند، ملائکه موکل بر دوزخ و نگهبانان آن از در توبیخ می‌پرسند: مگر برای شما نذیر، یعنی پیامبری که شما را از چنین عذابی بترساند نیامده؟! "

" قالوا بلی قد جئنا نذیر فکذبنا ...،"

این جمله حکایت پاسخی است که دوزخیان به فرشتگان خازن دوزخ می‌دهند، و در آن اعتراف می‌کنند به اینکه نذیر برایشان آمد، و از آتش دوزخ اندازشان کرد، ولی تکذیبش کردند و افترا به او بستند.

دوزخیان در پاسخ فرشتگان می‌گویند: اگر ما در دنیا رسولان را در نصایح و مواعظشان اطاعت کرده بودیم، و یا حجت حق آنان را تعقل می‌کردیم امروز در زمره اهل جهنم نبودیم، و همانند ایشان در آتش جاودانه، معذب نمی‌شدیم.

آیه ۶ تا ۸ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۰

خسونت ملائکه مأمور شکنجه دوزخیان

- " ... عَلِيهَا مَلَأَكَةُ غَلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ،
- ... آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل بر آنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می‌دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می‌گوید عمل می‌کنند."

می فرماید: بر آتش دوزخ ملائکه‌ای موکل شده‌اند تا انواع عذاب را بر سر اهل دوزخ بیاورند، ملائکه‌ای غلاظ و شداد.

منظور از فرشته غلیظ و فرشتگان غلاظ فرشتگانی است که خشونت عمل دارند، (چون فرشتگان مثل ما آدمیان قلب مادی ندارند تا متصف به خشونت و رقت شوند).

” لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون،“ به منزله تفسیری است برای جمله غلاظ شداد، می‌فرماید: منظور از غلاظ و شداد این است که فرشتگان نامبرده ملازم آن ماموریتی هستند که خدای تعالی به آنان داده، و غیر از خدا و اوامرش هیچ عامل دیگری از قبیل رقت و ترحم و امثال آن در آنان اثر نمی‌گذارد، و خدا را با مخالفت و یا رد، عصیان نمی‌کنند، هر چه را مامور باشند مو به مو اجرا می‌کنند، بدون اینکه چیزی از خود آنان فوت شود، و یا به خاطر ضعف و خستگی از ماموریت کم کنند، (عذابی که آنان به انسانها می‌دهند عذابی است که اگر انسانی آن را انجام می‌داد، می‌گفتیم فلانی شکنجه‌گری غلاظ و شدید، و مردی بی‌رحم و بی‌شفقت است.)

آیه ۶ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۰

نوزده مأمور سقر، در هراس آورترین درکه جهنم

- ” سَأْصَلِيهِ سَقْرًا، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرٌ،
- لَا تُنْقِي وَ لَا تَنْدُرُ، لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشَرِ، عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشْرَ،
- و من به زودی اورا به سقر در می‌آورم، و تو چه می‌دانی که سقر چیست؟
- نه چیزی باقی می‌گذارد و نه فردی را از قلم می‌اندازد،
- سیاه کننده بشره پوست است، و نوزده فرشته بر آن موکل است.“

سقر در عرف قرآن یکی از نامهای جهنم و یا درکه‌ای از درکات آن است. ”علیها تسعة عشر،“ یعنی بر آن - سقر - نوزده نفر موکلند، که عهده‌دار عذاب دادن به مجرمینند.

هر چند مطلب را مبهم گذاشته و نفرموده که این نوزده نفر از فرشتگانند و یا غیر فرشته‌اند، لیکن از آیات قیامت و مخصوصا تصریح آیات بعدی استفاده می‌شود که از ملائکه‌اند .

آیه ۲۶ تا ۳۰ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۳۷

ماهیت خازنان جهنم، و فتنه در تعداد آنها

- ” وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا... وَ مَا يَعْلَمُ جُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ،

– و خازنان آتش را جز ملائکه قرار نداده و عدد آنها را جز به منظور آزمایش کفار نیاوردیم . . . و عدد جنود پروردگار تو را کسی جز خود او نمی‌داند و این جز برای تذکر بشر نیست.“

” و ما جعلنا اصحاب النار الا ملئكة،“ مراد از اصحاب النار همان خازنان موکل بر دوزخند که عهده‌دار شکنجه دادن به مجرمینند، و این معنا هم از جمله ” علیها تسعة عشر،“ در آیه قبلی استفاده می‌شود و هم جمله ” و ما جعلنا عدتهم الا فتنة ...،“ به آن شهادت می‌دهد .

و حاصل معنای آیه این است که: ما اصحاب آتش و موکلین بر آن را از جنس ملائکه قرار دادیم که قادر بر انجام ماموریت خود هستند. همچنان که در جای دیگر فرمود: ” علیها ملئكة غلاظ شداد لا یعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون،“ پس موکلین بر آتش از جنس بشر نیستند تا مجرمین امید آن داشته باشند در برابرشان مقاومت کنند، و از بینشان ببرند.

” و ما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا،“ کلمه فتنة به معنای محنت و آزمایش است، می‌گویند منظور از این جعل، جعل به حسب آگهی دادن است، نه جعل به حسب تکوین، در نتیجه معنای آیه این است که ما از عدد آن ملائکه و اینکه نوزده نفرند به شما خبر ندادیم، مگر برای اینکه همین خبر باعث آزمایش کفار شود.

” لیستیقن الذین اوتوا الکتاب،“ یعنی ما برای این گفتیم موکلین بر آتش نوزده فرشته‌اند که اهل کتاب یقین کنند به اینکه قرآن نازل بر تو حق است، چون می‌بینند قرآن هم مطابق کتاب آسمانی ایشان است.

” و یزداد الذین امنوا ایمانا،“ و نیز برای اینکه مؤمنین به اسلام هم وقتی ببینند که اهل کتاب هم این خبر قرآن را تصدیق کرده‌اند، ایمانشان زیادتر شود.

معنای مجموع این چند آیه چنین است که: اگر ما از عدد خازنان دوزخ خبر دادیم، برای این بود که مایه آزمایش کفار و باعث یقین اهل کتاب و بیشتر شدن ایمان مؤمنین باشد، البته این نتیجه هم بر آن غایات مترتب می‌شود که منافقین و کافردلان خواهند گفت: خدا از این مثل چه منظوری داشته؟

خدا چه منظور داشته از اینکه خازنان دوزخ را به صفت تسعة عشر توصیف کرده؟ و خلاصه چطور ممکن است این عده اندک قدرت آن را داشته باشند که تمامی دوزخیان را که اکثر افراد جن و انسند عذاب کنند؟

مضمون آیه ” و ما جعلنا عدتهم الا فتنة ...،“ و در جمله ” و ما یعلم جنود ربك الا هو،“ بی‌اطلاعی غیر خدای تعالی را مقید کرده به قید جنود- که به معنای گروههای فشرده و متراکمی است که خدای تعالی برای اجرای اوامر خود خلقشان کرده - نه خصوص عده

خازنان دوزخ، در نتیجه به اطلاقش می‌فهماند که علم به حقیقت آن جنود، و خصوصیات خلقتشان، و عده نفراتشان، و اعمالی که انجام می‌دهند، و دقائق حکمتی که در همه این امور نهفته است، مخصوص به خدای تعالی است، و احدی با خدا در آن شریک نیست، پس هیچ احدی نمی‌تواند عده آنان را اندک و یا زیاد بشمارد، و یا در باره خصوصیات آنان با اینکه جاهل است طعنه‌ای بزند و اظهار نظری کند .

” و ما هی الا ذکری للبشر،“ معنای جمله این است که بشر هیچ راهی به علم و آگاهی از جنود پروردگار تو ندارد، و اگر ما خود خبر دادیم که خازنان دوزخ نوزده نفرند، برای این بود که مایه تذکر آنان شود، و از آن انذار گیرند.

آیه ۳۱ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۳۹

فصل سوم

ماهیت آتش جهنم

ماهیت آتش جهنم چیست؟

- ” إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ أُولَئِكَ هُمُ وُقُودُ النَّارِ،
- آنانکه کافر شدند بطور محقق بدانند که اموال و اولادشان به هیچ وجه و از هیچ جهت از خدا بی نیازشان نمی کند و ایشان آری:
- هم ایشانند که آتش افروز دوزخند.“

کلمه **وُقُود** به معنای هر چیزی است که با آن آتش را برافروخته و شعله ور سازند، و این آیه شریفه شبیه آیه: ” و اتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة، “ و آیه: ” انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم، “ است، چون در آیه مورد بحث می فرماید انسان آتش افروز دوزخ است، و در دومی می فرماید انسان و سنگ وسیله افروخته شدن دوزخند، و در سومی می فرماید شما و هر چه به جز خدا می پرستید هیضم دوزخید!

کلمه **وُقُود** را به کلمه نار اضافه کرد برای این بود که انحصار را برساند، و لازمه این حصر این است که تکذیب کنندگان از کفار، اصل در عذاب، و افروخته شدن آتشند، و دیگران به آتش آنان می سوزند.

توضیح: عقاب خدا چنان نیست که از یک جهت معینی به انسان روی بیاورد و در محل معینی گریبان آدمی را بگیرد، و مانند عقاب غیر خدا به شرایط مخصوصی متوجه آدمی بشود، مثلا از بالای سر و یا از پائین و یا در بعضی اماکن به انسان برسد، و انسان بتواند از آن محل یا از آن ناحیه دور گردد، و پا به فرار گذاشته خود را از گزند آن عقاب حفظ کند، بلکه عقاب خدا آدمی را به عمل خود آدمی و به گناهش می گیرد، و چون گناه در باطن آدمی و در ظاهرش هست و از او جدا شدنی نیست، عقاب خدا هم از

او جدا شدنی نیست، و در نتیجه خود انسان **وَقُود** و آتش افروز دوزخ می‌شود، و به عبارت دیگر آتش از نهاد خود او مشتعل می‌گردد و با این فرض دیگر فرار و قرار معنا ندارد، دیگر نه خلاصی تصور دارد، و نه تخفیف، به همین جهت است که خدا خود را شدید العقاب خوانده است.

آیه ۱۰ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۱۳۶

هیزم های جهنم : انسانها و سنگها

- « فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ،
 - و اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد پس از آتشی که هیزمش مردم و سنگ است و برای کافران مهیا شده بترسید.»
 کلمه **وَقُود** بمعنای آتش‌گیرانه است، که در قدیم به صورت سنگ و چخماق بود، و در امروز به صورت فندک در آمده، و در آیه مورد بحث تصریح کرده به اینکه: آتش‌گیرانه دوزخ، انسانهایند، که خود باید در آن بسوزند، پس انسانها هم آتش‌گیرانه‌اند، و هم هیزم آن.

و این معنا در آیه: «ثم فی النار یسجرون» نیز آمده، چون می‌فرماید: «سپس در آتش افروخته می‌شوند»، و همچنین آیه: «نار الله الموقدة، التي تطلع علی الافئدة- آتش افروخته که از دلها سر می‌زند.»

پس معلوم میشود که انسان در آتشی معذب می‌شود، که خودش افروخته است. از این آیه بر می‌آید: آدمی در جهان دیگر، جز آنچه خودش در این جهان برای خود تهیه کرده چیزی ندارد، همچنانکه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم هم روایت شده که فرمود: همانطور که زندگی می‌کنید، می‌میرید، و همانطور که می‌میرید، مبعوث می‌شوید (تا آخر حدیث).

و اما کلمه **الْحِجَارَةُ** در جمله: «وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ»، همان سنگهائی است که بعنوان بت می‌تراشیدند، و می‌پرستیدند بشهادت اینکه در جای دیگر فرموده: «انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم - شما و آنچه می‌پرستید هیزم جهنمید!» چون کلمه حصب نیز بهمان معنی وقود است.

آیه ۲۴ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۱۳۸

انسان و سنگ به عنوان آتشگیرانه جهنم

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَ وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ

- غَلاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ،
 - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،
 - هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خود را از آتشی که
 آتش‌گیرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد
 موکل بر آنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می‌دهد نافرمانی
 ننموده بلکه هر چه می‌گوید عمل می‌کنند،
 - ای کسانی که کفر ورزیدید! امروز دیگر معذرت نخواهید برای اینکه کيفر شما
 جز آنچه می‌کردید چیز دیگری نیست.“

اگر انسانهای معذب در آتش دوزخ را آتش‌گیرانه دوزخ خوانده، بدین جهت است
 که شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود آنان است، همچنان که در جای دیگر
 فرموده: « ثم فی النار یسجرون، » در نتیجه جمله مورد بحث یکی از ادله تجسم اعمال
 است.

خدای تعالی می‌فهماند همین اعمال بد خود شما است که در آن جهان بر
 می‌گردد، و آتشی شده به جان خودتان می‌افتد، آتشی که به هیچ وجه خلاصی و مغری
 از آن نیست .

آیه ۶ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۰

جیان هیزم دوزخ

- ” وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا،
 - وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا،
 - و اینکه ما نیز دو طایفه‌ایم بعضی از ما مسلمانند و بعضی منحرف پس هر کس
 تسلیم خدا گردد راه رشد را پیش گرفته است،
 - و اما منحرفین برای دوزخ هیزم خواهند بود.“
 ” و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا، ” و اما منحرفین هیزم جهنمند و در دوزخ با
 سوختن معذب می‌شوند، جانشان مشتعل می‌گردد، عینا نظیر منحرفین از انس، که قرآن
 کریم در باره آنها فرموده: ” فاتقوا النار التي وقودها الناس “

آیه ۱۴ و ۱۵ سوره جن المیزان ج ۲۰ ص ۷۰

هیزم های جهنم، و صدای ناله های دوزخیان

- ” ... إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ،
 - لَوْ كَانَ هُوَ لِإِلهَةٍ مَا وَرَدُوهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ،
 - لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ،
 - ... شما و آنچه به غیر خدا می‌پرستید همه سوخت دوزخید و به آن وارد خواهید
 شد،
 - اگر اینان خدا بودند وارد جهنم نمی‌شدند اما همگی در آن جاودانند،
 - در آنجا ناله‌ای دارند و در آنجا چیزی نمی‌شنوند.“

کلمه **حَصَب** به معنای آتش گیره یا هیزم یا به معنای هر چیزی است که در آتش افکنده شود.

این آیه از خطابهای روز قیامت به کفار است، که در آنها حکم شده به اینکه باید داخل آتش شوند، و در جهنم جاودانه بسر برند.

و جمله ” و کل فیها خالدون،“ یعنی همه شما و خدایانتان در جهنم جاوید هستید.

” لهم فیها زفیر و هم فیها لا یسمعون،

در آنجا ناله‌ای دارند و در آنجا چیزی نمی‌شنوند.“

زفیر صدایی است که در اثر نفس کشیدن به داخل ایجاد می‌شود. و اگر فرموده: صدای آنرا نمی‌شنوند به خاطر این است که در دنیا صدای کلمه حق را نمی‌شنیدند. همچنانکه اگر در آخرت نمی‌بینند، سزای اعراضشان از دیدن و نظر افکندن به آیات خدا است.

آیه ۹۷ سوره انبیاء میزان ج: ۱۴ ص: ۴

کدازه اموال و اندوخته‌ها در جهنم

- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبُطْلِ وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ لَهُمْ بَعْدَآبِ أَلِيمٌ،
- يَوْمَ يَحْمَى عَلَيَّهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَنُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَتَوْفَؤُا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ،
- ای کسانی که ایمان آورده‌اید (متوجه باشید که) بسیاری از احبار و رهبان اموال مردم را بیاطل می‌خورند و از راه خدا جلوگیری می‌کنند و کسانی که طلا و نقره گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذاب دردناکی بشارتشان ده!
- و آن عذاب وقتی است که آن دفینه‌ها را در آتش سرخ کنند و با آن پیشانیها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ نهند، و بدیشان بگویند: این است همان طلا و نقره‌ای که برای خود گنج کرده بودید اکنون رنج آن را بخاطر آنکه رویهم انباشته بودید بچشید.“

می فرماید: این عذابی که ما دفینه کنندگان ثروت را از آن بیم دادیم و بر آن تهدیدشان کردیم ، وقوعش در روزی است که در آتش جهنم بر آن پولهای دفینه شده دمیده می‌شود تا سرخ گردد، آنگاه با همانها پیشانیها و پشت و پهلوهای ایشان را داغ می‌کنند، و در آن موقع به ایشان گفته می‌شود این همان پولهایی است که برای روز مبادای خود جمع کرده بودید، اینک همانها را بچشید، زیرا اینها همانها است که امروز به

صورت عذاب درآمده و شما را شکنجه می دهد .

و در تفسیر قمی آمده که ابو ذر غفاری در ایامی که در شام بود همه روزه صبح به راه می افتاد و در میان مردم به صدای بلند فریاد می زد: گنجینه داران بدانند که روزی خواهد آمد که آنقدر بر پیشانی و پشت و پهلوهایشان داغ می گذارند که درونهایشان از سوز آن خبردار شود.

مؤلف : طبرسی در مجمع البیان وجه و علت این را که چرا از میان همه اعضا پیشانی و پشت و پهلو ذکر شده از این روایت چنین استفاده کرده است که: منظور از داغ نهادن این است که حرارت آتش را بجوف آنان برسانند، و بهمین جهت پیشانی ایشان را داغ می گذارند تا مغز سرشان بسوزش درآید، و پشت و پهلو را داغ می گذارند تا اندرونشان بسوزد.

کلمه کنز به معنای نگهداری و ذخیره مال و خودداری از این است که در میان مردم جریان پیدا کند و زیادتر شود، و انتفاع از آن عمومی تر گردد، یکی از آن با دادنش منتفع شود، و دیگری با گرفتن آن و سومی با عمل کردن روی آن.

آیه شریفه عموم احتکار کنندگان را به عذاب شدیدی تهدید می کند.

و در جمله: "ولایفقونها فی سبیل الله" کنز و احتکار را توضیح می دهد و می فهماند آن احتکاری مبعوض خدا است که مستلزم خودداری از انفاق در راه او باشد، و در مواردی که وظیفه انفاق آن مال در راه خدا است، انسان را از انجام آن منع کند.

و بطوری که از کلام خود خدای تعالی برمی آید انفاق در راه خدا عبارت است از آن انفاقی که قوام دین بر آن است، بطوری که اگر در آن مورد انفاق نشود بر اساس دین لطمه وارد می آید، مانند انفاق در جهاد و در جمیع مصالح دینی که حفظش واجب است، و همچنین آن شؤن اجتماعی مسلمین که با زمین ماندنش شیرازه اجتماع از هم گسیخته می گردد، و نیز حقوق مالی واجبی که دین آن را به منظور تحکیم اساس اجتماع تشریح کرده، پس اگر کسی با وجود احتیاج اجتماع به هزینه، در باره حوایج ضروریش سرمایه و نقدینه را احتکار و حبس کند او نیز از کسانی است که در راه خدا انفاق نکرده و باید منتظر عذابی دردناک باشد، چون او خود را بر خدایش مقدم داشته، و احتیاج موهوم و احتمالی خود و فرزندانش را بر احتیاج قطعی و ضروری اجتماع دینی برتری داده است.

آتشخواری پول یتیم خواران (از مشاهدات رسول الله «ص» در شب معراج)

فرمود: ... به مردمی برخوردیم که آتش در دهانشان می انداختند و از پائینشان بیرون می آمد پرسیدم اینها کیانند گفت اینها کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می خورند که در حقیقت آتش می خورند و بزودی به سعیر جهنم می رسند.

**(برای مطالعه روایات مربوط به معراج
به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)**

فصل چهارم

آتش دوزخ

آتش دوزخ در اولین دیدار دوزخیان

- " ... وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا،
- إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا،
- وَ إِذَا أَلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا،
- لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَحِدًا وَ ادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا،
- ... و ما برای هر کس که رستاخیز را دروغ شمارد آتشی افروخته آماده کرده‌ایم،
- آتشی که چون از مکانی دور به چشمشان رسد غلیان و صغیر هول انگیز آنرا بشنوند،
- و چون دست بسته به تنگنای آن در افتند در آنجا آرزوی هلاکت کنند،
- دیگر هلاکتان یکی نیست بلکه هلاکت‌های بسیار بخواهید!

کلمه " سعیر " به معنای آتشی است پر شعله. و عذاب سعیری که در آیه وعده داده شده، اختصاص به کفار مورد بحث ندارد، بلکه کیفر هر کسی است که معاد را انکار کند، چه این کفار و چه غیر ایشان، و نیز دلالت کند بر اینکه مسبب مهیا کردن جهنم تکذیب ایشان به قیامت است.

" اذا راتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظا و زفيرا. " کلمه غیظ به معنای خشم شدید است، و تغيظا به معنای اظهار غیظ است، که گاهی با سروصدا هم توأم است. کلمه زفیر به معنای تردد و آمد و شد نفس است، که با فرو رفتن آن دنده‌های سینه بالا می‌آید و با بر آمدنش فرو می‌نشیند.

و این آیه حال آتش دوزخ را نسبت به آنان وقتی که در روز جزا با آن مواجه می‌شوند چنین تمثیل می‌کند، که همانند شیر در هنگام دیدن شکار خود فریاد مخصوص خود را در می‌آورد.

" و اذا القوا منها مكانا ضيقا مقرنين دعوا هنالك ثبورا، " کلمه ثبور به معنای ویل و هلاکت است. کلمه مقرنین به معنای بسته شدن با غل و زنجیر است.

معنای آیه این است که: وقتی در روز جزا کت‌بسته در جایی تنگ از آتش بیفتند آنجا صدایشان به اوایلا بلند می‌شود، اما اوایلایی که نتوان وصفش کرد:

”لادعوا اليوم ثورا واحدا وادعوا ثورا كثيرا!“

آیه ۱۴ تا ۱۱ سوره فرقان میزان ج: ۱۵ ص: ۲۵۷

هر شراری چون کاخی از آتش

”... انطلقوا إلى ظلٍّ ذی ثَلَاثِ شَعَبٍ، لا ظلیلٍ و لا یُغنی مِنَ اللَّهَبِ، إِنَّهَا تَرْمی بِشَرِّ كَالْقَصْرِ، كَأَنَّهُ جِمَلَتٌ صَفْرٌ،

- پروید زیر سایه دودهای آتش دوزخ که دارای سه شعبه است،
- نه آنجا سایه‌ای خواهد بود و نه از شرار آتش هیچ نجاتی دارند،
- آن آتش هر شراری بیفکند مانند قصری است،
- گویی آن شراره در سرعت و کثرت همچون شتران زرد موی است.“

مفسرین گفته‌اند: مراد از این ظِلِّ سایه دودی است که از آتش جهنم بالا می‌رود، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”و ظل من یحموم.“

و نیز در مورد انشعاب آن به سه شعبه گفته‌اند: این اشاره است به عظمت دود جهنم، چون دود وقتی خیلی متراکم و عظیم باشد شاخه شاخه می‌شود.

”لا ظلیل و لا یغنی من اللهب“، ظل ظلیل به معنای سایه خنک است، سایه‌ای که از رسیدن حرارت به انسان جلوگیری کند، و برای آدمی ساتری از آزار حرارت باشد، و اینکه می‌فرماید سایه شعبه‌دار ظلیل نیست، منظور این است که از هرم آتش و شعله‌های آن جلوگیری نمی‌کند.

- ”انها ترمی بشرر کالقصر، کانه جمالت صفر“،

کلمه شرر به معنای زبانه‌هایی است که از آتش بر می‌خیزد. آن آتش هر شراری بیفکند مانند قصری است. گویی آن شراره در سرعت و کثرت همچون شتران زرد موی است.

آیه ۲۸ تا ۴۰ سوره مرسلات میزان ج ۲۰ ص ۲۴۸

عذاب جهنم و عذاب حریق

”إِنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ،

- محققا این ستمگران و همه ستمگران روزگار که مؤمنین و مؤمنات را گرفتار می‌کنند و بعدا از کرده خود پشیمان هم نمی‌شوند عذاب جهنم در پیش دارند و عذابی سوزاننده.“

در این آیه بین عذاب جهنم و عذاب حریق جدایی انداخت و فرمود: پس برای

ایشان است عذاب جهنم، و برای ایشان است عذاب حریق. مراد از این دو جمله این است که این طایفه غیر از عذاب حریق و آتش گرفتن، عذابهای دیگری در جهنم از قبیل زقوم و غسلین و مقامع دارند.

آیه ۱ تا ۱۶ سوره بروج المیزان ج ۲۰ ص ۴۱۴

سعیر

- " إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ،
- همانا شیطان دشمن شماست پس شما هم او را دشمن خود بگیرید، چون تنها کار او این است که حزب خود را دعوت کند به اینکه همه اهل سعیر شوند."

سعیر به معنای آتش افروخته شده، و یکی از نامهایی است که در قرآن برای

دوزخ ذکر شده است.

آیه ۶ سوره فاطر المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۱

آتش سعیر تدارک شده برای کفار

- "... فَأَيُّ آيَاتِنَا لِّلْكَافِرِينَ سَعِيرًا،
- ... ما برای کافران آتش سعیر تهیه کرده‌ایم."

اگر ما برای کفار آتش دوزخ فراهم کرده‌ایم، بدین علت است که آنها کافرند،

لذا سعیری، یعنی آتشی برایشان فراهم کردیم.

و اگر کلمه سعیرا را نکرده آورده برای این است که دلهره بیشتری ایجاد کند.

آیه ۱۳ سوره فتح المیزان ج: ۱۸ ص: ۴۱۸

آتش نافذ، آب جوشان، سایه دود

- " وَ أَصْحَابِ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابِ الشَّمَالِ، فِي سُمُومٍ وَ حَمِيمٍ،
- وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ، لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ،
- و اما اصحاب شمال چه اصحاب شمالی؟
- که در آتشی نافذ و آبی جوشان،
- و در سایه‌ای از دود سیاه قرار دارند،
- که نه خنکی دارد، و نه سودی می‌بخشد."

سموم به معنای حرارت آتش است که در مسام بدن فرو رود. حمیم به معنای آب بسیار

داغ است، و تنوین در آخر سموم و حمیم عظمت آن دو را می‌رساند.

کلمه یحموم به معنای دود سیاه است، و ظاهراً دو کلمه " لا بارد و لا کریم،" دو

صفت باشد برای ظل، چون ظل است که از آن انتظار برودت می‌رود.

”ثم انکم ایها الضالون المکذوبون لاکلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون،
آنگاه شما ای گمراهان تکذیب‌گر، از درختی از زقوم خواهید خورد،
و شکم‌ها را از آن پر خواهید ساخت.“

”فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم،
و آنگاه از آب جوشان متعفن روی آن خواهید نوشید. پس از آن باز هم خواهید
نوشید، آنچنان که شتر هیماء و دچار بیماری استسقاء می‌نوشد و رفع عطش
می‌کند.“

” هذا نزلهم یوم الدین!
این است پذیرایی از ایشان در روز دین، یعنی روز جزا ! “

آیه ۴۱ تا ۵۶ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۱۴

غل و زنجیر و آتش سوزان

- ” إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا،

- ما برای کافران غل و زنجیرها و آتش سوزان مهیا ساخته‌ایم.“

این آیه شریفه به عاقبت وخیم انسان کفوری که قبلا در جمله ” اما شاکرا و اما
کفورا، “ نامش به میان آمده بود اشاره می‌کند.

آیه ۴ سوره دهر المیزان ج ۲۰ ص ۱۹۹

آتشی که در آن مرگ و حیات نیست!

- ” وَ يَجْتَنِبُهَا الْأَشْقَى، الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى،

- ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى،

- ولی بدبخت‌ترین افراد از تذکر تو اعراض می‌کنند،

- بدبخت‌هایی که در آتش خواهند سوخت آتشی که از آتش دنیا سوزنده‌تر است،
چون در آن مرگ و حیاتی نیست.“

مراد از آتش کبری آتش دوزخ است، که معلوم است در مقایسه با آتش دنیا

آتشی است بزرگتر و سوزنده‌تر.

” ثم لا يموت فيها و لا يحيى، “ مراد از نمردن و زنده نشدن در آتش این است که: بفهماند

تا ابد کسی از آن نجات نمی‌یابد، چون نجات به معنای قطع شدن عذاب به یکی از دو راه

است، یا اینکه شخص معذب بمیرد و هستیش فانی شود، و یا زندگی شقا و بدبختیش را

مبدل به سعادت و عذابش را مبدل براحتی کند.

آیه ۱۱ تا ۱۳ سوره اعلی المیزان ج ۲۰ ص ۴۴۸

حطمه، آتشی که دلها را می گدازد!

- "... كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ، وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ،
- نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَّةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ،
- إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ، فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ،
- ... نه، چنین نیست به طور حتم در حطمه‌اش می‌افکنند،
- و تو چه می‌دانی که حطمه چیست،
- آتش فروزان و خرد کننده خداست،
- آتشی که نه تنها ظاهر جسم را می‌سوزاند بلکه بر باطن و جان انسان نیز نزدیک می‌شود،
- آتشی که در بیش به روی آنان بسته می‌شود،
- در ستونهای بلند و کشیده شده."

" حُطْمَة " مبالغه در حطم یعنی شکستن را می‌رساند. این کلمه یکی از نامهای جهنم است چون عبارت " نار الله الموقدة " آن را به آتش جهنم تفسیر کرده است.

معنای آیه این است که: نه ، او اشتباه کرده، مال دنیایش جاودانش نمی‌سازد، سوگند می‌خورم که به زودی می‌میرد و در حطمه‌اش پرت می‌کند.

" و ما ادريك ما الحطمة، " و تو نمی‌دانی حطمه چه حطمه‌ای است؟! "

این جمله تعظیم و هول انگیزی حطمه را می‌رساند

" نار الله الموقدة التي تطلع على الافندة، " ایقاد نار به معنای شعله‌ور ساختن آتش است. و گویا مراد از اطلاع آتش بر قلوب این است که آتش دوزخ باطن آدمی را می‌سوزاند، همانطور که ظاهرش را می‌سوزاند، به خلاف آتش دنیا که تنها ظاهر را می‌سوزاند.

" انها عليهم مؤصدة، " یعنی آتش بر آنان منطبق است، به این معنا که از آنان احدی بیرون آتش نمی‌ماند و از داخل آن نجات نمی‌یابد.

" فی عمد ممددة، " بعضی از مفسرین گفته‌اند: منظور از عمد ممدده گل میخ‌هایی است که اهل عذاب را میخکوب می‌کند.

بعضی دیگر گفته‌اند: عمد ممدده تنه‌های درختان است که چون مقطار، زندانی را با آن می‌بندند، و مقطار چوب و یا تنه درختی بسیار سنگین است، که در آن سوراخهایی باز می‌کردند تا پاهای دزدان و سایر مجرمین زندانی را در آن سوراخها کنند.

درباره « عمد کشیده شده » امام باقرعلیه السلام در روایتی در توضیح نجات موحدین گناهکار از دوزخ و باقی ماندن ابدی کفار در آن، فرموده:

... سپس عمد کشیده می‌شود و راه نجات را برویشان می‌بندد و به خدا سوگند

که خلود از اینجا شروع می‌شود .

آیه ۱ تا آخر سوره هَمَزَه المیزان ج ۲۰ ص ۶۱۶

آتش شعله ور، و خردکنندهٔ اعضاء بدن

- " كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْيَىٰ، نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ،
- اما هیئات چه آرزوی خامی که آتش دوزخ شعله‌ور است،
- و در هم شکننده اعضاء بدن است. "

جهنم آتشی است شعله‌ور، که اعضاء و جوارح واردین خود را می‌سوزاند، کار آن این است که مجرمین را می‌طلبد تا عذابشان کند، پس با فدیة دادن از مجرمین بر نمی‌گردد، حال آن فدیة هر چه می‌خواهد باشد. بنابر این، معنای جمله "انها لظی" این است که: دوزخ آتشی است که صفتش اشتعال است، و ممکن نیست صفت خود را از دست داده خمود و خاموش گردد، و معنای "نزاعه للشوی" این است که صفت دیگر آن سوزاندن اندام‌های دوزخیان است، و هرگز اثرش در مورد هیچ کسی که در آن معذب است باطل نمی‌شود .

"تدعوا من أدبر و تولى و جمع فاعلی" یعنی آتش دوزخ کسانی را می‌طلبد که به دعوت الهی که آنان را به ایمان به خدا و عبادت او دعوت می‌کرد پشت کردند، و به جای آن اموال را جمع نموده، در گنجینه‌ها نگهداری می‌نمودند، و در راه خدا به سائل و محروم نمی‌دادند.

آیه ۱ و ۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۵

دامن هاویه، آتش سوزنده

- " ... وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،
- وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةُ، نَارٌ حَامِيَةٌ،
- ... و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،
- او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،
- و تو نمی‌دانی هاویه چیست،
- آتشی است سوزنده ! "

ظاهراً مراد از هاویه جهنم است، و نامگذاری جهنم به هاویه از این جهت است که این کلمه از ماده هوی گرفته شده، که به معنای سقوط است، می‌فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای

دیگر فرمود: " ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين امنوا "

پس اینکه آتش دوزخ را توصیف کرده به هاویه و حال آنکه آتش سقوط نمی‌کند آتشیان سقوط می‌کنند، از باب مجاز عقلی است.

اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوای فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می‌گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است .

" و ما ادريك ماهيه، " این جمله عظمت و فخامت امر آن آتش را بیان می‌کند: "نار حامیه"، یعنی آتشی است سوزنده و شدید الحرارة!

آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

لباسهایی از آتش برای جهنمیان!

- " . . . قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ،
 - . . . برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می‌شود."
 یعنی برای کفار لباس از آتش می‌برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می‌ریزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می‌شود. امعاء ایشان را با پوستها بگدازد!

گرزهای آهنین

- " . . . وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ،
 - کَلِمًا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ،
 - . . . و برایشان گرزهایی آهنین آماده است،
 - هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند گویند عذاب سوزان را بچشید ! "
 « وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ، » کلمه مقامع جمع مقمعه به معنای پتک و گرز است. می‌فرماید: برایشان گرزهایی آهنین آماده است، و هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند گویند عذاب سوزان را بچشید !

آیه ۱۹ و ۲۲ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۰۹

آتش بی خروج

- " ... يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ،
 - ... خیلی اصرار و التماس دارند که از آتش خارج شوند ولی خارج نخواهند شد

و عذابی پاینده دارند.

در آیه مورد بحث اشاره‌ای است اولاً به اینکه عذاب چیزی است که لازمه بشر و اصل در سرنوشت و نزدیک به او است، و تنها عاملی که می‌تواند آن را از انسان دور بسازد و بر گرداند ایمان و تقوا است.

ثانیاً به اینکه فطرت اصلی انسانیت نسبت به تالم از آتش هرگز در انسانها از کار نمی‌افتد، و روزی نخواهد رسید که انسانی دارای چنین فطرتی نباشد، یعنی در آتش بیفتد و ناراحت نشود، و در آتش بودن و از آتش در آمدن برایش فرق نکند، و به منظور بیرون آمدن از آتش تلاشی نکند.

می‌فرماید: کفار عذابی بسیار دردناک دارند، بسیار می‌کوشند و می‌خواهند از آتش که همان عذاب الیم و دردناک است خارج شوند و لیکن خارج شدنی نیستند، برای اینکه عذاب نامبرده خالد و مقیم است، تا ابد از آن جدا نمی‌شوند.

آیه ۳۶ و ۳۷ سوره مائده المیزان ج: ۵ ص: ۵۳۷

احاطه آتش جهنم

– ” ... إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سَرَادِقُهَا وَ إِن يَسْتَعِثُوا يُعْثَوْا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابَ وَ سَاعَتٌ مُّرْتَفَقًا،

– ... ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده‌ایم که سراپرده‌های آن در میانشان گیرد، و اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره‌ها را بریان می‌کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است.“

آیه ۲۹ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۴۲۰

آتش رسیده به چهره‌ها و پیشانی جهنمیان

– ” لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُرُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ،

– بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ،

– اگر کسانی که کافرند از آن موقع که آتش را از چهره‌ها و پیشانی‌های خویش باز نتوانند داشت و یاری نخواهند شد خبر می‌داشتند وقوع آن را به شتاب نمی‌خواستند،

– ولی قیامت ناگهان به سراغشان می‌آید و مبهوتشان می‌کند آنچنان که توانایی بر دفع آن ندارند و به آنها مهلت داده نمی‌شود.“

ای کاش کسانی که کافر شدند می‌دانستند که چه روزی در پیش دارند، روزی که نمی‌توانند از پیش رو و از پشت سر، نه شخصاً و نه به یاری کسی، عذاب آتش را از خود دفع کنند، چون از پشت و رویشان فرایشان می‌گیرد، و به آنها احاطه پیدا می‌کند. معنای آمدن آتش به طور ناگهانی، این است که نمی‌دانند از کجا می‌آید و به ایشان

احاطه پیدا می‌کند.

همین معنا لازمه آن توصیفی است که خدای تعالی از آتش دوزخ کرده و فرموده: " نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة، " و یا فرموده: " فاتقوا النار التي وقودها الناس.... " و یا فرموده: " انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم! "

همانطور که جان آدمی با آتش است، آن آتش هم با آدمی است، همانطور که نمی‌توان جان را به طرفی نهاده خود به طرفی دیگر رفت، آتش دوزخ نیز چنین است، و میان آدمی و آن اختلاف جهت نیست، و مهلت هم نمی‌پذیرد، و مسافتی میان آدمی و آن نیست، و وقتی فرا می‌رسد جز حیرت و حسرت هیچ چاره‌ای دیگر برای کسی نمی‌ماند.

آیه ۳۹ و ۴۰ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۰۸

قرین های شیطانی،

عذابی بدتر از آتش دوزخ

- " وَ مَنْ يَعْشَ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ،
- و کسی که از یاد رحمان خود را به کوری بزند شیطانی برایش مقدر می‌کنیم تا همواره قرینش باشد. "

سر انجام اعراض کنندگان از حق که خود را از یاد رحمان به کوری می‌زنند، این است که قرین‌هایی از شیطان ملازمشان گردند که هیچگاه از ایشان جدا نشوند، تا در آخر با خود وارد عذاب آخرتشان کنند.

" و انهم ليصدونهم عن السبيل و يحسبون انهم مهتدون، " این پندار غلط - که وقتی

از راه حق منحرف می‌شوند گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند - خود نشانه تقیض قرین است، یعنی نشانه آن است که از تحت ولایت خدا در آمده، و در تحت ولایت شیطان قرار گرفته‌اند.

" حتی اذا جاءنا قال يا ليت بيني و بينك بعد المشرقین فبئس القرین، "

اینان همچنان بر جلوگیری از راه خدا و آنان بر پندار غلطشان - که گمان می‌کنند راه یافتگانند - ادامه می‌دهند تا آنکه مرگ یکی از ایشان برسد و نزد ما آید، در حالی که قرینش هم با او باشد، آن وقت برایش کشف می‌شود که عمری گمراه بوده، و اینک عواقب و آثار گمراهی یعنی عذاب قیامت فرا می‌رسد، آن وقت قرین خود را مخاطب قرار داده، با لحنی که می‌رساند از او متاذی و بیزار است می‌گوید:

- ای کاش بین من و تو به مقدار فاصله بین مغرب و مشرق دوری می‌بود و من همنشین تو نمی‌شدم، که چه بد همنشینی هستی !

از سیاق آیه استفاده می‌شود که این گونه افراد غیر از عذابی که در آتش از آتش دارند، عذابی هم از همنشینی با قرینها می‌چشند، و بدین جهت آرزو می‌کنند که از آنان دور می‌بودند، و از بین همه عذابها تنها دوری از این عذاب را یاد می‌کنند، و سایر عذابها را از یاد می‌برند.

” و لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ اذْ ظَلَمْتُمْ اَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ،“

آیه ۳۶ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۵۱

نه از آتش خارج می‌شوند، نه عذرشان قبول است!

- ” ذَلِكُمْ بِاَنْكُم اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ عَرَّيْتُمْ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا فَاَلْيَوْمَ لَا يَخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ،
- این سرنوشتتان بخاطر آن بود که آیات خدا را وسیله مسخره می‌گرفتید و زندگی دنیا مغرورتان کرد، در نتیجه امروز از آتش بیرون نخواهند شد، و عذرشان پذیرفته نمی‌شود.“

می‌فرماید: این عذابی که بر سرتان آمد به سبب این بود که شما آیات خدا را سخریه می‌دانستید، و به استهزای آن می‌پرداختید، و نیز بدین سبب بود که زندگی دنیا شما را مغرور کرد و به آن دل بستید.

” فالیوم لا یخرجون منها و لا هم یستعتبون،“ در این جمله خلاصه‌ای از عذاب در آن روز را بیان می‌کند، و آن عبارت است از خلود در آتش، و پذیرفته نشدن عذرشان.

آیه ۳۵ سوره جاثیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۷۵

به رو سوی آتش کشیده می‌شوند؟

- ” اِنَّ الْمُجْرِمِیْنَ فِي ضَلٰلٍ وَّ سَعْرِ،
- یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلٰی وُجُوْهِهِمْ ذُوْقُوا مَسَ سَقَرَ،
- به درستی مجرمین از موطن سعادت یعنی از بهشت گمراه و در آتش افروخته قرار دارند، در روزی که به سوی آتش با رخساره‌ها کشیده می‌شوند، و به آنها گفته می‌شود بچشید حرارت دوزخ را ! “

سعر به معنای آتشفهای شعله‌ور است.

” یوم یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس سقر،“ یسحبون به معنای این است

که انسانی را با صورت روی زمین بکشند. سقر یکی از اسامی جهنم است، و مس کردن سقر به این است که: سقر با حرارت و عذابش به ایشان برسد.

آیه ۴۶ تا ۴۸ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۳۹

شهیق: صدای نفسهای آتش

- « إِذَا أَلْفُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورُ،
- تَكَادُ تَميزُ مِنَ الْغَيْظِ،
- زمانی که در آتش افکنده می‌شوند از آتش صدای نفسی می‌شنوند که با همان نفس ایشان را چون هوا به داخل خود می‌کشد در حالی که فوران می‌کند،
- گویی از شدت غضب می‌خواهد متلاشی شود.»

وقتی کفار در جهنم ریخته می‌شوند، صدای شهیقی از آن می‌شنوند، شهیقی که چون مغناطیس آنان را به داخل خود می‌کشد، همانطور که با شهیق هوا داخل سینه کشیده می‌شود، در حالی که جهنم جوشان است، و ایشان را مانند نخودی که در دیک جوشان بالا و پائین می‌شود بالا و پائین می‌کند، به طوری که گویی از شدت غضب می‌خواهد متلاشی شود.

آیه ۶ تا ۸ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۰

آتشی که زبانه می‌کشد!

- ” فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلْظِي، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى،
- الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى،
- اینک شما را از آتشی هشدار می‌دهم که زبانه می‌کشد،
- و جز شقی‌ترها را نمی‌سوزاند،
- آن کسان را که آیات و دعوت ما را تکذیب نموده از قبولش اعراض کردند.“

تلظی آتش به معنای زبانه کشیدن شعله آتش است، و مراد از آتشی که تلظی می‌کند آتش جهنم است، همچنان که در جای دیگر فرمود: ” کلا انها لظی .“

آیه ۱ تا آخر سوره لیل المیزان ج ۲۰ ص ۵۰۹

آتش پیروان ائمه ضلالت

- ” بَقُدْمِ قَوْمِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأُورِدَهُمُ النَّارَ وَ بئسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ،
- وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بئسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ،
- او در روز قیامت پیشرو قوم خود خواهد بود و آنان را بسوی لبه آتش می‌برد که چه بد جایگاهی است برای ورود،
- و چون روش فرعون را پیروی کردند لعنت خدا نیز در دنیا و روز قیامت، آنان را پیروی کرده و خواهد کرد و چه بد عطایی است که داده شدند!“

”فاورد هم النار،“ فرعون در قیامت پیشاپیش پیروان خود آمده و در نتیجه همه آنان را به لب آتش برده است.

عذاب قبل از قیامت و عذاب بعد از قیامت پیروان فرعون دو جور است، در باره

عذاب قبل از قیامت فرموده: عرضه بر آتش می‌شوند یعنی صبح و شام آتش را به آنان نشان می‌دهند، و در باره عذاب روز قیامت فرموده: فرمان می‌رسد که آل فرعون را در شدیدترین عذاب داخل سازید .

”بئس الورد المورود،“ کلمه ورد به معنای آبی است که انسان و حیوانات تشنه به لب آن می‌آیند و از آن می‌نوشند،

آن هدف نهایی را که جنس انسان در تلاشهای خود منظور دارد تشبیه کرده به آبی که انسانهای لب تشنه به دنبالش می‌چرخند و در نتیجه گوارایی سعادت و شیرینی رسیدن به هدف تشبیه شده به آن آبی که پس از تلاش بسیار به گلوی لب تشنه می‌رسد و معلوم است که سعادت نهایی انسان عبارت است از رضوان الهی و خشنودی خدا و بهشت او، و لیکن پیروان فرعون بعد از آنکه در اثر پیروی امر آن طاغی گمراه شدند، راه رسیدن به سعادت حقیقی خود را گم کردند و نتیجه قهری گم شدن راه این شد که به راهی افتادند که منتهی به آتش دوزخ می‌شد، پس آتش دوزخ همان وردی است که ورودشان به آن ورد خواهد بود که چه بسیار بد مورودی است برای اینکه گوارایی ورد و شیرینی آن برای این است که حرارت جگر را می‌نشاند و اندرون تفته عطشان را خنک می‌کند و چنین وردی آب گوارا است نه آتش، آن هم آتش دوزخ، پس اگر آب خنک و گوارا مبدل به عذاب آتش شود، مورود راه ورودی به لب آب وردی بسیار بد خواهد بود .

” و اتبعوا فی هذه لعنة و یوم القيامة بئس الورد المرفود!“

یعنی قوم فرعون امر فرعون را متابعت کردند، لعنت خدایی هم آنان را متابعت کرد و لعنت خدا عبارت است از دور شدن از رحمت او و رانده شدن از ساحت قرب او که به صورت عذاب غرق تجسم یافت، ممکن هم هست بگوییم: لعنت، حکمی است مکتوب از خدای تعالی در نامه اعمالشان به اینکه از رحمت الهی دور باشند که اثر این دوری از رحمت، غرق شدن در دنیا و معذب شدن در آخرت باشد .

” و یوم القيامة بئس الورد المرفود،“ آن عطیه‌ای که در قیامت به آنان داده می‌شود عطیه بدی است و آن آتش است که اینان در آن فروخته می‌شوند.

آیه ۹۸ و ۹۹ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۵۷۲

لهیب و شعله های جهنم

(از مشاهدات رسول الله «ص» در شب معراج)

فرمود: ... مالک آتش پرده جهنم را بالا زد، و دری از آن را باز نمود لهیب و شعله‌ای از آن بیرون جست و به سوی آسمان سر کشید و همچنان بالا رفت که گمان

کردم مرا نیز خواهد گرفت....

عرضه فرعونیان به آتش

فرمود: ... در این میان به راه آل فرعون بگذشتم که صبح و شام بر آتش عرضه می شدند و می گفتند پروردگارا قیامت کی بپا می شود؟!

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

فصل پنجم

غذا و آب در جهنم

غذائی از قعر جهنم - شجرة الزقوم!

- ... شجرة الزقوم
- ... إنها شجرة تخرج في أصل الجحيم،
- طلعتها كأنه رؤس الشياطين ...
- ... درخت زقوم،
- ... درختی است که از قعر جهنم سر درمی‌آورد،
- میوه‌اش گویی سر شیطانها است....“

درختی که در آیه شریفه توصیف شده زقوم نامیده شده است. ”درختی است که از قعر جهنم سر درمی‌آورد،“ اصل جحیم به معنای قعر جهنم است.

”طلعتها كأنه رؤس الشياطين،“ طلع به معنای شکوفه میوه‌ای است که در اولین بار در درخت خرما یا در هر درخت میوه دیگر پیدا می‌شود. در این آیه میوه درخت زقوم را به سر شیطانها تشبیه کرده و این بدان عنایت است که: عوام از مردم شیطان را در زشت‌ترین صورتهای تصویر می‌کنند.

”فانهم لاكلون منها فمالئون منها البطون،“ درخت مزبور وسیله پذیرایی از ستمگران است که از آن می‌خورند. و در اینکه فرمود: ”شکمها را از آن پر خواهند کرد،“ اشاره است به گرسنگی شدید اهل دوزخ، به طوری که آن قدر حریص بر خوردن می‌شوند، که دیگر در فکر آن نیستند چه می‌خورند.

”ثم ان لهم عليها لشوبا من حميم،“ ستمگران نامبرده علاوه بر عذابهایی که گفته شد، مخلوطی از آب داغ و بسیار سوزنده می‌نوشند، و آن آب با آنچه از درخت زقوم خورده‌اند مخلوط می‌شود.

”ثم ان مرجعهم لالی الجحيم،“ تازه بعد از آنکه شکمها را از درخت زقوم و آب حمیم پر کردند، به سوی دوزخ برمی‌گردند، و در آنجا می‌مانند تا عذاب ببینند. در این

آیه اشاره است به اینکه: حمیم مذکور در داخل جهنم نیست.

” انهم الفوا آباءهم ضالین فهم علی آثارهم یهرعون،“ علت خوردنشان از درخت زقوم و نوشیدنشان از حمیم و برگشتن به سوی دوزخ این است که: اینان پدران خود را گمراه یافتند- و با اینکه می دانستند ایشان گمراهند، با این حال از ایشان که ریشه و مرجع آنان بودند تقلید کردند- و به همین جهت دنبال پدران خود به سرعت به سوی دوزخ می روند، نخست به خوراکیهای مذکور برمی خورند، و سپس به سوی دوزخ برمی گردند. درست جزای آخرتشان مطابق رفتار دنیایشان است.

آیه ۶۲ تا ۷۰ سوره صافات المیزان ج: ۱۷ ص: ۲۱۱

شجره زقوم، طعام گناه دوستان

- ” إِنَّ شَجَرَتَ الرَّقُومِ،
- طَعَامُ الْأَثِيمِ،
- كَالْمُهْلِ يَغْلَى فِي الْبُطُونِ،
- كَغَلَى الْحَمِيمِ،
- خَذُوهُ فَاَعْلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ،
- ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ،
- ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ،
- إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ،
- به یقین درخت زقوم، طعام گناه دوستان است،
- مانند سرب آب شده که در شکم غلیان کند، آنهم غلیانی چون آب جوش،
- بگیرد او را و وسط دوزخ بکشید، و سپس از عذاب جوشان بر سرش بریزید!
- و به وی بگویید: بچش که تو همان نازپرورده گردن کش هستی!
- این همان است که عمری در باره آن در شك بودید!“

این آیات هشتگانه حال اهل آتش را بیان می کند، و می فرماید: شجره زقوم سه خصیصه دارد، اول اینکه طعام گناه دوستان است، و دوم اینکه چون سرب و یا مس مذاب است، و سوم اینکه در درون شکمها چون آب جوش غلیان می کند.

خطاب ” بگیرد او را،“ به ملائکه ای است که موکل بر آتشند.

می فرماید: ما به ملائکه می گوئیم این گناه پیشه را بگیرد، و به عنف به سوی وسط دوزخ بکشید، تا آتش از همه جهات بر او احاطه یابد. همچنان که در جای دیگر فرموده: ” و ان جهنم لمحیطة بالکافرین.“

” ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحمیم،“ سپس از بالای سرش آن مایع مذاب و

جوشانی که وسیله عذاب او است بر سرش بریزید!

” ذق انك انت العزيز الكريم،“ این جمله خطابي است به گناه پیشه ای که در حال

چشیدن عذاب‌های پی در پی است. و اگر او را عزیز و کریم خواند، با اینکه در نهایت ذلت و پستی و ملامت است در حقیقت نوعی استهزاء به او است تا عذابش شدیدتر گردد. چون اینگونه افراد در دنیا برای خود عزت و کرامتی قائل هستند و به هیچ وجه حاضر نیستند از آن عزت و کرامت موهوم دست بردارند، همچنان که از آیه: ” و ما اظن الساعة قائمة و لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی،“ که حکایت گفتار همین گونه مردم است، این پندار به خوبی به چشم می‌خورد.

” ان هذا ما کنتم به تمترن،“ این آیه شریفه هم تتمه گفتار ملائکه به گناه‌پیشگان است، که در آن، عذاب آنها را تاکید و خطاکاری و لغزش آنها در دنیا را اعلام می‌دارد، چون در دنیا در چیزی شک و تردید کردند که امروز آن را با تمام وجود خود لمس می‌کنند، و به همین جهت از تحمل عذاب تعبیر کرد به چشیدن، چون وقتی بخواهند بگویند درک من نسبت به آن درد و یا آن لذت درکی تام و تمام بود، می‌گویند من آن درد را چشیدم، یا من آن لذت را چشیدم.

آیه ۴۳ تا ۵۰ سوره دخان المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۲۶

شکم از زقوم پر می‌کنید!

” ثم انکم ایها الضالون المکذبون لاکلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون،
 آنگاه شما ای گمراهان تکذیب‌گر، از درختی از زقوم خواهید خورد،
 و شکم‌ها را از آن پر خواهید ساخت.“

در این آیات از مأل کار منکرین معاد در روز قیامت و وضعی که آن روز دارند، و طعام و شرابی که دارند خبر می‌دهد.
 می‌فرماید: سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده از درختی از زقوم خواهید خورد، و شکم‌ها را از آن پر خواهید کرد.

” فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم،
 و آنگاه از آب جوشان متعفن روی آن خواهید نوشید. پس از آن باز هم خواهید نوشید، آنچنان که شتر هیماء و دچار بیماری استسقاء می‌نوشد و رفع عطش می‌کند.“

می‌فرماید: شما ای گمراهان تکذیب کننده، پس از خوردن از درخت زقوم از آبی جوشان خواهید نوشید، مانند نوشیدن شتر هیماء، و یا نوشیدن ریگزار که هرگز از نوشیدن سیراب نمی‌شود.
 ” هذا نزلهم یوم الدین!“

این است پذیرایی از ایشان در روز دین، یعنی روز جزا ! ”

آیه ۴۱ تا ۵۶ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۱۴

طعامی گلوگیر و عذابی دردناک

- ” وَ ذَرْنِي وَ الْمُكْذِبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَ مَهْلَهُمْ قَلِيلًا،
- إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا،
- وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا،
- و اما تکذیب‌گران که بجز داشتن نعمت من انگیزه‌ای برای تکذیب آیات من ندارند
- امرشان را به خود من واگذار کن و اندکی مهلتشان ده،
- که نزد ما انواع شکنجه‌ها و در آخر عذاب دوزخ هست،
- و طعامی گلوگیر و عذابی دردناک ! ”

این دو آیه عذابهای آخرت را یادآوری می‌کنند که نعمت‌های دنیا به کیفر کفرانشان به آن عذابها و نعمت‌ها مبدل می‌گردد.

” ان لدینا انکالا و جحیما، ” کلمه انکال به معنای کُنده و زنجیرها است. جحیم به معنای شدت زبانه‌کشی آتش است.

” و طعاما ذا غصة و عذابا الیما، ” کلمه غصه به معنای تردد لقمه در حلق است، به طوری که خورنده نتواند به راحتی آن را فرو ببرد.

آیه ۱۱ تا ۱۳ سوره مزمل المیزان ج ۲۰ ص ۱۰۴

غذائی از چرک و خون دوزخیان

- « إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ لَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ،
- فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ، وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ،
- لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ! ”
- او در دنیا به خدای عظیم ایمان نمی‌آورد، و بر اطعام مسکین تشویق نمی‌کرد،
- در نتیجه امروز در اینجا هیچ دوستی حمایت‌کننده ندارد،
- و به جز چرک و خون دوزخیان هیچ طعامی ندارد،
- چرک و خونی که خوراک خطاکاران است و بس. »

« فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ... إِلَّا الْخَاطِئُونَ، » او از آنجا که به خدا ایمان نمی‌آورد

در نتیجه امروز در این عرصه، دوستی که سودش ببخشد یعنی شفیعی که برایش شفاعت کند ندارد، چون کافر آمرزش ندارد، در نتیجه شفاعتی هم نخواهد داشت.

« وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ، » - کلمه غسلین به معنای چرکاب است، و گویا مراد

از آن چرک و کثافتی است که از تن اهل دوزخ می‌ریزد، و حاصل معنایش این است که او از آنجا که کسی را به اطعام مسکینان تشویق نمی‌کرد، امروز طعامی به جز غسلین اهل دوزخ ندارد.

خاطون عبارتند از کسانی که گناه و خطا کاری، عادتشان شده باشد .

آیه ۲۵ تا ۳۷ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۷

حدیث غاشیه: نوشیدن از چشمه سوزان و طعام ضریع

- « هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَشِيَّةِ ! »

- آیا داستان غاشیه یعنی روز قیامت به تو رسیده است؟

در آن روز چهره‌هایی از شدت شرمساری، حالت ذلت به خود می‌گیرند، از سیمایشان این معنا خوانده می‌شود که در دنیا تلاش بسیار کرده‌اند و در اینجا تلاشهای خود را بی فایده یافته‌اند و در نتیجه خستگی دنیا از تنشان بیرون نرفته است....

” تَصَلَى نَارًا حَامِيَّةً، “ ملازم آتشی هستند در نهایت درجه حرارت.

” تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آئِنِيَّةٍ، “ از چشمه‌ای می‌نوشند که در نهایت درجه حرارت است.

« لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ، لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ، « طعامی جز از خار

تهوع آور ضریع ندارند که آنهم نه کسی را فربه می‌کند و نه گرسنگی را دفع می‌سازد.

ضریع نام نوعی از تیغ‌ها است که به آن شبرق هم می‌گویند، و اهل حجاز آن را وقتی خشک شد ضریع می‌نامند، و ناگوارترین و تهوع‌آورترین گیاه است که هیچ حیوانی آن را نمی‌خورد، و شاید نامیدن آنچه در آتش است به نام ضریع، صرفاً از نظر شباهت در شکل و خاصیت بوده باشد .

آیه ۱ تا ۷ سوره غاشیه المیزان ج ۲۰ ص ۴۵۶

آب حمیم، شرابی از آب جوشان

- ” لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ، “

- و از برای ایشان است شرابی از آب جوشان و عذابی دردناک به خاطر کفرانی که می‌کردند و حقی که کتمان می‌نمودند.“

اینان کسانی هستند که از ثواب خدا ممنوع یا (به معنای دیگر کلمه) تسلیم عقاب خداوند شده‌اند، برای آنان به جرم کفری که می‌ورزیدند، آبی است از حمیم و عذابی است دردناک.

آیه ۷۰ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۲۰۴

چشاندن انواع حمیم و غساق: نوعی چرک با تعفن و داغ

- " ... وَ إِنَّ لِلطَّغِيانِ لَشَرَّ مَنَاب،
- جَهَنَّمَ يَصَلُونَهَا فَبئسَ المهاد،
- ... و اما طاغیان بدترین بازگشتگاهی دارند،
- جهنمی که حرارتش را خواهند چشید و چه بد بستری است جهنم."

این آیه شریفه با آیه بعدش تفسیر سرانجام طاغیان است.

" جهنم يصلونها فبئس المهاد،" کلمه يصلونها به معنای داخل آتش شدن، و چشیدن حرارت آن است. و یا به معنای تابع آتش شدن است.

" هذا فليذوقوه حميم و غساق،" کلمه حمیم به معنای حرارت بسیار زیاد است و کلمه غساق به معنای چرکی است که تعفن بسیار داشته باشد.

این جمله می‌فهماند که خود طاغیان نمی‌خواهند از حمیم و غساق بخورند، ولی مجبورشان می‌کنند به خوردن آن.

" و اخر من شکله ازواج،" شکل هر چیزی عبارت است از چیزی که مشابه آن، و از جنس آن باشد. و کلمه ازواج به معنای انواع و اقسام است.

و معنای جمله این است که: این نوع دیگری از جنس حمیم و غساق است که انواع مختلفی دارد و باید آن را بچشند.

آیه ۵۵ و ۵۸ سوره ص المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۳۴

غل و زنجیر در گردنها، در آب داغ، و آتش جهنم

- " إِذِ الْأَغْلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلْسِيلُ يُسْحَبُونَ،
- فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ،
- آن هنگامی که غل و زنجیرها به گردن‌هایشان افتاده باشد و کشیده شوند،
- در آب داغ و سپس در آتش افروخته گردند."

" اذ الاغلال فی اعناقهم" وقتی که غلها و زنجیرها در گردنشان باشد و در آبی سوزان کشیده شوند و سپس در آتش افکنده گردند. " ثم فی النار یسجرون،" یعنی به زودی در آتش افروخته خواهند شد و آتش‌گیره آن خواهند گشت.

آیه ۷۱ و ۷۲ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۳۱

آبی چون مس گداخته

- " ... إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سَرَادِقُهَا وَ إِن يَسْتَعِينُوا يُعَاتُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابَ وَ سَاعَتٌ مُّرْتَفَقًا،
- ... ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده‌ایم که سرپرده‌های آن در میانشان گیرد، و اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره‌ها را بریان می‌کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است."

اگر به جای "اعتدنا للکافرین"، فرموده: "اعتدنا للظالمین"، برای این بوده که بفهماند عذاب مذکور از تبعات ظلم ظالمین است که در آیه "الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالآخرة کافرون"، آن را بیان نموده و می‌فرماید: ظالمین کسانی‌اند که از راه خدا جلوگیری می‌کنند، و راه خدا را معوج می‌خواهند و نسبت به زندگی آخرت کافرند. سزای این افراد را در ذیل آیه تعیین کرده و فرموده: اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره‌ها را بریان می‌کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است!

آیه ۲۹ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۴۲۰

ریختن آب جوشان به سر جهنمیان!

- " ... فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ،
- ... و کسانی که کافرند برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می‌شود."

می‌فرماید: برای کفار لباس از آتش می‌برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می‌ریزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می‌شود.

آیه ۲۱ و ۲۲ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۰۹

جهنم، و آب صدید

- " مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ،
- يَنْجَرُغُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ،
- جهنم در انتظار او است، و آب چرک و خون به او نوشانده می‌شود،
- به زحمت، جرعه جرعه آن را سر می‌کشد ولی هرگز به میل خود حاضر نیست آن را بیاشامد، و مرگ از هر طرفی به سراغ او می‌آید، اما مردنی در کار نیست و عذابی سخت در انتظار او است."

"صدید" به معنای چرکی است که از رحم سرازیر شود، و این معرفی آبی است

که کفار در جهنم می‌نوشند.

و در تفسیر قمی در ذیل همین آیه، از یکی از معصومین علیهم السلام نقل کرده که فرمود: چون نزدیکش می‌شوند بدش می‌آید، و چون نزدیکش می‌آورند صورتش کباب گشته پوست سرش کنده می‌شود، و چون آن را می‌خورد اعضای داخلی‌اش پاره پاره گشته و نیز کف پاهایش بریده بریده می‌گردد و از بعضی از ایشان صدید و چرک مانند سیل بیرون می‌آید....

آیه ۱۶ و ۱۷ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۴۸

غذای حرام خواران

(از مشاهدات رسول الله در معراج)

فرمود: ... به مردمی رسیدیم که پیش رویشان طعامهایی از گوشت پاک و طعامهایی دیگر از گوشت ناپاک بود. ناپاک را می‌خوردند و پاک را فرو می‌گذاشتند پرسیدم ای جبرئیل اینها کیانند؟ گفت اینها حرام خوران از امت تو هستند که حلال را کنار گذاشته و از حرام استفاده می‌برند.

آتشخواری پول یتیم خواران

... به مردمی برخوردیم که آتش در دهانشان می‌انداختند و از پائینشان بیرون می‌آمد پرسیدم اینها کیانند گفت اینها کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند که در حقیقت آتش می‌خورند و بزودی به سعیر جهنم می‌رسند.

رباخواران در احاطه شیطان

... به اقوامی برخوردیم که از بزرگی شکم احدی از ایشان قادر به برخاستن نبود از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت اینها کسانی هستند که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند مگر برخاستن کسی که شیطان ایشان را مس نموده و در نتیجه احاطه‌شان کرده است.

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

فصل ششم

اثر جهنم در بدن انسانها

زشت چهره های سوخته

- " تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ،
- آتش دوزخ صورتهای آنها را می‌سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست."

" تلفح و جوههم النار و هم فيها كالخون،" لهیب و هرم آتش آنچنان به صورتهایشان می‌خورد که لبهایشان را می‌خشکاند، به طوری که دندانهایشان نمایان می‌شود، مانند: سر گوسفندی که روی آتش گرفته باشند.

" ا لم تكن آياتي تتلى عليكم ...،" یعنی به ایشان گفته می‌شود: آیا آیات من برای شما خوانده نشد و آیا شما نبودید که آنها را تکذیب می‌کردید؟

" قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا و كنا قوما ضالين،" یعنی پروردگارا شقاوت ما بر ما غلبه کرد.

" ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون،" مرادشان این است که به دنیا برگردند، و عمل صالح کنند.

" قال اخسوا فيها و لا تكلمون،" مراد از این کلام زجر و چخ کردن اهل جهنم و قطع کلام ایشان است.

آیه ۱۰۴ سوره مومنون المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۰۰

تجدید پوست برای سوخت و عذاب دائمی

- " إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا،
- محققا کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند به زودی داخل آتشیان می‌کنیم که هر نوبت پوستشان چروک شود پوستی دیگر بر تنشان می‌کشیم، تا عذاب را همچنان بچشند، که خدا مقتدری است شکست ناپذیر، و در عین حال حکیم ."

این جمله تهدید یهود به آتش جهنم است، در مقابل این که از ایمان آوردن مردم به کتاب جلوگیری کردند، و علیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مؤمنین آتش فتنه بر می افروختند.

آیه ۵۵ تا ۵۷ سوره نساء المیزان ج: ۴ ص: ۶۰۲

بریان شدن چهره ستمکاران با آبی چون مس گداخته

– ” وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْنَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سَرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا،

– بگو این حق از پروردگار شما است هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد منکر شود که ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سرپرده های آن در میانشان گیرد، و اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره ها را بریان می کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است.“

می فرماید: ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سرپرده های آن در میانشان گیرد، و اگر فریادرسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند، که چهره ها را بریان می کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است!

آیه ۲۹ سوره کف المیزان ج: ۱۳ ص: ۴۲۰

جابجا شدن و کباب شدن صورتها در آتش

– ” يَوْمَ نُفَلِّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيِّنَّا أَطْعَمَنَا اللَّهُ وَ أَطْعَمَنَا الرَّسُولَا،

– روزی که رویهایشان در آتش دگرگون شود، و بگویند: ای کاش خدا را اطاعت کرده بودیم، ای کاش پیغمبر را اطاعت کرده بودیم.“

تقلب وجوه در آتش، به معنای زیر و رو شدن، و حال به حال گشتن است، لحظه ای زرد، سپس سیاه و در آخر کباب می شوند، و ممکن است مراد از آن جابجا کردن کفار در آتش باشد، چون جابجا کردن، در بهتر سوختن مؤثر است، همچنان که کباب را روی آتش جابجا می کنند تا زودتر برشته شود.

آیه ۶۶ سوره احزاب المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۲۲

فصل هفتم

برخورد اولیه در جهنم

وقتی جهنم به هر صاحب چشمی ظاهر می شود!

- ” فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى،
- يَوْمَ يُنذَرُ الْإِنْسُ مَا سَعَى، وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى،
- پس وقتی آن حادثه بزرگ رخ دهد،
- در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می آورد،
- و جهنم برای هر صاحب چشمی ظاهر می شود.“

از ظاهر آیه مورد بحث بر می آید که جهنم قبل از روز قیامت خلق شده، تنها در روز قیامت با کشف غطاء یعنی برطرف شدن حجاب از چشم انسانها، ظاهر می شود، و مردم آن را می بینند.

” و برزت الجحيم لمن يرى،“ در آن روز، دوزخ ظاهر می شود، و پرده از روی آن بر می دارند، تا هر صاحب چشم و بینایی آن را به عیان ببیند.

آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید: ”لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد،“ یعنی: تو از این در غفلت بودی، پس ما پردهات را کنار زدیم، اینک امروز چشمت تیزبین شده است!

آیه ۳۴ تا ۴۱ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۱۰

آرزوهای لب آتش

- ” وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ،
- و اگر آنان را در موقعی که مواجه با آتش می شوند ببینی خواهی دید که می گویند: ای کاش پروردگار ما را برمی گردانید، که اگر چنین می کرد دیگر آیات او را تکذیب ننموده و از مؤمنین می بودیم.“

وقتی منکرین معاد به لب پرتگاه دوزخ قرار می‌گیرند، با دیدن آتش، آنچه که در دنیا پنهان می‌داشتند برایشان ظاهر می‌شود، و همین ظهور وادارشان می‌کند که آرزوی برگشتن به دنیا و ایمان به آیات خدا و دخول در جماعت مؤمنین کنند.

چون چیزی جز همان آتشی که با آن مواجه می‌شوند، برایشان ظاهر نمی‌شود، معلوم می‌شود این آتش همان عمل آنان بوده و کفری بوده که در دنیا می‌ورزیدند و با کفر خود حق را با آنکه برایشان روشن بوده مستور و پوشیده می‌داشتند.

آیه ۲۷ تا ۳۰ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۶۸

برده برداری از دوزخ، و حال نفس خطاکار

- " كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا،
- وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا،
- وَ جَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسُ وَ أَنَى لَهُ الذِّكْرَى،
- نه ، در روزی که زمین متلاشی شود،
- و ملانکه صف به صف امر پروردگارت را بیاورند،
- و جهنم را حاضر سازند در آن روز انسان همه چیز را می‌فهمد اما چه وقت فهمیدن است؟! "

" و جیء یومئذ بجهنم ... " بعید نیست که مراد از آوردن جهنم، برده برداری از روی آن باشد، همچنان که در آیه زیر همین تعبیر آمده فرموده: " و برزت الجحیم لمن یری، " و نیز آیه زیر که می‌فرماید: " و برزت الجحیم للغاوین، " و آیه زیر که می‌فرماید: " لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطانک فبصرک الیوم حدید. "

" فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد، " در امروز عذاب خدا آنچه‌ان سخت است که احدی از خلق کسی را آنطور عذاب نکرده، و در بند کردنش آنچه‌ان سخت است که احدی از خلق کسی را آنطور در بند نکرده، و این تعبیر کنایه است از شدت در تهدید.

آیه ۲۱ تا ۳۰ سوره فجر المیزان ج ۲۰ ص ۴۷۵

شرحی از لحظات ریخته شدن کفار به جهنم

- " وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بُسُ الْمَصِیْرِ،
- إِذَا أُلْقُوا فِیْهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِیقًا وَ هِیَ تَفُورُ،
- نَكَادُ نَمِیزُ مِنَ الْعَیْظِ کَلَّمَا أَلْقَى فِیْهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ،
- و کسانی که به پروردگار خود کافر شدند عذاب جهنم دارند و چه بد بازگشت گاهی است،
- زمانی که در آتش افکنده می‌شوند از آتش صدای نفسی می‌شنوند که با همان نفس ایشان را چون هوا به داخل خود می‌کشد در حالی که فوران می‌کند،
- گویی از شدت غضب می‌خواهد متلاشی شود هر فوجی که داخل آن می‌شود

خازنان آتش می پرسند مگر پیامبری بیم‌رسان برایتان نیامد؟“

وقتی کفار در جهنم ریخته می‌شوند، صدای شهیقی از آن می‌شنوند، شهیقی که چون مغناطیس آنان را به داخل خود می‌کشاند، همانطور که با شهیق هوا داخل سینه کشیده می‌شود، در حالی که جهنم جوشان است، و ایشان را مانند نخودی که در دیک جوشان بالا و پائین می‌شود بالا و پائین می‌کند، به طوری که گویی از شدت غضب می‌خواهد متلاشی شود.

” کَلِمَاتٍ فِيهَا فُجْرٌ سَالِمٌ خَزَنَتَهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ“ فوج به معنای جماعتی است که به سرعت از جایی عبور کنند، و در این جمله اشاره است به اینکه کفار دسته دسته داخل دوزخ می‌شوند، همچنان که آیه زیر هم به این معنا اشاره نموده، می‌فرماید: ”و سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا“ و این به خاطر آن است که هر متبوعی با تابعین همراه خود داخل می‌شوند، همچنان که در آیه زیر فرموده است: ”و يَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكَبُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ!“

هر دسته‌ای که در جهنم ریخته می‌شوند و یا به سوی آن سوق داده می‌شوند، ملائکه موکل بر دوزخ و نگهبانان آن از در توبیخ می‌پرسند: مگر برای شما نذیر، یعنی پیامبری که شما را از چنین عذابی بترساند نیامده؟!

” قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا ...“ این جمله حکایت پاسخی است که دوزخیان به فرشتگان خازن دوزخ می‌دهند، و در آن اعتراف می‌کنند به اینکه نذیر برایشان آمد، و از آتش دوزخ اندازشان کرد، ولی تکذیبش کردند و افترا به او بستند.

- ” و قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ،
- **گویند: اگر می‌شنیدیم و عقل خود بکار می‌بردیم از دوزخیان نبودیم!“**

آیه ۶ تا ۸ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۰

وقتی جهنم به گمراهان نمودار شود!

- « وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ، وَ قِيلَ لَهُمْ أَنَّىٰ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ،
- مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُم أَوْ يَنْصُرُونَ،
- و جهنم به گمراهان نمودار شود،
- و به آنها گفته شود آن چیزهایی که غیر خدا می‌پرستیدید کجایند؟
- آیا معبودهای غیر از خدا شما را نصرت دهند و یا نصرت یابند.»

کلمه بُرِّزَتِ از تبریز به معنای اظهار است. می‌فرماید: وقتی جهنم به گمراهان نمودار شود، به ایشان گفته می‌شود: کجایند آن چیزهایی که شما به جای خدا آنها را می‌پرستیدید آیا شقاوت و عذاب را از شما و یا از خودشان دفع می‌کنند؟ و حاصل معنا

این است که آن روز بر ایشان روشن می‌شود که در بت پرستیشان گمراه بوده‌اند.

آیه ۹۱ و ۹۳ سوره شعرا المیزان ج: ۱۵ ص: ۴۰۶

مجرمین در لحظه دیدن آتش

- " وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا،
- و گنهکاران جهنم را ببینند و یقین کنند که در آن افتادنی هستند و گریزگاهی نیابند!

مقصود از واقعه نار واقع شدن در آتش است. و بعید نیست که مراد وقوع از دو طرف باشد یعنی وقوع مجرمین در آتش و وقوع آتش در مجرمین و آتش زدن آنان.

" جمله و لم يجدوا عنها مصرفا- و از آن مفری نمی‌یابند،" یعنی نمی‌یابند محلی را که به سویش منصرف شوند، و از آتش به سوی آن فرار کنند.

در اینکه از مشرکین به مجرمین تعبیر فرموده فهمیده می‌شود که حکم عام است و همه صاحبان گناهان و جرائم را شامل می‌شود.

آیه ۵۳ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۴۶۱

حال خاسرین هنگام عرضه به آتش

- " وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشِيعِينَ مِنَ الدُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ،

- و می‌بینی ایشان را که بر آتش عرضه می‌شوند، در حالی که از شدت ذلت حالتی از خشوع دارند که با گوشه چشم و پنهانی به آن می‌نگرند، و آنهایی که ایمان آوردند می‌گویند: زیانکاران کسانی هستند که در قیامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را. آری، بدانند که ستمگران در عذابی دائمی خواهند بود.

" و قال الذين امنوا ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم و اهليهم يوم القيمة،" یعنی خاسرانی که تمامی خسران‌ها و حقیقت آن در ایشان جمع است، کسانی هستند که در قیامت نفس خود و اهل خود را خاسر کردند، یعنی خود را از نجات محروم نموده و از اهل خود نیز بهره‌مند نمی‌شوند.

" الا ان الظالمين في عذاب مقيم،" این جمله عذاب را بر اهلیش مسجل می‌کند، و می‌فرماید ستمکاران عذابی دائم و غیر منقطع دارند.

آیه ۴۵ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۹۷

روز عرضه کفار بر آتش

- " وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ

بِهَذَا فَالْيَوْمَ تَجْزُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ،

- در روزی که کفار بر آتش عرضه می‌شوند به ایشان گفته می‌شود: هر سرمایه خیری داشتید در زندگی دنیا از دست دادید و با آن عیاشی کردید در نتیجه امروز در برابر استکباری که در زمین و بدون حق می‌ورزیدند به عذاب خواری دچار می‌شوید، هم به خاطر استکبارتان و هم به خاطر فسقی که مرتکب می‌شدید.“

عرضه جهنم بر کفار وقتی است که خود را برای اولین بار به کفار نشان می‌دهد، و عرضه کفار بر جهنم هنگامی است که به حساب‌ها رسیده و تکلیف‌ها را یکسره کرده باشند، در آن موقع کفار را عرضه بر جهنم می‌کنند، و به سوی دوزخ سوقشان می‌دهند، همچنان که فرموده: ” و سيق الذين كفروا الى جهنم زمرا.“

وقتی کفار عرضه بر آتش می‌شوند به ایشان گفته می‌شود: شما همه آن طبیعتی که باید امروز از آن لذت ببرید در زندگی دنیا از بین بردید، و همانجا از آنها بهره‌مند شدید، و دیگر چیزی برایتان نمانده که امروز در این عالم از آن لذت ببرید.

” فالیوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تستكبرون فی الأرض بغير الحق و بما كنتم تفسقون،“؛ پس امروز شما سزایتان عذابی است که در آن خواری و ذلت است، و خواری آن در مقابل آن استکباری است که در دنیا می‌کردید، و زیر بار حق نمی‌رفتید، و عذابش در مقابل فسق و اعراض از طاعات شما است.

و این هر دو گناهی است که یکی مربوط به اعتقاد است که همان استکبار از حق باشد، و یکی مربوط به عمل است که همان فسق باشد.

- ” وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا قَالِ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ،

- و روزی که کفار بر آتش عرضه می‌شوند به ایشان گفته می‌شود آیا این که می‌بینید وعده‌اش حق نبود؟ می‌گویند بله به پروردگاران سوگند! خطاب می‌رسد پس بچشید عذاب را به کیفر کفری که می‌ورزیدید!“

این آیه خبر می‌دهد از آن سرنوشتی که به زودی منکرین معاد در روز قیامت بدان گرفتار می‌شوند.

آیه ۲۰ و ۳۴ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۱۲ و ۳۱۳

اعتراضات هر تازه وارد به دوزخ

- ” قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتَاهُمُ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِن لَّا تَعْلَمُونَ. وَ قَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ،

- خدای تعالی می‌فرماید: با گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما در گذشته‌اند

به جهنم وارد شوید، وقتی گروهی وارد شود گروه هم عقیده خویش را لعنت کند، و چون همگی در آنجا مجتمع شوند پیروانشان در باره پیروانشان گویند: پروردگارا اینان ما را به گمراهی کشیدند، عذاب ایشان را از جهنم دو چندان کن، گوید همه را عذاب دو چندان است. و لیکن شما نمی‌دانید. پیروانشان به پیروان گویند: پس شما را بر ما برتری نبوده اینک به سزای اعمالی که می‌کردید این عذاب را تحمل کنید.“

این یکی از مشاجرات دوزخیان است که هر کدام که در آتش داخل می‌شوند، کسانی را که قبل از ایشان وارد شده‌اند لعنت می‌کنند.

وقتی همه در آتش جمع شدند، خدای تعالی را مخاطب قرار داده و به یکدیگر نفرین کردند. طبقه بعدی نخست به قبلی‌ها گفتند شما از ما ظالم‌ترید، برای اینکه هم خودتان گمراه بودید و هم ما را گمراه کردید، لذا امیدواریم خداوند عذاب آتش شما را دو برابر کند.

اولی و آخری یا به حسب رتبه است، و منظور از اولی رؤسای ضلالت و ائمه کفر است که پیروان خود را در گمراهی کمک می‌کنند، و یا به حسب زمان و مراد اسلاف و پیشینیان است که برای آیندگان خود فتح باب ضلالت کرده و راه کج را برای آنان هموار می‌سازند.

خداوند متعال هم در جوابشان فرمود: عذاب هر دوی شما دو چندان است و لیکن نمی‌فهمید. عذاب برای اولی و آخری هر دو ضعف است اما برای اولی، به جهت این که هم خودشان گمراه بودند و هم دیگران را در گمراهی اعانت کردند، و اما برای شما، از این جهت که هم خودتان گمراه بودید و هم در این گمراهی به گمراه کردن آنان کمک کردید و حرفهایشان را پذیرفته و دعوتشان را اجابت کردید، و با پیوستن به آنان باعث سیاهی لشکرشان شدید.

آیه ۳۸ و ۳۹ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۴۲

جهنم را برای چه کسی حاضر می‌کنند؟

- ” هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ،
- اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ،
- همه این هشدارها را به شما دادیم و نپذیرفتید، اینک این جهنمی است که همواره وعده‌اش به شما داده می‌شد،
- بچشید امروز سوزش آن را به کیفر کفری که می‌ورزیدید.“

در لفظ آیه اشاره هست به اینکه: در روز قیامت جهنم را حاضر می‌کنند. و

خطاب به کفار گویند: این جهنمی است که همواره وعده‌اش به شما داده می‌شد!

تهدید کفار به جهنم یک بار و دو بار نبود، بلکه به زبان انبیا و رسولان علیهم السلام دائماً تهدید می‌شدند، و اولین باری که تهدید شدند، همان روزی بود که به ابلیس فرمود: "ان عبادی لیس لك علیهم سلطان الا من اتبعك من الغاوین و ان جهنم لموعدهم اجمعین."

" اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون- بچشید امروز سوزش آن را به کیفر کفری که می‌ورزیدید."

آیه ۶۳ و ۶۴ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۵۳

بازداشت و بازخواست در راه جهنم

- " وَ قَفُوهُمْ اِنْهُمْ مَسْئُولُونَ،
- آنجا نگهشان بدارید که باید بازخواست شوند."

این امر به بازداشت و بازخواست، در سر راه جهنم صورت می‌گیرد. فرمان می‌رسد: ایشان را نگه دارید و نگذارید بروند که باید بازخواست شوند!

و در اینکه از چه چیز بازخواست می‌شوند، از سیاق برمی‌آید که مطلب مورد بازخواست همان مطلبی است که جمله " ما لکم لا تناصرون،" مشتمل بر آن است، می‌فرماید: شما را چه شده که یکدیگر را یاری نمی‌دهید، همان طور که در دنیا پشتیبان یکدیگر بودید و در برآوردن حوائج خود، و به مقصد رسیدن، از یکدیگر کمک می‌گرفتید؟ و جمله بعدش که می‌فرماید: " بل هم الیوم مستسلمون - آخر ایشان امروز تسلیم شدند،" دیگر کبری برایشان نمانده تا تکبر کنند.

پس با این بیان روشن گردید که مورد بازخواست، عبارت است از هر حقی که در دنیا از آن روی گردانیده‌اند، چه اعتقاد حق و چه عمل حق و صالح، و این روگردانی آنان به دو جهت بوده: یکی کبر ورزیدن، و یکی هم پشت‌گرمی به داشتن یاران و کمک‌کاران.

آیه ۲۴ سوره صافات المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۹۹

یوم الفصل - و آنها که به جهنم رانده می‌شوند!

- " وَ اِذْ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِیْنَ،
- انطلقوا الی ما کنتم به تکذِّبون، انطلقوا الی ظلِّ ذی ثلثِ شعب، لا ظلیل و لا یغنی
- من اللهب، انها ترمی بشرر کالقصر، کانه جملت صفر،
- وَ اِذْ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِیْنَ،
- هَذَا یَوْمٌ لَا یَنْطِقُونَ، وَ لَا یُؤَدُّنْ لَهُمْ فِیْعَنْدُرُونَ،
- وَ اِذْ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِیْنَ،

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ، فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا،
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِبِينَ!

- خطاب رسد ای منکران! شما امروز به سوی آن دوزخی که تکذیب کردید بروید!
- بروید زیر سایه دوده‌های آتش دوزخ که دارای سه شعبه است،
- نه آنجا سایه‌ای خواهد بود و نه از شرار آتش هیچ نجاتی دارند،
- آن آتش هر شراری بیفکند مانند قصری است،
- گویی آن شراره در سرعت و کثرت همچون شتران زرد موی است،
- وای در آن روز به حال آنان که آیات خدا را تکذیب کردند!
- این روزی است که کافران برای نجات خود سخنی نتوانند گفت،
- و به آنها رخصت عذرخواهی نیز نخواهند داد،
- وای در آن روز به حال آنان که آیات خدا را تکذیب کردند،
- این روز فصل حکم و جدایی نیک و بد است که شما را با همه در گذشتگان
- پیشین به عرصه محشر جمع گردانیم،
- پس اگر چاره‌ای بر نجات خود می‌توانید انجام دهید کنید،
- وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند! “

” انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون،“ این آیه حکایت فرمانی است که در یوم الفصل

به ایشان داده می‌شود، صاحب کلام خدای تعالی است.

مراد از جمله: آنچه همواره تکذیبش می‌کردند، جهنم است، و کلمه انطلاق به

معنای روانه شدن و منتقل گشتن از جایی به جای دیگر و بدون مکث است.

معنای آیه این است که: به ایشان گفته می‌شود از محشر بدون هیچ درنگی به

سوی آتش روانه شوید، همان آتشی که همواره تکذیبش می‌کردید.

” انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب،“ مفسرین گفته‌اند: مراد از این ظل سایه دودی

است که از آتش جهنم بالا می‌رود، همچنان که در جای دیگر فرموده: ” و ظل من یحموم.“

و نیز در مورد انشعاب آن به سه شعبه گفته‌اند: این اشاره است به عظمت دود

جهنم، چون دود وقتی خیلی متراکم و عظیم باشد شاخه شاخه می‌شود.

” لا ظلیل و لا یغنی من اللهب،“ ظل ظلیل به معنای سایه خنک است، سایه‌ای

که از رسیدن حرارت به انسان جلوگیری کند، و برای آدمی ساتری از آزار حرارت باشد، و

اینکه می‌فرماید سایه شعبه‌دار ظلیل نیست، منظور این است که از هرم آتش و شعله‌های آن جلوگیری نمی‌کند.

- ” انها ترمی بشرر کالقصر، کانه جمالت صفر،“

کلمه شرر به معنای زبانه‌هایی است که از آتش بر می‌خیزد. آن آتش هر شراری

بیفکند مانند قصری است.

” هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون،“

می‌فرماید: امروز روزی است که اهل محشر - از انسانها - سخن نمی‌گویند و اذن

سخن گفتن به ایشان داده نمی‌شود، و یا اذن عذرخواهی کردن به ایشان داده نمی‌شود، پس اعتذاری نخواهند کرد.

نفی نطق در این آیه با اثبات آن در آیات دیگر منافات ندارد، چون روز قیامت مواقف بسیار و مختلف دارد، در یک موقف از ایشان سؤال می‌شود جواب هم می‌دهند، و در موقعی دیگر بر دهان آنان مهر می‌زنند و نمی‌توانند سخن بگویند.

” هذا يوم الفصل جمعناکم و الاولین، فان کان لکم کید فکیدون، “ روز قیامت را از این جهت یوم الفصل خوانده که خدای تعالی در آن روز جدا سازی می‌کند، و میان اهل حق و اهل باطل با داوری خود جدایی می‌اندازد، همچنان که فرمود: ” ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیہ یختلفون، “ و نیز فرموده: ” ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیہ یختلفون، “ که در یکی تعبیر به فصل، و در دیگری تعبیر به قضا کرده است.

خطاب در جمله جمعناکم و الاولین به تکذیب‌گران این امت است، بدان جهت که جزء آخرین هستند، و به همین جهت در مقابل اولین قرارشان داد، و در جای دیگر به نحو جامع فرموده: امروز روزی است که همه مردم در آن جمع می‌شوند، ” ذلك یوم مجموع له الناس، “ و در جای دیگر فرموده: ” و حشرناهم فلم نغادر منهم أحدا . “

و معنای اینکه فرمود: ” فان کان لکم کید فکیدون، “ این است که اگر شما حيله‌ای علیه من دارید تا با آن حيله عذاب مرا از خود دفع کنید، آن حيله را بکار ببرید.

آیه ۲۸ تا ۴۰ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۴۸

به دوزخ اندازید هر کافر معاند، مناع للخیر، معتد مریب را!

- ” أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ،
- مِّنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ،
- به دوزخ اندازید هر کافر معاند را،
- و هر مناع خیر و متجاوز و هر کس که مردم را در راه هدایت متحیر می‌کرد. “

عنید به معنای معاند حق است که از در عناد حق را مسخره می‌کند. و معتدی به معنای کسی است که از حد خود تجاوز و از حق تخطی کند. مریب به معنای کسی است که دارای شک است، و یا کسی است که مردم را به شک می‌اندازد، و در آیه که صحبت از قیامت است مردم را در امر قیامت به شک می‌اندازد .

کفّار ، عنید هم هست و عنید، مناع خیر نیز هست و مناع خیر، معتدی هم هست، و معتدی، مریب نیز می‌باشد.

خطاب در آیه شریفه از خدای تعالی است، و ظاهر سیاق آیات چنین می‌نماید

که مورد خطاب در آن همان دو فرشته سائق و شهید باشد که موکل بر انسانند. ولی بعضی احتمال داده‌اند که خطاب به دو فرشته دیگر از فرشتگان موکل بر آتش و از خازنان دوزخ باشد.

- " الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ،
- همانی که با خدا، خدایی دیگر گرفته پس داخل عذاب شدید بیفکنیدش! "

این صفت پنجم از همه گناهان مزبور مهم‌تر و عظیم‌تر است، و در حقیقت مادر همه جرائمی است که مرتکب شده، و ریشه همه صفات پستی است که کسب کرده، یعنی کفر و عناد و منع خیر و اعتداء و ارابه.

- " فالقياه في العذاب الشديد !
- او را در عذابی شدید بیندازید! "

آیه ۲۰ تا ۲۸ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۲۲

آنها که کتابشان را به دست چپ می دهند!

- « وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيِّنَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ،
- ... خَذُوهُ فَعْلُوهُ، ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ، ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ،
- إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ لَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ،
- فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَهُنَا حَمِيمٌ، وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينِ،
- لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ،
- و اما کسی که نامه عملش را به دست چپش داده باشند می‌گوید ای کاش نامه‌ام را به من نداده بودند،
- ... خطاب می‌رسد بگیری او را و دست و پایش را ببندید و سپس در آتشش افکنید،
- و آنگاه او را به زنجیری که طولش هفتاد ذراع است ببندید که او در دنیا به خدای عظیم ایمان نمی‌آورد، و بر اطعام مسکین تشویق نمی‌کرد،
- در نتیجه امروز در اینجا هیچ دوستی حمایت کننده ندارد،
- و به جز چرک و خون دوزخیان هیچ طعامی ندارد،
- چرک و خونی که خوراک خطاکاران است و بس. »

صاحب این سخن از طایفه اشقیای مجرم است که نامه اعمالش را به دست چپش می‌دهند و در آن روز بعد از بی‌نتیجه دیدن کوشش‌های دنیایی خود بیان می‌کند. او همین که سر از قبر برداشت، و دید که تمامی سبب‌ها از کار افتاده‌اند، و امروز دیگر مال و فرزندان بکار نمی‌آیند، می‌فهمد که مالش فایده‌ای نداشت، و قدرتش هم باطل شد!

« خذوه فغلوه ... فاسلكوه! » این جملات دستور خدا به ملائکه را حکایت می‌کند،

که بگیرید او را و در آتش بیفکنید! یعنی با غل و زنجیر دست و پای اسیر را به گردنش ببندید .

« ثم الجحیم صلوه ! » یعنی او را داخل آتش عظیم کنید!

« ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه! » سلوک مجرم در سلسله‌ای که طولش هفتاد ذراع باشد به معنای آن است که وی را در چنین زنجیری بپیچند.
 « انه كان لا يؤمن بالله العظيم و لا يحض على طعام المسكين، » می‌فرماید بدین علت چنین دستور دادیم که وی به خدای عظیم ایمان نمی‌آورد، و مردم را به اطعام مسکینان تشویق نمی‌کرد، بلکه در این باره مسامحه می‌کرد، و از رنج بینوایان احساس ناراحتی نمی‌نمود.

« فلیس له الیوم هیئنا حمیم ... الخاطون، » امروز در این عرصه، دوستی که سودش ببخشد یعنی شفیع‌ی که برایش شفاعت کند ندارد، چون کافر آمرزش ندارد، در نتیجه شفاعتی هم نخواهد داشت.

« و لا طعام الا من غسلین، » او از آنجا که کسی را به اطعام مسکینان تشویق نمی‌کرد، امروز طعامی به جز غسلین و چرکاب بدنهای اهل دوزخ که خوراک خطاکاران است ندارد.

آیه ۲۵ تا ۳۷ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۷

حشر و حضور جهنمیان و شیاطین آنها در اطراف جهنم

- « فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيْطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا،
- ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا،
- ثُمَّ لَنَحْنُ أَغْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا
- به پروردگارت قسم ایشان را با شیطانها محشور کنیم و همه را به زانو در آورده پیرامون جهنم حاضر سازیم،
- آنگاه از هر گروه هر کدامشان که به سرکشی خدای رحمان جری‌تر بوده جدا کنیم،
- آنگاه کسانی را که به وارد شدن جهنم سزاوارترند بهتر بشناسیم.»

مردم روز قیامت انبوه انبوه و دسته دسته حاضر می‌شوند، دسته‌های مترکم، که از کول هم بالا می‌روند.

- به پروردگارت سوگند، که همه را روز قیامت با اولیاء و قرینهای شیطانیشان محشور می‌کنیم، آنگاه پیرامون جهنم برای چشیدن عذاب جمعشان می‌کنیم، در حالی که همه از در ذلت به زانو در آمده باشند، یا در حالی که همه دسته دسته، انبوه گشته باشند.

مراد از اینکه فرمود: "لنحشرنهم و الشیاطین"، این است که در بیرون قبرها ایشان را با اولیاءشان، که شیطانهایند جمع می‌کنیم، چون به خاطر ایمان نداشتن از غاویان شدند: "شیطانها اولیای غاویانند،"

و یا ممکن است مراد قرین‌های ایشان باشد، یعنی ایشان را با قرین‌هایشان محشور می‌کنیم، همچنانکه فرمود: "و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین، حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین و لن ینفعکم الیوم از ظلمتم، انکم فی العذاب مشترکون."

"ثم لننزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا ."

- به زودی از هر جماعتی که متشکل شدند، متمرّدترین آنها نسبت به خدای رحمان را بیرون می‌آوریم، یعنی رؤسا و امامان ضلالت را بیرون می‌آوریم.
 "... ایهم اشد علی الرحمن عتیا." شاید نکته آن اشاره به این باشد که تمرّد آنان بسیار بزرگ است، چون تمرّد از کسی است که رحمتش همه چیز را فرا گرفته، و ایشان از او جز رحمت چیزی ندیدند، چنین خدایی را تمرّد کردند!
 "ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیا."

- سوگند می‌خورم که ما داناتریم به اینکه چه کسی سزاوارتر به مقاسات حرارت آتش است، یعنی زمام کم و زیادی حرارت آتش در درکات عذاب، و مراتب استحقاق ایشان به دست ما است، و بر ما مشتبه نمی‌شود.

آیه ۶۸ تا ۷۰ سوره مریم المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۱۸

فصل هشتم

نوع رفتار با مجرمان در جهنم

منافقین و کفار در جهنم

- " فَأَلْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ،
- در نتیجه دیگر امروز از شما و از کفار فدیة و عوض پذیرفته نمی‌شود، منزلگاهتان آتش و سرپرست شما همان است، که بازگشت گاهی بس بد است."

حقیقت غیر خدا همان آتش است، پس همانطور که مولای ایشان در دنیا غیر خدا بود، در آخرت هم مولایشان آتش خواهد بود، چون همین آتش است که حوائج آنان را بر می‌آورد، طعامی از زقوم، و شرابی از حمیم، و جامه‌ای بریده از آتش، و همسرانی از شیطانها، و مسکنی در درون دوزخ برایشان فراهم می‌کند، که خدای سبحان در جاهای دیگر کلامش، در آیاتی بسیار از آن خبر داده است.

این آیه تتمه گفتار مردان و زنان با ایمان است، که در خطاب به منافقین و منافقات در روز قیامت می‌گویند، و در این خطاب خود کفار را هم اضافه می‌کنند، چون منافقین هم در واقع کافرند، و تنها فرقی که کفار با ایشان دارند این است که کفر خود را علنی و اظهار می‌کنند، و مؤمنین در این خطاب می‌گویند امروز هر کسی در گرو عمل خویش است.

" ماویکم النار هی مولیکم و بیئس المصیر،" در این جمله به طور کلی هر نوع ناصری که بتواند منافقین و کفار را یاری دهد و از آتش برهاند نفی کرده، مگر یک یاور را، آن هم خود آتش است، که می‌فرماید: هی مولیکم - تنها آتش یاور شما است!

منافقین و منافقات در ظلمت و تاریکی

- ” یَوْمَ یَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَ الْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِینَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَرَءَاكُم فَاَلْتَمِسُوا نُورًا فَضَرَبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَّهٗ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَهْرُهُ مِنْ قَبْلِ الْعَذَابِ،
- و در روزی است که مردان و زنان منافق به مردم با ایمان بگویند: کمی مهلت دهید تا برسیم، و از نور شما اقتباس کنیم. به ایشان گفته می‌شود به عقب برگردید، به زندگی دنیایتان، و از آنجا نور بیاورید، در همین هنگام است که دیواری میان این دو طایفه زده می‌شود، دری دارد که در باطنش (طرف مؤمنین) رحمت و در ظاهرش (سمت منافقین) عذاب است.“

از سیاق آیه چنین بر می‌آید که منافقین و منافقات در روز قیامت در ظلمتی هستند که از هر سو احاطه‌شان کرده و مانند خیمه‌ای محاصره‌شان نموده و نیز برمی‌آید که مردم در آن روز مجبور به رفتن به سوی خانه جاودانه خویشند.

چیزی که هست مؤمنین و مؤمنات این مسیر را با نور خود طی می‌کنند، نوری که از جلو ایشان و به سوی سعادتشان در حرکت است، در نتیجه راه را می‌بینند، و هر جا آن نور رفت می‌روند تا به مقامات عالیه خود برسند، و اما منافقین و منافقات که فرو رفته در ظلمتند نمی‌توانند راه خود را طی کنند، و نمی‌دانند به کدام طرف بروند.

(نکته مهمی که از آیه استفاده می‌شود این است که: این دو طایفه که یکی غرق

در نور و دیگری غرق در ظلمت است در قیامت با همدند، منافقین همانطور که در دنیا با مؤمنین و در بین آنان بودند، و بلکه مردم آنان را جزو مؤمنین می‌شمردند، در قیامت نیز با مؤمنین هستند، اما مؤمنین و مؤمنات پیش می‌روند، و به سوی بهشت راه خود را پیش می‌گیرند، و منافقین و منافقات در ظلمتی که از هر سو احاطه‌شان کرده عقب می‌مانند و از مؤمنین و مؤمنات درخواست می‌کنند قدری مهلتشان دهند، و در انتظارشان بایستند تا ایشان هم برسند، و مختصری از نور آنان گرفته راه پیش پای خود را با آن روشن سازند .

” قیل ارْجِعُوا وَرَءَاكُم فَاَلْتَمِسُوا نُورًا،

به ایشان گفته می‌شود به دنیا برگردید، و برای خود نوری به دست آورید.“

گوینده این پاسخ ملائکه‌اند و یا طایفه‌ای از بزرگان و نخبگان مؤمنین از قبیل اصحاب اعراف. به هر حال از هر که باشد به اذن خدا و از طرف او است

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور این است که: به آن محلی که نور را تقسیم می‌کردند برگردید، و برای خود نوری بگیرید، و منافقین بدانجا برمی‌گردند، و اثری از نور نمی‌یابند، دو مرتبه به سراغ مؤمنین و مؤمنات می‌آیند، اما به دیواری بر می‌خورند که بین ایشان و مؤمنین زده شده، و این خود خدعه‌ای است از خدای تعالی، که با منافقین

می‌کند، همانطور که منافقین در دنیا با خدا نیرنگ می‌کردند و قرآن در باره نیرنگشان فرموده: "ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم ."

" فضرب بینهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب،

در همین هنگام است که دیواری میان این دو طایفه زده می‌شود که دری دارد، در باطنش رحمت و در ظاهرش عذاب است."

آیه ۱۳ تا ۱۴ سوره حدید المیزان ج ۱۹ ص ۲۷۳

ناپاکها به صورت انباشته به جهنم ریخته می‌شوند!

- لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ،
- تا خداوند ناپاک را از پاک جدا نموده و ناپاکها را پاره‌ای بر پاره‌ای نهاده و همه را یکجا جمع و انباشته کرده و در جهنم قرار دهد، ایشان، آری هم ایشانند زیانکار ."

اعمال و تقلبها در سیر خود محکوم سنت الهی است و متوجه غایت و نتیجه‌ای است که پروردگار در عالم تکوین قرار داده، و آن سنت این است که در این نظام جاری، خیر و شر و خبیث و طیب از یکدیگر جدا می‌گردد، خبیثها رویهم قرار گرفته و وقتی مجتمع و مترامی از شر تشکیل می‌یابد آن را در جهنم قرار می‌دهد، آری آن غایت و هدفی که قافله شر به سوی آن است جهنم است، و بدون استثناء تمامی خبیثها به آن دار البوار خواهند رفت

آیه ۳۶ و ۳۷ سوره انفال المیزان ج : ۹ ص : ۹۶

آنها که به صورت به سوی جهنم محشور می‌شوند!

- " الَّذِينَ يَحْشُرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَ أَضَلُّ سَبِيلاً
- کسانی که بر صورت‌هایشان به سوی جهنم محشور می‌شوند جایشان بدتر و راهشان گمراهانه‌تر است."

اینها گمراهانی هستند که در روز حشر بر صورت‌هایشان محشور می‌شوند و کسی به چنین بلایی مبتلا نمی‌شود مگر آنکه در دنیا از گمراهان باشد . هیچ ضلالتی بدتر از این نیست که انسان با صورت، خود را روی زمین بکشد و بدون اینکه جایی را ببیند پیش برود و هیچ نداند که به کجا منتهی می‌شود و در پیش رو با چه چیزهایی مواجه می‌گردد و این ضلالتی که در حشرشان بر صورت، به سوی جهنم دارند مجسم و ممثل

ضلالتی است که در دنیا داشتند.

آیه ۳۴ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۹۶

سه طایفه ای که به رو در جهنم انداخته شوند.

- « وَ قِيلَ لَهُمْ أَنْيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ،
- فَكَبُّوا فِيهَا هُمْ وَ الْعَاوُنَ، وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ،
- و به آنها گفته شود آن چیزهایی که غیر خدا می پرستیدید کجایند؟
- آنها، و گمراه شدگان، و لشکریان ابلیس، همگی به رو در جهنم انداخته شوند.»

معنای کبکبه این است که او را چند بار پشت سر هم با رو به زمین افکند. ضمیر جمعی در کبکبوا به اصنام بر می گردد.

اصنام یکی از سه طایفه‌ای هستند که آیه شریفه درباره آنان فرموده که به رو در جهنم می افتند، طایفه دوم آنان، غاوون هستند، و طایفه سوم جنود ابلیسند که همان قربای شیطان اند که قرآن کریم درباره شان می فرماید: هیچ وقت از اهل غوایت جدا نمی شوند، تا داخل دوزخشان کنند.

آیه ۹۴ و ۹۵ سوره شعرا المیزان ج: ۱۵ ص: ۴۰۶

چگونه مجرمین به رو در آتش کشیده می شوند؟

- ” بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهَى وَ أَمْرٌ،
- إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سَعْرٍ،
- يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ،
- بلکه قیامت موعدهشان است، و قیامت بلایی بس عظیم تر و تلخ تر است،
- به درستی مجرمین از موطن سعادت یعنی از بهشت گمراه و در آتش افروخته قرار دارند، در روزی که به سوی آتش با رخساره‌ها کشیده می شوند، و به آنها گفته می شود بچشید حرارت دوزخ را ! “

دهاء عبارت است از بلای عظیم و سختی که راهی برای نجات از آن نباشد، و ادهی به معنای بلایی است عظیم تر، و کلمه امر، مرارت و تلخی است. می فرماید: تمامی عقوبت آنان در شکست و عذاب دنیوی خلاصه نمی شود، بلکه عقوبتی که در قیامت دارند عظیم تر از هر داهیه و عذاب، و تلخ تر از هر تلخی دیگر است.

” ان المجرمین فی ضلال و سعر، “ سعر به معنای آتشیهای شعله ور است، می

فرماید: علت اینکه گفتیم قیامت بلایی عظیم‌تر و تلخ‌تر است این است که ایشان مجرمند، و مجرمین از نظر موطن سعادت یعنی بهشت در ضلالتند، و در عوض در آتشی شعله‌ور قرار دارند.

”یوم یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس سقر“ یسحبون به معنای این است که انسانی را با صورت روی زمین بکشند. سقر یکی از اسامی جهنم است، و مس کردن سقر به این است که: سقر با حرارت و عذابش به ایشان برسد.

آیه ۴۶ تا ۴۸ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۳۹

محشور شدگان واژگونه، کر و کور و گنگ

- ”... وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ عَلٰی وُجُوهِهِمْ عُمْیًا وَ بُكْمًا وَ صَمًّا مَّا وَاٰهُمْ جَهَنَّمَ کَلَّمًا خَبَتْ زُنُجُوبُهُمْ سَعِیْرًا،

- و روز قیامت به حالت زیر و رو در حالی که کور و گنگ و کر هم باشند محشورشان می‌کنیم و منزلگاهشان جهنم است،
- جهنمی که هر گاه آتشش خاموش شود باز شدیدتر سوزان و فروزان می‌کنیم.“

آیه ۹۷ و ۹۸ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۲۹۰

حال جهنمیان در روز غاشیه

- ”هَلْ اَتَاكَ حَدِیْثُ الْعَشِیَّةِ،

- وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ،

- عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ،

- آیا داستان غاشیه یعنی روز قیامت به تو رسیده است؟

- در آن روز چهره‌هایی از شدت شرمساری، حالت ذلت به خود می‌گیرند،

- از سیمایشان این معنا خوانده می‌شود که در دنیا تلاش بسیار کرده‌اند و در اینجا تلاش‌های خود را بی فایده یافته‌اند و در نتیجه خستگی دنیا از نشان بیرون نرفته است....“

مراد از کلمه غاشیه روز قیامت است و اگر آن را غاشیه نامیده‌اند یا برای این است که انسانها را از هر جهت فرا می‌گیرد همچنان که در جای دیگر درباره فراگیری قیامت به طور شکفته و باز فرموده: ”و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا“ و یا به قول بعضی ها از این جهت است که مواقف و مناظر هولناکش ناگهان مردم را فرا می‌گیرد و یا به خاطر این بوده که روز قیامت وجوه کفار را به عذاب خود فرا می‌گیرد.

”وجوه یومئذ خاشعة“ یعنی چهره‌هایی در آن روز از شدت اندوه و عذاب ذلیل و

شرمسار است و این شرمساری بر آن چهره‌ها فراگیر می‌شود و خشوع، حالت و وصف انسان‌ها است، ولی در این آیه به وجوه آنان نسبت داده و این بدان جهت است که چهره

از هر عضو دیگری حالت خشوع درونی را می‌نمایاند .

” عاملة ناصبة، ” ناصبه به معنای تعب و کوفتگی است. می فرماید: اهل دوزخ خستگی تلاشی که در دنیا کردند از تنشان در نمی‌آید. دوزخیان در قیامت می‌بینند که آنچه در دنیا تلاش کردند بی‌نتیجه مانده و خردلی سودمند نبوده، همچنان که در جای دیگر فرموده: ” و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا، ” در نتیجه از اعمالی که داشتند چیزی به جز خستگی عایدشان نمی‌شود.

” تصلی نارا حامية، ” یعنی ملازم آتشی هستند در نهایت درجه حرارت.

” تسقی من عین انیة، ” یعنی از چشمه‌ای می‌نوشند که در نهایت درجه حرارت

است.

” لیس لهم طعام الا من ضریع لا یسمن و لا یغنی من جوع، ” طعامی جز از خار تهوع آور ضریع ندارند که آنهم نه کسی را فربه می‌کند و نه گرسنگی را دفع می‌سازد. ضریع نام ناگوارترین و تهوع‌آورترین گیاه است که هیچ حیوانی آن را نمی‌خورد، و شاید نامیدن آنچه در آتش است به نام ضریع، صرفاً از نظر شباهت در شکل و خاصیت بوده باشد .

آیه ۱ تا ۷ سوره غاشیه المیزان ج ۲۰ ص ۴۵۶

ورود به آتش با شکل و هیئت دنیوی

” ... سبصلی ناراً ذات لهب،
 - وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ،
 - فی جیدها حبلٌ من مسد،

... به زودی وارد آتشی شعله‌ور شود،

- با زنش که بارکش هیزم است،

- و طنابی تابیده از لیف خرما به گردن دارد.“

” سبصلی نارا ذات لهب، ” یعنی به زودی داخل آتشی زبانه‌دار خواهد شد.

منظور از این آتش، آتش دوزخ است که جاودانی است، و اگر کلمه نار را بدون الف و لام آورد، برای این بود که عظمت و هولناکی آن را برساند.

” و امرأته حمالة الحطب، ” به زودی همسرش نیز داخل آن آتش خواهد شد: ”

فی جیدها حبل من مسد!“

به زودی در آتش دوزخ در روز قیامت به همان هیئتی ممثل می‌گردد که در دنیا به خود گرفته بود، در دنیا شاخه‌های خاربن و بته‌هایی دیگر را با طناب می‌پیچید و حمل می‌کرد، و شبانه آنها را بر سر راه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌ریخت تا به

این وسیله آن جناب را آزار دهد، در آتش هم با همین حال، یعنی طناب به گردن و هیزم به پشت ممثل گشته عذاب می‌شود.

آیه ۱ تا آخر سوره مسد المیزان ج ۲۰ ص ۶۶۴

پر نشدن جهنم، احاطه عذاب الهی بر کل مجرمین

- "يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ،

- روزی که به دوزخ می‌گوییم آیا پر شدی و می‌گویدی آیا باز هم هست؟"

این خطابی است از خدای تعالی به جهنم، و پاسخی است که جهنم به خدا می‌دهد.

گویا با ایراد این سؤال و جواب می‌خواهد اشاره کند به اینکه قهر خدای تعالی و عذاب او قاصر نیست از اینکه به همه مجرمین احاطه یابد و جزای آنچه را که استحقاق دارند ایفا کند، همچنان که در جای دیگر فرموده:

"وان جهنم لمحیطة بالکافرین!"

آیه ۳۰ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۲۹

رانده شدن مجرمین تشنه به جهنم

- "وَ نَسُوףُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا،

- و گنهکاران را تشنه به سوی جهنم برانیم."

کلمه ورد به لب تشنه تفسیر شده، و گویا از ورود به آب، یعنی قصد آن کردن و از آن نوشیدن گرفته شده، چون معمولاً کسی به قصد آب نمی‌رود مگر آنکه تشنه باشد، به همین مناسبت این کلمه کنایه از عطش شده است.

در اینکه سوق به جهنم را مقید به مجرمین کرد اشعار است به اینکه علت سوقشان همان جرمشان است.

آیه ۸۶ سوره مریم المیزان ج: ۱۴ ص: ۱۵۲

مجرمین در جهنم نه زندگی دارند و نه مرگ

- "إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَىٰ،

- و هر که گنهکار به پیشگاه پروردگار خویش رود جهنمی می‌شود که در آنجا نه می‌میرد و نه زندگی دارد."

کسی که خدا او را نیامرزد قهرا مجرم است و کسی که مجرم به دیدار پروردگارش بیاید جهنمی دارد که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌شود.
آیه ۷۴ سوره طه المیزان ج: ۱۴ ص: ۲۵۵

شرحی از شکنجه های جهنمیان!

- ... " فَأَلْذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ،
- ... و کسانی که کافرند برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می‌شود."

خدای تعالی درباره کیفر کفار (اعم از مشرکین یا از اهل ادیان، که او را به آنچه از اسماء و صفات که مستحق و سزاوار است توصیف نمی‌کنند، مثلا برای او شریک یا فرزند قائل می‌شوند و در نتیجه وحدانیت او را منکر می‌گردند، و یا صنع و ایجاد عالم را به طبیعت و یا دهر نسبت می‌دهند، و یا منکر رسالت و نبوت، و یا رسالت بعضی از رسل، و یا منکر یکی از ضروریات دین حق می‌شوند، و در نتیجه به حق کفر می‌ورزند و آن را می‌پوشانند،

می‌فرماید: " فَأَلْذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ - یعنی برای کفار لباس از آتش می‌برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می‌ریزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می‌شود:

- يُصَهَّرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ وَ لَهُمْ مَقَمَعٌ مِّنْ حَدِيدٍ كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ،
- آمعاء ایشان را با پوستها بگدازد و برایشان گرزهایی آهنین آماده است هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند گویند عذاب سوزان را بچشید ! "
آیه ۲۲ تا ۱۹ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۰۹

هر که بخواهد از جهنم برون شود، بازش گردانند!

- « وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ،
- اما کسانی که عصیان ورزیده‌اند، جایشان جهنم است، و هر وقت بخواهند از آن برون شوند، بدان جا بازشان گردانند و گویند: عذاب جهنمی را که تکذیبش می‌کردید بچشید.»

لازمه اینکه فرمود: آتش، ماوای ایشان است این است که جاودانه در آتش باشند، و به همین جهت دنبالش فرمود: هر چه بخواهند از آن بیرون شوند به سوی آن برگردانده می‌شوند .

و اینکه فرمود: ” و قيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون، “ دلیل بر این است که مراد از فاسقان، منکرین معاندند، و اینکه منکرین معاد را در داخل آتش چنین خطابی می‌کنند، برای شماتت ایشان است، چون خود ایشان همواره در دنیا مؤمنین را شماتت می‌کردند، که چرا شما به قیامت ندیده ایمان دارید.

آیه ۲۰ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۹۶

جهنمیان، که نه مرگشان دهند، نه عذابشان سبک شود!

- ” وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ،
- وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ،
- و کسانی که کافرند برای آنان آتش جهنم است نه مرگشان دهند تا بمیرند و نه عذاب جهنم را از آنها سبک کنند همه کفرپیشگان را چنین سزا دهیم،
- و آنها در جهنم فریاد زنند پروردگارا بیرونمان کن تا کار شایسته‌ای جز آنچه می‌کرده‌ایم نکنیم. خطاب شود مگر آن قدر عمرتان ندادیم که هر که پند گرفتنی بود در طی آن پند گیرد و بیم‌رسان نیز برایتان آمد. اینک عذاب را بچشید که ستمگران یاری ندارند.“

جمله ” و الذين كفروا لهم نار جهنم “ می‌فهماند که آتش جزایی است خاص

ایشان و از ایشان جدا شدنی نیست.

و جمله ” لا يقضى عليهم فيموتوا، “ معنایش این است که: حکم نمی‌شود بر آنان به مرگ، تا بمیرند، در نتیجه در آن شدت عذاب همواره زنده‌اند، و عذاب آتش از ایشان تخفیف نمی‌پذیرد، این چنین ما هر کفرانگر را که کفرانش یا شدید است و یا بسیار، کیفر می‌دهیم.

این کفار که در آتشند، شیون و فریاد می‌کنند، و استغاثه می‌نمایند، در حالی که فریادشان این است که: پروردگارا ما را از آتش بدر آور، تا عمل صالح کنیم غیر از آن عمل زشت که می‌کردیم، در پاسخ به ایشان گفته می‌شود: نه، هرگز! مگر ما آن قدر عمر به شما ندادیم که هر کس می‌خواست متذکر شود مجال آن را داشته باشد؟ ما این مقدار عمر را به شما دادیم، پیامبران بیم‌رسان هم نزد شما آمدند، و از این عذاب بیمتان دادند، ولی متذکر نشدید و ایمان نیاوردید، حال عذاب را بچشید که ستمکاران را یآوری نباشد، تا به یاری آنان برخیزند و از عذاب خلاصشان کنند!

آیه ۳۶ تا ۳۸ سوره فاطر المیزان ج: ۱۷ ص: ۶۸

جزای تکذیب کنندگان دین الهی و عذاب قیامت

- " فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ،
- پس در آن روز وای به حال تکذیب کنندگان! "

آیه شریفه صریحا نمی‌فرماید مکذبین داخل آتش می‌شوند، لیکن چیزی در باره آنان می‌گوید که لازمه‌اش دخول در آتش است، و آن این است که وای به حال مکذبین!

" الذین هم فی خوض یلعبون، " آنهایی که به طور مستمر در خوضی عجیب بازی می‌کنند، و سرگرم مجادله در آیات خدا و انکار آن و استهزای به آن هستند، ویل بر آنان باد!

" یوم یدعون الی نار جهنم دعا، " به ایشان گفته می‌شود: این همان آتشی است که به آن تکذیب می‌کردید، که البته منظور از تکذیب آتش، تکذیب خبرهایی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به وحی الهی از وجود آن خبر می‌داده و می‌فرموده: به زودی مجرمین با آن آتش معذب می‌شوند.

" اصلوها فاصبروا او لا تصبروا سواء علیکم انما تجزون ما کنتم تعملون، " بچشید آن را یعنی بچشید و تحمل کنید حرارت آتش دوزخ را. " فاصبروا او لا تصبروا، " صبر بکنید و یا نکنید این چشیدن آتش برایتان حتمی است و از شما جدا شدنی نیست، چه صبر بکنید و چه نکنید، نه اینکه صبر کردن، عذاب را از شما بر می‌دارد و یا حداقل آن را تخفیف می‌دهد، و نه اینکه بی‌صبری و جزع و فزع سودی به حالتان دارد.

" انما تجزون ما کنتم تعملون، " اینکه گفتیم این عذاب برایتان حتمی است، و از شما جدا شدنی نیست، برای این بود که ما این عذاب را از جای دیگر نیاورده‌ایم، بلکه عین عمل خود شما است، همان کارهایی است که می‌کردید، و معقول نیست میان عمل و صاحب عمل سلب نسبت شود، و همواره این نسبت برقرار است، یعنی الی الابد این عمل، عمل آن عامل است، پس به همین جهت اگر در ظرف قیامت عمل به صورت آتش جلوه کند، تا ابد به جان عامل خود می‌افتد.

آیه ۱۱ تا ۱۶ سوره طور المیزان ج ۱۹ ص ۱۲

وضع لبهای سخن چینان (از مشاهدات رسول الله در معراج)

فرمود: ... به اقوامی برخوردیم که لبهائی داشتند مانند لبهای شتر، گوشت

پهلویشان را قیچی می کردند و به دهانشان می انداختند، از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟ گفت سخن چینان و مسخره کنندگانند.

شکنجه تارکین نماز عشاء

... به مردمی برخوردیم که فرق سرشان را با سنگ‌های بزرگ می کوبیدند پرسیدم اینها کیانند؟ گفت آنانکه نماز عشاء نخوانده می خوابند.

زنان آویزان با پستانها

... به عده‌ای از زنان برخوردیم که به پستانهای خود آویزان بودند، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت اینها زنانی هستند که اموال همسران خود را به اولاد دیگران ارث می دادند آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: غضب خداوند شدت یافت در باره زنی که فرزندی را که از یک فامیل نبوده داخل آن فامیل کرده و او در آن فامیل به عورات ایشان واقف گشته و اموال آنان را حیف و میل کرده است

(برای مطالعه روایات مربوط به معراج به آیه ۱ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۳ مراجعه شود.)

***** بخش چهارم *****

ابدیت و زندگی آخرت

فصل اول

زندگی آخرت

زندگی بهتر در تعالیم قرآن

- " ... قُلْ مَنَعَ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا،
- ... بگو زندگی دنیا اندک و زندگی آخرت برای کسی که تقوا پیشه کند بهتر است و شما حتی به مقدار تحك هسته خرما ستم نخواهید شد."

زندگی دنیا در تعلیم قرآنی متاعی است قلیل که چند صباحی مورد بهره‌وری قرار می‌گیرد و سپس سریع از بین رفته، اثری از آن باقی نمی‌ماند، و به دنبال آن زندگی آخرت است که حیاتی است باقی و حقیقی، معلوم است که چنین حیاتی از حیات دنیا بهتر است.

آیه ۷۷ سوره نساء میزان ج: ۵ ص: ۵

آخرت: تحقق هدف خلقت

- " أَوْ لَمْ يَنْفَكُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكُفْرُونَ،
- آیا در نفس خود نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است جز به حق نیافریده و جز برای مدتی معین خلق نکرده؟ ولی بسیاری از مردم به مساله معاد و دیدار پروردگار خود کافرند."

مراد از حق بودن خلقت آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است، و خلاصه حق بودن همه عوالم محسوس، این است که: خلقت آن عبث و بی نتیجه نبوده، که موجود شود و بعد معدوم گردد، و دوباره موجود گشته و سپس معدوم شود، بدون اینکه غرضی و هدفی از آن منظور باشد، پس خدای تعالی اگر عالم را خلق کرده به خاطر غایت و نتیجه‌ای بوده که بر خلقت آن مترتب بوده است.

هیچ یک از اجزای عالم تا بی نهایت باقی نمی ماند، بلکه روزی فانی می شود، و وقتی یک یک اجزای عالم، و نیز مجموع آن، مخلوقی دارای نتیجه و غایت باشد، و نیز وقتی هیچ یک از اجزای آن دائمی نباشد، معلوم می شود غایت و نتیجه آن بعد از فانی آن مترتب می شود، و این همان آخرتی است که بعد از گذشتن عمر دنیا و فانی آن ظاهر می شود .

(مستند: آیه ۸ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۳۷)

زندگی آخرت در دنیا

- ” لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٍ!
- تو از این زندگی غافل بودی، ما پردهات را کنار زدیم، اینک دیدگانت خیره شده است!“

زندگی آخرت در دنیا نیز هست، لکن پردهای میانه ما و آن حائل شده

است. (به جان خودم! اگر در قرآن کریم در این باره هیچ آیه ای نبود بجز آیه فوق کافی بود، چون لغت غفلت در موردی استعمال می شود که آدمی از چیزی که پیش روی او و حاضر نزد او است بی خبر بماند، نه در مورد چیزی که اصلاً وجود ندارد، و بعدها موجود می شود،) پس معلوم می شود **زندگی آخرت در دنیا نیز هست**، لکن پردهای میانه ما و آن حائل شده است. دیگر این که کشف غطاء و پرده برداری از چیزی می شود که موجود و در پس پرده است، اگر آنچه در قیامت آدمی می بیند، در دنیا نباشد، صحیح نیست در آن روز به انسانها بگویند: تو از این زندگی در غفلت بودی، و این زندگی برایت مستور و در پرده بود، ما پردهات را بر داشتیم، و در نتیجه غفلت مبدل به مشاهده گشت!

(مستند: آیه ۲۲ سوره ق و بیان ذیل آیه ۲۶ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۷۵)

آخرت تابع حکم زندگی دنیا

در این مورد آیات بسیار زیادند، چند آیه را به عنوان نمونه در اینجا می آوریم، تا خواننده خودش داوری کند که از ظاهر آن چه استفاده می شود، آیا همانطور که ما فهمیده ایم زندگی **آخرت تابع حکم زندگی دنیا هست**، یا نه، و آیا از آنها بر نمی آید که جزا در آن زندگی عین اعمال دنیا است ؟

- ” لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون،

- امروز دیگر عذر خواهی نکنید، چون به غیر کرده‌های خود پاداشی داده نمی‌شوید!
 - ”ثم توفى كل نفس ما كسبت،
 - سپس به هر کس آنچه را که خود انجام داده به تمام و کمال داده می‌شود.“
 - ”فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجاره،
 - پس بترسید از آتشی که آتش‌گیرانه‌اش مردم و سنگند!“
 - ”فلیدع نادیه سندع الزبانیة،
 - پس او انجمن خود را صدا بزند و ما به زودی مامورین دوزخ را صدا می‌زنیم.“
 - ”یوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضرا، و ما عملت من سوء،
 - روزیکه هر کس آنچه را که از خیر و شر انجام داده حاضر می‌یابد.“
 - ”ما تاكلون فی بطونهم الا النار،
 - آنها که مال یتیم را می‌خورند جز آتش در درون خود نمی‌ریزند.“
 - ”انما یاكلون فی بطونهم نارا
 - آنها که ربا می‌خورند در شکم خود آتش فرو می‌کنند.“
- (مستند: آیه ۲۲ سوره ق و بیان ذیل آیه ۲۶ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۱۷۵)

زندگی دنیا نشانه زندگی آخرت

- ”وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ،
 - و شما با اینکه نشاه نخستین را دیدید، چرا متذکر نمی‌شوید؟! “
- از نظام حیرت‌انگیز عالم دنیا این معنا به طور یقین به دست می‌آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست، و قطعا برای این نشاه فانی غایت و هدفی است باقی، و نیز از ضروریات نظام دنیا این است که می‌بینیم هر موجودی به سوی سعادت نوعیه‌اش هدایت شده، و انسانها هم باید از طریق بعث رسل و تشریح شرایع و توجیه امر و نهی به سوی سعادتشان هدایت شوند، و این نیز صورت نمی‌گیرد مگر اینکه در برابر اعمال نیک پاداشی و در مقابل اعمال زشت کیفری مقرر شود، و چون دنیا برای پاداش و کیفر تنگ است، ناگزیر باید در عالمی دیگر که همان نشاه آخرت است صورت بپذیرد.

آیه ۶۲ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۳۱

خلق جدید یا عالم آخرت

- ”أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ،
 - مگر ما از آفریدن بار نخست عالم خسته شدیم؟ نه همه این حرفها را می‌دانند ولی نسبت به خلقت جدید در قیامت شك دارند.“
- مراد از خلق اول، خلقت این نشاه طبیعت با نظامی است که در آن جاری است،

و یکی از انواع موجودات آن خلقت همانا انسان است، البته انسان دنیایی، همچنان که فرموده: "یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار"، و خلقت جدید به معنای خلقت نشأه جدید است که منظور از آن، نشأه آخرت است.

"بل هم فی لبس من خلق جدید"، مراد از خلق جدید، تبدیل نشأه دنیا به نشأه‌ای دیگر و دارای نظامی دیگر غیر از نظام طبیعی است که در دنیا حاکم است، برای اینکه در نشأه آخری - که همان خلق جدید است - دیگر مرگ و فنائی در کار نیست، تمامش زندگی و بقاء است. چیزی که هست اگر انسان اهل سعادت باشد نعمتش خالص، نعمت است و نعمت و عذابی ندارد. و اگر از اهل شقاوت باشد بهره‌اش یکسره نعمت و عذاب است و نعمتی ندارد.

در روایات اسلامی در کتاب توحید به سند خود از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید روایت کرده که گفت: من از امام ابی جعفر علیه‌السلام پرسیدم: آیه شریفه "أفیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید"، چه معنا دارد؟ حضرت فرمود: ای جابر، تاویل این آیه چنین است که وقتی این عالم و این خلقت فانی شود، و اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش جای گیرند، خدای تعالی دست به خلقت عالمی غیر این عالم می‌زند، و خلقتی جدید می‌آفریند، بدون اینکه مرد و زنی داشته باشند، تنها کارشان عبادت و توحید خدا است، و برایشان سرزمینی خلق می‌کند غیر از این زمین تا آن خلاق را بر دوش خود بکشد، و آسمانی برایشان خلق می‌کند غیر از این آسمان، تا بر آنان سایه بگستراند.

و شاید تو خیال می‌کردی خدا تنها همین یک عالم را خلق کرده، و یا می‌پنداشتی که غیر از شما دیگر هیچ بشری نیافریده است؟

به خدا سوگند هزار هزار عالم، و هزار هزار آدم آفریده که تو فعلا در آخرین آن عوالم هستی، و در دودمان آخرین آن آدمها قرار داری!

(مستند: آیه ۱۵ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۱۷)

رابطه نظام آخرتی با حکیم و خبیر بودن خدا

- " الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ،
- حمد آن خدایی را که ملك آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست، و حمد برای اوست در آخرت، و او حکیم و خبیر است."

" و له الحمد فی الآخرة،" اگر حمد را اختصاص داد به ظرف آخرت، برای این

است که جمله اولی متضمن حمد خدا در دنیا بود، چون نظام محسوس در آسمانها و زمین نظام دنیوی است، به دلیل این که در آیه: "یوم تبدل الأرض غیر الأرض و السموات"، نظام آخرتی آسمانها و زمین را غیر از نظام دنیوی آنها دانسته است.

"و هو الحکیم الخبیر." این جمله آیه را با دو نام از نامهای کریم خدا خاتمه می‌دهد، یکی حکیم، و دیگری خبیر، تا دلالت کند بر اینکه تصرف خدا در نظام دنیا، و در دنبال آن پدید آوردن نظام آخرت، همه بر اساس حکمت و خبرویت است.

(مستند: آیه ۱ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۳۷)

جاودانگی در آخرت، در آسمانها و زمین آخرتی

- « فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ،
- خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ،
- وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ،
- اما کسانی که بدبختند در آتشدن و برای آنها زفیر و شهیق است،
- و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه پروردگار تو بخواهد که پروردگارت هر چه بخواهد می‌کند،
- اما کسانی که نیکبخت‌اند در بهشتند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای تو بخواهد که این بخششی قطع نشدنی است.»

خدای تعالی در کلام خود آسمانها و زمینی برای قیامت معرفی می‌کند که غیر آسمانها و زمین دنیا است، و می‌فرماید: "یوم تبدل الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،" و از اهل بهشت حکایت می‌کند که می‌گویند: " الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض ننبوء من الجنة حیث نشاء،" و در مقام وعده به مؤمنین و توصیف ایشان می‌فرماید: " لهم عقبی الدار."

پس معلوم می‌شود برای آخرت نیز آسمانها و زمینی است، همچنانکه در آن بهشت و دوزخی و برای هر یک سکنه و اهلی است، که خدا همه آنها را به این وصف توصیف کرده که نزد اویند، و فرموده: " ما عندکم ینفد و ما عند الله باق،" و به حکم این آیه آسمان و زمین آخرت از بین نمی‌رود.

و اگر در آیه مورد بحث بقای بهشت و دوزخ و اهل آن دو را به مدت بقای آسمان و زمین محدود کرده از این جهت است که معنای این دو اسم از حیث آسمان و زمین بودن هیچ وقت از بین نمی‌رود، آنکه از بین می‌رود یک نوع آسمان و زمین است و آن آسمان و زمینی دنیایی است که این نظام مشهود را دارد، و اما آسمانها و زمینی که مثلا بهشت در آنها است، و به نور پروردگار روشن می‌شود به هیچ وجه از بین نمی‌رود، و

خلاصه جهان همواره آسمانها و زمینی دارد. چیزی که هست در آخرت نظام دنیائیش را از دست می‌دهد.

(مستند: آیه ۱۰۳ تا ۱۰۸ سوره هود المیزان ج: ۱۱ ص: ۷)

بعثی در بدن آخرتی

- " إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ،
- هیچ انسانی نیست مگر آنکه نگهبانی بر او موکل است."

عده ای گفته اند: اعاده انسان بعینه از محالات است، و محال تحقق و هستی نمی‌پذیرد چون انسانی که می‌خواهد در آخرت خلق شود مثل انسان دنیوی است، نه عین او که در دنیا بود، و معلوم است که مثل من غیر از خود من است.

جواب این است که: شخصیت یک انسان به نفس و یا به عبارت دیگر به روح است، نه به بدن او، در آخرت هم وقتی خدای تعالی بدن فلان شخص را خلق کرد، و نفس و یا به عبارتی روح او را در آن بدن دمید قطعاً همان شخصی خواهد شد که در دنیا به فلان اسم و رسم و شخصیت شناخته می‌شد، هر چند که بدنش با صرفنظر از نفس، عین آن بدن نباشد بلکه مثل آن باشد.

(مستند: آیه ۴ سوره طارق المیزان ج ۲۰ ص ۴۳۰)

زندگی حقیقی، و حقیقت زندگی در آخرت!

خدای سبحان با اینکه زندگی دنیا را زندگی دانسته ولی در عین حال در مواردی از کلامش آن را زندگی پست و خوار و غیر قابل اعتنا شمرده، از آن جمله فرموده:

- " و ما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع، "
- " تبتغون عرض الحیوة الدنیا، "
- " ترید زینة الحیوة الدنیا، "
- " و ما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو، "
- " و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور! "

آیه دیگری که جامع همه خصوصیات آیات بالا است، این است:

- " و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب،
- و ان الدار الاخرة لهی الحیوان لو كانوا یعلمون! "

این آیه شریفه می‌خواهد حقیقت معنای زندگی، یعنی کمال آن را از زندگی

دنیا نفی نموده، و آن حقیقت و کمال را برای زندگی آخرت اثبات کند، چون زندگی آخرت حیاتی است که بعد از آن مرگی نیست، همچنانکه فرمود:

” امنین لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولى، “

و نیز فرموده:

” لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید ! “

پس اهل آخرت دیگر دچار مرگ نمی‌شوند، و هیچ نقصی و کدورتی عیششان را مکدر نمی‌کند. صفت اول یعنی ایمنی، از آثار حقیقی، و خاص زندگی آخرت، و از ضروریات آن است.

پس زندگی اخروی، زندگی حقیقی و بر طبق حقیقت است، چون ممکن نیست مرگ بر آن عارض شود، بر خلاف حیات دنیا، اما خدای سبحان با این حال در آیات بسیار زیاد دیگری فهمانده که حیات حقیقی را او به آخرت داده و انسان را او به چنین حیاتی زنده می‌کند و زمام همه امور به دست او است پس حیات آخرت هم ملک خدا است نه اینکه خودش مالک باشد، و مسخر خدا است نه یله و رها، و خلاصه زندگی آخرت خاصیت مخصوص به خود را، از خدا دارد، نه از خودش.

حیات حقیقی

از اینجا یک حقیقت روشن می‌شود و آن این است که حیات حقیقی باید طوری باشد که ذاتا مرگ‌پذیر نباشد، و عارض شدن مرگ بر آن محال باشد، و این مساله قابل تصور نیست مگر به اینکه حیات عین ذات حی باشد، نه عارض بر ذات او، و همچنین از خودش باشد نه اینکه دیگری به او داده باشد، همچنانکه قرآن در باره خدای تعالی فرموده:

” و توکل علی الحی الذی لا یموت، “

و بنابر این حیات حقیقی، حیات خدای واجب الوجود است، و یا به عبارت دیگر حیاتی است واجب، و مشخصه چنین حیاتی این است که صاحب آن به ذات خود عالم و قادر باشد .

از اینجا کاملاً معلوم می‌شود که چرا در جمله ” هو الحی لا اله الا هو “ حیات را منحصر در خدای تعالی کرد، و فرمود: تنها او حی و زنده است، و نیز معلوم می‌شود که این حصر حقیقی است نه نسبی، و اینکه حقیقت حیات یعنی آن حیاتی که آمیخته با مرگ نیست و در معرض نابودی قرار نمی‌گیرد تنها حیات خدای تعالی است ! حیات تنها و تنها خاص خدا است، و اگر زندگان دیگر هم زندگی دارند خدا به آنها داده است .

زندگی آخرت، حیات محض

- " ما هذه الحیوة الدنيا الا لهو و لعب، و ان الدار الاخرة لهی الحیوان، لو كانوا يعلمون،
- این زندگی دنیا جز لهوی و لعبی نیست و تنها زندگی آخرت است که حیات محض است، اگر بدانند."

زندگی آخرت، که انسان در آن عالم با کمالات واقعی که خود از راه ایمان و عمل صالح کسب کرده زندگی می‌کند، و مهمی است که اشتغال به آن آدمی را از منافی بازنمی‌دارد، چون غیر از آن کمالات واقعی واقعیت دیگری نیست، و جدی است که لعب و لهو و تأثیم در آن راه ندارد، بقایبی است که فنایی با آن نیست، لذتی است که با الم آمیخته نیست، سعادت است که شقاوتی در پی ندارد. پس آخرت حیاتی است واقعی، و به حقیقت معنای کلمه، و این است معنای اینکه خدای تعالی می‌فرماید: " و ما هذه الحیوة الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لهی الحیوان."
" لو كانوا يعلمون،" یعنی اگر مردمی دانا بودند می‌دانستند که مطلب از همین قرار است که ما گفتیم.

(مستند: آیه ۶۴ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۲۲۴)

خیر بودن خانه آخرت

- " وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ،
- و زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست و هر آینه خانه آخرت بهتر است برای کسانی که تقوا را پیشه خود می‌سازند آیا باز هم تعقل نمی‌کنید؟ "
حیات دنیوی لهو و لعب است و بس، زیرا که این زندگی چیزی جز یک سلسله عقاید اعتباری و غرضهای موهوم نیست، و چون لعب هم عبارت است از سرگرمی به موهومات، بنا بر این دنیا نیز یک نوع لعب خواهد بود .
و از آنجائی که آدمی را از مهمات حیات اخرویش که حیات حقیقی و دائمی است باز می‌دارد، و لهو هم چیزی است که آدمی را از مهماتش باز می‌دارد، پس دنیا هم نوعی لهو است.
و اما اینکه چرا دار آخرت خیر است آنهم تنها برای متقین؟ جهتش این است که دار آخرت حیاتی است حقیقی و ثابت، و چنین حیاتی جز برای متقین دست نمی‌دهد، از این جهت فرمود: خیر است برای متقین .

(مستند: آیه ۳۲ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۷۹)

دنیا متاع است و آخرت دار قرار

- " وَ قَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقَوْمِ اتَّبِعُونِ اِهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ،
- يَقَوْمِ اِنَّمَا هِيَ الدُّنْيَا مَتَّعَ وَاِنَّ الْاٰخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ،
- و آنکه ایمان آورده بود گفت: ای قوم مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم،
- ای قوم این زندگی دنیا متاعی است و خانه آخرت خانه قرار و دائمی است."

این مهمترین سندی است که مؤمن آل فرعون سلوک سبیل رشاد و تدین به دین حق را به آن مستند نموده، که در هیچ حالی آدمی از آن بی‌نیاز نیست و آن عبارت است از این عقیده که آدمی بعد از زندگی ناپایدار دنیا زندگی ابدی و جاودانی دارد که عبارت است از زندگی آخرت، و این زندگی دنیا در آخرت متاعی است، و در حقیقت مقدمه‌ای است برای آن، و به همین جهت در بیان معنای سبیل رشاد اول این معنا را خاطر نشان ساخت و بعداً به ذکر عمل زشت و صالح پرداخت.

" من عمل سيئة فلا يجزى الا مثلها" یعنی آنچه در آخرت به آدمی می‌رسد و با آن زندگی می‌کند، نظیر همان اعمالی است که در زندگی دنیا می‌کند، دنیایی که در مقابل آخرت متاعی است، آری دنیا جای عمل است و آخرت محل جزا.

(مستند: آیه ۳۸ و ۴۴ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۰۴)

پستی زندگی دنیا و ارزش زندگی آخرت

- " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ اِذَا قِيلَ لَكُمْ اانْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اناَقُلْتُمْ اِلَى الْاَرْضِ اَرْضَيْنِمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْاٰخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْاٰخِرَةِ اِلَّا قَلِيْلًا،
 - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده که وقتی به شما گویند در راه خدا بیرون شوید و کوچ کنید به زمین سنگینی می‌کنید، مگر از آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ بدانید که بهره گرفتن از دنیا در قبال آخرت جز اندکی نیست."
- زندگی دنیا یک درجه پستی از زندگی آخرت است. در این آیه زندگی دنیا و آخرت یکی حساب شده، و مردم مورد نظر آیه از این زندگی به درجه پستش قناعت کرده‌اند و جمله: "فما متاع الحيوة الدنيا في الاخرة الا قليل"، هم به این عنایت مجاز، اشعار دارد.

معنای آیه شریفه این است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چه شده است شما را وقتی که رسول خدا به شما می‌گوید برای جهاد بیرون شوید تتاقل و کندی می‌کنید، مثل اینکه دلتان نمی‌خواهد به جهاد بروید، مگر از زندگی آخرت به زندگی دنیا قناعت کرده‌اید؟ اگر چنین است بدانید که زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت جز یک زندگی

پست و اندکی نیست.

(مستند: آیه ۳۸ سوره توبه میزان ج : ۹ ص : ۳۷۴)

زندگی آخرت مختص متقین است!

- " ... وَ زُخْرُفًا وَ إِن كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَنَّ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ،
- ... وَ نِيْزَ طَلَا أَلَاتٍ قَرَارٍ مِي دَادِيْم، چُون هَمِه اِيْنِهَآ تَنُهَآ بَهْرِهَآيِ زَنْدِگِي دُنْيَا اسْت، وَ آخِرْتِ دَر نَزْدِ پَرُوْرِدِگَارْتِ خَاصِ مَرْدَمِ بَا تَقْوَى اسْت. "

آنچه از مزایای معیشت گفتیم چیزی نیست، جز متاع زندگی دنیای ناپایدار و فانی و بی دوام " و الاخرة عند ربك للمتقين! " مراد از آخرت به قرینه مقام، زندگی آخرت است، البته زندگی با سعادت آخرت. گویا زندگی اشقیاء جزء زندگی به شمار نمی آید. می فرماید: زندگی آخرت که همان زندگی نیکبختان سعید است، (چون زندگی دوزخیان زندگی نیست،) به حکمی از خدای تعالی و به قضایی از او مختص است به متقین.

آیه ۳۵ سوره زخرف میزان ج : ۱۸ ص : ۱۵۰

فصل دوم

ابدیت

و تدارک برای زندگی ابدی

تأسی به رسول الله

- ” لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا،
- در حالی که شما می‌توانستید به رسول الله به خوبی تأسی کنید، و این وظیفه هر کسی است که امید به خدا و روز جزا دارد، و بسیار یاد خدا می‌کند.“

تأسی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صفت حمیده و پاکیزه‌ای است که هر کسی که مؤمن نامیده شود بدان متصف نمی‌شود، بلکه کسانی به این صفت پسندیده متصف می‌شوند که متصف به حقیقت ایمان باشند، و معلوم است که چنین کسانی امیدشان همه به خدا است، و هدف و همشان همه و همه خانه آخرت است، چون دل در گرو خدا دارند، و به زندگی آخرت اهمیت می‌دهند و در نتیجه عمل صالح می‌کنند، و با این حال بسیار به یاد خدا می‌باشند و هرگز از پروردگار خود غافل نمی‌مانند، و نتیجه این توجه دائمی، تأسی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است در گفتار و کردار.

(مستند: آیه ۲۱ سوره احزاب میزان ج: ۱۶ ص: ۴۳۳)

آخرت طلبی و نتایج آن

- ” وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا،
 - و هر که آخرت را بخواهد و کوشش خود را همه برای رسیدن به آن قرار دهد آنان سعیشان قبول شده و صاحب اجر خواهند بود.“
- ” و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن...“ هر که کوشش کند و مجدانه

کوشش کند و کوششی کند که مختص به آخرت است....

از این معنا چنین استفاده می‌شود که سعی برای آخرت باید طوری باشد که لایق به آن باشد، مثل اینکه کمال جدیت را در حسن عمل به خرج دهد و حسن عمل را هم از عقل قطعی و یا حجت شرعی گرفته باشد.

معنای جمله: "و هو مؤمن" این است که این سعی را در حالی کند که ایمان به خدا داشته باشد، و این خود مستلزم توحید و ایمان به نبوت و معاد است، زیرا کسی که اعتراف به یکی از این سه اصل نداشته باشد خدای سبحان او را در کلام مجیدش مؤمن به خود نمی‌داند.

و معنای جمله: "فاولئك كان سعيهم مشكورا" این است که خداوند عمل چنین کسانی را به بهترین وجه قبول نموده و کوشش آنان را می‌ستاید و ستایش خدا در برابر عمل بنده، عبارت است از تفضل او بر بنده‌اش!

این دو آیه دلالت بر این دارند که اسباب اخروی عبارتند از اعمال و بس، و اعمال سببهائی هستند که هرگز از غایات و نتایج خود تخلف ندارند، به خلاف اسباب دنیوی که تخلف پذیرند زیرا در باره اسباب اخروی فرموده است: "فاولئك كان سعيهم مشكورا" و در باره اسباب دنیوی فرموده: "عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد" - پس هر قدر می‌خواهیم و برای هر کس که بخواهیم.»

آیه شریفه در مقام بیان حکم قبول شدن و نشدن اعمال و اینکه از چه عاملی قبول و از چه عاملی مردود است، نمی‌باشد، بلکه آیه شریفه در باره هدف و غایت انسان و تعیین غایت او به حسب نشانه زندگیش نظر دارد که یا متعلق به زندگی دنیائی است، و از آنچه می‌کند جز مزایای زندگی مادی دنیا منظوری ندارد و به کلی از آخرت اعراض دارد، و یا آنکه غایت و هدفش زندگی آخرت است، که لازمه‌اش آنست که برای خود یک زندگی جاودانه و همیشگی سراغ داشته باشد که این زندگی دائم یکطرفش مقدمه طرف دیگر است، ابتدای آن، که زندگی دنیا است مقدمه زندگی آخرت است و مقصود از زندگی دنیا همان سعادت اخروی است.

"انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض و للاخرة اكبر درجات و اكبر تفضيلا."

این جمله اشاره است به تفاوت درجات که از سعی و کوشش انسان ناشی می‌شود، تا کسی توهم نکند که سعی بسیار و سعی اندک هر دو یکی است، و در آخرت فرقی با هم ندارند، آری اگر خداوند فرقی میان عمل کم و عمل بسیار و عمل خوب و خوبتر نگذارد در حقیقت آن مازاد را که بیشتر و خوبتر است، شکرگزاری نکرده و مورد قبول درگاهش ننموده است.

و معنای اینکه فرمود: "و للاخرة اكبر درجات و اكبر تفضيلا" این است که هم خود آخرت بزرگتر از دنیا است، و هم برتریها و امتیازاتش بزرگتر از برتریها و امتیازات

دنیا است، پس کسی خیال نکند که اهل آخرت در زندگی یکسانند و نیز توهم نکند که تفاوت زندگی اهل آخرت مانند تفاوت در زندگی دنیا است، بلکه آخرت خانه‌ایست وسیع‌تر از دنیا، وسعتی که نمی‌شود آن را به چیزی قیاس کرد.

برتریهای آخرت به خاطر اختلاف اسباب کونیه نیست، بلکه به خاطر اختلافی است که جانها و دلها در ایمان و اخلاص که از احوال قلب است، دارند و اختلاف احوال قلب وسیع‌تر از اختلاف احوال جسم است، وسعتی که نتوان با چیزی مقایسه کرد، همچنانکه فرمود: "ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله،" و نیز فرموده: "یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم!"

بنا بر این نتیجه این می‌شود که خدای سبحان رسول گرامی خود را دستور می‌دهد که فضیلتها و برتریهای اعتباری را که در میان اهل دنیا هست وسیله قرار داده و از آن برتریها به برتریهای درجات آخرت پی ببرد، چون برتریها باعث اختلاف ادراکات باطنی و نیات و اعمال می‌شود، آری هر چه قدرت بیشتر شد عملهای بیشتری برای انسان مقدور می‌شود، و هر چه آن کم شد این نیز کم می‌گردد، و همین اختلاف باعث اختلاف درجات آخرت خواهد شد.

آیه ۱۹ تا ۲۲ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۹۰

اعراض از آخرت و نتایج آن

- "مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا،
- هر که دنیای نقد و زودگذر را بخواهد ما هم برایش در آن عجله می‌کنیم البته برای هر که بخواهیم و هر قدر که بخواهیم، آنگاه جهنم را برایش معین می‌کنیم که ملامت زده و رانده شده در آن شود."

از آنجا که به آخرت نمی‌توان رسید مگر از راه دنیا، لذا به هر انسانی که این راه را طی کند نمی‌شود گفت دنیا طلب مگر آنکه از آخرت اعراض نموده و به کلی آن را فراموش کند و در نتیجه اراده و حواسش خالص برای دنیا شود.

آری طالب دنیا کسی است که معتقد به زندگی دیگری غیر این زندگی دنیا نباشد، و در نتیجه اعتقاد به نبوت و توحید را لغو بیندارد، زیرا که اگر اعتقاد به معاد نباشد، دیگر ایمان به خدا و فرستادگان او و تدین به دین اثری نخواهد داشت.

و اینکه فرمود: "عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید،" معنایش این است که ما هم آنچه را که او می‌خواهد فوراً به او می‌دهیم، البته نه هر قدر که او می‌خواهد، بلکه هر قدر که ما بخواهیم، پس امر به دست ما است نه به اختیار او، و اثر هر چه هست در اراده ما

است نه در اراده او، تازه این روش را در باره همه دنیاطلبان اعمال نمی‌کنیم، بلکه در حق هر کس که خواستیم به کار می‌بندیم، پس اراده اشخاص از هیچ جهت حاکم بر اراده ما نیست، و این تنها اراده ما است که در ایشان حکومت می‌کند. ” و الله من ورائهم محیط!“

خدای سبحان این حقیقت را در آیه‌ای دیگر به زبانی دیگر بیان کرده و فرمود:

- ” و لولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سققا من فضة و معارج عليها يظهرون و لبيوتهم ابوابا و سررا عليها ينكون و زخرفا و ان كل ذلك لما متاع الحيوۃ الدنيا.“

یعنی اگر نبود یکنواخت زندگی کردن مردم، و اینکه همه محکوم به قانون اسباب و عللند، و در این قانون فرقی میان مؤمن و کافر نیست و هر یک از این دو فریق به عوامل غنی و ثروت مصادف شود ثروتمند گشته و هر یک به عوامل مخالف آن برخورد کند فقیر می‌شود، چه مؤمن و چه کافر، ما کفار را به مزید نعمتهای دنیوی اختصاص می‌دادیم، چون نعمتهای دنیوی در نزد ما و در بازار آخرت ارج و قیمتی ندارد.

این آیه هر چند که وضعیت دنیاطلبان و غافلان از آخرت را بیان می‌کند، و لیکن باید بدانیم که مراتب دنیاطلبی و انکار آخرت مختلف است، یکی هم از ناحیه زبان چنین است و هم از ناحیه عمل، و دیگری در مرحله عمل چنین است هر چند لسانا به نشانه آخرت گواهی می‌دهد، جمله ” و للأخرة اكبر درجات...“ نیز این اختلاف را تصدیق می‌کند.

آیه ۱۸ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۸۶

بحثی در مقدمات رستگاری ابدی

- ” إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ،

- به درستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند.“

فلاح به معنای ظفر یافتن به مقصود است، و آن دو قسم است: یکی دنیوی و دیگری اخروی. فلاح و رستگاری دنیوی عبارتست از ظفر یافتن به سعادت‌هایی که با دستیابی به آنها زندگی دنیائی آدمی خوش و خرم می‌شود، مانند بقاء و توانگری و عزت.

فلاح اخروی به داشتن چهار چیز است:

۱- بقاء بدون فنا،

۲- غنای بدون فقر،

۳- عزتی که آمیخته و دستخوش ذلت نگردد،

۴- علمی که جهل در آن راه نیابد.

اینکه فرمود: ” انه لا يفلح الظالمون،“ با در نظر گرفتن این جهت که ظلم را به

عنوان وصف بکار برده، معنایش این است که ستمگران به آرزوهائی که به منظور دستیابی به آنها، آن تشبث‌ها را می‌کنند، نمی‌رسند، چون ظالمند، و همین ظلمشان آنان را به آرزو و به سعادتشان رهبری نمی‌کند چون سعادت وقتی سعادت است که بحسب واقع و وجود خارج، مطلوب بوده باشد - نه خیال - در چنین موقعی است که طالب و آرزومند آن، خود را بحسب وجود و طبع وجودیش به ادوات و وسائلی که سازگار و مناسب با آن سعادتست مجهز می‌سازد.

مثلا انسان که یکی از سعادت‌های مورد آرزویش این است که با جبران اجزای تحلیل رفته، بقای زندگی خود را تامین نماید وقتی به چنین آرزویی نائل می‌شود که نخست به جهاز دقیق تغذیه‌ای که مناسب با این آرزو است مجهز بوده و سپس اسباب و ادواتی را هم که سازگار با آن است واجد باشد، و علاوه بر این در دنیای خارج از خودش به قدر احتیاجش از مواد غذائی مناسب با مزاجش بیابد، و آن ادوات را هم بکار ببندد، یعنی مواد غذائی را از خارج گرفته و تصفیه نموده، صورت اصلی آنرا بکلی بهم زده به صورت اجزائی که از بدنش تحلیل رفته درآورد، و آنرا جزء بدن خود نموده کمبودهای آن را جبران نماید، نه تنها انسان چنین است، بلکه سایر انواع حیوانات نیز تا آنجا که ما دیده و توانسته‌ایم بدست آوریم بدون هیچ تخلف و اختلافی محکوم به همین حکم هستند.

بلکه نظام تمامی موجودات عالم به همین منوال جریان دارد، هر غایت و هدفی که مطلوب و هر سعادتتی که مقصود باشد، طریق مخصوصی دارد که جز از آن طریق راه به آن برده نمی‌شود، و پیمودن غیر آن مسیری که نظام کون برای رسیدن به هر هدفی تعیین نموده در حقیقت اسباب رسیدن به آن را عاطل و راه طبیعی رسیدن به آن را باطل کردن است، و معلوم است که عاطل گذاردن آن و باطل کردن این، ابطال جمیع سبب‌هائی است که مربوط و متعلق به آن است و عینا شبیه انسانی است که بخواهد بقای در زندگی را از غیر راه گرفتن غذا و لقمه کردن و جویدن و هضم آن تامین نماید، همانطوری که چنین شخصی دستگاه تغذیه و جهاز هاضمه خود را عاطل گذارده و در نتیجه انحرافی در قوه رشد دهنده و مولده خود پدید می‌آورد، همچنین است کسی که بخواهد برای رسیدن به هدفی راه را گذاشته از بیراهه برود.

عنایت الهی هم بر این تعلق گرفته که انسان و سایر حیوانات که زندگیشان بر اساس شعور و اراده است زندگی را با تطبیق اعمال با خارج تا آنجا که می‌توانند به خارج علم پیدا کنند، ادامه دهند، به طوری که اگر در عملی از اعمال خود به جهت عروض عوارضی از نظام خارج منحرف شوند، آن عمل بی نتیجه و باطل می‌گردد، و اگر این انحراف تکرار شود سر از بطلان ذات آنان درمی‌آورد، و انسانی را می‌ماند که زهر را به

جای غذا، و گل را بجای نان مصرف کند، و یا به غلط کارهای دیگری نظیر آن انجام دهد. از همین نظام عالم خارج، آراء و عقایدی عمومی و کلی، نظیر عقیده به مبدأ و معاد و همچنین احکامی کلی برای نوع بشر پدید آمده که آن عقاید را ملاک سایر عقاید خود و آن احکام را محک اعمال خویش قرار داده، سایر عقاید خود را با آن عقاید، و اعمال عبادی و معامله‌ای خود را با آن احکام تطبیق می‌دهد.

این است همان راهی که طبعاً آدمی را به سعادت انسانیش می‌رساند، و جز این، راه دیگری برای رسیدن به آرزوها و ظفر یافتن به سعادتش نیست، و انحراف از این راه - که همان ظلم است - او را به آرزویش نمی‌رساند، و به فرض هم که برساند، دوام پیدا نمی‌کند، برای اینکه سایر طرق نیز مربوط به آن سعادتند، و با تمام قوا با آن راه منحرف (ظلم) مبارزه و ضدیت نموده و وی را مجبور به عقب‌نشینی و برگشت می‌سازند، علاوه بر اینکه اجزای عالم هم که منشا آن عقاید و احکام (راه طبیعی رسیدن به سعادت) بود، نیز با اعمال وی مخالفت نموده و او همچنان در چنین حالتی هست تا آنکه سعادت را که از بیراهه (ظلم) به دست آورده، از دست بدهد و روزگارش تلخ گردد.

بنا بر این چه بسا ستمگرانی که طغیان شهوت وادارشان کند به اینکه عزت صوری و قدرت کاذب خود را که از راه غیر مشروع بدست آورده‌اند در راه تحصیل آرزو و سعادت موهومی بکار ببرند که مخالف با اعتقاد حق و توحید خدای سبحان و مزاحم با حقوق مشروع دیگران باشد، یعنی تعدی به اموال نموده و آنرا به زور و قلدری غصب کنند یا به ناموس آنان دست درازی کرده و به عنف عرضشان را به باد دهند، و یا به جان آنان تجاوز کرده و بناحق، خونشان را بریزند و یا رسمی از مراسم عبودیت پروردگار، از قبیل نماز و روزه و حج و امثال آنرا عصیان ورزند، و یا گناهی از گناهان، از قبیل دروغ، افترا، خدعه و امثال آن را مرتکب شده، بوسیله ارتکاب یکی از این انحرافها به مقصد خود نائل آیند و خوشحالی و خرمی هم بکنند که چه خوب شد به کام دل رسیدیم .

همه اینها ممکن است، لیکن باید دانست که چنین کسی در دنیا و آخرت خود را زیانکار ساخته و سعی و کوشش یک عمر را به هدر داده است.

اما در دنیا خود را چنین کرده، برای اینکه راهی که این بی‌نوا رفته راه هرج و مرج و اختلال نظام بوده، به شهادت اینکه اگر این راه حق بود جایز بود که همه چنین راهی را سلوک کنند، و اگر برای همه جایز باشد، قطعاً نظام اجتماع مختل می‌شود، و معلوم است که با ابطال نظام اجتماعی، حیات مجتمع انسانی نیز باطل می‌شود .

پس نظامی که ضامن بقای نوع انسانی است بهر شکل باشد با چنین شخص در

آنچه که از راه غیر مشروع کسب کرده مبارزه نموده، و تا زمانی که - دیر یا زود - نتیجه عملش را از کفش نرباید، از پای نمی‌نشیند. آری ظلم هرگز پایدار نمانده و نخواهد ماند. و اما در آخرت خود را زیانکار، و کوشش یک عمر خود را بی نتیجه کرده است، برای اینکه ظلمی که کرده، در نامه عملش ثبت شده، علاوه بر اینکه جان و دلش را هم آلوده و پلید کرده، و در قیامت بر طبق آن نامه کیفر دیده و به مقتضای آن روح آلوده زندگی خواهد کرد، این است معنای "ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله!" و همچنین معنای آیات بسیاری دیگر.

آیه ۲۱ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۶۴

آنها که یاد خانه آخرت بودند!

- " وَ اذْکُرْ عِبْدَنَا اِبْرٰهٖمَ وَ اسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ اُولٰٓئِذِیْ وَ الْاَبْرٰهٖمَ،
- اِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةِ ذِکْرِی الدَّارِ،
- وَ اِنْهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰی الْاٰخِیَارِ،
- و به یاد آور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که مردانی نیرومند و بی‌نا بودند،
- بدین جهت نیرومند و بی‌نا بودند که ما آنان را به خصلتی خالص که همان یاد
- آخرت باشد خالص و پاک کردیم،
- و ایشان نزد ما از برگزیدگان اخیارند."

" انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار، " منظور از کلمه دار آخرت می‌باشد.

وقتی انسان مستغرق در یاد آخرت و جوار رب العالمین شد، و تمامی همش متمرکز در آن گردید، قهراً معرفتش نسبت به خدا کامل گشته نظرش در تشخیص عقاید حق مصاب می‌گردد، و نیز در سلوک راه عبودیت حق، تبصر پیدا می‌کند، و دیگر بر ظاهر حیات دنیا و زینت آن مانند ابنای دنیا جمود ندارد، همچنان که در شان چنین کسانی در جای دیگر نیز فرموده: " فاعرض عن تولى عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم."

پس معنای آیه این است که: اگر گفتیم اینان صاحبان ایدی و ابصارند، برای این است که ما آنان را به خصلتی خالص و غیر مشوب، خالص کردیم، خصلتی بس عظیم الشان، و آن عبارت است از یاد خانه آخرت!

آیه ۴۵ تا ۴۷ سوره ص المیزان ج: ۱۷ ص: ۳۲۲

خرید زندگی آخرت، در ازای فروش زندگی دنیا

- " فَأَقْبَلِ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ الَّذِیْنَ یَشْرُوْنَ الْحَیْوةَ الدُّنْیَا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ یُقْبَلْ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ
- فُیَقْبَلْ أَوْ یُغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیْهِ أَجْرًا عَظِیْمًا،
- پس کسانی که زندگی دنیا را می‌فروشند، و آخرت را می‌خرند، باید در راه خدا

پیکار کنند و کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند تا کشته شوند و یا بر دشمن چیره گردند به زودی اجری عظیمشان می‌دهیم.

در این آیه مردم را برای تحریک به قتال در راه خدا هشدار می‌دهد، که همه آنها مؤمنند، و با اسلام خود و تسلیم شدنشان در برابر خدای تعالی آخرت را با زندگی دنیا خریدند.

و اگر از میان دو سرنوشت محتمل، اول سرنوشت کشته شدن را نام برد و بعدا سرنوشت غلبه را، برای این بود که ثواب کشته شدن بیشتر و پایدارتر است، چون رزمنده غالب و کسی که دشمن خدا را شکست می‌دهد، هر چند که اجر عظیم برایش نوشته شده، الا این که این اجر عظیم در خطر حبط شدن قرار دارد، چون وقتی آدمی بر دشمن خود پیروز شد ممکن است غرور ناشی از پیروزی و هوسهای ناشی از نداشتن دلوپاسی به گناه وادارش ساخته و در اثر ارتکاب گناه آن اجر عظیمی را که داشت از دست بدهد، چون بعضی از کارها هست که اجر اعمال صالحه را حبط می‌کند، یعنی خنثی می‌سازد، به خلاف کشته شدن در راه خدا، که بعد از آن حیاتی جز حیات آخرت نیست، تا در آن حیات گناهی از او سر بزند، و ثواب شهادتش را خنثی سازد، پس کشته راه خدا اجر عظیم خود را حتما دریافت می‌دارد، ولی غلبه و پیروزی بر دشمن هر چند که غلبه‌اش در راه خدا بوده، لیکن امرش در استیفای اجرش مراعی و پا در هوا است.

(مستند: آیه ۷۴ سوره نساء المیزان ج: ۴ ص: ۶۷۱)

طالبین حسنه دنیا و حسنه آخرت

- " فَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ،

- بعضی از مردم نمی‌خواهند مگر دنیا را، و اینان در آخرت هیچ نصیبی ندارند، بعضی هم هستند که نمی‌جویند مگر آنچه را که مایه رضا و خوشنودی پروردگارشان باشد، چه در دنیا و چه در آخرت، اینان از آخرت هم نصیب دارند.

خدای تعالی در آیه فوق میان جمله: " و ما له فی الآخرة من خلاق " و جمله " فَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا،" مقابله انداخته، این معنا را می‌فهماند که اعمال طایفه اول که فقط دنیا را می‌خواهند باطل و بی‌نتیجه است، به خلاف دسته دوم که از آنچه می‌کنند بهره می‌برند.

پس آنچه از معنای جمله " فَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا،" تا آخر سه آیه به دست آمد این شد که خدای را یاد کنید، چونکه مردم در طرز تفکرشان نسبت به دنیا دو دسته‌اند، بعضی از ایشان تنها دنیا را می‌خواهند و جز دنیا به یاد هیچ چیز دیگر نیستند که اینگونه

مردم هیچ نصیبی در آخرت ندارند، بعضی دیگر کسانی هستند که آنچه مایه رضای خدا است می‌خواهند، که اینگونه افراد از آخرت هم نصیب دارند و خدا سریع الحساب است، و به حساب آنچه بنده‌اش می‌خواهد به زودی می‌رسد، و آن را بر طبق خواسته‌اش به او می‌دهد، و بنا بر این پس ای مسلمانان شما با یاد خدا جزء نصیب‌داران در آخرت باشید، و از آنها مباشید که به خاطر ترک یاد خدا در آخرت بی‌نصیب شدند، و در نتیجه شما هم ناامید و تهی دست شوید .

(مستند: آیه ۲۰۰ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۱۰۹)

زیانکاران در آخرت: جویندگان دینی غیر از اسلام

- « وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ،

- و هر کس بخواهد غیر از اسلام را به عنوان دین بپذیرد، از او قبول نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است. «

چون اسلام است آن دینی که پایه و اساسش فطرت است و نیز بر همه واجب بود، دینی را بپذیرند که دلیل بر حقایق آن همان دلیلی باشد که خدا، تمامی ذوی العقول موجود در آسمان‌ها و زمین و همه صاحبان شعور را محکوم به قبول آن کرده و آن این است که همانطور که در مقام تکوین تسلیم اویند، در مقام تشریح هم تسلیم او باشند و جز قانون او را نپذیرند.

در الدر المنثور است که احمد، و طبرانی، در کتاب اوسط از ابی هریره روایت کرده که در تفسیر آیه: «و من یتبع غیر الاسلام دینا...» گفت:
رسول خدا فرمود:

در روز قیامت، اعمال می‌آیند، از آن جمله نماز می‌آید و عرضه می‌دارد: پروردگارا من نمازم، خطاب می‌رسد: تو بر خیر هستی!
و صدقه می‌آید و می‌گوید: پروردگارا من صدقه‌ام، خدای تعالی به او هم می‌فرماید تو بر خیر هستی!

دنبال صدقه روزه می‌آید و عرضه می‌دارد: پروردگارا من روزه‌ام، خدای تعالی به او هم می‌فرماید: تو بر خیر هستی!

آنگاه سایر اعمال یکی یکی می‌آیند و خود را معرفی می‌کنند و خدای تعالی به یک یک آنها می‌فرماید: تو بر خیر هستی تا آنکه اسلام می‌آید و عرضه می‌دارد: پروردگارا تو سلامی و من اسلام هستم!

خدای تعالی می‌فرماید: تو بر خیر هستی و من امروز تو را معیار قرار می‌دهم، با تو مؤاخذه می‌کنم، و با تو پاداش می‌دهم، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این

آیه را تلاوت فرمود: « و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین...! »

(مستند: آیه ۸۵ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۵۱۲)

نصیبی از دنیا و بی نصیب از آخرت

– ” مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ،

– کسی که تنها بهره آخرت را می‌خواهد به بهره‌اش می‌افزاییم، و کسی که تنها بهره دنیا را می‌خواهد تنها از دنیا به او می‌دهیم، و دیگر در آخرت بهره‌ای ندارد. “

مراد از زراعت آخرت، نتیجه اعمال است که روز قیامت به آدمی عاید می‌شود، و به عنوان استعاره آن را زراعت آخرت نامیده، مثل اینکه اعمال صالحه بذری است که می‌کارند تا در پائیز آخرت آن را درو کنند .

و مراد از اینکه می‌فرماید هر کس زراعت آخرت را بخواهد زراعتش را زیاد می‌کنیم این است که ما ثواب او را چند برابر می‌سازیم همچنان که در جای دیگر فرموده: ” من جاء بالحسنة فله عشر امثالها، “ و نیز فرموده: ” و الله يضاعف لمن يشاء. “

” و من كان يريد حراث الدنيا نؤته منها و ما له في الآخرة من نصيب. “ یعنی کسی که تنها نتایج دنیایی را در نظر دارد، و برای به دست آوردن آن می‌کوشد، و می‌خواهد که نتیجه عملش در دنیا عایدش شود، نه در آخرت، ما آن نتیجه دنیایی را به او می‌دهیم، و دیگر در آخرت بهره‌ای ندارد .

و اگر این معنا را تعبیر کرده به اراده حراث، برای این بوده که اشاره کرده باشد به اینکه صرف اراده در به دست آوردن نتایج دنیا و آخرت کافی نیست بلکه اراده عمل هم می‌خواهد.

در جمله قبلی به وضوح می‌فرمود کسی که زراعت آخرت را می‌خواهد آن زراعت را با زیادتی به او می‌دهیم ولی در این جمله مطلب را مبهم و گنگ آورده می‌فرماید و کسی که زراعت دنیا را بخواهد از آن به او می‌دهیم (نه همه آن را) و این اشاره است به اینکه زمام امر بسته به مشیت خدا است، چه بسا می‌شود که از دنیا بسیار می‌دهد، و چه بسا می‌شود که کم می‌دهد، همچنان که در جای دیگر فرموده: ” من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد. “

خدای سبحان، لطیف به همه بندگان خویش است، دارای قوتی است مطلقه و عزتی مطلقه، بندگان خود را بر حسب مشیتش روزی می‌دهد، ولی با این تفاوت که در باره کسانی که هدفشان آخرت است، و برای آن کار می‌کنند خواسته که دنیا را بدهد، و

مزد آخرتش را بیشتر از آنچه که عمل کرده‌اند بدهد، ولی در باره کسانی که هدفشان تنها دنیا است خواسته است تنها دنیا را بدهد و در آخرت بهره‌ای نداشته باشند.
آیه ۲۰ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۷

ایمان و استقامت عامل تثبیت در دنیا و آخرت

” یُنَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ،
خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم می‌دارد، هم در زندگی دنیا و هم در جهان دیگر، و ستمگران را گمراه می‌کند، و خدا هر چه بخواهد، می‌کند.“

می‌فرماید: خدا کسانی را که ایمان آوردند، به قول ثابت در حیات دنیا و در

آخرت پا بر جا می‌کند، و خلاصه آنچه‌نشان را آنچه‌نشان تر می‌سازد. به قول معروف: چشمه باید از خودش آب داشته باشد، تا با لارویی زیادترش کرد.

یعنی کسانی که ایمان آورده‌اند، اگر بر ایمان خود ثابت بمانند و استقامت به خرج دهند، خداوند هم ایشان را در دنیا و آخرت بر همان ایمانشان ثابت قدم می‌کند و اگر مشیت خدای تعالی نباشد، ثبات خودشان سودی نخواهد داشت، و از فواید آن بهره نمی‌برند، آری همه امور به خدای سبحان بازگشت می‌کند، پس جمله: ” ینبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت،“ در مقام هدایت همان نکته‌ای را می‌رساند که آیه: ” فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم،“ در طرف ضلالت، آن را افاده می‌کند.

فرقی که میان این دو مقام یعنی باب هدایت و ضلالت است، این است که، هدایت ابتدا و آغازش از ناحیه خدا است، که نتیجه‌اش هدایت شدن است ولی ضلالت ابتدایش از خود بنده است، و خداوند به خاطر سوء اختیار بنده او را با ضلالت بیشتری کیفر داده و بر ضلالتش می‌افزاید همچنان که فرمود: ” و ما یضل به الا الفاسقین،“ و بسیاری آیات از قرآن این معنا را خاطر نشان می‌سازد که هدایت تنها از خدای سبحان است، و غیر او کسی در آن دخالت ندارد .

آیه ۲۴ تا ۲۷ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۷۱

دارندگان یقین به آخرت

- ” ... وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ،
- الم، این کتاب که در آن هیچ نقطه ابهامی نیست راهنمای کسانی است که تقوای فطری خود را دارند،
- آنها که بعالم غیب ایمان دارند و با نماز که بهترین مظهر عبودیت است خدا را عبادت و با زکات که بهترین خدمت بنوع است وظائف اجتماعی خود را انجام

- می دهند،
 - و همانهایی که به آنچه بر تو نازل شده و بدانچه قبل از تو نازل شده ایمان، و به آخرت یقین دارند،
 - چنین کسان بر طریق هدایتی از پروردگار خویشند و هم ایشان تنها رستگارانند.“

از اوصاف معرف تقوی، تنها پنج صفت در قرآن کریم ذکر شده است، و آن عبارت است از:

”ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق از آنچه خدای سبحان روزی کرده، ایمان به آنچه بر انبیاء خود نازل فرموده، و به تحصیل یقین به آخرت.“

دارندگان این پنج صفت را به این خصوصیت توصیف کرده: که چنین کسانی بر طریق هدایت الهی و دارای آن هستند.

خدای تعالی در آیه ۳ سوره بقره اعتقاد راسخ به توحید و نبوت را به کلمه ایمان تعبیر آورد، و در این آیه، اعتقاد راسخ بخصوص به آخرت را به ایقان و یقین تعبیر کرد، و این بدان جهت است که به لازمه یقین، که عبارت است از فراموش نکردن آخرت، نیز اشاره کرده باشد.

چون بسیار می شود انسان نسبت به چیزی ایمان دارد و هیچ شکی در آن ندارد، اما پاره‌ای از لوازم آنرا فراموش می‌کند، و در نتیجه عملی منافی با ایمانش انجام می‌دهد، به خلاف یقین که دیگر با فراموشی نمی‌سازد، و ممکن نیست انسان، عالم و مؤمن به روز حساب باشد، و همواره آن روز را در خاطر داشته و به یاد آن باشد، به یاد روزی باشد که در آن روز به حساب کوچک و بزرگ اعمالش می‌رسند، و در عین حال پاره‌ای گناهان را مرتکب شود، چنین کسی نه تنها مرتکب گناه نمی‌شود، بلکه از ترس، به قرق‌گاه های خدا، نزدیک هم نمی‌گردد .

همچنان که خدای تعالی در باره آنان فرمود :

- ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب ،
 - کسانی که از راه خدا گمراه می‌شوند، عذابی شدید دارند، به خاطر اینکه روز حساب را فراموش کردند!“

و فهمانید که ضلالت از راه خدا تنها به خاطر فراموشی روز حساب است و بدین جهت در آیات مورد بحث فرمود: ”وبالآخرة هم یوقنون،“ چون به یاد آخرت بودن، و بدان یقین داشتن، تقوی را نتیجه می‌دهد .

جویندگان ثواب دنیا و آخرت

- " مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا،
- کسی که از زندگی پاداش دنیوی را بخواهد ، باید بداند پاداش دنیا و آخرت هر دو نزد خدا است و شنوا و بینا بودن صفت خدا است. "

مراد از ثواب دنیا و آخرت، سعادت دنیا و آخرت با هم باشد و سعادت دنیا و آخرت با هم تنها نزد خدا است، پس بنده خدا باید به درگاه او تقرب بجوید حتی آن هم که سعادت دنیا و پاداش مادی را در نظر دارد باید از خدای تعالی بخواهد. چون سعادت دنیا و آخرت از غیر مسیر تقوا برای انسان حاصل نمی‌شود و تقوا هم جز از طریق عمل به احکام دین او حاصل نمی‌گردد، پس دین نیست مگر سعادت حقیقی بشر و با این حال دیگر چگونه تصور دارد که کسی جز از طریق افاضه خداوندی به ثوابی و پاداشی برسد؟ با اینکه تنها او سمیع و بصیر است، و از حاجت خلق با خبر و بینا، و شنوای دعای آنان است .

(مستند: آیه ۱۳۴ سوره نساء المیزان ج ۵ ص ۱۶۹)

ایمان به آخرت مستلزم ایمان به قرآن

- " وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ۚ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ،
- این کتابیست که ما آنرا نازل کرده‌ایم هم مبارک است و هم تصدیق کننده کتابهای پیشین تا ام القری (مکه) را با هر که اطراف آن هست بیم دهی و کسانی که به دنیای دیگر ایمان دارند به آن بگردند و نمازهای خویش را مواظبت کنند. "

بعد از آنکه ثابت شد کتاب مبارک و مصدقی که ما نازلش کرده‌ایم کتابی است که به منظور انداز اهل زمین نازل شده پس کسانی که به نشأت آخرت ایمان دارند به این کتاب نیز ایمان خواهند آورد، زیرا این کتاب منظور و ایده‌آل آخرتی آنان را که همان ایمنی دائمی است تامین می‌کند، و آنان را از عذاب دائمی می‌ترساند.

سپس خدای تعالی خصوصی‌ترین اوصاف این مؤمنین را بیان نموده و آن این است که: در امر نماز و عباداتی که در آن خدای را ذکر می‌کنند محافظت و مراقبت دارند.

و این صفت همان است که در سوره مؤمنون در خاتمه صفات مؤمنین ذکر کرده و فرموده: " و الذین هم علی صلواتهم يحافظون. "

(مستند: آیه ۹۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۳۸۹)

ایمان به آخرت انگیزه پرستش خدا

- "وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ،
- و چون سخن از خدای یگانه می‌شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منتفر می‌شود و چون سخن از خدایان دیگر می‌شود خشنود می‌گردند."

اگر از اوصاف مشرکین تنها مساله بی‌ایمانی به آخرت را نام برد، بدین جهت است که ریشه و اساس نفرت آنان از شنیدن نام خدا همین بی‌ایمانی به آخرت بوده است، چون اگر به آخرت ایمان می‌داشتند و باور داشتند که روزی به سوی خدا برمی‌گردند و جزای کرده‌های خود را می‌بینند، قطعاً خدا را پرستش می‌کردند، نه اولیای خود را و هرگز از شنیدن نام خدای واحد نفرت نمی‌کردند.

(مستند: آیه ۴۵ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۱۱)

محرومین از علم به آخرت

- "بَلِ اَنْذَرِكْ عَلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلِ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ،
- مگر علم ایشان در باره آخرت کامل است؟ نه بلکه در مورد آن شك دارند، بلکه از این هم بدترند و در باره آخرت اصلاً کورند."

معنای تدارک علمشان در آخرت این است که ایشان علم خود را تا آخرین جزءش در باره غیر آخرت مصرف کردند، تا بکلی تمام شد، و دیگر چیزی از آن نماند، تا با آن امر آخرت را دریابند .

ایشان آنچه استعداد برای درک و علم داشتند، همه را در مادیات و زندگی دنیا مصرف کردند، در نتیجه نسبت به امور آخرت در جهل مطلقند، بلکه اصلاً در باره آخرت تردید می‌کنند، چون از طرز احتجاجاتشان بر نبود قیامت که جز استبعاد، اساسی ندارد، همین معنا برمی‌آید، بلکه از این بالاتر، آنان نسبت به امور آخرت کورند، یعنی خدا دل‌هایشان را از تصدیق بدان و اعتقاد به وجود آن کور کرده است .

مراتب محرومیت مشرکین از علم به آخرت مختلف است و آیه شریفه آن مراتب را می‌فهماند و می‌فرماید که مشرکین در اعلا مرتبه آن محرومیتند، پس معنای جمله "بل اذارک علمهم فی الآخرة"، این است که علمی بدان ندارند، به گوششان نخورده و معنای جمله "بل هم فی شك منها"، این است که اگر هم خبر قیامت به گوششان خورده و به دل‌هایشان وارد شده، لیکن یقین بدان نیافته‌اند و درباره آن در شکند و تصدیقش نکرده‌اند و معنای اینکه فرمود: "بل هم منها عمون"، این است که اگر از اعتقاد به قیامت بی

بهره شدند به اختیار خود نشده‌اند و اصولاً مربوط به آنان نیست، بلکه خدای سبحان قلوبشان را از درک آن کور کرده، و در نتیجه دیگر نخواهند توانست آن را درک کنند.
(مستند: آیه ۶۶ سوره نمل المیزان ج: ۱۵ ص: ۵۵۳)

مشخصات منکرین آخرت

- " إلهكم إلهٌ واحدٌ فالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ،
- خدای شما خدای یکتاست، کسانی که به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان به انکار حق خو کرده و خودشان مستکبرند."

در این آیات، کافر را عبارت از کسی دانسته که به روز جزا ایمان نداشته باشد، چون ایمان به روز جزا مستلزم ایمان به وحدانیت خدا و رسالت رسولان او است.
" قلوبهم منكرة، " یعنی دل‌هایشان منکر حق است. اینها که به روز جزا ایمان ندارند دل‌هایشان منکر حق است و نسبت به آن عناد و لجاج دارند، و می‌خواهند با لجاجت در برابر حق، خود را بزرگتر از حق جلوه دهند، و بهمین جهت بدون هیچ دلیل و حجتی از انقیاد در برابر حق سر بر می‌تابند.

(مستند: آیه ۲۲ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۳۳۳)

مشخصات کافرین به آخرت

- ... وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ، الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ،
- ... و وای به حال آنان که شرک می‌ورزند، همانهایی که زکات نمی‌دهند و نسبت به آخرت کافرند."

این آیه شریفه مشرکین را که برای خدا شرکایی اثبات می‌کردند و قائل به یگانگی او نبودند، تهدید می‌کند و آنان را به دو صفت از اخص صفاتشان توصیف می‌کند: یکی اینکه زکات نمی‌دهند و یکی هم اینکه به آخرت کفر می‌ورزند.

جمله " و هم بالآخرة هم کافرون، " وصف دیگری است از مشرکین، وصفی است که از لوازم مذهب آنان در انکار معاد به شمار می‌رود و کفر به آخرت از مشخصات مشرک است.

(مستند: آیه ۶ و ۷ سوره فصلت المیزان ج: ۱۷ ص: ۵۴۸)

بخش پنجم

شفاعت

فصل اول

شفاعت

و واقعیت آن در قرآن

موضوع شفاعت در قرآن کریم

- ” وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ،
- بپرهیزید از روزی که احدی به جای دیگری جزاء داده نمی شود، و از او شفاعتی پذیرفته نیست، و از او عوضی گرفته نمی شود، و هیچکس از ناحیه کسی یاری نمی‌گردد! “

خدای تعالی در قرآن کریم درباره مسئله شفاعت می‌فرماید:

- ” روزی که در آن نه خرید و فروشی هست، و نه رابطه دوستی! “
- ” روزی که هیچ دوستی برای دوستی کاری صورت نمی‌دهد! “
- ” روزی که از عذاب می‌گریزد ولی از خدا پناهگاهی ندارد! “
- ” چرا به یاری یکدیگر بر نمی‌خیزید؟ بلکه آنان امروز تسلیمند. “
- ” به غیر خدا چیزی را می‌پرستند که نه ضرری برایشان دارد، و نه سودی به ایشان می‌رساند، و می‌گویند:
- اینها شفیعان ما به نزد خدایند ،
- بگو : آیا به خدا چیزی یاد می‌دهید که خود او در آسمانها و زمین اثری از آن سراغ ندارد؟
- منزه و والا است خدا، از آنچه ایشان برایش شریک می‌پندارند! “
- ” ستمکاران نه دوستی دارند، و نه شفיעی که سخنش خریدار داشته باشد! “
- ” فما لنا من شافعين و لا صديق حميم ! “

و از این قبیل آیات، که مسئله شفاعت و تاثیر واسطه و اسباب را در روز قیامت نفی می‌کند، ولی این مسئله را به کلی و از اصل انکار نمی‌کند، بلکه در بعضی از آیات می‌بینیم که آنرا فی الجمله اثبات می‌نماید، مانند آیه :

- ” الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام، ثم استوی علی العرش، ما لکم من

دونه من ولی و لا شفیع، افلا تتذكرون؟
 - او است الله، که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، و سپس بر عرش مسلط گشت، شما به غیر او سرپرست و شفییعی ندارید، آیا باز هم متذکر نمی‌گردید؟!“

که می‌بینید در این آیه بطور اجمال شفاعت را برای خود اثبات نموده است.

و نیز آیه:

- ” لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع،
 - به غیر او ولی و شفییعی برایشان نیست!“ و آیه
 - ” قل لله الشفاعة جميعا،
 - بگو شفاعت همه‌اش مال خدا است.“
 این آیات بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید، شفاعت را مختص به خدای عز اسمه می‌کند، ولی با آیات زیر آنرا عمومیت می‌دهد، و برای غیر خدا نیز اثبات می‌کند، اما با این شرط که خدا به او اذن داده باشد، و به شفاعتش راضی باشد، و امثال این شروط .

- ” له ما فی السموات و ما فی الارض، من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه؟ یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم،
 - مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، کیست که بدون اذن او نزد او شفاعتی کند؟ او می‌داند اعمالی را که یک یک آنان کرده‌اند، و همچنین آثاریکه از خود بجای نهاده‌اند!“
 - ” ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام، ثم استوی علی العرش، یدبر الامر، ما من شفیع الا من بعد اذنه،
 - بدرستی پروردگار شما تنها الله است، که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، آنگاه بر عرش مسلط گشته، تدبیر امر نمود، هیچ شفییعی نیست مگر بعد از آنکه او اجازه دهد.“
 - ” و قالوا اتخذ الرحمن ولدا، سبحانه، بل عباد مکرمون، لا یسبقونه بالقول، و هم بامرهم یعملون، یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم، و لا یشفعون الا لمن ارتضى، و هم من خشیته مشفقون،
 - گفتند: خدا فرزندی گرفته، منزه است خدا، بلکه فرشتگان بندگان آبرومند اویند که در سخن از او پیشی نمی‌گیرند، و به امر او عمل می‌کنند، و او می‌داند آنچه را که آنان می‌کنند، و آنچه اثر که دنبال کرده‌ایشان می‌ماند، و ایشان شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خدا راضی باشد، و نیز ایشان از ترس او همواره در حالت اشفاقند!“
 - ” و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق، و هم یعلمون،
 - آنهایی که مشرکین به جای خدا می‌خوانند، مالک شفاعت کسی نیستند، تنها کسانی می‌توانند به درگاه او شفاعت کنند، که به حق شهادت داده باشند، و در حالی داده باشند که عالم باشند.“

- ” لا یملکون الشفاعة، الا من اتخذ عند الرحمن عهدا،
 - مالک شفاعت نیستند، مگر تنها کسانی که نزد خدا عهدی داشته باشند!“

- "یومئذ لا تنفع الشفاعة، الا من اذن له الرحمن، و رضی له قولا، یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم، و لا یحیطون به علما،
- امروز شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر از کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او را پسندیده باشد، او به آنچه مردم کرده‌اند، و نیز به آنچه آثار پشت سر نهاده‌اند، دانا است، و مردم به او احاطه علمی ندارند."
- "و لا تنفع الشفاعة عنده، الا لمن اذن له،
- شفاعت نزد او برای کسی سودی نمی‌دهد، مگر کسی که برایش اجازه داده باشد!"
- "و کم من ملك فی السموات، لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد أن یاذن الله لمن یشاء و یرضی!"
- چه بسیار فرشتگان که در آسمانهایند، و شفاعتشان هیچ سودی ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر که بخواهد اذن دهد."

به هر حال، آنچه مسلم است، و هیچ شکی در آن نیست، این است که آیات نامبرده شفاعت را اثبات می‌کنند، چیزی که هست بعضی آنطور که دیدید منحصر در خدا می‌کنند، و بعضی دیگر آنطور که دیدید عمومیتش می‌دهند. و این اسلوب کلام، به ما می‌فهماند که به جز خدای تعالی هیچ موجودی بطور استقلال مالک هیچ یک از کمالات نامبرده نیست، و اگر موجودی مالک کمالی باشد، خدا به او تملیک کرده است.

آیاتیکه شفاعت را انکار می‌کنند، اگر بگوئیم: ناظر به شفاعت در روز قیامت است، شفاعت به طور استقلال را نفی می‌کند، و می‌خواهد بفرماید: کسی در آن روز مستقل در شفاعت نیست، که چه خدا اجازه بدهد و چه ندهد او بتواند شفاعت کند، و آیاتی که آنرا اثبات می‌کند، نخست اصالت در آن را برای خدا اثبات می‌کند، و برای غیر خدا به شرط اذن و تملیک خدا اثبات می‌نماید، پس شفاعت برای غیر خدا هست، اما با اذن خدا.

در بررسی موضوع شفاعت از نظر قرآن مجید نکات زیر باید مورد توجه قرار

گیرد:

- ۱- شفاعت و متعلقات آن از نظر قرآن چه معنائی دارد؟
- ۲- شفاعت از چه شفیعی سر می‌زند؟
- ۳- شفاعت در حق چه کسانی جاری می‌شود؟
- ۴- شفاعت در چه زمانی تحقق می‌یابد؟
- ۵- شفاعت چه نسبتی با عفو و مغفرت خدای تعالی دارد؟

شفاعت چیست؟

معنای اجمالی شفاعت را همه می دانند، چون همه انسانها در اجتماع زندگی می کنند، که اساسش تعاون است. در حقیقت شخصی که متوسل به شفیع می شود نیروی خودش به تنهایی برای رسیدنش به هدف کافی نیست، لذا نیروی خود را با نیروی شفیع گره می زند، و در نتیجه آنرا دو چندان نموده، به آنچه می خواهد نائل می شود، بطوریکه اگر این کار را نمی کرد، و تنها نیروی خود را بکار می زد، به مقصود خود نمی رسید، چون نیروی خودش به تنهایی ناقص و ضعیف و کوتاه بود .

انواع شفاعت:

۱- شفاعت تکوینی

در دو آیه از آیات بالا که راجع به خلقت آسمانها و زمین است، قهرا شفاعت هم در آنها در مورد تکوین خواهد بود، و شفاعت در مورد تکوین جز این نمی تواند باشد، که علل و اسبابی میان خدا و مسببها واسطه شده، و امور آنها را تدبیر و وجود و بقاء آنها را تنظیم کنند، و این همان شفاعت تکوینی است.

شفاعت تکوینی که معلوم است از تمامی اسباب کونی سر می زند، و همه اسباب نزد خدا شفیع هستند، چون میان خدا و مسبب خود واسطه اند.

۲- شفاعت تشریحی

آیات زیر با این شفاعت، یعنی شفاعت در مرحله تشریح منطبقند:

- " یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا، "
- " لا تنفع الشفاعة عنده، الا لمن اذن له، "
- " لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی، "
- " و لا یشفعون الا لمن ارتضى، "
- " و لا یملك الذین یدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق وهم یعلمون. "

شفاعت تشریحی و مربوط به احکام (که معلوم است اگر واقع شود، در دائره

تکلیف و مجازات واقع می شود،) نیز دو قسم است، یکی شفاعتی که در دنیا اثر بگذارد، و باعث آمرزش خدا، و یا قرب به درگاه او گردد. دیگری که مربوط است به ثواب و عقاب، از این قسم دوم بعضی در تمامی گناهان از شرک گرفته تا پائین تر از آن اثر می گذارد، مانند شفاعت و وساطت توبه، و ایمان البته توبه و ایمان در دنیا و قبل از قیامت .

و بعضی دیگر در عذاب بعضی از گناهان اثر دارد، مانند عمل صالح که واسطه می شود در محو شدن گناهان، و اما آن شفاعتی که مورد نزاع و اختلافست، یعنی شفاعت انبیاء و غیر ایشان در روز قیامت، برای برداشتن عذاب از کسیکه حساب قیامت، او را مستحق آن کرده، این شفاعت مربوط است به اهل گناهان کبیره، از اشخاصی که متدین به دین حق هستند، و خدا هم دین آنانرا پسندیده است.

شفاعت کنندگان کیستند؟

آیات فوق الذکر، شافع بودن را برای عده‌ای از بندگان خدا از قبیل ملائکه و بعضی از مردم، اثبات می‌کند، البته به شرط اذن و به قید ارتضاء، و این خودش تملیک شفاعت است، یعنی با همین کلامش دارد شفاعت را به بعضی از بندگانش تملیک می‌کند و می‌تواند بکند، چون – ” له الملك و له الامر! “

پس این بندگان که خدا مقام شفاعت را به آنان داده، می‌توانند به رحمت و عفو و مغفرت خدا، و سایر صفات علیای او تمسک نموده، بنده‌ای از بندگان خدا را که گناه گرفتارش کرده، مشمول آن صفات خدا قرار دهند، و در نتیجه بلای عقوبت را که شامل او شده، از او برگردانند، و در این صورت دیگر از مورد حکم عقوبت بیرون گشته، دیگر مصداق آن حکم نیست، چون تاثیر شفاعت از باب حکومت است، نه از باب تضاد و تعارض، و این مطلب با گفتار خود خدای تعالی منطبق است که می‌فرماید:

- ” فاولئك يبذل الله سيئاتهم حسنات، “
- **خدا گناهان ایشان را میدل به حسنه می‌کند!**“
- ” ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه، نكفر عنكم سيئاتكم، “
- **اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان صغیره شما را محو می‌کنیم.**“
- ” ان الله لا يغير ان يشرك به، و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء، “
- **خدا این گناه را نمی‌آمرزد که به وی شرک بورزند، و گناهان پائینتر از آنرا از هر کس بخواهد می‌آمرزد.**“

بله، این هم هست، که او هر چه را بکند به خاطر مصلحتی می‌کند که اقتضای آنرا داشته باشد، و به خاطر علتی انجام می‌دهد، که بین او و عملش واسطه است، وقتی چنین است، چه مانعی دارد که یکی از آن مصلحت‌ها و یکی از آن علت‌ها شفاعت شافعانی چون انبیاء و اولیاء و بندگان مقرب او باشد، هیچ مانعی بذهن نمی‌رسد، و هیچ جزاف و ظلمی هم لازم نمی‌آید.

از اینجا روشن شد که معنای شافعیت - بر حسب حقیقت در حق خدای تعالی نیز صادق است، چون هر یک از صفات او واسطه بین او و بین خلق او، در افاضه جود، و

بذل وجود هستند، پس در حقیقت شفیع علی الاطلاق او است، همچنانکه خودش به صراحت فرموده:

- " قل لله الشفاعة جميعا،
- بگو شفاعت همه‌اش از خداست ! "
- " ما لكم من دونه من ولی و لا شفیع،
- بگو شما به غیر خدا سرپرست و شفیع ندارید! "
- " لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع،
- ایشان بجز خدا شفیع و سرپرستی ندارند. "

و غیر خدای تعالی هر کس شفیع شود، و دارای این مقام بگردد، به اذن او، و به تملیک او شده است.

البته این نیز هست، که در درگاه خدا تا حدودی شفاعت به کار هست، و اشخاصی از گنه‌کاران را شفاعت می‌کنند، و اینکه گفتیم - **تا حدودی** برای این بود که خاطر نشان سازیم شفاعت تا آن حدی که محذوری ناشایسته به ساحت کبریائی خدائیش نیاورد، ثابت است و ممکن است این معنا را به بیانی روشن‌تر تقریب کرده گفت: ثواب و پاداش دادن به نیکوکار حقیقتی است که عقل آنرا صحیح دانسته و حق بنده نیکوکار می‌داند، حقی که به گردن مولا ثابت شده همچنانکه عقاب و امساک کردن از رحمت به بنده مجرم را حقی برای مولی می‌داند، اما میان این دو حق از نظر عقل فرقی هست و آن این است که عقل ابطال حق غیر را صحیح نمی‌داند چون ظلم است و اما ابطال حق خویش و صرفنظر کردن از آنرا قبیح نمی‌شمارد و بنا بر این عقل جائز می‌داند که مولائی به خاطر شفاعت شفیع از عقاب بنده‌اش و یا امساک رحمت به او که حق خود مولا است، صرفنظر کند، و حقیقت شفاعت هم همین است .

شفاعت شدگان کیستند؟

(اصحاب یمین)

تعیین اشخاصی که در باره‌شان شفاعت می‌شود، آنطور که باید با تربیت دینی سازگاری ندارد، و تربیت دینی اقتضاء می‌کند که آنرا به طور مبهم بیان کنند، همچنانکه قرآن کریم نیز آنرا مبهم گذاشته و می‌فرماید:

- " كل نفس بما كسبت رهينة، الا اصحاب اليمين، في جنات يتساءلون، عن المجرمين ما سلکم فی سقر؟ قالوا: لم نك من المصلين، و لم نك نطعم المسكين، و كنا نخوض مع الخائضين، و كنا نكذب بيوم الدين، حتى اتينا اليقين، فما تنفعهم شفاعة الشافعين،

- هر کسی گروگان کرده خویش است، مگر اصحاب یمین، که در بهشتها قرار دارند، و از یکدیگر سراغ مجرمین را گرفته و می‌پرسند:

- چرا دوزخی شدید؟ می گویند:
- ما از نمازگزاران نبودیم، و به مسکینان طعام نمی خوراندیم، و همیشه با جستجوگران در جستجو بودیم، و روز قیامت را تکذیب می کردیم، تا وقتی که یقین بر ایمان حاصل شد،
در آن هنگام است که دیگر شفاعت شافعان سودی برای آنان ندارد. “

در این آیه می فرماید:

در روز قیامت هر کسی مرهون گناہانی است که کرده است، و به خاطر خطایائی که از پیش مرتکب شده، بازداشت می شود، مگر اصحاب یمین، که از این گرو آزاد شده اند، و در بهشت مستقر گشته اند، آنگاه می فرماید: این طائفه در عین این که در بهشتند، مجرمین را که در آنحال در گرو اعمال خویشند، می بینند، و از ایشان در آنهنگام که در دوزخند می پرسند، و ایشان به آن علتها که ایشانرا دوزخی کرده اشاره می کنند، و چند صفت از آنها می شمارند، آنگاه از این بیان این نتیجه را می گیرد که شفاعت شافعان به درد آنان نخورد.

و مقتضای این بیان این است که اصحاب یمین دارای آن صفات نباشند یعنی آن صفاتی که در دوزخیان مانع شمول شفاعت به آنها شد، نداشته باشند، و وقتی آن موانع در کارشان نبود، قهرا شفاعت شامل حالشان می شود، و وقتی مانند آن دسته در گرو نباشند، لابد از گرو در آمده اند، و دیگر مرهون گناہان و جرائم نیستند، پس معلوم می شود: که بهشتیان نیز گناه داشته اند، چیزیکه هست شفاعت شافعان ایشانرا از رهن گناہان آزاد کرده است. آری در آیات قرآنی اصحاب یمین را به کسانی تفسیر کرده که اوصاف نامبرده در دوزخیان را ندارند.

اهل دوزخ به خاطر داشتن چهار صفت: یعنی ترک نماز برای خدا، و ترک انفاق در راه خدا، و فرورفتگی در بازیچه دنیا، و تکذیب روز حساب دوزخی شده اند.

و این چهار صفت اموری هستند که ارکان دین را منهدم می سازند، و بر عکس داشتن ضد آن صفات، دین خدا را بپا می دارد.

و لازمه این دو صفت توجه به سوی خدا است به عبودیت، و سعی در رفع حوائج جامعه، که به عبارتی دیگر می توان از اولی به نماز تعبیر کرد، و از دومی به انفاق در راه خدا، پس قوام دین از دو جهت علم و عمل به این چهار صفت است، و این چهار صفت بقیه ارکان دین را هم در پی دارد. چون مثلا کسی که یکتاپرست نیست، و یا نبوت را منکر است، ممکن نیست دارای این چهار صفت بشود!

پس اصحاب یمین عبارت شدند از کسانی که از شفاعت بهره مند می شوند، کسانی که از نظر دین و اعتقادات مرضی خدا هستند، حال چه اینکه اعمالشان مرضی بوده باشد، و اصلا محتاج به شفاعت در قیامت نباشند، و چه اینکه اینطور نباشند، در هر

صورت، آن کسانی که از شفاعت شدن منظور هستند اینهايند.

پس معلوم شد که شفاعت وسیله نجات گناه کاران اصحاب یمین است، همچنانکه

قرآن کریم هم فرموده:

- " ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه، نکفر عنکم سیاتکم،

- اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان دیگران را جبران می‌کنیم!"

و بطور مسلم منظور از این آیه این است که گناهان صغیره را خدا می‌آمرزد، و

احتیاجی به شفاعت ندارد، پس مورد شفاعت، آن عده از اصحاب یمینند که گناهی

کبیره از آنان تا روز قیامت باقی مانده، و بوسیله توبه و یا اعمال حسنه دیگر از بین نرفته

است!

پس معلوم می شود شفاعت، مربوط به اهل کبائر از اصحاب یمین است،

همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده:

- " تنها شفاعتم مربوط به اهل کبائر از امتم است،

و اما نیکوکاران هیچ ناراحتی در پیش ندارند! "

مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که خدای تعالی در یکجا از کلام

عزیزش شفاعت را برای کسیکه خودش راضی باشد اثبات کرده، و این ارتضاء را به هیچ

قیدی مقید نکرده، و معین ننموده آن اشخاص چه اعمالی دارند، و نشانه‌هاشان چیست؟

همچنانکه همین مبهم گوئی را در جای دیگر کرده، و فرموده: مگر کسی که رحمان

اجازه‌اش داده باشد، و سخنش پسندیده باشد، که در این آیه نیز معین نکرده، اینگونه

اشخاص چه کسانیند؟ از اینجا می‌فهمیم مقصود از پسندیدن آنان پسندیدن دین آنان

است، نه اعمالشان، و خلاصه اهل شفاعت کسانیند که خدا دین آنانرا پسندیده باشد،

و کاری به اعمالشان ندارد.

مجرمین در قیامت چه کسانی اند؟

از سوی دیگر در جای دیگر فرموده:

- " يوم نحشر المتقين الى الرحمان و فداء، و نسوق المجرمین الى جهنم و ردا، لا

یملکون الشفاعة، الا من اتخذ عند الرحمان عهدا،

- روزی که پرهیزکاران را برای مهماتی و خوان رحمت خود محشور می‌کنیم و

مجرمین را برای ریختن به جهنم بدان سو سوق می‌دهیم آنان مالك شفاعت

نیستند، مگر کسیکه قبلا از خدای رحمان عهدی گرفته باشد."

کلمه شفاعت در این آیه، یعنی شفاعت شدن، و معلوم است که تمامی مجرمین

کافر نیستند، که دوزخی شدنشان حتمی باشد، به دلیل اینکه فرمود:

- " انه من یات ربه مجرما، فان له جهنم، لا یموت فیها، و لا یحیی، و من یاتہ

مؤمناً، قد عمل الصالحات، فاولئك لهم الدرجات العلی،
 - بدیستی وضع چنین است که هر کس با حال مجرمیت نزد پروردگارش آید، آتش جهنم دارد، که نه در آن می‌میرد، و نه زنده می‌شود، و هر کس که با حالت ایمان بیاید، و عمل صالح هم کرده باشد، چنین کسانی درجات والائی دارند!“

از این آیه بر می‌آید که هر کس مؤمن باشد، ولی عمل صالح نکرده باشد، باز مجرم است، پس مجرمین دو طائفه‌اند: یکی آنانکه نه ایمان آورده، و نه عمل صالح کرده‌اند، و دوم کسانی که ایمان آورده‌اند، ولی عمل صالح نکرده‌اند، پس یک طائفه از مجرمین مردمانند که بر دین حق بوده‌اند، و لکن عمل صالح نکرده‌اند، و این همان کسی است که جمله: الا من اتخذ عند الرحمن عهداً، در باره‌اش تطبیق می‌کند. چون این کسی است که عهد خدا را دارد، آن عهدی که آیه:

- ” ا لم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان، انه لکم عدو مبین، و ان اعبدوننی، هذا صراط مستقیم!
 - مگر با شما ای بنی آدم عهد نکردم که شیطان را نپرستید؟ که او دشمن آشکار شما است، و اینکه مرا بپرستید، که این صراط مستقیم است؟ “

از آن خبر می‌دهد.

پس این طائفه که گفتیم ایمان داشته‌اند، ولی عمل صالح نکرده‌اند، آنها را آنهایی که عهدی از خدا گرفته بودند، و به خاطر اعمال بدشان داخل جهنم می‌شوند، ولی به خاطر داشتن عهد، مشمول شفاعت شده، از آتش نجات می‌یابند.

آیه شریفه:

- ” و قالوا لن تمسنا النار الا ایما معدودة، قل اتخذتم عند الله عهداً،
 - گفتند آتش دوزخ جز چند روزی بما نمی‌رسد، بگو مگر شما از خدا عهد گرفته بودید؟“

نیز به این حقیقت اشاره دارد، و بنا بر این، این آیات نیز به همان آیات قبل برگشت می‌کند، و بر روی هم آنها دلالت دارد بر اینکه مورد شفاعت، یعنی کسانی که در قیامت برایشان شفاعت می‌شود، عبارتند از گناهکاران دین‌دار، و متدینین به دین حق ولی گناه کار، اینها را خدا دینشان را پسندیده است.

زمان و مکان شفاعت :

۱- شفاعت در دنیا

شفیع و واسطه میان خدا و بنده در زندگی دنیا چند قسم است:

اول - شفاعت توبه در دنیا

توبه از گناه، خود از شفیعان است، چون باعث آمرزش گناهان است:

- " قل! یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم، لا تقنطوا من رحمة الله، ان الله یغفر الذنوب جميعا، انه هو الغفور الرحیم، و انیبوا الی ربکم،
- بگو! ای بندگانم، که بر نفس خود زیاده روی روا داشتید، از رحمت خدا مایوس نشوید، که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، چون او آمرزگار رحیم است، و به سوی پروردگارتان توبه ببرید! "

که عمومیت این آیه، حتی شرک را هم شامل می‌شود، که توبه شرک را هم از بین می‌برد.

دوم - شفاعت ایمان به رسول خدا "ص"

ایمان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از شفیعان است، که در باره‌اش فرموده:

- " آمنوا برسوله . . . یغفر لکم،
- به رسول او ایمان بیاورید . . . گناهانتان را بیامرزد. "

سوم - شفاعت عمل صالح در دنیا

یکی دیگر از شافعان، عمل صالح است که در باره‌اش فرموده:

- " وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم،
- خدا کسانی را که ایمان آورده، و اعمال صالح کردند، وعده داده که مغفرت و اجر عظیم دارند. "
- " یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله، و ابتغوا الیه الوسیلة،
- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید- و بدین وسیله - وسیله‌ای به درگاهش بدست آورید! "

چهارم - شفاعت قرآن کریم در دنیا

یکی دیگر از شافعان، قرآن کریم است، که خودش در این باره فرموده:

- " یردنی الی صراط مستقیم،
- خداوند به وسیله قرآن کسانی را که در پی خوشنودی اویند هدایت می‌کند، سوی راه‌های سلامت، و به اذن خودش ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور خارج می‌سازد، و نیز آنها را به سوی صراط مستقیم راه می‌نماید. "

پنجم - شفاعت متعلقات عمل صالح در دنیا

یکی دیگر از شافعان، هر آن چیزی است که با عمل صالح ارتباطی دارد، مانند: مسجدها، امکنه شریفه و متبرکه، ایام شریفه، انبیاء و رسولان خدا، که برای امت خود طلب مغفرت می‌کنند، همچنانکه در باره انبیاء فرموده:

- " و لو انهم اذ ظلموا انفسهم، جاؤك، فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول، لوجدوا

- الله توابا رحیما،
 - و اگر ایشان بعد از آنکه به خود ستم کردند، آمدند نزد تو، و آمرزش خدا را خواستند، و رسول هم برایشان طلب مغفرت کرد، خواهند دید که خدا توبه پذیر رحیم است.“

ششم - شفاعت ملائکه در دنیا

یکی دیگر از شافعان ملائکه است، که برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند، همچنانکه فرمود:

- ” الذین یحملون العرش و من حوله، یسبحون بحمد ربهم، و یؤمنون به، و یستغفرون للذین آمنوا،
 - آن فرشتگان که عرش را حمل می‌کنند، و اطرافیان آن، پروردگار خود را به حمد تسبیح می‌گویند، و به او ایمان دارند، و برای همه آن کسانی که ایمان آورده‌اند، طلب مغفرت می‌کنند.“
 - ” والملائكة یسبحون بحمد ربهم، و یستغفرون لمن فی الارض، ألا ان الله هو الغفور الرحیم،
 - و ملائکه با حمد پروردگار خود، او را تسبیح می‌گویند، و برای هر کس که در زمین است طلب مغفرت می‌کنند، آگاه باشید که خداست که آمرزگار رحیم است.“

هفتم - شفاعت مؤمنان در دنیا

- یکی دیگر از شافعان خود مؤمنینند، که برای خود، و برای برادران ایمانی خود، استغفار می‌کنند، و خدای تعالی از ایشان حکایت کرده که می‌گویند:
- ” و اعف عنا، و اغفر لنا، و ارحمنا، انت مولینا،
 - و بر ما بیخشای، و ما را بیامرز و به ما رحم کن،
 که تویی سرپرست ما !“

۲- شفاعت در آخرت

قسم دوم شفیع است که در روز قیامت شفاعت می‌کند، شفاعت به آن معنائی که شناختی، حال ببینیم این شفیعان چه کسانی هستند؟

۱- شفاعت انبیاء در آخرت

یک طائفه از اینان انبیاء علیهم السلامند:

دو آیه شریفه زیر، علاوه بر اینکه دلالت می‌کنند بر شفاعت انبیاء، دلالت بر شفاعت ملائکه نیز دارند، چون در این دو آیه گفتگو از فرزند خدا بود، که مشرکین ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند و یهود و نصاری مسیح و عُزیر را پسر خدا

می‌پنداشتند:

- " و قالوا اتخذ الرحمن ولدا، سبحانه، بل عباد مكرمون . . . و لا يشفعون الا لمن ارتضى،
 - مشركين می‌گفتند: خدا فرزند گرفته منزله است خدا، بلکه فرشتگان بندگان مقرب خدایند . . . و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسیکه خدا بپسندد. "
- که یکی از آنان عیسی بن مریم علیه السلام است، که در روز قیامت شفاعت می‌کند. و نیز می‌فرماید:

- " و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق و هم يعلمون،
- آن کسانی که مشرکین بجای خدا می‌خوانند، مالك شفاعت نیستند، تنها کسانی مالك شفاعتند که به حق شهادت می‌دهند و خود دانای حقتند. "

۲- شفاعت ملائکه در آخرت

دسته‌ای دیگر از شفیعیان روز قیامت ملائکه هستند:

- " و کم من ملك في السماوات، لا تغنى شفاعتهم شيئا، الا من بعد ان ياذن الله لمن يشاء و یرضى،
 - و چه بسیار فرشته که در آسمانهایند و شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد اجازه دهد. "
- و نیز می‌فرماید:

- " يومئذ لا تنفع الشفاعة، الا من اذن له الرحمن، و رضى له قولا، يعلم ما بين ايديهم، و ما خلفهم،
- امروز شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او پسندیده باشد، خدا آنچه را که پیش روی ایشانست، و آنچه را از پشت سر فرستاده‌اند، می‌داند. "

۳- شفاعت شاهدان، و مؤمنین در قیامت

طائفه دیگر از شفیعیان در قیامت شهدا هستند، که آیه:

- " و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق، و هم يعلمون. "
- دلالت بر آن دارد، چون این طائفه نیز به حق شهادت دادند، پس هر شهیدی شفیعی است که مالک شهادت است، چیزی که هست این شهادت مربوط به اعمال است، نه شهادت به معنای کشته شدن در میدان جنگ، از اینجا روشن می‌شود: که مؤمنین نیز از شفیعیان روز قیامتند، برای اینکه خدای تعالی خبر داده، که مؤمنین نیز در روز قیامت ملحق به شهداء می‌شوند، و فرموده:

- " و الذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون، و الشهداء عند ربهم،
- و کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند، ایشان همان صدیقین و شهداء نزد

شفاعت به چه چیز تعلق می‌گیرد؟

خواننده عزیز توجه فرمود، که شفاعت دو قسم بود، یکی تکوینی، که عبارتست از تاثیر هر سببی تکوینی در عالم اسباب، و یکی تشریحی، که مربوط است به ثواب و عقاب.

از این قسم دوم بعضی در تمامی گناهان از شرک گرفته تا پائین‌تر از آن اثر می‌گذارد، مانند شفاعت و وساطت توبه و ایمان، البته توبه و ایمان در دنیا و قبل از قیامت!

و بعضی دیگر در عذاب بعضی از گناهان اثر دارد، مانند عمل صالح که واسطه می‌شود در محو شدن گناهان، و اما آن شفاعتی که مورد نزاع و اختلافست، یعنی شفاعت انبیاء و غیر ایشان در روز قیامت، برای برداشتن عذاب از کسیکه حساب قیامت، او را مستحق آن کرده، قبلا در بحث (شفاعت شدگان) گفتیم: که این شفاعت مربوط است به اهل گناهان کبیره، از اشخاصی که متدین به دین حق هستند، و خدا هم دین آنانرا پسندیده است.

شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد؟

منظور ما از این شفاعت، باز همان شفاعت مورد نزاع است، شفاعتی که گفتیم: عذاب روز قیامت را از گناهکاران بر می‌دارد، اما پاسخ از این سؤال، این است که آیه شریفه:

– ” كل نفس بما كسبت رهينة، الا اصحاب اليمين، في جنات يتساءلون: عن المجرمين، ما سلككم في سقر؟

دلالت دارد بر اینکه شفاعت به چه کسانی می‌رسد، و چه کسانی از آن محرومند، چیزی که هست بیش از این هم دلالت ندارد، که شفاعت تنها در فک رهن، و آزادی از دوزخ، و یا خلود در دوزخ مؤثر است، و اما در ناراحتی‌های قبل از حساب، از هول و فزع قیامت، و ناگواریهای آن، هیچ دلالتی نیست بر این که شفاعت در آنها هم مؤثر باشد، بلکه می‌توان گفت: که آیه دلالت دارد بر اینکه شفاعت تنها در عذاب دوزخ مؤثر است، و

در ناگواریهای قبل از آن مؤثر نیست.

این نکته را هم باید دانست که از آیات نامبرده در سوره مدثر می توان استفاده کرد که سؤال و جوابی که در آن شده مربوط است به بعد از فصل قضا، و رسیدگی به حسابها، بعد از آنکه اهل بهشت جای خود را در بهشت گرفته، و اهل دوزخ هم در دوزخ قرار گرفته‌اند، و در چنین هنگامی شفاعت شامل جمعی از گناهکاران شده، و آنان را از آتش نجات می دهد، برای اینکه کلمه ” فی جنات...“ در این آیات آمده، و این کلمه استقرار در بهشت را می‌رساند.

و نیز جمله: ”ما سلککم ...“ در آن هست، که از ماده سلوک و به معنای داخل کردن با نظم و با ردیف خاص، نظیر داخل کردن نخ در دانه‌های تسبیح، که از کوچک‌ترها گرفته تا بزرگ و بزرگ‌ترها همه را نخ می‌کشند. پس در این تعبیر معنای استقرار هست.

و اما نشئه برزخ، و ادله‌ای که دلالت می‌کند بر حضور پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم، و ائمه علیهم‌السلام در دم مرگ، و در هنگام سؤال قبر، و کمک کردن آن حضرت در شدائد، که در روایات ذیل آیه: « و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به ...» آمده، ربطی به شفاعت در درگاه خدا ندارد. بلکه از قبیل تصرفها و حکومتی است که خدای تعالی به ایشان داده، تا به اذن او هر حکمی که خواستند برانند، و هر تصرفی خواستند بکنند، همچنانکه در باره آن فرموده:

- ” و علی الاعراف رجال، یعرفون کلا بسیماهم، و نادوا: اصحاب الجنة ان سلام علیکم، لم یدخلوها، و هم یطمعون . . . و نادى اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم، قالوا: ما اغنی عنکم جمعکم، و ما کنتم تستکبرون، اهؤلاء الذین اقسمتم: لا ینالهم الله برحمة ادخلوا الجنة، لا خوف علیکم، و لا انتم تحزنون،

- و بر اعراف (که جایگاهی میان بهشت و دوزخ است)، مردمی هستند که هر کسی را از سیمایش می‌شناسند، به اصحاب بهشت داد می‌زنند: که سلام بر شما، با اینکه خود تاکنون داخل بهشت نشده‌اند، ولی امید آنرا دارند . . . اصحاب اعراف مردمی را که هر يك را با سیمایشان می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: دیدید که نیروی شما از جهت کمیت و کیفیت به دردتان نخورد؟ آیا همین بهشتیان نیستند که شما سوگند می‌خوردید: هرگز مشمول رحمت خدا نمیشوند؟ دیدید که داخل بهشت می‌شوند، و شما اشتباه می‌کردید؟ آنگاه رو به بهشتیان کرده می‌گویند حال به بهشت درآید، که نه ترسی بر شما باشد، و نه اندوهناک می‌شوید !“

و از این قبیل است آیه:

- ” یوم ندعوا کل اناس بامامهم، فمن اوتی کتابه بیمنینه،

- روزی که هر قومی را به نام پیشواشان صدا می‌زنیم، پس هر کس کتابش به دست راستش داده شود...“

که از این آیه نیز بر می‌آید: امام واسطه در خواندن و دعوت است، و دادن کتاب

از قبیل همان حکومتی است که گفتیم خدا به این طائفه داده است. پس از بحثی که در باره شفاعت گذشت، این نتیجه بدست آمد: که شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت بکار می‌رود، که یا گنه‌کار بوسیله شفاعت مشمول آمرزش گشته، اصلاً داخل آتش نمی‌شود، و یا آنکه بعد از داخل شدن در آتش، بوسیله شفاعت نجات می‌یابد، یعنی شفاعت باعث می‌شود که خدا به احترام شفیع، رحمت خود را گسترش می‌دهد.

(مستند: آیه ۴۸ سوره بقره میزان ج: ۱ ص: ۲۳۲ تا ۲۸۳)

مقام و رضایت رسول الله در آخرت

- " وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى،
- وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى،
- و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است،
- و پروردگارت به زودی عطایی می‌کند که راضی شوی! "

مفاد آیه قبلی موقف کرامت و عنایت الهی را برای رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم اثبات می‌کرد، در این آیه می‌فرماید: تازه زندگی دنیای تو با آن کرامت و بزرگی که داری، و با آن عنایتی که خدای تعالی به تو دارد در برابر زندگی آخرت چیزی نیست، و زندگی آخرت تو از دنیایت بهتر است!

" و لسوف يعطيك ربك فترضى، " این آیه شریفه آیه قبل را تثبیت می‌کند و می‌فرماید: در زندگی آخرت خدای تعالی آنقدر به تو عطا می‌کند تا راضی شوی! در این هم عطای خدا را مطلق آورده، و هم رضایت رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم را.

در روایات اسلامی در درالمنثور است که ابن منذر و ابن مردویه و ابو نعیم - در کتاب الحلیه - از طریق حرب بن شریح روایت کرده‌اند که گفت: من به ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر علیه‌السلام) گفتم: به نظر شما این شفاعتی که اهل عراق بر سر زبانها دارند حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند عمویم محمد بن حنفیه از علی بن ابی طالب نقل کرد که رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلّم فرمود: آنقدر از امتم شفاعت می‌کنم که خدای تعالی خطاب می‌کند:

- ای محمد آیا راضی شدی ؟ عرضه می‌دارم:
- بلی، پروردگارا راضی شدم!

آنگاه (امام باقر علیه السلام) رو به من - حرب ابن شریح - کرد و فرمود: شما به اهل عراق می‌گویید: از تمامی آیات قرآن آیه‌ای که بیش از همه امید بخش است آیه زیر است که می‌فرماید:

- ” یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
 جمیعا
 - ای بندگانم که بر خود ستم روا داشتید، از رحمت خدا مایوس نشوید، که خدا
 همه گناهان را می‌آمرزد.“

عرضه داشتیم بله، ما اینطور معتقدیم. فرمود:

لیکن ما اهل بیت می‌گوییم از همه آیات در کتاب خدا امید بخش‌تر آیه زیر است، که راجع به شفاعت است:

- ” و لسوف یعطیک ربک فترضی!“

(مستند: آیه ۴ و ۵ سوره ضحی المیزان ج ۲۰ ص ۵۲۳)

شفاعت در روایات اسلامی

۱- در امالی شیخ صدوق از حضرت رضا، از آباء گرامش، از امیر المؤمنین علیه‌السلام، روایت کرده که فرمود: رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

- ” کسی که به حوض من ایمان نداشته باشد، خداوند او را در حوض وارد نکند، و کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را به شفاعت من نائل نسازد، آنگاه فرمود: تنها شفاعت من مخصوص کسانی از امت من است، که مرتکب گناهان کبیره شده باشند، و اما نیکوکاران از ایشان هیچ گرفتاری پیدا نمی‌کنند!

راوی می‌گوید: من به حضرت رضا عرضه داشتیم: یا بن رسول الله! پس معنای این کلام خدای تعالی که می‌فرماید: ” و لا یشفعون الا لمن ارتضی“ چیست؟ فرمود: شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی را که خدا دینش را پسندیده باشد!

۲- در تفسیر عیاشی از سماعه بن مهران، از ابی ابراهیم، از حضرت کاظم علیه‌السلام روایت آورده که در ذیل آیه:

- ” عسى أن یبعثک ربک مقاما محمودا،

- امید آن داشته باش، که پروردگارت به مقام محمودت برساند!“

فرمود: روز قیامت مردم همگی از شکم خاک بر می‌خیزند، و مقدار چهل سال می‌ایستند، و خدای تعالی آفتاب را دستور می‌دهد تا بر فرق سرهاشان آنچنان نزدیک شود که از شدت گرما عرق بریزند، و به زمین دستور می‌رسد که عرق آنان را در خود فرو نبرد،

مردم به نزد آدم می‌روند، و از او می‌خواهند تا شفاعتشان کند، آدم مردم را به نوح دلالت می‌کند، و نوح ایشانرا به ابراهیم، و ابراهیم به موسی، و موسی به عیسی و عیسی به ایشان می‌گوید: بر شما باد به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خاتم النبیین، پس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: آری من آماده اینکارم، پس به راه می‌افتد، تا دم در بهشت می‌رسد، و دق الباب می‌کند، از درون بهشت می‌پرسند: که هستی؟ و خدا داناتر است، پس محمد می‌گوید: من محمدم! از درون خطاب می‌رسد: در را به رویش باز کنید، چون در به رویش گشوده می‌شود، به سوی پروردگار خود روی می‌آورد، در حالیکه سر به سجده نهاده باشد، و سر از سجده بر نمی‌دارد تا اجازه سخن به وی دهند و بگویند حرف بزن و درخواست کن! که هر چه بخواهی داده خواهی شد و هر که را شفاعت کنی پذیرفته خواهد شد.

پس سر از سجده بر می‌دارد، دوباره رو به سوی پروردگارش نموده، از عظمت او به سجده می‌افتد، این بار هم همان خطابها به وی می‌شود، سر از سجده بر می‌دارد، و آنقدر شفاعت می‌کند، که دامنه شفاعتش حتی به درون دوزخ رسیده، شامل حال کسانی که به آتش سوخته‌اند، نیز می‌شود، پس در روز قیامت در تمامی مردم از همه امتها، هیچ کس آبروی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ندارد، این است آن مقامی که آیه شریفه ” عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا، “ بدان اشاره دارد.

مؤلف: این معنا در روایاتی بسیار زیاد از سنی و شیعه وارد شده است، و دلالت دارد بر اینکه مقام محمود در آیه شریفه همان مقام شفاعت است، البته منافات هم ندارد که غیر آنجناب، یعنی سایر انبیاء و غیر انبیاء هم بتوانند شفاعت کنند، چون ممکن است شفاعت آنان فرع شفاعت آنجناب باشد، و فتح باب شفاعت به دست آنجناب بشود.

۳- در تفسیر عیاشی نیز از یکی از دو امام باقر و صادق علیهماالسلام روایت آمده که در تفسیر آیه ” عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا، “ فرمود: این مقام شفاعت است.

۴- باز در تفسیر عیاشی از عبید بن زراره روایت آمده، که گفت: شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید:

آیا مؤمن هم شفاعت دارد؟ فرمود: بله، فردی از حاضران پرسید: آیا مؤمن هم به شفاعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن روز محتاج می‌شود؟ فرمود: بله، برای اینکه مؤمنین هم خطایا و گناهانی دارند، و هیچ احدی نیست مگر آنکه محتاج شفاعت آنجناب می‌شود.

راوی می‌گوید: مردی از این گفتار رسولخدا پرسید که فرمود: من سید و آقای همه فرزندان آدمم، و در عین حال افتخار نمی‌کنم!

حضرت فرمود: بله صحیح است، آنجناب حلقه در بهشت را می‌گیرد، و بازش می‌کند، و سپس به سجده می‌افتد، خدای تعالی می‌فرماید: سر بلند کن، و شفاعت نما، که شفاعت پذیرفته است، و هر چه می‌خواهی بطلب که به تو داده می‌شود، پس سر بلند می‌کند و دوباره به سجده می‌افتد باز خدای تعالی می‌فرماید: سر بلند کن و شفاعت نما که شفاعت پذیرفته است و درخواست نما که درخواستت برآورده است. پس آنجناب سر بر می‌دارد و شفاعت می‌نماید، و شفاعتش پذیرفته می‌شود و درخواست می‌کند، و به او هر چه خواسته می‌دهند.

۵- در تفسیر فرات، از محمد بن قاسم بن عبید با ذکر یک یک راویان، از بشر بن شریح بصری روایت آورده که گفت: من به محمد بن علی علیه السلام عرضه داشتم: کدامیک از آیات قرآن امیدوارکننده‌تر است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه می‌گویند؟ عرضه داشتم: می‌گویند آیه:

- "قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ،
 - بگو ای کسانی که در حق خود زیاده‌روی و ستم کردید، از رحمت خدا نومید
 مشوید!"

فرمود: و لکن ما اهل بیت این را نمی‌گوئیم، پرسیدم: پس شما کدام آیه را امیدوارکننده‌تر می‌دانید؟ فرمود آیه:
 - "و لسوف یعطیک ربک فترضی!
 - به خدا سوگند شفاعت! به خدا سوگند شفاعت! به خدا سوگند شفاعت!

مؤلف : اما اینکه آیه: " عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا...." مربوط به مقام شفاعت باشد، چه بسا هم لفظ آیه با آن مساعد باشد و هم روایات بسیار زیادی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیده، که فرمود: مقام محمود مقام شفاعت است، و اما این که گفتیم لفظ آیه با آن مساعد است، از این جهت است که جمله " ان یبعثک . . ." دلالت می‌کند بر اینکه مقام نامبرده مقامی است که در آن روز به آن جناب می‌دهند. و چون کلمه "محمود" در آیه مطلق است شامل همه حمدها می‌شود، چون مقید به حمد خاصی نشده، این خود دلالت می‌کند بر این که همه مردم او را می‌ستایند، چه اولین و چه آخرین!

و از سوی دیگر از آنجا که حمد عبارتست از ثنای جمیل در مقابل رفتار جمیل اختیاری، پس به ما می‌فهماند که در آن روز از آن جناب به تمامی اولین و آخرین، رفتاری صادر می‌شود، که از آن بهره‌مند می‌گردند، و او را می‌ستایند.
 و به همین جهت در روایت عبید بن زراره، که قبلا گذشت، فرمود: هیچ احدی

نیست مگر آنکه محتاج به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می شود.

و اما اینکه آیه ” و لسوف يعطيك ربك فترضى “ امیدوار کننده ترین آیه قرآن باشد، و حتی از آیه: ” یا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا... “ هم امیدوار کننده تر باشد، علتش این است که نهی از نومییدی در آیه دوم، نهی است که هر چند در قرآن شریف مکرر آمده، مثلاً از ابراهیم علیه السلام حکایت کرده که گفت :

– ” و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون- از رحمت خدا نومید نمی شوند، مگر مردم گمراه، “

و از یعقوب علیه السلام حکایت کرده که گفت:

– ” انه لا یبأس من روح الله الا القوم الکافرون - بدرستی که از رحمت خدا مایوس نمی شوند مگر مردم کافر. “

و لکن در هر دو مورد این نهی ناظر به نومییدی از رحمت تکوینی است، همچنانکه مورد دو آیه بدان شهادت می دهد:

و اما آیه ” قل یا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله، ان الله یغفر الذنوب جميعا، انه هو الغفور الرحيم، و انیبوا الی ربکم ... “ هر چند که نهی از نومییدی از رحمت تشریحی خداست، به قرینه جمله ” اسرفوا على انفسهم “ که به روشنی می فهماند قنوط و نومییدی در آیه راجع به رحمت تشریحی، و از جهت معصیت است، و به همین جهت خدای سبحان وعده آمرزش گناهان را بطور عموم، و بدون استثناء آورد.

و لکن دنبال آیه، عبارت ” ... و انیبوا الی ربکم، “ و جملات بعدی را آورده که به توبه و اسلام و عمل به پیروی امر می کند، و می فهماند که منظور آیه این است که بنده ای که به خود ستم کرده، نباید از رحمت خدا نومید شود، مادام که می تواند توبه کند، و اسلام آورد، و عمل صالح کند، و از این راه های نجات استفاده کند.

پس در آیه نامبرده رحمت خدا مقید به قیود نامبرده شد، و مردم را امر می کند که به این رحمت مقید خدا، دست بیاویزند، و خود را نجات دهند، و معلوم است که امید رحمت مقید مانند امید رحمت مطلق و عام نیست، و آن رحمتی که خدا به پیامبرش وعده داده، رحمت عمومی و مطلق است، چون آنجناب را ” رحمة للعالمین “ خوانده و این وعده مطلق را در آیه : ” و لسوف يعطيك ربك فترضى “ به پیامبر گرامیش داده، تا او را دلخوش و شادمان کند .

توضیح اینکه آیه شریفه در مقام منت نهادن است، و در آن وعده ای است خاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و در سراسر قرآن، خدای سبحان احدی از خلائق خود را هرگز چنین وعده ای نداده است. در این وعده اعطاء خود را به هیچ قیدی مقید نکرده،

وعده اعطائی است مطلق، البته وعده‌ای نظیر این به دسته‌ای از بندگان خود داده، که در بهشت به آنها بدهد، و فرموده:

- ” لهم ما يشاؤون عند ربهم !
 - ایشان نزد پروردگار خود در بهشت هر چه بخواهند دارند!“
- و نیز فرموده :

- ” لهم ما يشاؤون فيها، و لدینا مزید،
- ایشان در بهشت هر چه بخواهند دارند، و نزد ما بیش از آنهم هست!“

که می‌رساند آن دسته نامبرده در بهشت چیزهایی مافوق خواست خود دارند.

و معلوم است که مشیت و خواست به هر خیری و سعادت‌ی تعلق می‌گیرد، که به خاطر انسان خطور بکند، معلوم می‌شود در بهشت از خیر و سعادت چیزهایی هست که بر قلب هیچ بشری خطور نمی‌کند، همچنانکه فرمود:

- ” فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرۃ اعین ،
- هیچ کس نمی‌داند که چه چیزها که مایه خوشنودی آنان است، بر ایشان ذخیره کرده‌اند.“

خوب ، وقتی عطا‌های خدا به بندگان با ایمان و صالحش این باشد، که مافوق تصور و از اندازه و قدر بیرون باشد، معلوم است که آنچه به رسولش در مقام امتنان عطاء می‌کند، وسیع‌تر و عظیم‌تر از اینها خواهد بود!

این وضع عطا‌ی خدای تعالی است، و اما ببینیم خوشنودی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه حد و حدودی دارد، و این را می‌دانیم که این خوشنودی غیر رضا به قضا و قسمت خداست، که در حقیقت برابر با امر خداست، چون خدا مالک و غنی علی‌الاطلاق است، و عبد جز فقر و حاجت چیزی ندارد، و لذا باید به آنچه پروردگارش عطا می‌کند راضی باشد، چه کم و چه زیاد، و نیز باید به آن قضائی که خدا در باره‌اش می‌راند، خوشنود و راضی باشد، چه خوب و چه بد، و وقتی وظیفه هر عبدی این بود، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این وظیفه داناتر، و عامل‌تر از هر کس دیگر است، او نمی‌خواهد مگر آنچه را که خدا در حقش بخواهد .

پس رضا در آیه: ” و لسوف یعطیک ربک فترضی،“ این رضا نیست، چون گفتیم: رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خدا راضی است چه عطا بکند، و چه نکند، و در آیه مورد بحث رضایت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مقابل اعطاء خدا قرار گرفته، و این معنا را می‌رساند: که خدا اینقدر به تو می‌دهد تا راضی شوی، پس معلوم است این رضا غیر آن است، نظیر این است که به فقیری بگوئی: من آنقدر به تو مال می‌دهم، تا بی‌نیاز شوی، و یا به گرسنه‌ای بگوئی: آنقدر طعامت می‌دهم تا سیر شوی، که در این گونه موارد رضایت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بی‌نیاز کردن فقیر، و طعام به گرسنه به

هیچ حد و اندازه‌ای مقید نشده است.

همچنانکه می‌بینیم نظیر چنین اعطای بی حدی را خداوند به طائفه‌ای از بندگانش وعده داده و فرموده :

- " ان الذین آمنوا، و عملوا الصالحات، اولئک هم خیر البریة، جزاؤهم عند ربهم، جنات عدن تجری من تحتها الانهار، خالدین فیها ابداء، رضی الله عنهم، و رضوا عنه، ذلک لمن خشى ربه،
- کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح کردند، بهترین خلق خدایند، پاداششان نزد پروردگارشان عبارتست از بهشت‌های عدن، که نهرها از دامنه آنها روانست، و ایشان به طور ابد در آن جاویدانند، خدا از ایشان راضی است، و ایشان هم از خدا راضی می‌شوند، این پاداشها برای کسی است که از پروردگارش در خشیت باشد."

که این وعده نیز از آنجا که در مقام امتنان است و وعده‌ای است خصوصی، لذا باید امری باشد مافوق آنچه که مؤمنین به طور عموم وعده داده شده‌اند، و باید از آن وسیع‌تر، و خلاصه بی حساب باشد.

- از سوی دیگر می‌بینیم: که خدای تعالی در باره رسول گرامیش فرمود: " بالمؤمنین رؤف رحیم،
- به مؤمنین رؤف و رحیم است،"

و در این کلام خود رأفت و رحمت آنجناب را تصدیق فرموده با این حال چطور این رسول رؤف و رحیم راضی می‌شود که خودش در بهشت به نعمت‌های آنجا متنعم باشد و در باغهای بهشت با خیال آسوده قدم بزند، در حالیکه جمعی از مؤمنین به دین او، و به نبوت او، و شیفتگان به فضائل و مناقب او، در درکات جهنم در غل و زنجیر باشند؟ و در زیر طبقاتی از آتش محبوس بمانند؟ با اینکه به ربوبیت خدا، و به رسالت رسولخدا صلی‌الله‌علیه و آله وسلم، و به حقانیت آنچه رسول آورده، معترف بوده‌اند، تنها جرمشان این بوده که جهالت برایشان چیره گشته، ملعبه شیطان شدند، و در نتیجه گناهای مرتکب گشتند، بدون اینکه عناد و استکباری کرده باشند .

و اگر یکی از ماها به عمر گذشته خود مراجعه کند، و ببیند: که در این مدت چه کمالات، و ترقیاتی را می‌توانست به دست آورد، ولی در به دست آوردن آنها کوتاهی کرده، آنوقت خود را به باد ملامت می‌گیرد، و به خود خشم نموده، یکی یکی کوتاهی‌گری‌ها را به رخ خود می‌کشد و به خود بد و بیراه می‌گوید، و ناگهان متوجه به جهالت و جنون جوانی خود می‌شود، که در آن هنگام چقدر نادان و بی تجربه بوده است؟ به محض آنکه به یاد آن دوران تاریک عمر می‌افتد، خشمش فرو می‌نشیند، و خودش به خود رحم می‌کند، و دلش برای خودش می‌سوزد، در حالی که این حس ترحم که در فطرت او است، یک ودیعه‌ای است الهی، و قطره‌ایست از دریای بی‌کران رحمت پروردگار،

با این که حس ترحم او ملک خود او نیست، بلکه عاریتی است، و علاوه قطره‌ایست در برابر رحمت خدا، مع ذلک خودش برای خودش ترحم می کند، آنوقت چطور ممکن است، که دریای رحمت رب العالمین، در موقفی که او است و انسانی جاهل و ضعیف، به خروش نیاید؟ و چطور ممکن است مجلای اتم رحمت رب العالمین، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دستگیری او نشتابد، و او را که در زندگی دنیا و در حین مرگ که در مواقف خطرناک دیگر، وزر و وبال خطایای خود را چشیده، همچنان در شکنجه دوزخ بگذارد، و او را نجات ندهد؟

۶- در تفسیر قمی، در ذیل جمله:

– “ و لا تنفع الشفاعة عنده، الا لمن اذن له ”

از ابی العباس تکبیر گو: روایت کرده که گفت غلامی آزاد شده یکی از همسران علی بن الحسین، که نامش ابو ایمن بود، داخل بر امام ابی جعفر علیه السلام شد، و گفت: ای ابی جعفر! دل مردم را خوش می کنید، و می گوئید شفاعت محمد! شفاعت محمد! خلاصه بگذارید مردم به وظائف خود عمل کنند!

ابو جعفر علیه السلام آنقدر ناراحت و خشمناک شد، که رنگش تیره گشت و سپس فرمود:

– وای بر تو ای ابا ایمن، آیا عفتی که در باره شکم و شهوت ورزیدی (یعنی مقدس مابیت) تو را به طغیان در آورده ولی متوجه باش که اگر فرع های قیامت را ببینی، آنوقت می فهمی که چقدر محتاج به شفاعت محمدی!

– وای بر تو مگر شفاعت جز برای گنه کارانی که مستوجب آتش شده اند تصور دارد؟

آنگاه اضافه کرد:

– هیچ احدی از اولین و آخرین نیست، مگر آنکه در روز قیامت محتاج شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و نیز اضافه کرد که: در روز قیامت یک شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امتش دارد، و یک شفاعتی ما در شیعیانمان داریم، و یک شفاعت شیعیان ما در خاندان خود دارند.

و سپس فرمود:

– یک نفر مؤمن در آنروز به عدد نفرات دو تیره بزرگ عرب ربیع و مضر شفاعت می کند، و نیز مؤمن برای خدمتگذاران خود شفاعت می کند، و عرضه میدارد: پروردگارا این شخص حق خدمت بگردنم دارد، و مرا از سرما و گرما حفظ می کرد

مؤلف: اینکه امام فرمود: احدی از اولین و آخرین نیست مگر آنکه محتاج

شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می شود، ظاهرش این است که این شفاعت عمومی، غیر آن شفاعتی است که در ذیل روایت فرمود: وای بر تو مگر شفاعت جز برای گنه کارانیکه مستوجب آتشند تصور دارد؟

در این معنا روایت دیگری است که هم عامه و هم خاصه نقل کرده اند و بر این معنا دلالت می کند، و نیز آیه زیر است:

- "ولا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة، الا من شهد بالحق، و هم يعلمون." چون می فهماند ملاک در شفاعت عبارتست از شهادت، پس شهداء هستند که در روز قیامت مالک شفاعتند.

و در آیه زیر می فرماید:

- "و كذلك جعلناكم امة وسطا، لتكونوا شهداء على الناس، و يكون الرسول عليكم شهيدا." شهادت.

که انبیاء شهادت خلقند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، شهید بر انبیاء است، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید شهیدان، و گواه گواهان است، پس شفیع شفیعان نیز هست، و اگر شهادت شهداء نمی بود، اصلا قیامت اساس درستی نداشت.

۷- در تفسیر قمی نیز در ذیل جمله:

- "و لا تنفع الشفاعة عنده، الا لمن اذن له...."

امام علیه السلام فرمود:

- احدی از انبیاء و رسولان خدا به شفاعت نمی پردازد، مگر بعد از آنکه خدا اجازه داده باشد، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی قبل از روز قیامت به او اجازه داده، و شفاعت مال او، و امامان از ولد او است، و آنگاه بعد از ایشان سایر انبیاء شفاعت خواهند کرد.

۸- در خصال از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم فرمود: سه طائفه به درگاه خدا شفاعت می کنند، و شفاعتشان پذیرفته هم می شود، اول انبیاء، دوم علماء، سوم شهداء.

مؤلف: ظاهرا مراد به شهداء شهدای در میدان جنگ است، چون معروف از

معنای این کلمه در زبان اخبار ائمه علیهم السلام همین معنا است، نه معنای گواهی دادن بر اعمال، که اصطلاح قرآن کریم است.

۹- و نیز در خصال، در ضمن حدیث معروف به **چهار صد آمده**: که امیر

المؤمنین فرمودند: برای ما شفاعتی است، و برای اهل مودت ما شفاعتی!

مؤلف: در این بین روایات بسیاری در باب شفاعت سیّده زنان بهشت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، و نیز شفاعت ذریه او، غیر از ائمه، وارد شده، و همچنین روایات دیگری در شفاعت مؤمنین، و حتی طفل سقط شده از ایشان، نقل شده است. از آن جمله در حدیث معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:

- ”تناکحوا تناسلوا - زن بگیرید، و نسل خود را زیاد کنید، که من در روز قیامت به وجود شما نزد امتهای دیگر مباهات می کنم، و حتی طفل سقط شده را هم به حساب می آورم، و همین طفل سقط شده با قیافه ای اخمو، به در بهشت می ایستد، هر چه به او می گویند: درای، داخل نمی شود، و می گوید: تا پدر و مادرم نیابند داخل نمی شوم، تا آخر حدیث.“

۱۰- در خصال از امام ابی عبد الله از پدرش از جدش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: برای بهشت هشت دروازه است، که از یک دروازه انبیاء و صدیقین وارد می شوند، و دربی دیگر مخصوص شهداء و صالحین است، و پنج درب دیگر آن مخصوص شیعیان و دوستان ما است، و خود لایزال بر صراط ایستاده، دعا می کنم، و عرضه می دارم: پروردگارا شیعیان و دوستان و یاوران مرا، و هر کس که در دنیا با من تولی داشته، سلامت بدار، و از سقوط در جهنم حفظ کن، که ناگهان از درون عرش ندائی می رسد: دعایت مستجاب شد، و شفاعتت پذیرفته گردید، و آنروز هر مردی از شیعیان من، و دوستان و یاوران من، و آنانکه عملاً و زبانا با دشمنان من جنگیدند، تا هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشاوندان خود را شفاعت می کنند.

(لازمه این معنا آن است که زندگی یک نفر شیعه اهل بیت علیهم السلام در سعادت هفتاد هزار نفر مؤثر است، همچنانکه دیدیم اثر انحراف دشمنان اهل بیت تا چهارده قرن باقی مانده و هنوز هم باقی می ماند.)

یک درب دیگر بهشت مخصوص سایر مسلمانان است، آنهاییکه اعتراف به شهادت لا اله الا الله داشتند، و در دل یک ذره بغض و دشمنی ما اهل بیت را نداشته اند.

۱۱- در کافی از حفص مؤذن از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که در رساله ای که به سوی اصحابش نوشت، فرمود:

- و بدانید که احدی از خلایق خدا، شما را از خدا بی نیاز نمی کند (نه کسی هست که اگر خدا نداد او بدهد، و نه کسی که اگر خدا بلائی فرستاد او از آن جلوگیری کند،) نه فرشته مقربی اینکاره است، و نه پیامبر مرسلی، و نه کسی پائین تر از این. هر کس دوست می دارد شفاعت شافعان نزد خدا سودی به حالش داشته

باشد، باید از خدا رضایت بطلبید .

۱۲- در تفسیر فرات به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : جابر به امام باقر علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، یا بن رسول الله ! حدیثی از جدتهات فاطمه علیها سلام برایم حدیث کن، جابر همچنان مطالب امام را در خصوص شفاعت فاطمه علیها سلام در روز قیامت ذکر می کند، تا می رسد به اینجا که می گوید: امام ابو جعفر فرمود: پس به خدا سوگند، از مردم کسی باقی نمی ماند مگر کسی که اهل شک باشد، و در عقائد اسلام ایمان راسخ نداشته، و یا کافر و یا منافق باشد، پس چون این چند طائفه در طبقات دوزخ قرار می گیرند، فریاد می زنند، که خدای تعالی آنرا چنین حکایت می فرماید:

– ” فما لنا من شافعين و لا صديق حميم، فلو ان لنا كره، فنكون من المؤمنين،
 – ما هیچ يك از این شافعان را نداشتیم، تا برایمان شفاعت کنند، و هیچ دوست دلسوزی نداشتیم تا کمکی برایمان کنند، خدایا اگر برای ما برگشتی باشد، حتما از مؤمنین خواهیم بود.“

آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: ولی هیهات هیهات که به خواسته شان برسند، و به فرض هم که برگردند، دوباره به همان منهیات که از آن نهی شده بودند، رو می آورند، و بدرستیکه دروغ می گویند.

مؤلف : اینکه امام علیه السلام به آیه: ”فما لنا من شافعين ...“ تمسک کردند، دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام آیه را دال بر وقوع شفاعت دانسته اند، با اینکه منکرین شفاعت، آیه را از جمله ادله بر نفی شفاعت گرفته بودند.

اگر مراد خدای تعالی صرف انکار شفاعت بود، جا داشت بفرماید: ”فما لنا من شفيع و لا صديق حميم – ما نه شفيعی داشتیم، و نه دوستی دلسوز.“ فرمود: از شافعان هیچ شفيعی نداشتیم. معلوم می شود شافعانی بوده اند و جماعتی بوده اند که از شافعان شفيع داشته اند، و جماعتی نداشته اند، یعنی شفاعت شافعان در باره آنان فائده ای نداشته است و این آرزویی است که در مقام حسرت کرده اند، و معلوم است که آرزوی در مقام حسرت، آرزوی چیزی است که می بایستی داشته باشند، ولی ندارند، و حسرت می خورند، که ایکاش ما هم آنرا می داشتیم.

پس معنای اینکه گفتند: اگر برای ما بازگشتی بود، این است که ایکاش برمی گشتیم، و از مؤمنین می شدیم، تا مانند آنان به شفاعت می رسیدیم، پس آیه شریفه از ادله ایست که بر وقوع شفاعت دلالت می کند، نه بر نفی و انکار آن .

۱۳- در توحید، از امام کاظم ”ع“، از پدرش، از پدران بزرگوارش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت آورده، که فرمود:

- در میان امت من تنها شفاعت من به مرتکبین گناهان کبیره می‌رسد، و اما نیکوکاران هیچ گرفتاری ندارند که محتاج شفاعت شوند.

شخصی عرضه داشت: یا بن رسول الله: چطور شفاعت مخصوص مرتکبین کبیره‌ها است با اینکه خدای تعالی می‌فرماید: "و لا یشفعون الا لمن ارتضى"، و معلوم است که مرتکب گناهان کبیره مرتضی و مورد پسند خدا نیستند؟
امام کاظم علیه‌السلام فرمود:

هیچ مؤمنی گناه نمی‌کند مگر آنکه گناه ناراحتش می‌سازد و در نتیجه از گناه خود نادم می‌شود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: که برای توبه همینکه نادم شوی کافی است، و نیز فرمود: کسیکه از حسنه خود خوشحال، و از گناهکاری خود متاذی و ناراحت باشد، او مؤمن است، پس کسیکه از گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی‌شود، مؤمن نیست، و از شفاعت بهره‌مند نمی‌شود، و از ستمکاران است، که خدای تعالی در باره‌شان فرموده: "ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع - ستمکاران نه دلسوزی دارند، و نه شفیی که شفاعتش خریدار داشته باشد."

شخصی که در آن مجلس بود عرضه داشت: یا بن رسول الله چگونه کسیکه بر گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی‌شود مؤمن نیست؟ فرمود:

- جهتش این است که هیچ انسانی نیست که یقین داشته باشد بر اینکه در برابر گناهان عقاب می‌شود، مگر آنکه اگر گناهی مرتکب شود، از ترس آن عقاب پشیمان می‌گردد و همینکه پشیمان شد، تائب است، و مستحق شفاعت می‌شود، و اما وقتی پشیمان نشود، بر آن گناه اصرار می‌ورزد، و مصر بر گناه آمرزیده نمی‌شود، چون مؤمن نیست، و به عقوبت گناه خود ایمان ندارد، چه اگر ایمان داشت، قطعاً پشیمان می‌شد.

- و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم فرموده بود: که هیچ گناه کبیره‌ای با استغفار و توبه کبیره نیست، و هیچ گناه صغیره‌ای با اصرار صغیره نیست، و اما اینکه خدای عز و جل فرموده: "و لا یشفعون الا لمن ارتضى"، منظور این است که شفیعان در روز قیامت شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خدا دین او را پسندیده باشد، و دین همان اقرار به جزاء بر طبق حسنات و سیئات است، پس کسی که دینی پسندیده داشته باشد، قطعاً از گناهان خود پشیمان می‌شود، چون چنین کسی به عقاب قیامت آشنائی و ایمان دارد.

مؤلف: اینکه امام علیه‌السلام فرمود: و از ستمکاران است... در این جمله کوتاه، ظالم روز قیامت را معرفی نموده، اشاره می‌کند به آن تعریضی که قرآن از ستمکار کرده و فرموده:

- "فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله على الظالمین، الذین یصدون عن سبیل الله، و یبغونها

عوجا، و هم بالاخرة کافرون،
 - پس چار زنی در میان آنان چار کشید: که لعنت خدا بر ستمکاران، یعنی کسانیکه مردم را از راه خدا جلوگیری می‌کنند، و دوست می‌دارند آنرا کج و معوج سازند، و به آخرت هم کافرند!“

و این همان کسی است که اعتقاد به روز مجازات ندارد، در نتیجه اگر اوامری از خدا از او فوت شد ناراحت نمی‌شود، و یا اگر محرّماتی را مرتکب گشت، دچار دل واپسی نمی‌گردد، و حتی اگر تمامی معارف الهیه، و تعالیم دینیه را انکار کرد، و یا امر آن معارف را خوار شمرد، و اعتنائی به جزاء و پاداش در روز جزا و پاداش نکرد، هیچ دلواپسی پیدا نمی‌کند، و اگر سخنی از آن به میان می‌آورد، از در استهزاء و تکذیب است.

و اینکه فرمود: پس این تائب و مستحق شفاعت است، معنایش این است که او به سوی خدا بازگشته، و دارای دینی مرضی و پسندیده گشته، از مصادیق شفاعت قرار گرفته است، و گر نه اگر منظور توبه اصطلاحی بود، توبه خودش یکی از شفعا است.

و اینکه کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کرد که فرمود: **هیچ گناهی با استغفار کبیره نیست** منظورش از این نقل تمسک به جمله بعدی بود که فرمود: **و هیچ صغیره‌ای با اصرار صغیره نیست**. چون کسی که از گناه صغیره، گرفته خاطر و پشیمان نمی‌شود، گناه در باره او وضع دیگری بخود می‌گیرد، و عنوان تکذیب به معاد و ظلم به آیات خدا را پیدا می‌کند، و معلوم است که چنین گناهی آمرزیده نیست، زیرا گناه وقتی آمرزیده می‌شود که یا صاحبش توبه کند، که مصر بر گناه گفتیم پشیمان نیست و توبه نمی‌کند، و یا به شفاعت آمرزیده می‌شود، که باز گفتیم شفاعت دین مرضی می‌خواهد، و دین چنین شخصی مرضی نیست.

نظیر این معنا در روایت علل آمده که از ابی اسحاق القمی، نقل کرده که گفت: من به ابی جعفر امام محمد بن علی باقر“ع“ عرضه داشتیم: یا بن رسول الله! از مؤمن مستبصر برایم بگو، که وقتی دارای معرفت می‌شود کمال می‌یابد، آیا باز هم زنا می‌کند؟ فرمود: بخدا سوگند نه! پرسیدم آیا لواط می‌کند؟ فرمود: بخدا سوگند، نه! می‌گوید پرسیدم: آیا دزدی می‌کند؟ فرمود: نه! پرسیدم: آیا شراب می‌خورد؟ فرمود: نه! پرسیدم: آیا هیچیک از این گناهان کبیره را می‌کند و هیچ عمل زشتی از این اعمال مرتکب می‌شود؟ فرمود: نه! پرسیدم: پس می‌فرمائید: اصلا گناه نمی‌کند؟ فرمود: نه! **در حالیکه مؤمن است ممکن است گناه کند، چیزی که هست مؤمنی است مسلمان، و گناهکار!** پرسیدم: معنای مسلمان چیست؟ فرمود: **مسلمان بطور دائم گناه نمی‌کند، و بر آن اصرار نمی‌ورزد!...**

۱۴- در خصال، به سندهائی از حضرت رضا، از پدران بزرگوارش علیهم السلام، از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود، خدای عز و جل برای بنده مؤمنش تجلی می‌کند، و او را به گناهایی که کرده یکی یکی واقف می‌سازد، و آنگاه او را می‌آمرزد، و این بدان جهت می‌کند که تا هیچ ملک مقرب، و هیچ پیغمبری مرسل، از فضاحت و رسوائی بنده او خیردار نشود، پرده‌پوشی می‌کند، تا کسی از وضع او آگاه نگردد، آنگاه به گناهان او فرمان می‌دهد تا حسنه شوند .

۱۵- از صحیح مسلم نقل شده: که با سندی بریده، از ابی ذر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت آورده که فرمود: روز قیامت مردی را می‌آورند، و فرمان می‌رسد که گناهان صغیره‌اش را به او عرضه کنید، و سپس از او دور شوید، به او می‌گویند: تو چنین و چنان کرده‌ای، او هم اعتراف می‌کند، و هیچیک را انکار نمی‌کند، ولی همه دل واپسش از این است که بعد از گناهان صغیره کبائرش را به رخس بکشند، آنوقت از شرم و خجالت چه کند؟ ولی ناگهان فرمان می‌رسد: به جای هر گناه یک حسنه برایش بنویسید، مرد می‌پرسد: آخر من گناهان دیگری داشتم، و در اینجا نمی‌بینم؟ ابی ذر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به اینجا رسید، آنچنان خندید که دندانهای کنارش نمودار شد .

۱۶- در امالی از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: چون روز قیامت شود، خدای تبارک و تعالی رحمت خود بگستراند، آنچنان که شیطان هم به طمع رحمت او بیفتد.

مؤلف : این سه روایت اخیر، از مطلقات اخبارند، که قید و شرطی در آنها نشده، و منافات با روایات دیگری ندارند، که قید و شرط در آنها شده است.

اخبار دال بر وقوع شفاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت، هم از طرق ائمه اهل بیت و هم از طرق عامه، بسیار و به حد تواتر رسیده است، که صرفنظر از مفاد یک یک آنها، همگی بر یک معنا دلالت دارند، و آن این است که در روز قیامت افرادی گنه‌کار از اهل ایمان شفاعت می‌شوند، حال یا اینکه از دخول در آتش نجات می‌یابند، و یا اینکه بعد از داخل شدن بیرون می‌شوند، و آنچه از این اخبار بطور یقین حاصل می‌شود، این است که گنه‌کاران از اهل ایمان در آتش خالد و جاودانه نمی‌مانند، و بطوریکه بخاطر دارید از قرآن کریم هم بیش از این استفاده نمی‌شود .

(مستند: آیه ۴۸ سوره بقره میزان ج: ۱ ص: ۲۳۲ تا ۲۸۳)

فصل دوم

یک بحث فلسفی درباره شفاعت

جزئیات و تفصیل مسئله معاد، چیزی نیست که دست براهین عقلی بدان برسد، و بتواند آنچه از جزئیات معاد، که در کتاب و سنت وارد شده، اثبات نماید، و علتش هم بنا به گفته بوعلی سینا این است که: آن مقدماتی که باید براهین عقلی بچینند، و بعد از چین آنها یک یک آن جزئیات را نتیجه بگیرد، در دسترس عقل آدمی نیست، و لکن با در نظر گرفتن این معنا، که آدمی بعد از جدا شدن جانش از تن، تجردی عقلی و مثالی به خود می‌گیرد و براهین عقلی دسترسی به این انسان مجرد و مثالی دارد، لذا کمالاتی هم که این انسان در آینده در دو طریق سعادت و شقاوت به خود می‌گیرد، در دسترس براهین عقلی هست.

آری انسان از همان ابتدای امر، هر فعلی که انجام دهد، از آن فعل هیئتی و حالی از سعادت و شقاوت در نفسش پدید می‌آید، که البته می‌دانید مراد به سعادت، آن وضع و آن چیز است که برای انسان از آن جهت که انسان است خیر است، و مراد به شقاوت هر چیزی است که برای او، از این جهت که انسان است مضر است.

آنگاه اگر همین فعل تکرار بشود، رفته رفته آن حالتی که گفتیم: از هر فعلی در نفس پدید می‌آید، شدت یافته، و نقش می‌بندد، و به صورت یک ملکه و یا بگو طبیعت ثانوی، در می‌آید، و سپس این ملکه در اثر رسوخ بیشتر، صورتی سعیده، و یا شقیه در نفس ایجاد می‌کند، و مبدء هیئت‌ها و صورتهای نفسانی می‌شود، حال اگر آن ملکه سعیده باشد، آثارش وجودی، و مطابق، و ملایم با صورت جدید، و با نفسی می‌شود که در حقیقت به منزله ماده‌ایست که قابل و مستعد و پذیرای آن است، و اگر شقیه باشد، آثارش اموری عدمی می‌شود، که با تحلیل عقلی به فقدان و شر برگشت می‌کند.

پس نفسی که سعید است، از آثاریکه از او بروز می‌کند لذت می‌برد، چون گفتیم: نفس او نفس یک انسان است، و آثار هم آثار انسانیت او است، و او می‌بیند که هر لحظه انسانیتش فعلیتی جدید به خود می‌گیرد.

و بر عکس نفس شقی، آثارش همه عدمی است، که با تحلیل عقلی سر از فقدان

و شر در می‌آورد، پس همانطور که گفتیم: نفس سعید به آن آثار انسانی که از خود بروز می‌دهد، بدان جهت که نفس انسانی است بالفعل لذت می‌برد، نفس شقی هم هر چند که آثارش ملایم خودش است، چون آثار آثار او است و لکن بدان جهت که انسان است از آن آثار متالم می‌شود.

این مطلب مربوط به نفوس کامله است، در دو طرف سعادت و شقاوت، یعنی انسانیکه هم ذاتش صالح و سعید است، و هم عملش صالح است، و انسانیکه هم ذاتش شقی است، و هم عملش فاسد و طالح است، و اما بالنسبه به نفوس ناقص، که در سعادت و شقاوتش ناقص است، باید گفت اینگونه نفوس دو جورند: یکی نفسی است که ذاتا سعید است، ولی فعلا شقی است و دوم آن نفسی که ذاتا شقی است ولی از نظر فعل سعید است.

اما قسم اول، نفسی است که ذاتش دارای صورتی سعید است، یعنی عقائد حقه را که از ثبوتات است دارد، چیزیکه هست هیئت‌های شقی و پست، و در اثر گناهان و زشتی‌هاییکه مرتکب شده به تدریج از روزی که در شکم مادر به این بدن متعلق شده، و در دار اختیار قرار گرفته، در او پیدا شده، و چون این صورتها با ذات او سازگاری ندارد، ماندنش در نفس قسری و غیر طبیعی است، و برهان عقلی این معنا را ثابت کرده: که قسر و غیر طبیعی دوام نمی‌آورد، پس چنین نفسی، یا در دنیا، یا در برزخ، و یا در قیامت، تا ببینی، رسوخ و ریشه دواندن صور شقیه تا چه اندازه باشد، طهارت ذاتی خود را باز می‌یابد.

و همچنین نفسی شقی، که ذاتا شقی است، ولی بطور عاریتی هیئت‌های خوبی در اثر اعمال صالحه به خود گرفته، از آنجا که این هیئت‌ها و این صورتها با ذات نفس سازگاری ندارد، و برای او غیر طبیعی است، و گفتیم غیر طبیعی دوام ندارد، یا دیر، و یا بزودی، یا در همین دنیا، و یا در برزخ، و یا در قیامت، این صورتهای صالحه را از دست می‌دهد. باقی می‌ماند آن نفسی که در زندگی دنیا هیچ فعلیتی نه از سعادت و نه از شقاوت به خود نگرفته، و همچنان ناقص و ضعیف از دار دنیا رفته است.

اینگونه نفوس مصداق "مرجون لامر الله" اند، تا خدا با آنها چه معامله کند.

این آن چیزی است که براهین عقلی در باب مجازات به ثواب و عقاب در برابر اعمال، بر آن قائم است، و آنرا اثر و نتیجه اعمال می‌داند، چون بالاخره روابط وضعی و اعتباری، باید به روابطی وجودی و حقیقی منتهی شود.

باز مطلب دیگری که در دسترس برهانهای عقلی است، این است که برهان عقلی مراتب کمال وجودی را مختلف می‌داند، بعضی را ناقص و بعضی را کامل، بعضی را شدید

و بعضی را ضعیف، که در اصطلاح علمی این شدت و ضعف را تشکیک می گویند. مانند نور که قابل تشکیک است، یعنی از یک شمع گرفته، به بالا می‌رود، نفوس بشری هم در قرب به خدا، که مبدء هر کمال و منتهای آنست، و دوری از او مختلف است. بعضی از نفوس در سیر تکاملی خود به سوی آن مبدئی که از آنجا آمده‌اند، بسیار پیش می‌روند، و بعضی دیگر کمتر و کمتر، و این وضع علل فاعلی است، که بعضی فوق بعضی دیگرند، و هر علت فاعلی واسطه گرفتن فیض از مافوق خود، و دادنش به مادون خویش است که در اصطلاح فلسفی از آن "ما به" تعبیر می‌کنند، پس بعضی از نفوس که همان نفوس کامله از قبیل نفوس انبیاء علیهم‌السلام، و مخصوصا آنکه همه درجات کمال را پیموده، و به همه فعلیاتی که ممکن بوده رسیده، واسطه می‌شود بین مبدء فیض، و علت‌های مادون، تا آنان نیز هیئت‌های شقیه و زشتی که بر خلاف ذاتشان در نفوس ضعیفشان پیدا شده، زایل سازند، و این همان شفاعت است البته شفاعتی که مخصوص گنه‌کاران است.

(مستند: آیه ۴۸ سوره بقره میزان ج: ۱ ص: ۲۳۲ تا ۲۸۳)

فصل سوم

بحث اجتماعی درباره شفاعت

آنچه اصول اجتماعی به دست می دهد، این است که مجتمع بشری به هیچ وجه قادر بر حفظ حیات، و ادامه وجود خود نیست، مگر با قوانینی که از نظر خود اجتماع معتبر شمرده شود، تا آن قوانین، ناظر بر احوال اجتماع باشد، و در اعمال یک یک افراد حکومت کند، و البته باید قانونی باشد که از فطرت اجتماع، و غریزه افراد جامعه، سر چشمه گرفته باشد، و بر طبق شرائط موجود در اجتماع وضع شده باشد، تا تمامی طبقات هر یک بر حسب آنچه با موقعیت اجتماعی سازگار است، راه خود را به سوی کمال حیات طی کند، و در نتیجه جامعه به سرعت رو به کمال قدم بردارد، و در این راه طبقات مختلف، با تبادل اعمال، و آثار گوناگون خود، و با برقرار کردن عدالت اجتماعی، کمک کار یکدیگر در سیر و پیشرفت شوند .

از سوی دیگر، این معنا مسلم است، که وقتی این تعاون، و عدالت اجتماعی برقرار می شود، که قوانین آن بر طبق دو نوع مصالح و منافع مادی و معنوی هر دو وضع شود، و در وضع قوانین، رعایت منافع معنوی هم بشود، (زیرا سعادت مادی و معنوی بشر، مانند دو بال مرغ است، که در پروازش به هر دو محتاج است، اگر کمالات معنوی از قبیل فضائل اخلاقی در بشر نباشد، و در نتیجه عمل افراد صالح نگردد، به مرغی می ماند که می خواهد با یک بال پرواز کند.) چون همه می دانیم که این فضائل اخلاقی است، که راستی و درستی و وفای به عهد و خیر خواهی و صدها عمل صالح دیگر درست می کند.

و از آنجائیکه قوانین، و احکامی که برای نظام اجتماع وضع می شود، احکامی است اعتباری، و غیر حقیقی، و به تنهایی اثر خود را نمی بخشد، (چون طبع سرکش و آزادی طلب بشر، همواره می خواهد از قید قانون بگریزد،) لذا برای اینکه تاثیر این قوانین تکمیل شود، به احکام دیگری جزائی نیازمند می شود، تا از حریم آن قوانین حمایت و محافظت کند، و نگذارد یکدسته بوالهوس از آن تعدی نموده، دسته‌ای دیگر در آن

سهل انگاری و بی اعتنائی کنند .

و به همین جهت می بینیم هر قدر حکومت (هر حکومتی که باشد،) بر اجراء مقررات جزائی قویتر باشد، اجتماع در سیر خود کمتر متوقف می شود، و افراد کمتر از مسیر خود منحرف و گمراه گشته، و کمتر از مقصد باز میمانند.

و بر خلاف، هر چه حکومت ضعیفتر باشد، هرج و مرج در داخل اجتماع بیشتر شده، و جامعه از مسیر خود منحرف و منحرفتر می شود، پس به همین جهت یکی از تعلیماتی که لازم است در اجتماع تثبیت شود، تلقین و تذکر احکام جزائی است، تا اینکه همه بدانند: در صورت تخلف از قانون به چه مجازاتها گرفتار می شوند، و نیز ایجاد ایمان به قوانین در افراد است، و نیز یکی دیگر این است که با ندانم کاریها، و قانون شکنیها، و رشوه گیریها، امید تخلص از حکم جزاء را در دلها راه ندهند، و شدیداً از این امید جلوگیری کنند.

باز به همین جهت بود که دنیا علیه کیش مسیحیت قیام کرد، و آنرا غیر قابل قبول دانست، برای اینکه در این کیش به مردم میگویند: که حضرت مسیح خود را بر بالای دار فدا، و عوض گناهان مردم قرار داد، و این را به مردم تلقین کردند، که اگر بیائید، و با نمایندگان او صحبت کنید، و از او خواهش کنید، تا شما را از عذاب روز قیامت برهاند، آن نماینده این وساطت را برایتان خواهد کرد، و معلوم است که چنین دینی اساس بشریت را منهدم می کند، و تمدن بشر را با سیر قهقری به توحش مبدل می سازد.

همچنانکه میگویند: آمار نشان داده که دروغگویان و ستمکاران در میان متدینین بیشتر از دیگرانند، و این نیست مگر بخاطر اینکه، این عده همواره دم از حقانیت دین خود می زنند، و گفتگو از شفاعت مسیح در روز قیامت می کنند، و لذا دیگر هیچ باکی از هیچ عملی ندارند، بخلاف دیگران، که از خارج چیزی و تعلیماتی در افکارشان وارد نگشته، به همان سادگی فطرت، و غریزه خدادادی خود باقی مانده اند و احکام فطرت خود را با تعلیماتی که احکام فطری دیگر آنرا باطل کرده، باطل نمی کنند و بطور قطع حکم می کنند به اینکه تخلف از هر قانونی که مقتضای انسانیت، و مدینه فاضله بشریت است، قبیح و ناپسند است .

و ای بسا که جمعی از اهل بحث، مسئله شفاعت اسلام را هم، از ترس اینکه با همین قانون شکنیهای زشت تطبیق نشود، تاویل نموده، و برایش معنائی کرده اند، که هیچ ربطی به شفاعت ندارد، و حال آنکه مسئله شفاعت، هم صریح قرآن است، و هم روایات وارده در باره آن متواتر است .

و به جان خودم، نه اسلام شفاعت به آن معنائی که آقایان کرده‌اند که گفتیم هیچ ربطی به شفاعت ندارد اثبات کرده، و نه آن شفاعتی را که با قانون شکنی یعنی یک مسئله مسخره و زشت منطبق می شود، قبول دارد.

اینجاست که یک دانشمند که می خواهد در معارف دینی اسلامی بحث کند، و آنچه اسلام تشریح کرده، با هیکل اجتماع صالح، و مدینه فاضله تطبیق نماید، باید تمامی اصول و قوانین منطبق بر اجتماع را بر رویهم حساب کند و نیز بداند که چگونه باید آنها را با اجتماع تطبیق کرد، و در خصوص مسئله شفاعت بدست آورد: که اولاً شفاعت در اسلام به چه معنا است؟ و ثانیاً این شفاعتی که وعده‌اش را داده‌اند، در چه مکان و زمانی صورت می‌گیرد؟ و ثالثاً چه موقعیتی در میان سایر معارف اسلامی دارد؟ که اگر این طریقه را رعایت کند، می‌فهمد که اولاً آن شفاعتی که قرآن اثباتش کرده، این است که مؤمنین یعنی دارندگان دینی مرضی، در روز قیامت جاویدان در آتش دوزخ نمی‌مانند، البته همانطور که گفتیم به شرطی که پروردگار خود را با داشتن ایمان مرضی، و دین حق دیدار نموده باشد، پس این وعده‌ای که قرآن داده مشروط است، نه مطلق، (پس هیچکس نیست که یقین داشته باشد که گناهانش با شفاعت آمرزیده می شود، و نمی‌تواند چنین یقینی پیدا کند).

علاوه بر این، قرآن کریم ناطق به این معناست: که هر کسی نمی‌تواند این دو شرط را در خود حفظ کند، چون باقی نگهداشتن ایمان بسیار سخت است، و بقای آن از جهت گناهان، و مخصوصاً گناهان کبیره، و باز مخصوصاً تکرار و ادامه گناهان، در خطری عظیم است، آری ایمان آدمی دائماً در لبه پرتگاه قرار دارد، چون منافیات آن دائماً آنرا تهدید به نابودی می‌کند.

و چون چنین است، پس یک فرد مسلمان دائماً ترس این را دارد، که مبادا گرانمایه‌ترین سرمایه نجات خود را از دست بدهد، و این امید هم دارد، که بتواند با توبه و جبران مافات آنرا حفظ کند، پس چنین کسی دائماً در میان خوف و رجاء قرار دارد، و خدای خود را، هم از ترس می‌پرستد، و هم به امید، و در نتیجه در زندگیش هم در حالت اعتدال، میان نومیدی، که منشا خمودیها است، و میان اطمینان به شفاعت، که کوتاهیها و کسالتها است، زندگی می‌کند، نه بکلی نومید است، و نه بکلی مطمئن، نه گرفتار آثار سوء آن نومیدی است، و نه گرفتار آثار سوء این اطمینان.

و ثانیاً می‌فهمد، که اسلام قوانینی اجتماعی قرار داده، که هم جنبه مادیات بشر را تامین می‌کند، و هم جنبه معنویات او را، بطوریکه این قوانین، تمامی حرکات و سکنات فرد و اجتماع را فرا گرفته، و برای هر یک از مواد آن قوانین، کیفر و پاداشی مناسب با آن

مقرر کرده، اگر آن گناه مربوط به حقوق خلق است، دیاتی، و اگر مربوط به حقوق دینی و الهی است، حدودی و تعزیرهایی معلوم کرده، تا آنجا که یک فرد را بکلی از مزایای اجتماعی محروم نموده، سزاوار ملامت و مذمت و تقبیح دانسته است.

و باز برای حفظ این احکام، حکومتی تاسیس کرده، و اولی الامر معین نموده، و از آنهم گذشته، تمامی افراد را بر یکدگر مسلط نموده، و حق حاکمیت داده است، تا یک فرد (هر چند از طبقه پائین اجتماع باشد،) بتواند فرد دیگری را (هر چند که از طبقات بالای اجتماع باشد)، امر به معروف و نهی از منکر کند.

و سپس این تسلط را با دمیدن روح دعوت دینی، زنده نگه داشته است، چون دعوت دینی که وظیفه علمای امت است، متضمن انذار و تبشیرهایی به عقاب و ثواب در آخرت است، و به این ترتیب اساس تربیت جامعه را بر پایه تلقین معارف مبده و معاد بنا نهاده است.

این است آنچه که هدف همت اسلام از تعلیمات دینی است، خاتم پیامبران آنرا آورد، و هم در عهد خود آنجناب، و هم بعد از آنجناب تجربه شد، و خود آن حضرت آنرا در مدت نبوتش پیاده کرد، و حتی یک نقطه ضعف در آن دیده نشد، بعد از آن جناب هم تا مدتی به آن احکام عمل شد، چیزیکه هست بعد از آن مدت بازیچه دست زمامداران غاصب بنی امیه، و پیروان ایشان قرار گرفت، و با استبداد خود، و بازیگری با احکام دین، و ابطال حدود الهی، و سیاسات دینی، دین مبین اسلام را از رونق انداختند، تا کار به جایی رسید که همه می دانیم، تمامی آزادیها که اسلام آورده بود از بین رفت، و یک تمدن غربی جایگزین تمدن واقعی اسلامی شد، و از دین اسلام در بین مسلمانان چیزی باقی نماند، مگر به قدر آن رطوبتی که پس از خالی کردن کاسه آب در آن می ماند.

و همین ضعف واضح که در سیاست دین پیدا شد، و این ارتجاع و عقب گردی که مسلمانان کردند، باعث شد از نظر فضائل و فواضل تنزل نموده، و به انحطاط اخلاقی و عملی گرفتار شوند، و یکسره در منجلاب لهو و لعب و شهوات و کارهای زشت فرو روند، و در نتیجه تمام قرق‌های اسلام شکسته شد، و گناهایی در بینشان پدید آمد، که حتی بی‌دینان هم از آن شرم دارند.

این بود علت انحطاط، نه بعضی از معارف دینی، که به غیر از سعادت انسان در زندگی دنیا و آخرتش اثری ندارد، خداوند همه مسلمانان را به عمل به احکام، و معارف این دین حنیف یاری دهد!

و آن آماري هم که نام بردند، به فرضی که درست باشد، از جمعیت متدینی گرفته‌اند، که سرپرست نداشته‌اند، و در تحت سیطره حکومتی که معارف و احکام دین را

مو به مو در آنان اجراء کند نبوده‌اند، پس در حقیقت آماری که گرفته شده، از یک جمعیت بی دین گرفته‌اند، بی دینی که نام دین بر سر دارند، بخلاف آن جمعیت بی دینی که تعلیم و تربیت اجتماعی غیر دینی را با ضامن اجراء داشته‌اند، یعنی سرپرستی داشته‌اند، که قوانین اجتماعی را مو به مو در آنان اجراء کرده، و صلاح اجتماعی آنانرا حفظ نموده، پس این آمارگیری هیچ دلالتی بر مقصود آنان ندارد.

(مستند: آیه ۴۸ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۲۳۲ تا ۲۸۳)

فصل چهارم

عوامل اصلی موثر در شفاعت

صلاحیت طرفین شفاعت

- ” وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ،
- و معبودهایی که به جای خدا عبادت می‌کنند، مالک شفاعت ایشان نیستند، تنها کسانی می‌توانند شفاعت کنند که به دین حق شهادت داده عالم به کرده‌های خلق بوده باشند.“

این آیه شریفه تصریح دارد بر اینکه شفاعتی در کار هست!

صلاحیت شفاعت کننده:

غیر از خدا هیچ معبودی مالک شفاعت نیست، نه ملائکه، و نه جن، و نه بشر، و نه هیچ معبودی دیگر.

و مراد از کلمه حق در اینجا دین توحید، و مراد از شهادت به حق اعتراف به آن دین است.

و مراد از جمله ” و هم يعلمون“ از آنجا که علم، مطلق آمده آگاهی به حقیقت حال کسی است که می‌خواهند برایش شفاعت کنند.

پس تنها کسی می‌تواند شفاعت کند که معترف به توحید باشد، و نیز بر حقیقت حال و حقیقت اعمال کسی که می‌خواهد شفاعتش کند واقف باشد، همچنان که در جای دیگر فرموده: ” لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا.“

استحقاق و شرایط شفاعت شونده :

” إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ “ شفعاء مالک شفاعتی نخواهند بود مگر بعد از شهادت به حق، و گفتیم مراد از کلمه حق در اینجا دین توحید، و مراد از شهادت به حق اعتراف به

آن دین است. پس شفعاء جز اهل توحید را نمی‌توانند شفاعت کنند، همچنان که قرآن کریم فرموده: " و لا یشفعون الا لمن ارتضى ."

آیه ۸۶ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۹۲

مقام محمود شفاعت کبرای رسول الله در قیامت

- " وَ مِنْ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا،
- و بعضی از شب را بیدار باش و تهجد کن که این نماز شب تنها بر تو واجب است باشد که خدایت به مقامی محمود (شفاعت) مبعوث گرداند."

در اینجا محمود بودن مقام آن جناب را مطلق آورده و هیچ قیدی به آن نزده است، و این خود می‌فهماند که مقام مذکور مقامی است که هر کس آن را می‌پسندد، و معلوم است که همه وقتی مقامی را حمد می‌کنند که از آن خوششان بیاید، و همه کس از آن منتفع گردد، و به همین جهت آن را تفسیر کرده‌اند به مقامی که همه خلائق آن را حمد می‌کنند، و آن مقام شفاعت کبرای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که روز قیامت در آن مقام قرار می‌گیرد.

آیه ۷۹ سوره اسری المیزان ج : ۱۳ ص : ۲۴۲

حج، از عوامل شفاعت، و موجب بخشش گناهان

در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که "... حاجی وقتی از حج بر می‌گردد همه گناهانش آمرزیده است ."

و در تفسیر عیاشی از آن جناب روایت کرده که فرمود: " او از حج بر می‌گردد در حالی که گناهانش آمرزیده شده، البته خدای تعالی گناه کسی را می‌آمرزد که تقوا داشته باشد."

المیزان ج : ۲ ص : ۱۲۷

کسی بدون اذن او حق شفاعت ندارد!

- " اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ !

- خداوند یکتا است که معبودی به جز او نیست خدانی است زنده و پاینده، چرت نمی‌زند تا چه رسد به خواب، هر چه در آسمانها و زمین هست از آن اوست آنکه به نزد او بدون اجازه‌اش شفاعت کند کیست؟ آنچه پیش رو و پشت سرشان

هست می‌داند و به چیزی از دانش وی جز به اجازه خود او احاطه ندارند قلمرو او آسمانها و زمین را فرا گرفته و نگهداشتن آنها بر او سنگینی نمی‌کند، که او والا و بزرگ است!

از اول آیه شریفه تا اینجا چند صفت از صفات خدای سبحان ذکر شده:

- ۱ - اینکه معبودی جز او نیست،
- ۲ - اینکه او حی و قیوم است،
- ۳ - اینکه هیچ عاملی از قبیل چرت و خواب با تسلط خود، قیومیت او را از کار نمی‌اندازد،
- ۴ - اینکه او مالک آنچه در آسمانها و زمین است می‌باشد،
- ۵ - اینکه کسی بدون اذن او حق شفاعت در درگاه او ندارد .

در ذکر این صفات رعایت ترتیب شده است، نخست وحدانیت خدا در الوهیت آمده، و بعد قیومیت او، چون قیومیت بدون توحید تمام نمی‌شود، و سپس مساله مالکیت او نسبت به آسمانها و زمین را آورد تا تمامیت قیومیت او را برساند، چون قیومیت وقتی تمام است که صاحب آن مالک حقیقی آسمانها و زمین و موجودات بین آن دو باشد. و در دو جمله اخیر یعنی مالکیت آسمانها و زمین، و مساله شفاعت، برای هر یک دنباله‌ای آورده که اگر قید نباشد چیزی شبیه قید است تا به وسیله این دنباله‌ها توهمی را که ممکن است بشود دفع کرده باشد، برای مساله مالکیت یعنی جمله «له ما فی السموات و الارض»، جمله: «یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم»، را و برای جمله: «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه»، جمله: «و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء»، را آورد.

علل و اسباب، و اذن خدا در حوادث

تصرف علل و اسباب در موجودات و معلولها خود وساطتی است در تصرف خدا، نه اینکه تصرف خود آنها باشد، به عبارتی دیگر علل و اسباب در مورد مسببات شفاعت کنندگانی هستند که به اذن خدا شفاعت می‌کنند و شفاعت (که عبارت است از واسطه‌ای در رساندن خیر و یا دفع شر و این خود نوعی تصرف است از شفیع در امر کسی که مورد شفاعت است)، وقتی با سلطنت الهی و تصرف الهی منافات دارد که منتهی به اذن خدا نگردد، و بر مشیت خدای تعالی اعتماد نداشته باشد، بلکه خودش مستقل و بریده از خدا باشد، و حال آنکه چنین نیست برای اینکه هیچ سببی از اسباب و هیچ علتی از علل نیست، مگر آنکه تاثیر آن به وسیله خدا و نحوه تصرفاتش به اذن خدا است، پس در حقیقت تاثیر و تصرف خود خدا است، پس باز هم درست است بگوئیم در عالم به جز سلطنت خدا و قیومیت مطلق او هیچ سلطنتی و قیومیتی نیست، (عز سلطانه).

معنی شفاعت و زبان شفاعت

بنا بر بیانی که ما کردیم شفاعت عبارت شد از واسطه شدن در عالم اسباب و وسائط، چه اینکه این توسط به تکوین باشد، مثل همین وساطتی که اسباب دارند، و یا توسط به زبان باشد و شفیع بخواهد با زبان خود از خدا بخواهد که فلان گناهکار را مجازات نکند، کتاب و سنت هم از وجود چنین شفاعتی در قیامت خبر داده است.

پس جمله: "من ذا الذی یشفع عنده" پاسخ‌گوی همان توهّم است، برای اینکه این جمله، بعد از مسأله قیومیت خدا و مالکیت مطلقه او آمده، که اطلاق آن ملکیت، هم شامل تکوین می‌شود، و هم تشریح، حتی می‌توان گفت قیومیت و مالکیت بر حسب ظاهر، با تکوین ارتباط دارند، و هیچ دلیلی ندارد که ما آن دو را مقید به قیومیت و سلطنت تشریحی کنیم، تا در نتیجه، مسأله شفاعت هم مخصوص به شفاعت تشریحی و زبانی در روز قیامت بشود.

در نتیجه، سیاق آیه در اینکه شامل شفاعت تکوینی هم بشود نظیر سیاق آیات زیر است که آنها نیز شامل هر دو قسم شفاعت هستند:

- " ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه، "
- " الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام، ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع . "

در بحث از شفاعت هم توجه فرمودید که حد آن همانطور که با شفاعت زبانی انطباق دارد همچنین با سببیت تکوینی نیز منطبق است، پس هر سببی از اسباب نیز شفیع است که نزد خدا برای مسبب خود شفاعت می‌کنند، و دست به دامن صفات فضل و جود و رحمت او می‌شوند، تا نعمت وجود را گرفته به مسبب خود برسانند پس نظام سببیت بعینه منطبق با نظام شفاعت است، همچنانکه با نظام دعا و درخواست هم منطبق است، برای اینکه در آیات زیر تمامی موجودات را صاحب درخواست و دعا می‌داند، همانطور که انسانها را می‌داند، پس معلوم می‌شود درخواست هم منحصر به درخواست زبانی نیست، درخواست تکوینی هم درخواست است، اینک آن آیات:

- " یسأله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شان و اتیکم من کل ما سألتموه! "

- يعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء... "

سیاق این جمله با در نظر داشتن اینکه قبلا مسأله شفاعت ذکر شده بود،

نزدیک به سیاق آیه زیر است که می‌فرماید:

- ” بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون یعلم ما بین ایدیہم و ما خلفہم و لا یشفعون الا لمن ارتضی و هم من خشیتہ مشفقون .“

این را به آن جهت گفتیم که نتیجه بگیریم ظاهر عبارت مورد بحث این است که ضمیر جمع « بین ایدیہم و ما خلفہم،» به شفیعیانی بر می‌گردد که آیه قبلی اشاره به آنان داشت، پس علم خدا به پشت و روی امر شفیعیان، کنایه است از نهایت درجه احاطه او به ایشان، پس ایشان نمی‌توانند در ضمن شفاعتی که به اذن خدا می‌کنند کاری که خدا نخواستہ و راضی نیست در ملک او صورت بگیرد، انجام دهند، دیگران هم نمی‌توانند از شفاعت آنان سوء استفاده نموده، در ملک خدای تعالی مداخله کنند و کاری صورت دهند که خدا آن را مقدر نکرده است .

آیات کریمه زیر هم به همین معنا اشاره می‌کند که می‌فرماید:

- ” و ما ننزل الا بامر ربك له ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین ذلك و ما کان ربك نسیا،“

- ” عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسدا لیعلم ان قد ابلاغوا رسالات ربهم، و احاط بما لیدیہم و احصی کل شیء عددا .“

برای اینکه این آیات احاطه خدا به ملائکه و انبیاء را بیان می‌کند تا از انبیاء عملی که او نخواستہ سر نزند و ملائکه جز به امر او نازل نشوند و انبیاء جز آنچه را که او خواسته ابلاغ نکنند، و بنابر این بیان، مراد از جمله ما بین ایدیہم آن رفتاری است که از ملائکه و انبیاء مشهود و محسوس است، و مراد از جمله و ما خلفہم چیزهایی است که از انبیا غیب و بعید است، و حوادثی است که پس از ایشان رخ می‌دهد، پس برگشت معنای این دو جمله به همان غیب و شهادت است.

و سخن کوتاه اینکه: جمله « یعلم ما بین ایدیہم و ما خلفہم،» کنایه است از احاطه خدای تعالی به آنچه که با شفیعیان حاضر و نزد ایشان موجود است و به آنچه از ایشان غایب است و بعد از ایشان رخ می‌دهد، و لذا دنبال جمله مورد بحث اضافه کرد: « و لا یحیطون بشیء من علمہ الا بما شاء،» تا احاطه کامل و تام و تمام خدای تعالی و سلطنت الهیه‌اش را تبیین کند و بفهماند که خدای تعالی محیط به ایشان و به علم ایشان است و ایشان احاطه‌ای به علم خدا ندارند مگر به آن مقداری که خود او خواسته باشد.

تدبیر عالم خاص او است برای اینکه تنها او است که به روابط بین موجودات آگاه است، چون او موجودات و روابط آنها را آفریده، و اما بقیه اسباب و علل و مخصوصا علل و اسبابی که از صاحبان عقل هستند هر چند که دخل و تصرفی، و علمی دارند و لیکن هر چه دارند آن را مورد استفاده قرار می‌دهند، خود مرتبه‌ای است از شؤون علم

الهی، و هر چه تصرف دارند، خود شانی است از شوون تصرفات الهی و نحوه‌ای است از انحای تدابیر او پس دیگر کسی نمی‌تواند به خود اجازه دهد که بر خلاف اراده خدای سبحان و تدبیر جاری در مملکتش قدمی بردارد، و اگر برداشت، آن نیز از تدبیر خداوند است .

آیه ۲۵۵ سوره بقره ترجمه المیزان ج : ۲ ص : ۵۰۰

شفاعت منوط به اذن و رضایت خدا

- ” وَ كَمْ مِّنْ مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُرْضِي ،
- و چه بسیار فرشته در آسمان که شفاعتشان هیچ دردی را دوا نمی‌کند، مگر بعد از آنکه خدا اذن دهد، و برای هر کس که بخواهد و بپسندد اجازه دهد.“

این آیه در صدد این است که بفرماید: ملائکه از ناحیه خود مالک هیچ شفاعتی نیستند، به طوری که در شفاعت کردن بی‌نیاز از خدای سبحان باشند، آن طور که بت‌پرستان معتقدند، چون تمامی امور به دست خداست، پس اگر هم شفاعتی برای فرشته‌ای باشد، بعد از آن است که خدا به شفاعتش راضی باشد و اذنش داده باشد.

فرق میان اذن و رضا این است که رضا امری است باطنی، و عبارت است از حالت ملایمت نفس راضی، با آنچه از آن راضی است، ولی اذن امر ظاهری است و اعلام صاحب اذن است، صاحب اذن می‌خواهد اعلام کند از قبیل من هیچ مانعی نیست که تو فلان کار را بکنی، و این، هم با داشتن رضای باطنی می‌سازد و هم با نبودن آن، ولی رضا بدون اذن نمی‌سازد، حال چه رضای بالقوه و چه بالفعل.

آیه ۲۶ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۶۲

فصل پنجم

شفاعت های دروغین

مخالفت قرآن با اعتقادات دروغین درباره شفاعت

- ” وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ،
- و از آن روز بترسید که کسی بکار کسی نیاید و از او شفاعتی نپذیرند و از او عوضی نگیرند و کسان یاری نشوند !“

۱- شفاعت یا پارتی بازی

در اجتماعات بشری با اینکه جرم و جنایت را مستلزم عقاب می دانند، چه بسا از اجراء حکم عقاب بخاطر غرضی مهم‌تر، یا اصرار و التماس محکوم به قاضی و تحریک عواطف او، یا رشوه و امثال آن، صرف‌نظر کنند، و قاضی بخاطر عوامل نامبرده بر خلاف حق حکم براند، و تعیین جزاء کند، و یا مجرم پارتی و شفيعی نزد او بفرستد، تا بين او و خودش واسطه شود، و یا اگر قاضی تحت تاثیر اینگونه عوامل قرار نگرفت، پارتی و شفيع نزد مجری حکم برود، و او را از اجراء حکم باز بدارد، و یا در صورتیکه احتیاج حاکم به پول بیشتر از احتیاجش به عقاب مجرم باشد، مجرم عقاب خود را با پول معاوضه کند، و یا قوم و قبيله مجرم به یاری او برخیزند، و او را از عقوبت حاکم برهانند، و عواملی دیگر نظیر عوامل نامبرده، که احکام و قوانین حکومتی را از کار می‌اندازد، و این سنتی است جاری، و عاداتی است در بین اجتماعات بشری .

۲- شفاعت، و اعتقادات منحرف نزد جوامع تاریخی

در ملل قدیم از وثنی‌ها و دیگران، این طرز فکر وجود داشت، که معتقد بودند نظام زندگی آخرت نیز مانند نظام زندگی دنیوی است، و قانون اسباب و مسببات و ناموس تاثیر و تاثر مادی طبیعی، در آن زندگی نیز جریان دارد، لذا برای اینکه از جرائم و

جنایاتشان صرفنظر شود، قربانیها و هدایا برای بت‌ها پیشکش می‌کردند، تا باین وسیله آنها را در برآورده شدن حوائج خود برانگیزند، و همدست خود کنند، و یا بتها برایشان شفاعت کنند، و یا چیز را فدیة و عوض جریمه خود می‌دادند، و بوسیله یک جان زنده یا یک اسلحه، خدایان را به یاری خود می‌طلبیدند، حتی با مردگان خود چیزی از زیور آلات را دفن می‌کردند، تا بدان وسیله در عالم دیگر زندگی کنند، و لنگ نمانند، و یا انواع اسلحه با مردگان خود دفن می‌کردند، تا در آن عالم با آن از خود دفاع کنند، و چه بسا با مرده خود یک کنیز را زنده دفن می‌کردند، تا مونس او باشد، و یا یکی از قهرمانان را دفن می‌کردند، تا مرده را یاری کند، و در همین اعصار در موزه‌های دنیا در میانه آثار زمینی مقدار بسیار زیادی از این قبیل چیزها دیده می‌شود.

۳- شفاعت، و اعتقادات منحرف نزد برخی از ملل اسلامی

در بین ملل اسلامی نیز با همه اختلافی که در نژاد و زبان دارند، عقائد گوناگونی شبیه به عقائد خرافی گذشته دیده می‌شود، که معلوم است ته مانده همان خرافات است، که به توارث باقی مانده است، و ای بسا در قرون گذشته رنگهای گونه‌گونی به خود گرفته است، و در قرآن کریم تمامی این آراء واهیه و پوچ، و اقاویل کاذبه و بی اساس ابطال شده است، و خدای عز و جل در این باره فرموده:

- " و الامر یومئذ لله،
- امروز تنها مؤثر خداست! "
- " و رأوا العذاب، و تقطعت بهم الاسباب،
- عذاب را می‌بینند و دستشان از همه اسباب بریده می‌شود. "
- " و لقد جنتمونا فرادی، كما خلقناکم اول مرة، و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم، و ما نری معکم شفاعاء کم، الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء، لقد تقطع بینکم، و ضل عنکم ما کنتم تزعمون،
- امروز تک تک و به تنهایی نزد ما آمدید، همانطور که روز اولی که شما را آوردیم لخت و تنها آفریدیم، و آنچه به شما داده بودیم با خود نیاوردید، و پشت سر نهادید، با شما نمی‌بینیم آن شفیعیانی که یک عمر شریکان ما در سرنوشت خود می‌پنداشتید، آری ارتباطهایی که بین شما بود، و به خاطر آن منحرف شدید، قطع شد، و آنچه را می‌پنداشتید امروز نمی‌بینید! "
- " هنالك تبلوا كل نفس ما أسلفت، و ردوا الی الله مولاهم الحق، و ضل عنهم ما كانوا یفترون،
- در آن هنگام هر کس به هر چه از پیش کرده مبتلا شود، و به سوی خدای یکتا مولای حقیقی خویش بازگشت یابند، و آن دروغها که می‌ساخته‌اند ناپود شوند! "

همه این آیات، این حقیقت را بیان می‌کنند، که در موطن قیامت، اثری از اسباب دنیوی نیست، و ارتباطهای طبیعی که در این عالم میان موجودات هست، در آنجا به کلی منقطع است و این خود اصلی است که لوازمی بر آن مترتب می‌شود، و آن لوازم بطور اجمال بطلان همان عقائد موهوم و خرافی است، آنگاه قرآن کریم هر یک از آن عقائد را بطور تفصیل بیان نموده، و پنبه‌اش را زده است.

آیه ۴۸ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۲۳۳

نفی شفیعیان دروغین - قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا

- " أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شَفَعَاءَ قُلْ أَوْلُوا كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْظَمُونَ، قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،
- مثل اینکه خدایان دروغین را شفیعیانی برای خود گرفته‌اند از ایشان بپرس حتی اگر مالک هیچ چیز نباشند و عقل نداشته باشند باز هم شفیعیند؟
- بگو شفاعت همه‌اش از آن خداست ملک آسمانها و زمین از اوست و سپس به سوی او باز می‌گردید.

شفیع در حقیقت، خود خدای سبحان است و شفیعیان دیگری که به راستی می‌توانند شفاعت کنند، شفاعت آنان نیز به اذن خدا است.

برگشت شفاعت بالأخره به این می‌شود که یکی از صفات خدا بین خدا و شخص شفاعت خواه واسطه گردد تا حال او را اصلاح کند، مانند واسطه شدن رحمت و مغفرت او، بین او و بین بنده گنهکار، تا او را از وبال گناهش و از عذاب، نجات بخشد.

مشرکین به جای خدا شفیعیانی که همان خدایانشان باشد گرفته، و آنها را پرستیدند، تا نزد خدا شفاعتشان کنند. در این آیه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دستور می‌دهد سخن مشرکین را از این طریق که اطلاق کلامشان درست نیست رد کند، چون این معنا بدیهی است که شفاعت وقتی تصور دارد که شفیع علمی به حال ما داشته باشد و بفهمد که از مقام بالاتر خود برای ما چه بخواهد و نیز بداند که از چه کسی می‌خواهد و برای چه کسی می‌خواهد؟ بنا بر این، معنا ندارد که مشتی سنگ بی‌شعور که نامش را شفیع نهاده‌اند شفیع بوده باشند.

علاوه بر این شفیع باید مالک شفاعت و دارای چنین اختیاری باشد، و مقام بالاتر به او چنین حقی داده باشد.

" قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... " هر شفاعتی که فرض شود مملوک خداست، برای اینکه مالک تمامی اشیا اوست، مگر آنکه او به کسی اجازه در چیزی را بدهد، در آن صورت آن کس مالک آن چیز می‌شود، در عین حالی که باز مالک

اصلی و حقیقی همان چیز خداست و اما اینکه معتقدند که بعضی از بندگان خدا مانند ملائکه مالک شفاعت هستند، هیچ دلیلی بر آن ندارند، بلکه خود خدای تعالی صریحا فرموده: **” ما من شفیع الا من بعد اذنه.“**

آیه ۴۳ و ۴۴ سوره زمر - المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۰۹

نفی فدیة و رشوة در قیامت

- **” إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مَلَأُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ أَقْنَدَى بِهِ أَوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ،**
 - محققا کسانی که کافر شدند و با حال کفر از دنیا رفتند، از احدی از آنان رشوة قبول نمی‌شود، هر چند فرضا به فراخنای زمین طلا داشته باشند و آنرا به عوض کفر خود بدهند و ایشان عذابی دردناک دارند و از انواع یاوران هیچ نوعش را ندارند! “

این آیه، علاوه بر نفی یاور در قیامت، که گفتیم همان شفیع است، ”فداء“ را هم نفی کرده برای اینکه هم ناصر و هم فداء جنبه عوض و بدل را دارد، و بدل همیشه در برابر چیزی قرار می‌گیرد که از آدمی فوت شده باشد، و منظور در این آیه این است که در دنیا چیزی را از دست داده‌اند که جا پرکنی ندارد و آن توبه است که هیچ چیز جبران‌ش نمی‌کند .

در این جمله کره زمین ظرفی فرض شده که مالا مال از طلا باشد، فرض هم که چنین ظرفی یافت شود، دردی را دوا نمی‌کند، زیرا طلا در این عالم ارزش دارد و در عالم قیامت که عالم ملکوت است، برای مادیات ارزشی نیست!

آیه ۹۱ سوره آل عمران - المیزان ج: ۳ ص: ۵۲۷

نفی شفاعت بدون عهد الهی

- **” لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا،**
 - شفاعتی ندارند مگر اینکه از خدای رحمان پیمانی گرفته باشند.“

اینطور نیست که هر که را انسان دوست بدارد شفاعتش کند، و به همین منظور او را آلهه خود بگیرد، او هم شفیع او بشود، بلکه هر که شفاعت می‌کند، قبلا با خدا عهدی دارد، و این عهد را جز عده‌ای از مقربین درگاه خدا کسی مالک نیست، همچنانکه فرمود:

” وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.“

آیه ۸۷ سوره مریم - المیزان ج: ۱۴ ص: ۱۵۲

نفی شفاعت ملائکه از مشرکین

- " ... يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُمْ مِّنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ،
- ... هر چه جلو رویشان هست و هر چه پشت سرشان می باشد می داند و شفاعت جز برای آنکه خدا رضایت دهد نمی کنند و از ترس لرزانند."

جمله "ولایشفعون الا لمن ارتضى"، مساله شفاعت ملائکه برای غیر ملائکه را متعرض است، و این مساله ای است که خیلی مورد توجه و اعتقاد بت پرستان است، که می گفتند: "هؤلاء شفعاؤنا عند الله"، و یا می گفتند: "انما نعبدهم ليقربونا الى الله زلفى".

خدای تعالی در جمله مورد بحث اعتقاد آنان را رد نموده و می فرماید: ملائکه هر کسی را شفاعت نمی کنند، تنها کسانی را شفاعت می کنند که دارای ارتضاء باشند، و ارتضاء به معنای داشتن دینی صحیح و مورد رضای خدا است، چون خودش فرموده: "ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء"، پس ایمان به خدا بدون شرک، ارتضایی است، که وثنی ها آن را ندارند، چون مشرکند، و از جمله عجائب امر ایشان این است که خود ملائکه را شریک خدا می گیرند، ملائکه ای که شفاعت نمی کنند مگر غیر مشرکین را!

آیه ۲۸ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۳۸۹

نا امیدی از شفاعت ملائکه و جن در روز حشر

- " وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ أ هُوَ لَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ،
- و روزی که همگی را محشور می کند، و آن گاه به ملائکه می گویند: آیا اینان شما را می پرستیدند؟ "

در آیه فوق، وقتی خدای تعالی سؤال می کند، منظورش سؤال از اصل فرشته پرستی نیست بلکه مراد، سؤال از رضایت ملائکه است، که آیا شما به پرستش مشرکین و خضوع عبادتی ایشان در برابر شما راضی بودید، یا خیر؟ منظور از این عبارت این است که به این طایفه بفهماند که امیدی که به شفاعت ملائکه داشتند، بی جا بوده، و برای همیشه از این شفاعت نا امید باشند، و هر چه در دنیا به این منظور عبادت کردند، همه هدر رفته، و بی فایده است.

" قالوا سبحانك انت ولينا من دونهم بل كانوا يعبدون الجن اكثرهم بهم مؤمنون."

ملائکه در پاسخ گفتند که: ما به غیر از تو ولیی برای خود نمی شناسیم، و ولی

ما تنها تویی، و با نفی ولایت غیر از خدا، عدم رضایت خود را به طور کنایه رساندند. سپس بنا به حکایت قرآن کریم گفتند: "بل كانوا يعبدون الجن اكثرهم بهم مؤمنون"، و جن همان کسانی هستند که وثنی‌ها آنها را مبادی شرور، و پیدایش فساد در عالم می‌دانستند، و آنها را می‌پرستیدند، برای اینکه از شرشان محفوظ بمانند، همچنان که ملائکه را مبدء خیرات پنداشته، آنها را می‌پرستیدند، تا خیرات آنان را به سوی خود سرازیر کنند.

" فالیوم لا یملك بعضکم لبعض نفعاً و لا ضراً و نقول للذین ظلموا ذوقوا عذاب النار الّتی کنتم بها تکذبون،" در این آیه و در چند جای دیگر از کلام خدای تعالی بیان شده که: در روز حشر به طور کلی هر تابعی از متبوع خود، و هر متبوعی از تابع خود بیزاری می‌جوید، از آن جمله فرموده: " و یوم القیمة یکفرون بشرکم،" و نیز فرموده: " ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضاً."

آیه ۴۰ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۸۱

بخش ششم

لقاء الله

فصل اول

بازگشت به خدا

روز طولانی عروج:

(بازگشت ملائکه و همه عالم به سوی خدا)

- ” مَنْ اللَّهُ ذِي الْمَعَارِجِ،
- تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ،
- خدایی که در درگاهش برای فرشتگان درجاتی دارد،
- ملائکه و روح در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است (یعنی در روز قیامت) به سوی او عروج می‌کنند.“

منظور از عروج ملائکه و روح به سوی خدا در آن روز، رجوع آنها است به سوی خدای تعالی در هنگامی که همه عالم به سوی او بر می‌گردند، چون روز قیامت روزی است که اسباب و وسائط از بین می‌رود و روابط بین آنها و بین مسبباتشان مرتفع می‌گردد و ملائکه، که وسائط موکل بر امور عالم و حوادث هستی‌اند هنگامی که سببیت بین اسباب و مسببات قطع گردد و آن را خداوند زایل گرداند و همه به سوی او برگردند آنها نیز بر می‌گردند و به معارج خود عروج می‌کنند و همه ملائکه پیرامون عرش پروردگارش را فرا می‌گیرند و صف می‌کشند، همچنان که فرمود: ” و تری الملائكة حافين من حول العرش،“ و نیز فرموده: ” يوم يقوم الروح و الملائكة صفا.“

و از ظاهر کلام چنین بر می‌آید که مراد از روح آن روحی است که در آیه شریفه ” قل الروح من امر ربي،“ آن را از امر خودش خوانده، و این روح غیر ملائکه است، همچنان که از ظاهر آیه ” ينزل الملائكة بالروح من امره،“ این تفاوت به روشنی استفاده می‌شود، پس نباید به گفتار بعضی از مفسرین اعتنا کرد که گفته‌اند: مراد از روح، جبرئیل است .

از خلقت تا بازگشت

- " وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ
- وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،
- وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ،
- و او است خدایی که برای شما گوش و چشم و قلب آفرید، عده بسیار کمی از شما شکر او را به جا می‌آورید،
- و او است خدایی که شما را در زمین پدید آورد و باز رجوع شما به سوی او خواهد بود،
- و او است خدایی که خلق را زنده می‌گرداند و می‌میراند و حرکت شب و روز به امر او است آیا باز هم عقل خود را به کار نمی‌گیرید."

این سه آیه به یک دوره کامل از تدبیر انسانها، از روزی که خلق می‌شوند تا روزی که به سوی پروردگار خود باز می‌گردند اشاره دارد.

و نتیجه‌اش اثبات این معنا است که پس خدای سبحان مالک و مدبر امر انسان است، چون این تدبیر، تدبیر تکوینی است که از خلقت و ایجاد جدا نیست و این تدبیر عبارت است از فعل و انفعالی که به خاطر روابطی مختلف که در میان آنها تکوین شده جریان دارد، پس تنها خدای سبحان رب و مدبر انسانها در امور ایشان است، و بازگشت ایشان به سوی او است.

می‌فرماید: خدای تعالی به این منظور شما را دارای حس و عقل کرده و هستی

شما را در زمین ایجاد نموده تا دوباره شما را جمع نموده و به لقاء خود بازگشت دهد.

" وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ، " یعنی وقتی خدا شما را دارای چشم و گوش و قلب و بالأخره دارای علم، خلق کرد، و هستی شما را در زمین پدید آورد تا به سوی او محشور شوید، پس لازمه آن این می‌شود که زنده کردن و میراندن، سنتی همیشگی باشد، چون علم متوقف بر زنده کردن، و حشر متوقف بر میراندن است.

" وَ لَهُ اخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، " چون زندگی کردن و سپس مردن صورت نمی‌گیرد، مگر با مرور زمان و آمدن شب پس از روز و روز پس از شب، تا عمر تمام شود و اجل فرا رسد.

پس مضامین آیات سه‌گانه همه به هم مترتب است، و هر یک مترتب بر ما قبل خویش است چون انشاء سمع و بصر و فؤاد که همان حس و عقل انسانی است جز با حیات و زندگی مادی و سکونت در زمین تا مدتی معین صورت نمی‌گیرد، و آنگاه بازگشت به سوی خدا که آن هم مترتب بر زندگی و مرگ است، لازمه‌اش عمری است که

با انقضای زمان منقضی شود، و نیز رزقی که با آن ارتزاق کند.

(مستند: آیه ۷۹ و ۸۰ سوره مومنون - المیزان ج: ۱۵ ص: ۷۷)

بازگشت به سوی خدا، به خاطر حساب و جزا

- " وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،
- و او همان الله است که معبودی جز او نیست و حمد در دنیا و آخرت اوراست و حکم نیز مر اوراست و به سویش بازمی‌گردید.

" و الیه ترجعون،" رجوع به سوی خدا به خاطر حساب و جزاء است، و چون تنها او مرجع است، سپس محاسب و جزاء دهنده نیز همو است و کسی غیر از او محاسب و جزاء دهنده نیست، پس تنها اوست که باید پرستش شود، و پرستش او را باید تنها بر طبق دین او انجام داد.

" الیه ترجعون،" وجوهی است که انحصار خدا را در استحقاق پرستش توجیه می‌کند. " له الحمد فی الاولی و الآخرة،" آن انحصار را به این بیان توجیه می‌کند که هر کمالی که در دنیا و آخرت وجود دارد نعمتی است که از ناحیه خدای تعالی نازل شده، و در ازای هر یک از آنها مستحق ثنای جمیل است، و جمال هر یک از این نعمت‌های اعطائی از کمال ذاتی و از صفات ذاتی او ترشح شده، که در ازایش مستحق ثناء است، و غیر از خدای تعالی هیچ موجود و هیچ کس مستقل در ثنای بر خدا نیست، و هر کس هم که خدا را ثنا گوید، ثنایش هم منتهی به اوست و عبادت هم ثنای زبانی و یا عملی است، پس تنها اوست که مستحق پرستش است.

" و له الحكم،" خدای سبحان مالک علی الاطلاق همه عالم است. خدای سبحان، هم در مرحله تشریح و اعتبار مالک است، و هم در مرحله تکوین و حقیقت، و از آثار ملک او یکی این است که: حکم می‌کند بر بندگان و مملوکین خود که کسی غیر از او را نپرستند.

(مستند: آیه ۷۰ سوره قصص - المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۰۰)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُكْمُ
وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ!

- " ... لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،
- ... جز او معبودی نیست همه چیز هلاک پذیر است مگر ذات پاک او،

حکم خاص اوست و به سوی او برمی‌گردید.

وجه خدا چیزی است که با آن برای خلقش نمودار است، که خلقش هم با آن متوجه درگاه او می‌شوند، و این همان صفات کریمه او از حیات و علم و قدرت و سمع و بصر است و نیز هر صفتی از صفات فعل مانند صفت خلقت و رزق و احیاء و اماته و مغفرت و رحمت و همچنین آیات داله بر خدا بدان جهت که آیتند، وجه خدا می‌باشند. بنا بر این هر موجودی که تصور شود فی نفسه هالک و باطل است، و حقیقتی جز آنچه که از ناحیه خدای تعالی به آن افاضه شود ندارد، و آنچه که منسوب به خدای تعالی نباشد از حقیقت به طور کلی خالی است.

هلاکت اشیاء عبارت است از بطلان وجود ابتدایی آنها، به طوری که دنیا و نشأه اول از وجود آنها خالی شود، و همه به نشأه آخرت منتقل گشته و به سوی خدا بازگشت کنند، و نزد او قرار گیرند، و اما بطلان مطلق، بعد از آنکه هست شدند، صحیح نیست، برای اینکه صریح قرآن آن را نفی کرده، و آیات آن پیوسته می‌فرماید: بازگشت همه موجودات به سوی خداست، و خدا منتهی، و رجعت به سوی اوست:

- و هو الذی بیدء الخلق ثم یعیده.

- اوست که خلق را آغاز کرد، و دوباره آن را برمی‌گرداند.

- له الحکم و الیه ترجعون،

- حکم خاص اوست و به سوی او برمی‌گردید.

(مستند: آیه ۸۸ سوره قصص المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۳۵)

تمام انسانها می‌میرند و به خدا باز می‌گردند!

- " کُلُّ نَفْسٍ دَانِقَةٌ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالْشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ،

- همه اشخاص مردنی هستند، و ما شما را برای امتحان دچار خیر و شر می‌کنیم و شما به سوی ما بازگشت خواهید کرد."

هر انسان زنده‌ای مرگ را خواهد چشید. حیات دنیا بر اساس فتنه و امتحان بنا شده و فتنه جاوید و امتحان همیشگی معنا ندارد پس باید به سوی پروردگار خود برگردند تا جزای کردارشان بر طبق آنچه از امتحان در آمده و تمیز داده شده‌اند را بدهد. آیه شریفه عمومیتش تنها در باره انسانها است که شامل ملائکه و جن و سایر حیوانات نمی‌شود.

در این جمله به علت حتمی بودن مرگ نیز اشاره کرده، و آن این است که اصولاً زندگی هر کسی حیاتی است امتحانی و آزمایشی، و معلوم است که امتحان جنبه

مقدمه دارد و غرض اصلی متعلق به خود آن نیست، بلکه متعلق به ذی المقدمه است، و این نیز روشن است که هر مقدمه‌ای ذی المقدمه‌ای دارد، و بعد از هر امتحانی موفق است که در آن موفق نتیجه امتحان معلوم می‌شود، پس برای هر صاحب حیاتی مرگی است حتمی، و بازگشتی است به سوی خدای سبحان، تا در آن بازگشت در باره‌اش داوری شود.

(مستند: آیه ۳۵ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۰۲)

علم ساعت نزد خداست و بازگشت به اوست!

- " وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا يَبْيُهَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،

- و کسی که ملک آسمانها و زمین و ما بین آن دو از او است، مصدر خیر بسیار است، و علم قیامت نزد او و بازگشت شما همه به سوی او است.

این آیه شریفه ثنایی است بر خدای تعالی به داشتن خیر کثیر، چون معنای مبارک بودن این است که محل صدور خیر کثیر باشد.

و اما اینکه علم به قیامت را منحصر در خدای تعالی کرده، دلیل آن نیز روشن است، برای اینکه قیامت عبارت است از منزل نهایی که تمام موجودات به سوی آن در حرکتند، و چگونه ممکن است کسی مدبر همه عالم باشد ولی از منتهی الیه سیر مخلوقات خود اطلاعی نداشته باشد.

و اما اینکه فرمود موجودات به سوی او بازگشت می‌کنند، دلیلش این است که برگشتن به سوی خدای تعالی به خاطر حساب و جزاء است، و حساب و جزاء، آخرین مرحله تدبیر است، و معلوم است کسی که تدبیر عالم به دست او است رجوع عالم نیز به سوی او است، و کسی که تدبیر و رجوع بسوی او است ربوبیت هم از آن او است.

(مستند: آیه ۸۵ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۹۱)

برگردانده شدن به سوی خدا

- " يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ،

- هر کس را بخواهد عذاب می‌کند و هر که را بخواهد رحم می‌کند و همه به سوی او برگردانیده می‌شوید.

" تُقْلَبُونَ " به معنای برگرداندن هر چیزی است از وجهه و یا حالی که باید داشته باشد، مثل اینکه چیزی را زیر و رو کنند، یا پشت و رو نمایند، و معنای پشت و رو

کردن، با جمله "یوم تبلی السرائر" که آن نیز در معرفی روز قیامت است، مناسبتر است. در مجمع البیان گفته: معنای تقلبون، "تردون" می باشد، یعنی شما برگردانده می شوید، از دار اسباب به زندگی در آخرت یعنی، جایی که جز خدا کسی مالک نفع و ضرر نیست، و این معنایی است لطیف که رجوع به خدا و رد به سوی او را به آن تفسیر کرده، چون روز قیامت در موقفی قرار می گیرند، که تمامی سببها از سببیت افتاده، و جز خدای سبحان حاکمی نیست، پس آیه شریفه در معنای این آیه است که می فرماید: "و ردوا الی الله مولا هم الحق و ضل عنهم ما كانوا یفترون." (مستند: آیه ۲۱ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۷۴)

عرضه شدن انسانها به پروردگارشان - حضوری اضطراری

- " وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَدُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَّبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ آلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ،
- و کیست ستمکارتر از آن کس که دروغ را به خدا افتراء می بندد، اینگونه افراد بر پروردگارشان عرضه می شوند و گواهان خواهند گفت: خدایا اینها بودند کسانی که بر پروردگار خود دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است."

در روز قیامت حجابهای مادیت و منیت و عادت و ملکات زشت ناشی از آنها و از غیر آنها که در دنیا بین مشرکین و پروردگارشان حائل شده بود، به وسیله ظهور آیات الهی کنار می رود و حق بطور صریح و بدون هیچ شاغلی که آن را از یادها ببرد و انسانها را مشغول به خود سازد روشن می گردد، و انسانها برای فصل قضاء و اینکه خدای تعالی بین خود آنان، و بین آنان و نسلهایشان و بین آنان و خودش و اولیاءش داوری کند حاضر می شوند، و چون این حضور، حضوری اضطراری خواهد بود که خود انسانها در آن دخالتی ندارند، لذا در آیه مورد بحث از این حضور تعبیر به عرضه شدن انسانها به پروردگارشان کرد، همچنانکه در آیه ای دیگر به خاطر نکته ای دیگر از این حضور تعبیر فرمود به بروز آنان برای پروردگارشان: "یوم هم بارزون لایخفی علی الله منهم شیء،" و نیز فرموده: "و برزوا لله الواحد القهار!"

پس اینکه فرمود: "اولئك يعرضون علی ربهم،" معنایش این شد که در آن روز ملائکه موکل بر مشرکین، آنان را می آورند و در موقفی قرار می دهند که بین آنان و پروردگارشان هیچ حجابی حایل نباشد تا خدای تعالی بین آنان داوری کند.

انا لله و انا اليه راجعون

- ما از خدائیم و به سوی او باز می گردیم!

در کتاب خصائص سید رضی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت آورده که وقتی شنید مردی می گوید: انا لله و انا اليه راجعون، فرمود:

” ای مرد، اینکه می گوئیم: انا لله!

اقراری است از ما به اینکه ملک خدائیم،

و اینکه می گوئیم: و انا اليه راجعون،

اقراری است از ما به اینکه روزی هلاک خواهیم شد.“

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدای عز و جل می فرماید:

- ” من دنیا را در میان بندگانم قرض نهادم، هر کس از دنیا چیزی به من قرض دهد، به هر یکی ده تا هفتصد برابر اجر می دهم و کسی که به من قرض ندهد و من خودم از او چیزی به زور بگیرم، سه چیز در برابر به او می دهم که اگر یکی از آن سه چیز را به ملائکه ام می دادم، از من راضی می شدند.“

آنگاه امام صادق فرمود: و این سه چیز همان است که آیه:

- ” الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مِصِيبَةٌ قَالُوا: انا لله و انا اليه راجعون،
اولئك عليهم صلوات من ربهم، و رحمة، و اولئك هم المهتدون.“

به آن اشاره دارد، اول صلوات است و دوم رحمت، و سوم اهتداء.“

(مستند: بحث روایتی - المیزان ج: ۱ ص: ۵۷۵)

نزدیکی خدا به انسان، و حشر و بازگشت انسان به او

- ” وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،
- و بدانید که خدا حائل می شود میان مرد و دل او و اینکه به سوی او محشور می شوید!“

در لسان قرآن مجید قلب همان جان آدمی است که با قوا و عواطف باطنیه ای که مجهز است به کارهای حیاتی خود می پردازد .

خدای تعالی میان انسان و جزء جزء وجودش و تمامی توابعش حائل است، بین او و قلبش، بین او و گوشش، بین او و چشمش، بین او و بدنش و بین او و جانش، و در آنها هم بنحو ایجاد تصرف می‌کند، و هم بنحو مالک قرار دادن انسان، که هر مقدار از آن را بهر نحوی که بخواهد به سود انسان تملیک می‌کند، و هر مقدار را که نخواهد نمی‌کند. به همین جهت آیه بالا را با جمله: "و انه الیه تحشرون"، ختم کرده، چون حشر و بعث نشئه‌ای است که در آن نشئه برای هر کسی آشکار می‌شود که مالک حقیقی خدا است و حقیقت ملک تنها از آن او است و بس، و شریکی برای او نیست، و در آن نشئه ملک‌های صوری و سلطنت‌های پوچ ظاهری باطل می‌شود، و تنها ملک او باقی می‌ماند، همچنانکه فرموده: "لمن الملك اليوم الله الواحد القهار"، و نیز فرموده: "يوم لا تملك نفس لنفس شيئا و الامر يومئذ لله!"

پس گویا آیه مورد بحث می‌خواهد بفرماید: بدانید که خدا مالک حقیقی شما و دل‌های شما است، و او از هر چیز به شما نزدیک‌تر است، و شما به زودی به سویش باز می‌گردید، و برایتان معلوم می‌شود که چگونه مالک حقیقی شما است و چطور بر شما مسلط است، و هیچ چیز شما را از او بی‌نیاز نمی‌کند.

(مستند: آیه ۲۴ سوره انفال المیزان ج: ۹ ص: ۵۸)

سپس به سوی پروردگارتان بر می‌گردید!

- " قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،
- بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته‌اند جانتان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد."

" ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ. " - این رجوع همان لقای خداست، و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود، و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به « ثُمَّ » کرد، که تراخی و بعدیت را می‌رساند.

آیه ۱۱ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۷۵

فصل دوم

راه های بازگشت و وصول به لقاء الله

همه راه ها به خدا منتهی می شود!

- ” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد رعایت نفس خودتان، چه آنان که گمراه شده‌اند گمراهیشان بشما ضرر نمی‌رساند اگر شما خود راه را از دست ندهید، بازگشت همه شما به خداست و پس از آن آگاهتان می‌کند به آنچه عمل می‌کردید “

قرآن شریف ناطق است به اینکه بشر چه سعادت‌مندش و چه گمراهش به سوی خدا می‌رود.

لازمه این مطلب این است که بگوییم: همه راههایی که سلوک می‌شود چه راه‌های هدایت و چه بیراهه‌ها همه و همه به سوی خدا منتهی می‌شوند. چون غایت و نتیجه مقصود نزد اوست، چیزی که هست این راهها مختلف‌اند، یکی آدمی را به مطلوبش و به رستگاری و فلاحش رسانیده و دیگری زیانکارش می‌سازد، و همچنین در نزدیکی و دوری از خدا .

کما اینکه می‌فرماید:

- ” يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ! “

و نیز می‌فرماید: ” اَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ! “

و می‌فرماید: ” وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يَنَادُونَ مِن مَّكَانٍ

بعید. “

نفس مؤمن، خط سیر منتهی به خدا

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ...! »

از اینکه خدای تعالی با جمله: "علیکم انفسکم"، مؤمنین را امر به پرداختن به نفس خود نموده، بخوبی فهمیده می‌شود که راهی که به سلوک آن امر فرموده، همان نفس مؤمن است، زیرا وقتی گفته می‌شود: زنهار راه را گم مکن، معنایش نگهداری خود راه است نه جدا نشدن از راهروان، پس در اینجا هم که می‌فرماید: زنهار که نفسهایتان را از دست دهید، معلوم می‌شود نفس‌ها همان راه هستند نه راهرو، چنانکه نظیر این معنا در آیه: "و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ" به چشم می‌خورد.

اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آنرا سلوک نماید، بنا بر این نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند.

نفس هر آنی در حرکت و در طی مسافت است، و منتهای سیرش خدای سبحان است، چون نزد اوست حسن ثواب یعنی بهشت.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روایتی که شیعه و سنی آنرا نقل کرده‌اند فرموده: من عرف نفسه فقد عرف ربه - هر که خود را شناخت خدای خود را شناخته است!

از آیات استفاده می‌شود: طریق انسان بسوی خداوند همان نفس انسان است، زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست که طریق انسان باشد، خود اوست که دارای تطوراتی گوناگون و درجات و مراحل است مختلف، روزی جنین، روزی کودک، زمانی جوان و زمانی پیر می‌شود و پس از آن در عالم برزخ ادامه حیات می‌دهد، و روزی در قیامت و پس از آن در بهشت و یا در دوزخ بسر می‌برد.

این است آن مسافتی که هر انسان از بدو وجود تا انتهای سیرش که به مقتضای آیه کریمه "و ان الی ربك المنتهی"، قرب به ساحت مقدس باری تعالی است، آن مسافت را می‌پیماید.

این طریق مانند راههای دیگر اختیاری نیست، و اصولا برای این طریق، شبیه و نظیری نیست تا کسی یکی از آن دو را انتخاب و اختیار کند، بلکه این طریق همانطوری که از آیه: "یا ایها الانسان انک کادح الی ربك کدحا فملاقیه"، استفاده می‌شود طریقی است اضطراری، و چاره‌ای جز پیمودن آن نیست، طریقی است که مؤمن و کافر، آگاه و غافل، و

خلاصه همه و همه در آن شرکت دارند .

این تربیت، تربیتی است تکوینی، نظیر تربیتی که خدای سبحان در غیر آدمیان و جمیع کائنات در مسیری که همگی بسوی خدای خود دارند اعمال نموده، و خودش فرموده است: " الا الی الله تصیر الامور، " و چگونگی این تربیت بین هیچ موجودی و موجود دیگری تفاوت ندارد، زیرا این صراط صراطی است مستقیم، و امری است متشابه، و شامل جمیع کائنات، همچنان که فرموده: " ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت. "

و خدای سبحان سرانجامی را که کار آدمی از جهت سعادت و شقاوت و رستگاری و حرمان به آنجا منتهی می‌شود مبنی بر احوال و نفسانیاتی نموده، که آن احوال خود مبنی بر اعمالی است از انسان که به دو نوع صالح و طالح و یا تقوا و فجور تقسیم می‌شود، کما اینکه فرموده: " و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها. "

این آیات نفس را موجودی دانسته معتدل و ساده، موجودی که تقوا و فجور را به آن نسبت می‌دهند، موجودی که با فجور آلوده و با تقوا تزکیه می‌شود، آری نفس همان مخلوقی است که انسان از ناحیه آن و به ملاحظه آن محروم و یا رستگار می‌شود، و این معنایی که قرآن بیان نموده، مطابق با مقتضای تکوین است، لیکن چنان نیست که عموم مردم در درک این معنا یکسان باشند:

- " هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب، "

این اختلاف در درک برای این است که متذکر به این حقیقت هر لحظه که به یاد آن می‌افتد و متوجه می‌شود که نسبت به خدای خویش در چه موقفی قرار دارد و نسبت او با سایر اجزای عالم چه نسبتی است، نفس خود را می‌یابد که منقطع و بریده از غیر خداست، و حال آنکه غیر متذکر چنین درکی ندارد، و همین متذکر هم قبل از تذکرش نفس خود را بسته و مربوط به عالم می‌یافت، و نیز می‌یابد که در برابرش حجابهایی است که کسی را جز پروردگارش به آن حجابها مساس و دسترسی و احاطه و تاثیر نیست، تنها پروردگار او قادر بر رفع آن حجابها است، پروردگاری که او را هم از پشت سر دفع داده و دورش می‌کند، و هم از پیش روی بوسیله قدرت و هدایت بسوی خود می‌کشانند، و نیز نفس خود را می‌یافت که با پروردگار خود خلوتی دارد که مونس و دوستی جز او برایش نیست.

اینجا است که معنای جمله: " الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون، " و نیز معنای این کلامش را که فرمود: " او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی

الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها،" بخوبی درک می‌کند.

و اینجاست که ادراک و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرک به موطن عبودیت و مقام توحید مهاجرت نموده و اگر عنایت الهی دستگیرش شود و توفیق شامل حالش گردد شرک و اعتقاد به موهومات و دوری از خدا و تکبر شیطانی و استغنائی پوشالی و خیالی را یکی پس از دیگری به توحید و درک حقایق و نزدیکی به خدا و تواضع رحمانی و فقر و عبودیت تبدیل می‌نماید.

و ما گر چه از نظر اینکه موجودی خاک‌نشین و دل بسته به علایقی هستیم که ما را از درک حقایق مشغول نموده و نمی‌توانیم آنطور که باید این حقیقت را هم درک نماییم، و ما را مانع می‌شود از اینکه بجای اهتمام به فضلات این دنیای فانی که کلام الهی در بیانات خود آنرا جز لهو و لعب معرفی ننموده، چنانکه در سوره انعام فرموده: "و ما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو"، و در سوره نجم فرموده: "ذلک مبلغهم من العلم،" غوطه‌ای در دریای حقایق بزینم الا اینکه اعتبار صحیح و بحث زیاد و تدبر کافی ما را به تصدیق کلیات این معنا بطور اجمال وادار می‌سازد اگر چه به تفصیل آن احاطه پیدا نکنیم، (و خداوند هدایت کننده است).

(مستند: آیه ۱۰۵ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۲۳۸)

راه بازگشت همه موجودات به سوی خدا

خدای سبحان در کلام مجیدش برای نوع بشر و بلکه برای تمامی مخلوقات خود راهی معرفی کرده، که از آن راه به سوی پروردگارشان سیر می‌کنند.

در خصوص انسان فرموده:

- "یا ایها الانسان، انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،
- هان ای آدمی، به درستی که تو به سوی پروردگارت تلاش می‌کنی، و این تلاش تو - چه کفر باشد و چه ایمان - بالاخره به دیدار او منتهی میشود."

و در باره عموم موجودات فرموده:

- "و الیه المصیر - بازگشت به سوی او است."

و نیز فرموده:

- "الا الی الله تصیر الامور - آگاه باش که همه امور به سوی او برمی‌گردد!"

و آیاتی دیگر که به وضوح دلالت دارند بر این که تمامی موجودات راهی برای

خود دارند، و همه راهپاشان به سوی او منتهی می شود!

(مستند: آیه ۶ سوره حمد المیزان ج: ۱ ص: ۴۴ تا ۶۶)

یک راه مستقیم، و بقیه راهها به سوی خدا

” اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ... ”

- ما را به سوی صراط مستقیم هدایت فرما ،
- صراط آنانکه برایشان انعام فرمودی،
- نه آنانکه برایشان غضب کردی،
- و نه گمراهان ! “

راه به سوی خدا دو تاست، یکی دور و یکی نزدیک: راه نزدیک راه مؤمنین، و راه دور راه غیر ایشان است، و هر دو راه هم به حکم آیه فوق راه خدا است. یک راه را به سوی بلندی، و راهی دیگر را به سوی پستی منتهی می داند. دسته سومی هستند که نه راهشان به سوی بالا است، و نه به سوی سقوط، بلکه اصلا راه را گم کرده و دچار حیرت شده‌اند.

آنها که راهشان به سوی بالا است، کسانی هستند که ایمان به آیات خدا دارند، و از عبادت او استکبار نمی ورزند، و بعضی دیگر راهشان به سوی پستی منتهی می شود، و آنها کسانی هستند که به ایشان غضب شده، و بعضی دیگر اصلا راه را از دست داده و گمراه شده‌اند، و آنان ” ضالین ” هستند.

راه هائی که به سوی خدای تعالی منتهی می شود از نظر کمال، و نقص، و نایابی و رواجی، و دوری و نزدیکی از منبع حقیقت، و از صراط مستقیم، مختلف است، مانند طریقه اسلام، ایمان، عبادت، اخلاص، و اخبات.

همانطور که صراط مستقیم مهیمن و مافوق همه سبیلها است، اصحاب صراط مستقیم که خدا آنانرا در آن صراط جای داده، مهیمن و مافوق سایر مردمند، چون خدای تعالی امور آنان را خودش به عهده گرفته، و امور مردم را به عهده آنان نهاده، و امر هدایت ایشانرا به آنان واگذار نموده است.

همانطور که سبیلها مختلفند، هدایت نیز به اختلاف آنها مختلف می شود، چون هدایت به سوی آن سبیلها است، پس برای هر سبیلی هدایتی است، قبل از آن، و مختص به آن .

- ” و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ،
- و کسانی که در ما جهاد می‌کنند، ما ایشانرا حتماً به راه‌های خود هدایت می‌کنیم، و بدرستی خدا با نیکوکاران است!“

فرق است بین اینکه بنده خدا در راه خدا جهاد کند، و بین اینکه در خدا جهاد کند، در اولی شخص مجاهد سلامت سبیل، و از میان برداشتن موانع آنرا می‌خواهد، بخلاف مجاهد در دومی، که او خود خدا را می‌خواهد، و رضای او را می‌طلبد، و خدا هم هدایت به سوی سبیل را برایش ادامه می‌دهد، البته سبیلی که او لیاقت و استعدادش را داشته باشد، و همچنین از آن سبیل به سبیلی دیگر، تا آنجا که وی را مختص به ذات خود جلت عظمت کند.

مزیت اصحاب صراط مستقیم بر سایرین، و همچنین مزیت صراط آنان بر سبیل سایرین، تنها به علم است، نه عمل، و آنان به مقام پروردگارشان علمی دارند که دیگران ندارند:

- ” يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ،
- خدا کسانی از شما را که ایمان دارند، و کسانی که علم داده شده‌اند، به درجاتی بلند می‌کند!“

- ” إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ،
- کلمه طیب خودش به سوی خدا بالا می‌رود و عمل صالح آنرا بالا می‌برد.“

آنچه خودش به سوی خدا بالا می‌رود، کلمه طیب و علم است، و اما عمل صالح، اثرش کمک در بالا رفتن علم است!

(مستند: آیه ۶ سوره حمد المیزان ج: ۱ ص: ۴۴ تا ۶۶)

جهاد در راه خدا به خدا منتهی می‌شود!

- ” وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ،
- و کسانی که در اقامه دین ما مجاهده می‌کنند ما به سوی راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم و خدا همواره با نیکوکاران است.“

در اینجا خدای تعالی برای خود سبیل‌ها و راه‌هایی نشان می‌دهد، و راه‌ها هر چه باشد بالاخره به درگاه او منتهی می‌شود، برای اینکه راه را برای این راه می‌گویند که به سوی صاحب راه منتهی می‌شود، و آن صاحب راه منظور اصلی از راه است.

پس راه‌های خدا عبارت است از طریقه‌هایی که آدمی را به او نزدیک و به سوی او هدایت می‌کند، و وقتی خود جهاد در راه خدا هدایت باشد، قهراً هدایت به سوی سبیل،

هدایت روی خواهد بود.

معنای " جاهدوا فینا، " این است که جهادشان همواره در راه ما است، و این تعبیر کنایه از این است که: جهادشان در اموری است که متعلق به خدای تعالی است، چه جهاد در راه عقیده باشد، و چه در راه عمل، و چون جهادشان در راه خدا است هیچ عاملی ایشان را از ایمان به خدا و اطاعت اوامر و نواهی او باز نمی‌دارد .
(مستند: آیه ۶۹ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۲۸)

دوره بازگشت به خدا: طریق سعادت، طریق شقاوت

- " كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّنُكُمْ ثُمَّ يَحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،
- شما که مردگان بودید و خدا جانتان بداد و بار دیگرتان می‌میراند و باز جانتان می‌دهد و باز سوی او بر می‌گردید چگونه منکر او می‌شوید."

انسان که مخلوقی است تربیت یافته در گهواره تکوین، در سیر وجودیش تطور دارد، از نظر فطرت و ابداع مرتبط به امر خدا و ملکوت او است، از جهت عود و برگشتش به سوی خدا، منشعب به دو طریق است:

۱- طریق سعادت

۲- طریق شقاوت

قرآن شریف، طریق سعادت را نزدیک‌ترین طریق، یعنی خط مستقیم دانسته، که به رفیع‌اعلی منتهی می‌شود، و این طریق لایزال انسان را به سوی بلندی و رفعت بالا می‌برد تا وی را به پروردگارش برساند، بخلاف طریق شقاوت، که آنرا راهی دور، و منتهی به اسفل سافلین - پست‌ترین پستیها، معرفی می‌کند، تا آنکه به رب العالمین منتهی شود، و خدا در ماورای صاحبان این طریق ناظر و محیط بر آنان است.

(مستند: آیه ۲۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۷۵)

تلاش انسان برای ملاقات پروردگار خود

- " يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ !
- هان ای انسان! تو در راه پروردگارت تلاش می‌کنی و بالأخره او را دیدار خواهی کرد!"

کلمه کدح به معنای تلاش کردن، و خسته شدن است. در این کلمه معنی سیر است. کلمه " فملاقیه " نشان می‌دهد هدف نهایی این سیر و سعی و تلاش، خدای سبحان است، البته بدان جهت که دارای ربوبیت است، یعنی انسان بدان جهت که عبدی

است مربوب و مملوک و مدبر، و در حال تلاشش به سوی خدای سبحان است دائماً در حال سعی و تلاش و رفتن بسوی خدای تعالی است، بدان جهت که رب و مالک و مدبر امر اوست، چون عبد برای خودش مالک چیزی نیست، نه اراده و نه عمل، پس او باید اراده نکند مگر آنچه که پروردگارش اراده کرده باشد، و انجام ندهد مگر آنچه را که او دستور داده باشد، پس بنده در اراده و عملش مسؤول خواهد بود.

از اینجا معلوم شد:

اولاً: جمله "انك كادح الى ربك"، خود حجتی است بر معاد، برای اینکه ربوبیت خدای تعالی تمام نمی‌شود مگر با عبودیت بندگان، و عبودیت هم تصور ندارد مگر با بودن مسؤولیت، و مسؤولیت هم تمام نمی‌شود مگر با برگشتن به سوی خدا و حساب اعمال، این نیز تمام نمی‌شود مگر با بودن جزا.

ثانیاً: معلوم شد منظور از ملاقات پروردگار منتهی شدن به سوی او است، یعنی به جایی که در آن هیچ حکمی نیست جز حکم او، و هیچ مانعی نیست که بتواند از انفاذ حکمش جلوگیری کند.

و ثالثاً: اینکه مخاطب در این آیه انسان است اما نه از هر جهت، بلکه از همین جهت که انسان است، پس مراد از این کلمه جنس انسان است، برای اینکه ربوبیت خدای تعالی عام است و شامل همه چیز و همه انسانها می‌شود.

(مستند: آیه ۶ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۱)

سیر انسان تا توحید، و قرب درگاه الهی!

- "الر كَتَبَ أَحْكَمَتْ عَائِيَهُ تَمَّ فَصَلَّتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ،
 - أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ،
 - وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ تَمَّ تُؤْبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى
 وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ
 كَبِيرٍ،
 - إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

- این کتابی است که آیاتش همه يك غرض را می‌رساند، غرضی که وقتی شکافته شود به صورت آیات مفصل در می‌آید، کتابی است از ناحیه خدای حکیم و آگاه،
 - و آن غرض واحد این است که جز الله را نپرستید که من از ناحیه او برای بشارت و انذار شما آمده‌ام،
 - و اینکه از پروردگارتان طلب مغفرت نموده سپس به سوی او باز گردید تا شما را برای مدتی معین از بهره‌ای نیکو برخوردار سازد و به هر صاحب کرمی آنچه از فضل و کرمش مستحق است بدهد. تو این پیام را به مردم برسان اگر از پذیرفتنش اعراض کردند،

بگو که من بر شما می‌ترسم از عذاب روزی بس بزرگ!
 - روزی که بازگشتتان به سوی خدا است و او بر هر چیزی توانا
 است!"

اگر قرآن کریم سخن از معارف الهی دارد و اگر در باره فضایل اخلاقی سخن می‌گوید و اگر احکامی در باره کلیات عبادات و معاملات و سیاسات و ولایتها تشریح می‌کند و اگر از اوصاف خلائقی از قبیل: عرش، کرسی، لوح، قلم، آسمان، زمین، فرشتگان، جن، شیطانها، گیاهان، حیوانات و انسان سخن به میان می‌آورد، و اگر در باره آغاز خلقت و انجام آن حرف می‌زند و بازگشت همه را نخست به سوی فنا و سپس به سوی خدای سبحان می‌داند و خبر از روز قیامت و قبل از قیامت، یعنی از عالم قبر و برزخ می‌دهد و از روزی خبر می‌دهد که همه برای رب العالمین و به امر او بپا می‌خیزند، و همه در عرصه‌ای جمع گشته سؤال و بازخواست و حساب و سنجش و گواهی گواهان را می‌بینند، و در آخر بین همه آنان داوری شده گروهی به بهشت و جمعی به دوزخ می‌روند، بهشت و دوزخی که دارای درجات و درکاتی هستند، و نیز اگر بین هر انسانی و بین عمل او، و نیز بین عمل او و سعادت و شقاوت او، و نعمت و نعمت او، و درجه و درجه او، و متعلقات عمل او از قبیل وعده و وعید و انذار و تبشیر از راه موعظه و مجادله حسنه و حکمت رابطه برقرار دانسته و در باره آن رابطه‌ها سخن می‌گوید، همه اینها بر آن یک حقیقت تکیه دارد و آن حقیقت چون روح در تمامی آن معارف جریان یافته و آن یک حقیقت، اصل و همه اینها شاخه و برگ آنند، آن حقیقت، زیر بنا و همه اینها که دین خدا را تشکیل می‌دهند بر آن پایه بنا نهاده شده‌اند، و آن یک حقیقت عبارت است از **توحید حق تعالی!** البته توحیدی که اسلام و قرآن معرفی کرده است.

جمله: "الا تعبدوا الا الله" دعوت بشر است به توحید در عبادت، در جمله: "و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه"، امر به طلب آمرزش از همین خدای تعالی است، که به خاطر او عبادت غیر او را ترک گفتند، و سپس دستور می‌دهد به اینکه توبه کنند، یعنی با اعمال صالح به سوی او برگردند، و از همه این دستورات یک چیز به دست می‌آید، و آن اینست که: **انسانها در زندگی خود راه طبیعی را پیش بگیرند که اگر چنین کنند به قرب درگاه الهی منتهی می‌شوند.**

و راه طبیعی برای زندگی بشر اینست که آلهه و خدایان ساختگی را رها نموده از خدای تعالی که معبود واقعی است طلب مغفرت کنند، و جان و دل خود را برای حضور در پیشگاه او پاک ساخته، سپس با اعمال صالح به سوی او بازگشت کنند.

- " یمتعمک متاعا حسنا الی اجل مسمی، "

اجل مسمی آن زمان و لحظه‌ای است که زندگی به آن منتهی شده و در آن نقطه، پایان می‌یابد و به هیچ وجه از آن تخطی نمی‌کند . متاع حسن تا اجل مسمی چیزی جز زندگی خوب دنیوی نمی‌تواند باشد.

بهره‌مندی از حیات حسنه و طیبه تا اجل مسمی عبارت است از اینکه افراد انسانی از حیات، طوری بهره‌گیری کنند که فطرت انسانیت آن را بپسندد، و حیات مورد پسند فطرت اینست که همه افراد بطور معتدل و در پرتو علم نافع و عمل صالح از زندگی برخوردار شوند، این در مقایسه زندگی پاک و طیب با فرد فرد جامعه است، و اما در مقایسه با مجتمع، عبارت است از بهره‌مندی عمومی از نعمت‌های زندگی طیب زمینی، به این معنا که دست آورد هر فردی مختص به خود او باشد البته دست آورد در مجتمعی که اجزایش متلائم و نزدیک به هم باشند فاصله طبقاتی و تضاد و تناقضی در بینشان نباشد.

(مستند: آیه ۱۴ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۹۹)

بازگشت به خدا، آخرین منزل در سیر آدمی

- " كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ؟ "

- شما که مردگان بودید و خدا جانتان بداد،
و بار دیگرتان می‌میراند،
و باز جانتان می‌دهد،
و باز سوی او بر می‌گردید،
چگونه منکر او می‌شوید؟ "

این آیات به منزلی که انسان در مسیر وجود خود طی می‌کند، اشاره دارد:
یعنی زندگی دنیا، و سپس مرگ، و بعد از آن زندگی برزخ، و سپس مرگ، و بعد
زندگی آخرت، و سپس بازگشت به خدا، و اینکه این منزل آخرین منزل در سیر
آدمی است !

در خلال این بیان پاره‌ای از خصائص و مواهب تکوین و تشریح را، که خداوند تعالی آدمیان را بدان اختصاص داده، بر می‌شمارد، و می‌فرماید: انسان مرده‌ای بی جان بود، خدا او را زنده کرد، و همچنان او را می‌میراند، و زنده می‌کند، تا در آخر به سوی خود باز گرداند.

(مستند: آیه ۲۸ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۷۰)

فصل سوم

امید دیدار خدا و نتایج آن

پیش بینی ملاقات خدا و اثرات آن

- "... الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبَّهُمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ،
- از صبر و نماز كمك بجویند و آن بسی سنگین است مگر برای خشوع پیشگان که گمان دارند به پیشگاه پروردگار خویش می‌روند و به او باز می‌گردند."

در تعلیم قرآن شریف، اعتقاد به آخرت، موردی است که هر کس باید بدان یقین حاصل کند، همچنانکه فرموده: " و بالآخرة هم یوقنون، " ولی برای پیدایش خشوع در دل انسان، حتی داشتن گمان وقوع قیامت و لقاء پروردگار کافی است؟

اگر انسان متوجه شود به اینکه ربی و پروردگاری دارد که ممکن است روزی با او دیدار کند و به سویش برگردد، در ترک مخالفت و رعایت احتیاط صبر نمی‌کند تا علم برایش حاصل شود، بلکه همان ظن و گمان او را وادار به احتیاط می‌کند.

- آیه مورد بحث با آیه زیر قریب المضمون است:
- " فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا،
- هر که امید دیدار پروردگار را دارد، باید عمل صالح کند! "

(مستند: آیه ۴۶ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۲۲۸)

شرط امید به دیدار خدا

- " مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ،
- کسی که امید دیدار خدا دارد بداند که اجل خدا رسیدنی است و او شنوا و داناست."

در این آیات بیان می‌کند که هر کس به خدا ایمان آورد به این امید که به سوی او بازگردد، و به دیدار او نائل شود، باید بداند که روز دیدار او خواهد رسید و نیز

باید بداند که خدا گفته‌هایش را می‌شنود، و به احوال و اعمالش دانا است، پس باید حواس خود را جمع کند، و احتیاط را از دست ندهد، و حقیقتاً ایمان آورد، ایمانی که هیچ فتنه و بلایی او را از آن برنگرداند، و هیچ آزاری از ناحیه دشمنان خدا آن را سست نکند، و باید که در راه خدا حقیقتاً جهاد کند، و باز باید بداند که آن کسی که از جهاد وی بهره‌مند می‌شود خود اوست، و خدا هیچ احتیاجی به او ندارد، نه به ایمانش، و نه به جهادش، نه به خود او، و نه به احدی از عالمیان!

و باز باید بداند که اگر ایمان بیاورد و عمل صالح کند به زودی خدا گناهانش را می‌آمرزد و به اعمال خویش پاداش می‌دهد، و این دو علم اخیر علم اول را تاکید نموده، و مستوجب ملازمه او با وجوب ایمان و صبر در برابر فتنه‌ها در راه خدا می‌شوند.

پس جمله "من کان یرجوا لقاء الله" ابتدای برگشتن از لحن کلام سابق به بیان حال کسی است که می‌گوید: ایمان آوردم، و می‌فهماند چنین کسی حتی اگر مختصری هم راست بگوید ایمان می‌آورد چون که امید دارد روزی به سوی خدا بازگردد، و آن روز قیامت است، زیرا اگر قیامتی در کار نبود دین و ایمان به کلی لغو و بیهوده می‌شد.

(مستند: آیه ۵ سوره عنکبوت المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۵۰)

اعتقاد به معاد و امید به ملاقات پروردگار

- " قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا،

- بگو من فقط بشری هستم همانند شما، که به من وحی می‌شود، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند!

جمله " فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا،"

مشمول بر اجمال دعوت دینی است که همان عمل صالح برای رضای خدای واحد بی شریک است، و آنگاه این معنا را متفرع کرده بر رجاء لقاء پروردگار متعال و بازگشت به سوی او چون اگر حساب و جزائی در کار نباشد هیچ داعی و ملزمی نیست که افراد را به پیروی از دین و به دست آوردن اعتقاد و عمل صحیح وادار سازد.

و اگر رجاء لقای خدای را متفرع بر جمله " انما الهکم اله واحد،" کرد بدین جهت بود که بازگشت بندگان به سوی خدای سبحان از تمامیت معنای الوهیت است، زیرا خدای تعالی هر کمال مطلوب و هر وصف جمیلی را دارد که یکی از آنها فعل حق و حکم به عدل است و این دو اقتضاء می‌کند که دوباره بندگان را به سوی خود بازگرداند و میان

آنان حکم کنند.

(مستند: آیه ۱۱۰ سوره کهف المیزان ج: ۱۳ ص: ۵۵۶)

ملاقات خدا با ایمان کامل، و ایمان ناقص

- ... وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ،
 - ... و خدا هرگز ایمان شما را بی اثر نمی‌گذارد، که خدا نسبت به مردم بسیار
 رئوف و مهربان است.

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

« ... هر کس از خدا بترسد و جوارح خود یعنی چشم و گوش و شکم و زبان و فرجش را حفظ نموده، و هر عضوی از اعضای خود را در آن جائی مصرف کند و بکار ببندد که خدا برایش معین کرده است، و واجب هر عضوی را انجام دهد، با ایمان کامل خدا را ملاقات می‌کند، و از اهل بهشت است.

و اگر کسی در واجبی از این واجبات خیانت کند و از آنچه خدا دستور داده

تعدی نماید، خدا را با ایمان ناقص ملاقات می‌کند. »

(روایت از تفسیر عیاشی از زبیری ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۵۰۰)

فصل چهارم

مفهوم دیدار خدا و لقاء الله

مفهوم لقاء و لقاء الله

- ” مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ،
- کسی که امید دیدار خدا دارد بداند که اجل خدا رسیدنی است،
- و او شنوا و داناست.“

لقاء هر چیز علم یافتن به وجود او است، و روز قیامت مردم به حقانیت خدا علم پیدا می‌کنند، و لقاء علمی برایشان حاصل می‌شود.

مراد از لقاء الله قرار گرفتن بنده است در موقفی که دیگر بین او و بین پروردگارش حجابی نباشد، همچنان که روز قیامت نیز این چنین است، چون روز قیامت روز ظهور حقایق است.

” اجل الله“ عبارت است از آن غایتی که خدا برای لقاء خود معین فرموده است، و آن آمدنی است، و هیچ شکی در آن نیست.

- « وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ...
- کسانی که معاد و ملاقات خدا را منکرند گویند...»

در این آیه نیز کلمه لقاء به همان معنا به کار رفته است، به معنای رفتن به سوی چیزی که بین تو و او حائلی نباشد و مراد از لقاء در آیه مورد بحث، لقاء الله، یعنی برگشتن به سوی خدا در روز قیامت است، و اگر آن را لقاء نامیده، بدین جهت است که آن روز مردم به سوی خدا بروز می‌کنند به طوری که حایلی از جهل و یا غفلت در بین نماند، چون در روز قیامت عظمت الهی همه حجابها را پاره می‌کند، همچنان که فرمود:

- ” وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ،
- آن روز دیگر علم پیدا می‌کنند که خدا حقی است مبین.“
- (مستند: آیه ۵ سوره عنکبوت و ۲۱ سوره فرقان، المیزان ج: ۱۶ ص: ۱۵۰ و ج: ۱۵ ص: ۲۷۳)

مفهوم مشاهده و تجلی و رفع حجابها در روز قیامت

در بعضی از روایات آمده که: خدای سبحان برای اهل محشر تجلی می‌کند، به جلوه‌ای که آنان را از غیر به خود مشغول می‌سازد مادامی که آن تجلی هست به هیچ چیز دیگر توجه ندارند .

مراد از این تجلی برطرف شدن همه حجابهایی است که بین آنان و آفریدگارشان وجود داشت، نه اینکه مراد دیدن به چشم باشد، چون دیدن به چشم تنها از راه مقارنه جهات و ابعاد صورت می‌گیرد، و خدای تعالی در جهت قرار ندارد و چنین چیزی در حق خدای تعالی محال است.

(مستند: بحث روایتی المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۵۶)

علم رؤیت و دیدار خدا

- ” وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرْنِي أُنظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحٰنَكَ تُبٰتِ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ،

- و چون موسی به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خودت را به من بنما که ترا بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولی به این کوه بنگر اگر بجای خویش برقرار ماند شاید مرا توانی دید و همینکه پروردگارش بر آن کوه جلوه کرد آن را متلاشی نمود و موسی بیهوش بیفتاد و چون به خود آمد گفت: منزهی تو، سوی تو باز می‌گردم و من اولین مؤمن هستم.“

خدای تعالی در کلام خود رؤیتی را اثبات کرده که غیر از رؤیت بصری و حسی است، بلکه یک نوع درک و شعوری است که با آن حقیقت و ذات هر چیزی درک می‌شود، بدون اینکه چشم و یا فکر در آن به کار رود، شعوری اثبات کرده که آدمی با آن شعور به وجود پروردگار خود پی برده و معتقد می‌شود، غیر آن اعتقادی که از راه فکر و استخدام دلیل به وجود پروردگار خود پیدا می‌کند، بلکه پروردگار خود را به وجدان و بدون هیچ ستر و پرده‌ای درک می‌کند، و اگر نکند به خاطر این است که به خود مشغول شده و دستخوش گناهانی شده است که ارتکاب نموده، و این درک نکردن هم غفلت از یک امر موجود و مشهود است نه اینکه علم به کلی از بین رفته باشد .

در هیچ جای از قرآن هم آیه‌ای که دلالت کند بر زوال علم دیده نمی‌شود بلکه همه جا از این جهل به غفلت تعبیر شده که معنایش اشتغال به علمی دیگر و در نتیجه از یاد بردن او است نه اینکه علم به وجود او به کلی از بین رفته باشد، و این آن چیزی است

که کلام خدای سبحان آن را بیان نموده و عقل هم با براهین روشن خود، آن را تایید می‌کند و همچنین با روایات وارده از ناحیه مقدسه ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین منطبق است.

البته بطوری که از کلام مجید خدای تعالی استفاده می‌شود، این علم که از آن به رؤیت و لقاء تعبیر شده تنها برای صالحین از بندگان آنهم در روز قیامت دست می‌دهد، همچنانکه فرمود:

- "وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة،"

آری، قیامت ظرف و مکان چنین تشریفی است، نه دنیا که آدمی در آن مشغول و پابند به پروراندن تن خویش و یکسره در پی تحصیل حوائج طبیعی خویشتن است. دنیا محل سلوک و پیمودن راه لقای خدا و به دست آوردن علم ضروری به آیات او است، و تا به عالم دیگر منتقل نشود به ملاقات پروردگارش نائل نمی‌شود، همچنانکه فرموده:

- "یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،"

و در این معنا آیات بسیار دیگری است که دلالت دارند بر اینکه مرجع و بازگشت و منتهای همه به سوی اوست، و همه در تلاش رسیدن به اویند. این است آن علم ضروری مخصوصی که خدای تعالی آن را در باره خود اثبات نموده و از آن به رؤیت و لقاء تعبیر فرموده است.

و قهرا وقتی مساله رؤیت خدا به آن معنا که گفته شد در چند جای قرآن برای روز قیامت اثبات شد نفی ابدی آن در جمله: "لن ترانی!" راجع به دنیا خواهد بود، و معنایش این می‌شود: مادامی که انسان در قید حیات دنیوی و به حکم اجبار سرگرم اداره جسم و تن خویش و بر آوردن حوائج ضروری آن است هرگز به چنین تشریفی مشرف نمی‌شود، تا آنکه بطور کلی و به تمام معنای کلمه از بدنش و از توابع بدنش منقطع گردد، یعنی بمیرد، و تو ای موسی هرگز توانائی دیدن من و علم ضروری مرا در دنیا نداری، مگر اینکه بمیری و به ملاقات من آئی، آن وقت است که آن علم ضروری را که درخواست می‌کنی نسبت به من خواهی یافت.

برگشت نفی رؤیت به نفی طاقت و قدرت بر آن است، جمله: "و لکن انظر" است که در آن نشان دادن خود را به موسی تشبیه کرده به نشان دادن خودش را به کوه، و فرموده: ظهور و تجلی من برای کوه عینا مانند ظهوری است که من برای تو کنم، اگر کوه با آن عظمت و محکمیش توانست به حال خود باقی بماند تو نیز می‌توانی تجلی پروردگارت را تحمل کنی!

جمله: " و لكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترينى، " استدلال بر محال بودن تجلی نیست، به شهادت اینکه برای کوه تجلی کرد، بلکه غرض از آن نشان دادن و فهماندن این معنا است که موسی قدرت و استطاعت تجلی را ندارد و اگر تجلی خدا واقع شود او در جای خود قرار نمی‌گیرد، و خواسته است به وی بفهماند اگر تجلی کنم وجودت به کلی از بین می‌رود، همانطوری که دیدی کوه از بین رفت، چون خدای تعالی وقتی که برای کوه تجلی نمود کوه را مدکوک و متحول به صورت ذراتی از خاک گردانید، و هویت کوه بودنش را نیز به کلی از بین برد .

در آن صحنه، قهر الهی برای موسی و در مقابل درخواستش مجسم گردیده و او خود را به مشاهده آن مشرف دیده، که چنان اندکاک عجیبی به او دست داده و نتوانسته حتی یک چشم بر هم زدن در جای خود و به روی پاهایش قرار بگیرد، استغفاری هم که بعد از به حال آمدن کرده شاهد این معنا است .

چون فهمید درخواستی که کرده بود بی‌موقع بوده و خداوند او را به اشتباهش واقف ساخته، و به عنایت الهی خود، او را عملاً تعلیم داد و به او فهماند که تقاضای غیر ممکنی کرده است.

(مستند: آیه ۱۴۳ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۱۰)

حضور بدون حاجب انسان در برابر خدا

- " وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا ...،
- در روز قیامت همه برای خدا و در پیشگاه او ظاهر می‌شوند...!"

معنای جمله: " و برزوا لله جميعا، " این است که: برای خدا طوری ظاهر می‌شوند که میان او و آنان، هیچ حاجب و مانعی وجود نداشته باشد.

و این تفاوت که میان دنیا و آخرت است، که در دنیا از خدا محجوب هستند و در آخرت ظاهر، نسبت به خود بندگان است که در دنیا گمان می‌کردند بین آنها و خدا مانعی وجود داشته و آنها غایب از خدا، و خدا غایب از آنها است، و چون قیامت می‌شود می‌فهمند که در اشتباه بوده‌اند و در دنیا هم برای خدا ظاهر بودند، و اما نسبت به خدای تعالی این تفاوت در کار نیست، و برای او هیچ مخلوقی در پرده نیست، نه در دنیا و نه در آخرت، همچنانکه خودش فرمود: " ان الله لا يخفى عليه شيء فى الارض و لا فى السماء."

(مستند: آیه ۲۱ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۵۹)

مفهوم رؤیت و لقاء در روایات اسلامی

در کتاب معانی الاخبار به سند خود از هشام روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که ناگاه معاویه بن وهب و عبد الملك بن اعین بر آن جناب در آمدند، معاویه بن وهب رو به آن حضرت نمود و عرض کرد: شما در باره روایتی که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را دیده چه می گوید؟ و اگر این روایت بنظر شما صحیح است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را به چه صورتی دیده؟ و همچنین روایتی که می گوید مؤمنین در بهشت پروردگار خود را می بینند؟ اگر این نیز صحیح است به چه صورتی خواهند دید؟

حضرت تبسمی نمود و فرمود: ای معاویه! چقدر زشت است که مردی هفتاد یا هشتاد سال از عمرش بگذرد، و در این مدت در ملک خدا زندگی نموده و از نعمت های خداوندی بهره مند باشد و خدا را آنطور که باید نشناسد؟

آنگاه فرمود: ای معاویه! محمد بن عبد الله صلوات الله علیه پروردگار خود را ندید، و خداوند بزرگتر از آن است که به مشاهده چشمها در آید، باید دانست که رؤیت دو گونه است، یکی رؤیت به چشم و یکی رؤیت به قلب، هر کس مقصودش از رؤیت خدا رؤیت به قلب باشد او مصیب است و به خطا نرفته و هر کس مقصودش از آن رؤیت به چشم باشد او دروغ گفته و به خدای تعالی و آیات او کفر ورزیده، برای اینکه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس خدا را به خلق خدا تشبیه کند کافر شده است

پدرم نیز از پدرش از حسین بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمود: شخصی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: ای برادر رسول خدا آیا پروردگار خود را دیده ای؟ حضرت فرمود: من هرگز عبادت نمی کنم پروردگاری را که ندیده ام و لیکن چشمها او را به مشاهده اعیان نمی بیند، بلکه دلها او را به حقیقت ایمان می بیند.

ای معاویه! چطور ممکن است مؤمن پروردگار خود را به مشاهده بصری ببیند؟ و حال آنکه هر چیزی که در چشم بگنجد و به رؤیت در آید آن چیز بدون شک مخلوق است و مخلوق را هم ناچار خالق می باید، پس هر کس چنین ادعایی بکند خدا را مخلوق و حادث دانسته، و هر کس او را به مخلوقات او تشبیه کند برای او شریکی اتخاذ نموده است.

وای بر چنین مردمی، مگر نشنیده اند کلام خدای را که فرموده: "لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر؟" و آن کلام دیگرش را که خطاب به موسی

نموده و فرموده: "لن ترینی و لكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترینی فلما تجلی ربه للجبل جعله دكا و خر موسى صعقا،" تازه آن تجلی هم که به کوه کرد و کوه را به آن صورت در آورد به این نحو بود که از نور بی پایان خود مقداری را که - در مثل - از سوراخ سوزن عبور کند ظاهر ساخت، و سرزمین طور را آنطور متلاشی و کوهها را منهدم ساخت و موسی از ترس افتاد و مرد، بلکه مرد و افتاد. "فلما افاق،" یعنی وقتی خداوند جان او را دوباره به کالبدش برگردانید: "قال سبحانك تبت اليك،" توبه کردم از اینکه به زبان بیاورم گفتار کسانی را که خیال می کنند تو به چشم در می آیی، من به معرفتی که به تو داشتم و می دانستم که تو به چشمها در نمی آیی بازگشت نموده، "و انا اول المؤمنین،" و من اولین کس هستم که ایمان آورده ام به اینکه تو می بینی و دیده نمی شوی و اینکه تو در منظر اعلی و مسلط بر همه عالمی!

مؤلف: اولا رؤیت بصری چه به همین نحوی که تاکنون بوده باقی بماند و چه در اثر پیشرفت زندگی مثلا در آخرت تحولاتی به خود بگیرد مادامی که مادی بوده باشد، و تنها به اجسام و اشکال و الوان تعلق بگیرد و خلاصه مادامی که رؤیت عبارت بوده باشد از بکار افتادن عضلات و عدسی های چشم و گرفتن و پس دادن نور، محال است که به خدای تعالی تعلق گرفته و در نتیجه انسان خدا را ببیند، و در این معنا هیچ فرقی بین دنیا و آخرت نیست، برهان عقلی و آیات و روایات هم بر این معنا دلالت دارند.

بله، در این میان علمی است ضروری و مخصوص که به خدای تعالی تعلق می گیرد و آن را نیز رؤیت می نامند، و مقصود آیات و روایاتی که رؤیت خدا را اثبات می کند به شهادت قرائن بسیار و صریحی که در آنها است همین علم است که جز در موطن آخرت برای کسی دست نمی دهد، و این غیر آن علم ضروری است که از راه استدلال حاصل می شود.

تجلی خدای تعالی فی حد نفسه امر ممکن است و تنها اندکاک و از بین رفتن طرف تجلی مانع از این است که خداوند خود را تجلی دهد، و اگر این مانع نبود خداوند خود را برای هر کسی که شایستگی دارد تجلی می داد، همچنانکه در روایات بسیار زیادی از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام دارد که خداوند سبحان برای اهل بهشت تجلی می کند، و اهل بهشت در هر روز جمعه به زیارت خدای تعالی موفق می شوند، و همچنانکه آیه: "وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة،" آن را تایید می کند.

از روایات بخوبی استفاده می شود که مقصود از رؤیت همانطور که رؤیت به چشم نیست اعتقاد و ایمان قلبی هم که از راه استدلال کسب می شود نیست، و اگر لفظ

رؤیت در مورد خدای تعالی زیاد استعمال نمی‌شود جهتش همین است که از این لفظ معنای رؤیت جسمانی به ذهن عامه مردم تبادر می‌کند، و خلاصه اینکه ترس از گمراه شدن مردم مانع شیوع استعمال این لفظ در مورد خدای تعالی است، و گر نه در مورد خدا نیز حقیقت رؤیت که عبارت از مشاهده علمی چیزی غیر از راه استدلال است ثابت و صادق است، بلکه تعدادی از روایات هم که رؤیت خدا را انکار می‌کنند به این لسان انکار شده که خدای سبحان از طریق فکر، معلوم و معروف واقع نمی‌شود.

(مستند: بحث روایتی المیزان ج : ۸ ص : ۳۲۹)

فصل پنجم

محرومین از دیدار خدا

مفهوم محبوب بودن از خدا در روز قیامت

- " كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ،
- نه، اینان آن روز از قرب پروردگارشان دورند."

معنای محبوب بودن این نیست که از معرفت خدا محجوبند، چون در روز قیامت همه حجابها برطرف می‌شود، یعنی همه اسبابهای ظاهری که در دنیا واسطه میان خدا و خلق بودند از کار می‌افتند و در نتیجه تمام خلائق معرفتی تام و کامل به خدای تعالی پیدا می‌کنند، همچنان که فرمود: "لمن الملك اليوم لله الواحد القهار،" و نیز فرمود: "و يعلمون ان الله هو الحق المبين ."

مراد از محبوب بودن از پروردگارشان در روز قیامت محروم بودنشان از کرامت قرب و منزلت او است .

(مستند: آیه ۱۵ سوره مطفین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۶)

کیفر انکار لقاء الله و جزای روز حساب

- " إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَفَلُونَ، أُولَئِكَ مَاوَاهُم النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ،
- محققا کسانی که امید دیدار ما را ندارند، و به زندگی دنیا راضی گشته و دل خود را با آن آرامش بخشیده‌اند و کسانی که اصلا از آیات ما غافلند، اینان دعوت ما را نمی‌پذیرند، و به خاطر همین عملکردشان، در آتش ماوی دارند."

انکار لقاء الله و فراموشی روز حساب موجب این است که انسان به زندگی دنیا راضی شود و به جای آخرت بدان اطمینان و دلگرمی یافته، علم و معرفتش و خواست و اراده‌اش منحصر در همین چهار چوب تنگ دنیا شود.

اعتقاد به معاد یکی از اصول و پایه‌هایی است که استواری دین بر آن بنا نهاده شده است، چون با سقوط این پایه، امر و نهی و وعده و وعید و بلکه اصل نبوت و وحی ساقط می‌شود، و معلوم است که با سقوط اینها دین الهی بکلی باطل می‌شود.

- " اولئك ماويهم النار بما كانوا يكسبون." -

این جمله، جزای آنان را بیان می‌کند و می‌فرماید که جزای اعمالی که کردند آتش جاودانه است.

(مستند: آیه ۸ و ۷ سوره یونس میزان ج: ۱۰ ص: ۱۶)

کفر ناشی از انکار لقاء الله

- " أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِن كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ،

- آیا در نفس خود نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است جز به حق نیافریده و جز برای مدتی معین خلق نکرده ؟ ولی بسیاری از مردم به مسأله معاد و دیدار پروردگار خود کافرند."

" و ان كثيرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون،" مراد از لقاء الله همان بازگشت به سوی او در معاد است، و اگر آن را دیدار خوانده، برای این است که کفر آنان را شگفت‌آورتر سازد، و بفهماند که چطور ممکن است از ناحیه خدا آغاز گردند، ولی سرانجامشان به سوی او نباشد، و به همین جهت مطلب را با کلمه **إِنَّ** تاکید کرد تا اشاره کرده باشد به اینکه کفر به معاد فی نفسه چیزی است که قابل قبول نیست.

- " الله يبدؤا الخلق ثم يعيده ثم اليه ترجعون،

- خدا است که خلق را برای نخستین بار آفرید و سپس برای بار دوم نیز برمی‌گرداند و شما هم به سوی برمی‌گردید."

مراد از خلق، همه مخلوقات است، و به همین جهت ضمیر جمع را به آنان برگردانید، و فرمود **ترجعون** - برگردانده می‌شوید. آغاز و انجام به دست خدای سبحان است، و همه به سوی او باز می‌گردند.

(مستند: آیه ۸ سوره روم میزان ج: ۱۶ ص: ۲۳۷)

خسارت ناشی از انکار لقاء الله

- " ... فَذٰ خَسَرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِلِقَاءِ اللّٰهِ حَتّٰى اِذَا جَآءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوْا يٰحَسْرَتَنَا عَلٰى مَا فَرَطْنَا فِيْهَا وَ هُمْ يَحْمِلُوْنَ اَوْزَارَهُمْ عَلٰى ظُهُورِهِمْ اَلَا سَاءَ مَا يَزُوْرُوْنَ،

- ... به تحقیق زیانکار شدند کسانی که ملاقات خدا را تکذیب نمودند و همچنان بر لجاج خود ادامه دادند تا آنکه بناگاه وقت لقایشان فرا رسید، گفتند: وا حسرتا بر آن کوتاهی که در دنیا کردیم و طرفی برای امروزمان نسبتیم این حسرت و

ندامت را در حالی می‌خورند که بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند و بدان که چه بار بدی است به دوششان.“

جمله ” قد خسر الذین کذبوا بلفاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة ...“ از حشر و بعث و قیامتی که در جملات قبلی بود به لقاء الله تعبیر کرده و بلا فاصله ساعت را ذکر فرموده، تا برساند که منظور از آن همان ساعت لقاء الله است.

در این آیه می‌فرماید: مشرکین با عوض کردنشان راحت آخرت و مسرت لقاء الله را با انکار بعث و عذاب الیمی که از لوازم آن است خود را خاسر و زیانکار کردند.

در آیه دیگر می‌فرماید:

- ” وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَنْعَارُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ،

- و روزی که محشورشان کند گویی جز ساعتی از روز ن خوابیده بودند، یکدیگر را به خوبی می‌شناسند، آن روز کسانی که دیدار خدا را تکذیب کرده بودند محققاً زیانکار شده راه به جایی نمی‌برند.“

می‌فرماید: نباید به مظاهر این زندگی مادی دنیایی مغرور بشوند و مدت آن را بسیار بپندارند، و روز فرا رسیدن مرگ را روزی بسیار دور خیال کنند، برای اینکه به زودی نزد خداوند متعال محشور می‌شوند و آن وقت به عیان مشاهده می‌کنند که زندگی دنیا جز متاعی اندک نبود، و ماندنشان در دنیا نیز جز ساعتی کوتاه نبوده، از همان روزهای متعارف در بین خودشان.

پس، در آن روز خسران و بدبختیشان که در اثر تکذیب لقاء الله گریبانشان را گرفته بود برایشان هویدا و محسوس می‌شود، چون در آن روز تاویل دین می‌آید، و حقیقت امر مکشوف می‌گردد و نور توحید آنطور که هست ظهور می‌کند و همه به وضوح می‌فهمند و می‌بینند که ملک تنها از خدای واحد قهار جل شانه است .

آیه ۲۹ تا ۳۱ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۷۷ و آیه ۴۵ سوره یونس المیزان ج: ۱۰ ص: ۹۸

محرومیت ناشی از تردید درباره ملاقات پروردگار

- ” أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ،

- ولی تو بدان که منشا همه این بهانه‌جوییها این است که در مساله معاد در شك اند و بدان که خدا به هر چیزی احاطه دارد.“

آنچه از سیاق استفاده می‌شود این است که در آیه شریفه هشدار می‌دهد به اینکه مشرکین از اجتماع بر وحدانیت خدای تعالی از این طریق که او شهید بر هر چیز است استفاده نمی‌کنند، با اینکه این طریق روشن‌ترین برهان بر مساله توحید است، اگر

کسی تعقل کند. و این بدان جهت است که دل‌هایشان در باره مساله معاد و لقای خدا دچار بیماری شک و ریب است، و بدین جهت است که نمی‌توانند بفهمند خدای تعالی شهید بر هر چیز است، و او و صفات و افعالش محجوب از هیچ یک از مخلوقات خود نیست.

آنگاه هشدار می‌دهد به اینکه **”خدا به هر چیزی احاطه دارد،“** تا به وسیله آن این شک و ریب از دل‌هایشان برطرف و ریشه‌کن شود، و آن هشدار عبارت است از اینکه: خدای تعالی به هر چیزی احاطه دارد، البته نه احاطه‌ای که ما به چیزی داریم، بلکه احاطه‌ای که لایق به ساحت قدس و کبریایی او باشد، پس هیچ مکان و مکینی از خدا خالی نیست، و هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، و داخل در هیچ چیزی هم نیست.

(مستند: آیه ۵۴ سوره فصلت المیزان ج: ۱۷ ص: ۶۱۵)

نتیجه فراموشی روز ملاقات خدا

- ”الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا وَ مَا كَانُوا بِبٰئِتِنًا يَّجْحَدُونَ،
- و کافران همان‌هاست که دین خویش را سرگرمی و بازیچه گرفته، و زندگی دنیا فریبشان داد، امروز ایشان را به فراموشی می‌سپاریم، همچنانکه در دنیا دیدار امروزشان را فراموش کرده آیات ما را انکار می‌نمودند.“

”فاليوم ننسيهم كما نسوا لقاء يومهم هذا!“

معنای نسیان در این آیه فراموشی نیست، چون خداوند چیزی را فراموش نکرده و از حال کسی غافل نمی‌شود، بلکه معنایش این است که همانطوری که اینها در دنیا ما را فراموش کردند ما نیز امروز به لوازم زندگیشان نمی‌پردازیم.

(مستند: آیه ۵۱ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۶۶)

اعراض خدا از کفار در قیامت

- ”وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا وَ مٰوٰكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِّنْ نَّصْرِينَ،
- و گفته شد امروز ما شما را فراموش می‌کنیم همانطور که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید و منزلگاهتان آتش است و از یاوران احدی را ندارید!“

نسیان در این آیه کنایه است از اعراض و بی‌توجهی، و نسیان خدا در قیامت از کفار به این است که خدا از ایشان اعراض می‌کند، و آنان را در شادند و احوال قیامت وا می‌گذارد. و نسیان کفار نسبت به روز قیامت به این است که در دنیا از یاد قیامت و آماده شدن برای آن روز اعراض می‌کردند.

(مستند: آیه ۳۴ سوره جاثیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۷۵)

فصل ششم

در روز ملاقات خدا

آغاز روز ملاقات، با سلام و تحیت خدا و ملائکه

- " هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا، تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا،
- اوست کسی که بر شما درود می‌فرستد، و نیز ملائکه او، تا شما را از ظلمت‌ها به سوی نور در آورد، و خدا به مؤمنان مهربان است،
- تحیتشان در روزی که او را دیدار کنند سلام است، برای ایشان اجری محترمانه فراهم کرده است."

روزی که پروردگارشان را ملاقات می‌کنند از ناحیه او و از ناحیه ملائکه او، به ایشان تحیت و سلام گفته می‌شود، به این معنا که ایشان در روز لقای خدا در امنیت و سلامتی هستند، و هیچ مکروهی و عذابی به ایشان نمی‌رسد. " و اعد لهم اجرا کریمًا." و اجری بسیار بزرگ و آبرومند برای ایشان آماده کرده است.

(مستند: آیه ۴۳ و ۴۴ سوره احزاب المیزان ج: ۱۶ ص: ۴۹۴)

و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود!

- " رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ،
- يَوْمَ هُمْ بَرْزُورٌ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لَّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ،
- خدایی که دارای درجاتی بلند و صاحب عرش است روح را که از فرمان خودش است بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل و القا می‌کند تا مردم را از روز دیدار بترساند،
- روزی که همه مردم از پرده برون می‌افتند و از ایشان هیچ سری بر خدا پوشیده نمی‌ماند در آن روز گفته می‌شود: امروز ملک از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار!

خدای تعالی دارای عرشی است که زمام تمامی امور مخلوقات در آنجا جمع می‌شود و اوامر راجع به خلق از آنجا نازل می‌شود، البته آن مقام هم، بر حسب مراتبی که در خلق خدا هست، دارای مراتبی و درجاتی است متعالی، و شاید آن مراتب عبارت باشد از آسمانها که در کلام مجیدش به عنوان مسکن ملائکه معرفی شده که امر خدا از عرش به سوی ایشان نازل می‌شود و همین آسمانهایند که بین مردم و عرش خدا حائل شده‌اند.

آنگاه می‌فرماید: روزی - که همان روز تلاقی و دیدار باشد- فرا خواهد رسید که در آن روز دیگر حجابی بین خدا و مردم نمی‌ماند، روزی است که از جلو چشم و بصیرت مردم کشف غطا می‌شود و پرده‌ها کنار زده می‌شود و در همان روز است که به دست خدا آسمانها در هم پیچیده می‌گردد و عرش خدا برای مردم هویدا می‌شود، آن روز برای همه روشن می‌شود که تنها حاکم بر هر چیز او بوده و ملکی جز ملک او نیست، در چنین روزی او در بین مردم حکم می‌کند .

پس مراد از درجات بنا بر این بیان، درجاتی است که از آنجا به سوی عرش خدا بالا می‌روند و آن وقت جمله رفیع الدرجات ذو العرش کنایه استعاری است از بلندی عرش ملک خدا، از افق خلق و غایب بودن آن از خلق قبل از قیامت، آنهم غایب بودن به درجاتی بس رفیع و مسافتی بس دور!

” لینذر یوم التلاق، “ منظور از یوم التلاق روز قیامت است.

بدین جهت آن را به این نام نامیده که در آن روز خلائق یکدیگر را ملاقات می‌کنند، و یا خالق و مخلوق بهم بر می‌خورند، و یا اهل آسمان و زمین با هم تلاقی می‌کنند، و یا ظالم و مظلوم به یکدیگر می‌رسند، و یا در آن روز هر کسی به عمل خود می‌رسد - البته برای هر یک از این وجوه قائلی هست- و ممکن است قول دوم را یعنی تلاقی خالق و مخلوق را به مضمونی که مکرر در قرآن آمده تایید کرد و آن مضمون عبارت از همین است که روز قیامت مردم پروردگار خود را می‌بینند.

یکی از آیات که این مضمون را خاطر نشان می‌سازد آیه: ” بلقاء ربهم لکافرون، “ است. یکی دیگر آیه: ” انهم ملاقوا ربهم، “ است و یکی دیگر آیه: ” یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه، “ است.

معنای لقاء این است که: در آن روز تمامی سببهایی که در دنیا مردم را به خود مشغول می‌کرد از کار می‌افتند و در آن روز این حقیقت فاش و روشن می‌شود که تنها حق مبین خداست، و در آن روز حقیقت هر کسی نیز برای خدا بروز می‌کند: ” یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهنم شیء...! “

این آیه شریفه کلمه یوم التلاق را تفسیر می‌کند، می‌فرماید: یوم التلاق روزی است که باطن مردم ظاهر می‌شود.

و معنای بروز مردم برای خدا این نیست که خدا در دنیا از باطن مردم خبر نداشت، و در آن روز خبردار می‌شود، بلکه معنایش این است که: مردمی که در دنیا به خاطر اشتغال به سبب‌های موهوم از معرفت پروردگارشان محجوب بودند و متوجه نبودند که ملک خدا بر آنها احاطه دارد و تنها حاکم بر آنان خداست، و یگانه در ربوبیت و الوهیت است، روز قیامت به خاطر از کار افتادن آن سبب‌های موهوم این معانی برایشان بروز می‌کند.

پس جمله: "یوم هم بارزون" اشاره است به از بین رفتن هر سببی که در دنیا حاجب و مانع از درک حقایق بود.

و جمله: "لا یخفی علی الله من هم شیء" تفسیر همان بروز برای خداست و معنای آن را توضیح می‌دهد، و می‌فهماند که دلها و اعمالشان همه زیر نظر خدا بوده، ظاهر و باطنشان برای خدا ظاهر بوده و آنچه به یاد دارند و آنچه فراموش کرده‌اند، همه برای خدا مکشوف و هویدا است!

" **لمن الملك اليوم لله الواحد القهار!** " خدای سبحان حقیقت روز قیامت را بیان می‌کند که روز ظهور ملک و سلطنت خدا بر خلق است، ملک و سلطنت علی الاطلاق! و اگر در این جمله خدا را به صفت واحد قهار توصیف کرد، برای این است که انحصار ملک در خدا را تعلیل کند که چرا گفتیم ملک تنها و تنها برای خداست می‌فرماید: بدین جهت که ملک خدا به سبب سلب استقلال از هر چیز، قاهر و مسلط بر آن چیز است، و چون خدا واحد است، پس ملک هم تنها برای اوست!

در نهج البلاغه می‌فرماید: خدای سبحان بعد از فنای دنیا مانند روز ازل تنها می‌ماند، دیگر هیچ چیز با او نخواهد بود، همانطور که قبل از آغاز خلقت تنها بود، بعد از فنای آن نیز تنها می‌شود، در حالی که دیگر نه وقتی می‌ماند و نه زمانی و نه حینی و نه مکانی. در آن هنگام است که اجلها و مدت‌ها و سالها و ساعتها همه معدوم می‌شوند، چیزی وجود ندارد به غیر از خدای واحد قهار که بازگشت همه امور به سوی اوست. بدون قدرت خود آنها خلقتشان آغاز گشت، و بدون امتناعشان از هستی نابود می‌شوند و اگر قدرت بر امتناع از نیستی می‌داشتند بقایشان دوام می‌یافت.

در تفسیر قمی به سند خود از ثویر بن ابی فاخته از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که شخصی از آن جناب از فاصله بین دو نفخه پرسید که چقدر

است؟ فرمود: هر قدر که خدا بخواهد. آنگاه امام علیه السلام کیفیت نفخ و مردن اهل زمین و آسمان را بیان کرده، تا آنجا که می‌فرماید: پس خلق همچنان در این حال می‌مانند تا خدا بخواهد، آنگاه به آسمان امر می‌کند تا مضطرب گردد و به کوهها دستور می‌دهد تا به راه افتند، همچنان که خودش فرموده: "یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا"، یعنی کوهها پهناور شوند و زمین غیر این زمین شود، یعنی زمینی گردد که دیگر بر پشت آن گناهی نشود، زمین فرش گردد که دیگر نه کوهی بماند و نه گیاهی، عینا مانند آن روزی که زمین را برای اولین بار می‌گسترده، و نیز عرش خدا هم مانند روز نخست بر آب قرار گیرد، به سبب عظمت و قدرت خدایی.

آنگاه امام فرمود: در این هنگام است که جبار - جل جلاله - با صوتی بسیار بلند که از ناحیه او برمی‌خیزد، ندا می‌کند، ندایی که همه اقطار آسمانها و زمین آن را می‌شنوند:

- لمن الملك الیوم - امروز ملک از آن کیست؟
و کسی جوابش نمی‌گوید.

در این هنگام جبار - عز و جل - پاسخ خود را چنین می‌گوید:

الله الواحد القهار - ملک از آن خدای یکتای قهار است!

دقت در روایات اخیر انسان را به این نکته راهنمایی می‌کند که آنچه از خلق فانی می‌شود، عبارت است از استقلال وجودشان و روابط و نسبتهایی که در بین آنها است، همچنان که آیات قرآنی نیز این معنا را افاده می‌کند و نیز به این نکته رهنمون می‌شود که ارواح نمی‌میرند، و بین دو نفخه هم وقت و زمانی وجود ندارد، (چون وقتی آسمان متلاشی شد، دیگر خورشیدی و حرکتی نمی‌ماند، تا از حرکت آن شب و روز و صبح و شامی درست شود). - پس از این نکات غفلت موزر .

و در روایات این باب اشارات لطیفی به کار رفته که تنها اهل تدبر متوجه آنها می‌شوند، و در ضمن نکاتی هست که ظاهرش با بعضی روایات دیگر مخالفت دارد.

آیه ۱۵ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۸۲ و ۴۸۸

جایگاه متقین نزد خدای ملوک مقتدر

- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ،
- فِي مَعْدِنِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ،
- به درستی مردم با تقوا در بهشت‌ها و در وسعتند،
- در جایگاهی که همه قرب و نعمت و سرور و بقا است، قرب مالکی مقتدر.

در این آیه شریفه متقین را به ثواب و حضور نزد پروردگارشان خدای ملوک مقتدر وعده می‌دهد، و آنگاه اینطور تقریرش می‌کند که: این وعده و این مجلس، مجلس صدقی است که دروغ در آن نیست .

” ان المتقین فی جنات و نهر، یعنی پرهیزکاران در بهشت‌هایی عظیم الشان و وصف ناپذیر و نهری این چنین قرار دارند.

” فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر، ” مراد از کلمه صدق راستی عمل و ایمان متقین، و یا به عبارتی دیگر راستگویی متقین در عمل و در ادعای ایمان است، بنا بر این میان مجلس آنان و صدق عمل و ایمانشان رابطه‌ای هست، ممکن هم هست مراد از صدق این باشد که مقام متقین و هر چه در آن مقام دارند صدقی است خالص و نیامیخته با کذب، حضوری است نیامیخته با غیبت، قربی است که بعدی با آن نیست، نعمتی است که نعمت با آن نیست، و سروری است که غمی با آن نمی‌باشد، و بقایی است که فنايي با آن نیست.

(مستند: آیه ۵۴ و ۵۵ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۴۶)

دارندگان مقام صدق نزد پروردگار

- ” وَ بَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... ”

- و آنهایی را که ایمان صادق آورده‌اند بشارت ده، که نزد پروردگارشان مقامی صادق دارند...!

منظور از قدم صدق مقام و منزلت صادق و واقعی است، همچنانکه آیه شریفه: ” فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر، ” به آن اشاره نموده و می‌فهماند که مؤمنین مجلسی صدق نزد مالک مقتدر آسمانها و زمین دارند، چون ایمان آنجا که باعث قرب و منزلت نزد خدای تعالی می‌شود، قهرا صدق در ایمان باعث صدق در آن مقام و منزلت نیز هست، پس مؤمنین همانطور که ایمانشان صادق است، منزلتشان نیز صادق است.

(مستند: آیه ۲ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۸)

آثار مراتب قرب به خدای سبحان

- ” إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا نُتِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ،

- الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ،

- أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ،

- مؤمنین تنها کسانی‌اند که وقتی یاد خداوند به میان می‌آید دل‌هایشان از ترس می‌تپد و وقتی آیات او برایشان تلاوت می‌شود ایمانشان زیادت‌ر می‌گردد و بر پروردگار خود توکل می‌کنند،

- همان کسانی که نماز پیا داشته و از آنچه که روزیشان کرده ایم انفاق می‌کنند،
- آنان آری، هم ایشانند مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و مغفرتی و رزقی کریم.“

تأثر قلب عبارت است از وجل و ترس و تکان خوردن دل در هنگام ذکر خدا، و این ایمان همچنان رو به انبساط نهاده و شروع به ریشه دواندن در دل می‌کند، و در اثر سیر در آیات داله بر خدای تعالی و همچنین آیاتی که انسان را بسوی معارف حقه رهبری می‌کند در دل شاخ و برگ می‌زند، بطوری که هر قدر مؤمن بیشتر در آن آیات سیر و تامل کند ایمانش قوی‌تر و زیادتر می‌گردد، تا آنجا که به مرحله یقین برسد.

وقتی ایمان انسان زیاد گشت و به حدی از کمال رسید که مقام پروردگارش را و موقعیت خود را شناخت، و به واقع مطلب پی برد، و فهمید که تمامی امور به دست خدای سبحان است، و او یگانه ربی است که تمام موجودات بسوی او بازگشت می‌کنند در این موقع بر خود حق و واجب می‌داند که بر او توکل کرده و تابع اراده او شود، و او را در تمامی مهمات زندگی خود وکیل خود گرفته به آنچه که او در مسیر زندگیش مقدر می‌کند رضا داده و بر طبق شرایع و احکامش عمل کند، اوامر و نواهی را بکار بندد.

و وقتی ایمان به حد کاملش در دل مستقر گردید قهرا انسان بسوی عبودیت معطوف گشته و پروردگار خود را به خلوص و خضوع عبادت می‌کند، و این عبادت همان نماز است، علاوه، بسوی اجتماع نیز معطوف گشته حوائج اجتماع خود را برآورده می‌کند، و نواقص و کمبودها را جبران می‌نماید، و از آنچه خدا ارزانش داشته از مال و علم و غیر آن انفاق می‌نماید.

” اولئك هم المؤمنون حقا، لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم،“

کلمه مغفرت به معنای گذشت الهی از گناهان است، و رزق کریم نعمت‌های بهشتی است که نیکان از آن ارتزاق می‌کنند، و این تعبیر در چند جای قرآن واقع شده است.

و از همین جا معلوم می‌شود که منظور از درجات در جمله: ” لهم درجات عند ربهم،“ مراتب قرب و منزلت و درجات کرامت معنوی است، و همینطور هم هست، برای اینکه مغفرت و جنت از آثار مراتب قرب به خدای سبحان و فروع آن است.

البته درجاتی که خدای تعالی در این آیه برای مؤمنین نامبرده اثبات می‌کند تمامی آن برای فرد فرد مؤمنین نیست، بلکه مجموع آن برای مجموع مؤمنین است، برای اینکه درجات مذکور از آثار و لوازم ایمان است، و چون ایمان دارای مراتب مختلفی است، لذا درجات هم که خداوند به ازای آن می‌دهد مختلف می‌باشد، بعضی از مؤمنین کسانی

هستند که یکی از آن درجات را دارا می‌شوند، بعضی دیگر دو درجه و بعضی چند درجه بحسب اختلافی که در مراتب ایمان ایشان است. منظور از آن درجات، قرب به مقام پروردگار است، گو اینکه این درجات ملازم با درجات بهشت هم هست.

آیه ۴ تا ۲ سوره انفال المیزان ج: ۹ ص: ۱۰

آنچه نزد خداست پایدارتر است!

- " وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَنَعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ،

- آنچه که داده شده‌اید وسیله زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است آیا باز هم تعقل نمی‌کنید."

کلمه متاع به معنای هر چیزی است که از آن بهره‌برداری شود، و کلمه زینت به معنای هر چیزی است که به چیزی منضم شود و آن را جمال و حسنی ببخشد، و کلمه حیات الدنیا به معنای زندگی زودگذر و پایان پذیری است که از زندگی آخرت به ما نزدیک‌تر است، و در مقابل آن زندگی آخرت است، که جاودانی و ابدی است، و مراد از "ما عند الله" نیز همان زندگی با سعادت آخرت است که در جوار خدا است و به همین جهت خیر و باقی‌تر شمرده شده است.

(مستند: آیه ۶۰ سوره قصص المیزان ج: ۱۶ ص: ۸۹)

دارالسلام نزد خدا

- " لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،

- ایشان در پیشگاه پروردگارشان سرای سلامت دارند و همو به پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند دوستدار ایشان است."

اولیای خدا در همین دنیا هم وعده بهشت و دارالسلام را که خداوند به آنان داده احساس می‌کنند، یعنی دنیا هم برای آنان دارالسلام است، برای اینکه اینگونه افراد کسی را جز خداوند مالک نمی‌دانند، و در نتیجه مالک چیزی نیستند تا بترسند روزی از دستشان برود و یا از فقدان و از دست دادنش اندوهگین شوند، همچنانکه خدای تعالی در حقشان فرموده: "الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون"، و در فکر هیچ چیزی جز پروردگار خود نیستند، و زندگی‌شان همه در خلوت با او می‌گذرد، به همین جهت ایشان در همین دنیا هم که هستند در دارالسلام‌اند، و خداوند ولی ایشان است و آنان را در

مسیر زندگی به نور هدایت سیر می‌دهد، همان نوری که از دل‌هایشان تابیده چشم عبرت بینشان را روشن ساخته است.

(مستند: آیه ۱۲۷ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۴۷۶)

دارالکرامت مؤمنین در اعلیٰ علین

- ”يَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ“

- هان ای مردم! از ناحیه پروردگارتان موعظتی و شفای قلبی و هدایتی برای عموم بشر و رحمتی برای خصوص مؤمنین بیامد.“

ما اگر این چهار صفتی را که خدای سبحان در این آیه برای قرآن برشمرده یعنی: موعظه، شفای آنچه در سینه‌ها است، هدایت، و رحمت، در نظر گرفته، و آنها را با یکدیگر مقایسه نموده، آنگاه مجموع آنها را با قرآن در نظر بگیریم، خواهیم دید که آیه شریفه بیان جامعی است برای همه آثار طیب و نیکوی قرآن که در نفوس مؤمنین ترسیم می‌شود.

و آن اثر را از همان اولین لحظه‌ای که به گوش مؤمنین می‌رسد تا آخرین مرحله‌ای که در جان آنان استقرار دارد در قلوبشان حک می‌کند .

قرآن در اولین برخوردش با مؤمنین آنان را چنین در می‌یابد که در دریای غفلت فرو رفته، و موج حیرت از هر سو به آنان احاطه یافته و در نتیجه باطن آنان را به ظلمت‌های شک و ریب تاریک ساخته و دل‌هایشان را به انواع ردائل و صفات و حالات خبیثه بیمار ساخته لذا با مواعظ حسنه اندرزشان می‌دهد و از خواب غفلت بیدارشان می‌کند و از هر نیت فاسد و عمل زشت نهیشان نموده، به سوی خیر و سعادت وادارشان می‌سازد.

در مرحله دوم شروع می‌کند به پاکسازی باطن آنان از هر صفت خبیث و زشت و بطور دائم آفاتی را از عقل آنان و بیماریهائی را از دل آنان یکی پس از دیگری زائل می‌سازد، تا جائی که بکلی ردائل باطنی انسانهای مؤمن را زایل سازد.

در مرحله سوم آنان را به سوی معارف حقه و اخلاق کریمه و اعمال صالحه دلالت و راهنمایی می‌کند، آنهم دلالتی با لطف و مهربانی، به این معنا که در دلالتش رعایت درجات را می‌کند، و به اصطلاح دست آدمی را گرفته پا به پا می‌برد و او را منزل به منزل نزدیک می‌کند، تا در آخر به سر منزل مقربین رسانیده به فوز مخصوص به مخلصین رستگار سازد .

و در مرحله چهارم جامه رحمت بر آنان پوشانیده در دار کرامت منزلشان

می‌دهد و بر اریکه سعادت مستقرشان می‌سازد تا جائی که به انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین (و حسن اولئك رفیقاه) ملحقشان نموده، در زمره بندگان مقرب خود در اعلیٰ علیین جای می‌دهد.

قرآن سبب متصلی است بین خدا و خلقش، پس خود او است که برای مؤمنین شفاء و رحمت و هدایت است - دقت بفرمائید .

(مستند: آیه ۵۷ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۱۶)

آنها که داخل در رحمت خدا شده اند!

- ” وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا بُنِيقُوا قُرْبَتِ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ،
- و برخی از بادیه‌نشینان به خدا و روز جزا ایمان دارند، و آنچه را انفاق می‌کنند مایه تقرب به خدا و دعای پیغمبر می‌دانند، بدانید که همان برای ایشان مایه قرب است، خدا بزودی در رحمت خود داخلشان می‌کند، که خدا آمرزنده و رحیم است!“

پاره‌ای از بادیه‌نشینان کسانی هستند که ایمان به خدا دارند و او را به یگانگی می‌ستایند، و به وی شرک نمی‌ورزند، و به روز جزا ایمان داشته حساب و جزاء را تصدیق دارند، و انفاق در راه خدا و توابع آن را - که همان درود و دعای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خیر و برکت است - همه را وسیله‌های تقرب به پروردگار می‌دانند.

آگاه باشید که این انفاق و دعای خیر رسول الله مایه تقرب ایشان است، و خداوند وعده داده است که ایشان را داخل رحمت خود کند، برای اینکه خداوند آمرزنده گناهان و مهربان با بندگان و اطاعت‌کاران است .

آیه ۹۹ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۰۲

نعمت های ذخیره شده نزد خدا برای مؤمنین

- ” فَمَا أُوْتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَنَعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَتَىٰ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ،
- پس آنچه در دست دارید از مادیات زندگی متاع دنیا است، و آنچه نزد خداست برای مردم با ایمان که بر پروردگار خود توکل می‌کنند بهتر و پاینده‌تر است.“

رزق عمومی عبارت است از مادیات که خداوند آن را هم به مؤمن و هم به کافر داده، و رزق خصوصی عبارت است از آنچه نزد خدا ذخیره شده برای آخرت مؤمنین به تنهایی.

نعمت‌های مادی، روزی قطع می‌شود و ثبات و دوامی ندارد. ” و ما عند الله خیر و ابقی للذین امنوا و علی ربهم یتوکلون. “ مراد از ” ما عند الله “ ثواب‌هایی است که خدا برای مؤمنین ذخیره کرده تا در آخرت به عنوان پاداش به ایشان بدهد. و بهتر بودن آنچه نزد خداست بدین جهت است که خالص است و آمیخته با ناگواریها نیست و باقی‌تر بودن آن برای این است که مانند نعمت‌های دنیا با پایان پذیرفتن دنیا پایان نمی‌پذیرد.

(مستند: آیه ۳۶ سوره شوری میزان ج: ۱۸ ص: ۹۱)

ترس از خدا و روز ملاقات او

– ” وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوُهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ !
– و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده ! “

مراد از جمله: ” و اعلموا انکم ملاقوه ... “ تشویق به تقوا و شکافتن معنای آن است و می‌فرماید: از روز لقاء الله و سوء حساب بترسید، همچنانکه در آیه سوره حشر هم که می‌فرمود: ” و اتقوا الله ان الله خیر بما تعملون “

(مستند: آیه ۲۲۳ سوره بقره میزان ج: ۲ ص: ۳۲۰)

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ !

– ” وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ !
– و اینکه انتهای سیرشان به سوی پروردگار تو است ! “

این آیه از آنجایی که منتهای هر چیزی را به طور مطلق خدا دانسته، و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می‌شود ناگزیر باید گفت که آیه شریفه شامل دو انتها در هر چیز می‌شود. یکی انتها از حیث آغاز خلقت که وقتی در باره خلقت هر چیز به عقب برگردیم به خدای تعالی منتهی می‌شود و دیگری از حیث معاد که وقتی از طرف آینده پیش برویم خواهیم دید که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می‌شوند.

این آیه و آیات بعدش تا دوازده آیه، مواردی از منتهی شدن خلقت و تدبیر به خدای سبحان را بر می‌شمارد:

” و اینکه او است که اسباب خندیدن و گریستن را فراهم کرده،
و اینکه او است که می‌میراند و زنده می‌کند،

و اینکه او است که جفت نر و ماده را آفریده،
 از نطفه‌ای که در رحم ریخته می‌شود.
 و اینکه بر خداست که نشئه آخرت را پدید آورد،
 و اینکه خود اوست که با اموال منقول و غیر منقول، بندگان خود را بی‌نیاز می‌کند،
 و اینکه او رب کوکب شعری است که بعضی آن را رب خود می‌پندارند،
 و اینکه او نسل پیشین عاد را هلاک کرد،
 و ثمود را که حتی یک نفر از ایشان باقی نگذاشت،
 و قوم نوح را که قبل از آنان، و ستمکارتر و یاغی‌تر از آنان بودند،
 و شهرهای قوم لوط را که زیر و رو کرد،
 و از عذاب آنچه متوجه آنان ساخت، از هرسو احاطه‌شان کرد!
 پس دیگر در کدام یک از نعمت‌های پروردگارت می‌توانی تردید کنی؟! ”

(مستند: آیه ۴۲ تا ۶۲ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۷۷)

